



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

عاشورا حماسہ ہی جاویدان

سید محمد شمیم خان ندوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عاشورا حماسه جاوید

نویسنده:

محمد شفیع مازندرانی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۹	عاشورا، حماسه‌ی جاوید
۱۹	مشخصات کتاب
۱۹	اشاره
۳۴	پیشگفتار
۳۷	مقدمه
۴۷	اشاره‌ها
۴۷	مردان الگو
۴۸	جلوه‌های تولی و تبری
۴۸	شکوفایی فطرت ولایت
۴۹	عزاداری و آثار مثبت آن
۵۰	بزرگترین مصیبت
۵۳	بخش اول: تاریخ سازان عاشورا
۵۳	امام حسین
۵۳	تولد
۵۳	امامت
۵۳	تواضع سالار شهیدان
۵۴	امام حسین در قرآن
۵۶	امام حسین سیدالشهداء
۵۷	عشق به دانش
۵۷	بیعت با یزید، هرگز!
۵۸	امام حسین اسوه تاریخ
۵۹	هجرت تاریخ ساز

۵۹	هجرت مسلم، سفیر امام حسین
۵۹	هجرت ابا عبدالله
۵۹	خاک کربلا
۶۰	انفاق سه خلیفه زاده
۶۱	سخت ترین مصیبت ها
۶۳	عباس بن علی علیهما السلام
۶۳	عباس بن علی علیهما السلام (قمر بنی هاشم)
۶۳	مادر قمر بنی هاشم
۶۶	شجاعت عباس
۶۶	عباس بن علی، در جنگ جمل و صفین
۶۷	مقام عباس
۷۰	اشعار شیخ ازری
۷۰	وصیت امیرمؤمنان
۷۱	سنگین ترین داغ حسین (علیه السلام)
۷۳	اشاره به یک راز
۷۶	عباس بن علی در آستانه شهادت
۷۷	حضرت علی اکبر
۷۷	اشاره
۸۳	مادر علی اکبر در کربلا نبود
۸۵	علی اصغر
۸۵	اشاره
۸۷	چگونگی شهادت علی اصغر
۸۷	در چگونگی شهادت علی اصغر، دانستن چند نکته ضروری است:
۹۱	ویژگی های علی اصغر

- ۹۲ نفرین امام سجاد بر قاتل علی اصغر
- ۹۴ قاسم بن حسن علیهما السلام
- ۹۴ اشاره
- ۹۸ عروسی قاسم
- ۹۸ اشاره
- ۹۸ نظریه علامه شهید مطهری
- ۹۹ نظریه علامه شعرانی
- ۱۰۰ نظریه محدث قمی
- ۱۰۲ عبدالله بن حسن
- ۱۰۴ عون بن علی
- ۱۰۵ تاریخ سازان کربلا
- ۱۰۵ اشاره
- ۱۰۵ ۱ و ۲- مسلم بن عوسجه و پسرش
- ۱۰۵ اشاره
- ۱۰۶ مسلم بن عوسجه و اطاعت محض از ولایت
- ۱۰۸ پسر مسلم بن عوسجه
- ۱۰۹ ۳- زهیر بن قین
- ۱۱۴ ۴- حبیب بن مظاهر اسدی
- ۱۱۴ اشاره
- ۱۱۵ دیدار دو یار باوفا
- ۱۱۶ دفاع جانانه از ولایت
- ۱۱۶ زمان شهادت حبیب
- ۱۱۷ ۵- سعید بن عبدالله انصاری
- ۱۲۱ ۶- جون یار وفادار حسین

- ۷- ابوثمامه صاعدی ۱۲۳
- ۸ و ۹- حر بن یزید ریاحی و پسرش ۱۲۴
- اشاره ۱۲۴
- حر در حضور ۱۲۵
- جام وصال ۱۲۶
- خاطره های حر ۱۳۰
- زمان شهادت ۱۳۰
- قبر حر کجاست؟ ۱۳۲
- ۱۰- عابس شاکری ۱۳۳
- ۱۱- شوذب ۱۳۵
- اشاره ۱۳۵
- ۱۲- وهب بن عبدالله کلبی ۱۳۵
- اشاره ۱۳۵
- دو وهب ۱۳۷
- ۱۳- سوید بن عمر ۱۳۸
- ۱۴- محمد بن بشیر حضرمی ۱۳۸
- ۱۵- بریر بن خضیر همدانی مشرقی ۱۳۹
- ۱۶- نافع بن هلال ۱۴۱
- ۱۷- ابی شعناء کندی ۱۴۱
- ۱۸- موسی بن عمیر ۱۴۲
- مترددان عاشورا ۱۴۳
- اشاره ۱۴۳
- ۱- هرثمه بن سلیم ۱۴۳
- ۲- ضحاک بن عبدالله مشرقی ۱۴۵

- ۱۴۷ ۳- مسروق وائل
- ۱۴۸ ۴- عبیدالله حر
- ۱۴۹ عقب ماندگان از کاروان سعادت
- ۱۴۹ اشاره
- ۱۵۰ ۱- مرفهین و پول داران
- ۱۵۰ ۲- حرام خواران (ریا خواران)
- ۱۵۰ ۳- حق الناس
- ۱۵۱ پیش مرگان عاشورا
- ۱۵۱ اشاره
- ۱۵۱ ۱- مسلم بن عقیل
- ۱۵۱ اشاره
- ۱۵۳ عقیل، در روایات اهل سنت
- ۱۵۴ شجره طیبه مسلم بن عقیل
- ۱۵۵ متن نامه امام حسین به مردم کوفه
- ۱۵۶ اولین پایگاه مسلم
- ۱۵۶ ورود عبیدالله به کوفه
- ۱۵۸ شجاعت مسلم
- ۱۶۳ قتل صبر
- ۱۶۳ گزارشی از دارالاماره
- ۱۶۵ ۲- طفلان مسلم: ابراهیم و محمد
- ۱۶۵ اشاره
- ۱۶۶ مدت زندان
- ۱۶۷ رهایی از زندان
- ۱۶۹ ۳- هانی بن عروه

- ۱۶۹ اشاره
- ۱۷۲ شهادت یحیی فرزند هانی
- ۱۷۲ ۴- قیس بن مسهر صیداوی عبدالله بن یقطر
- ۱۷۵ ۵- میثم تمار
- ۱۷۵ اشاره
- ۱۷۶ ملاقات حبیب و میثم
- ۱۷۹ تاسوعا
- ۱۸۴ عاشورا
- ۱۸۴ اشاره
- ۱۸۵ عاشورا کدامین روز از هفته بود؟
- ۱۸۶ شام عاشورا
- ۱۸۷ اعمال شب عاشورا
- ۱۸۷ ۱- احیا در شب عاشورا
- ۱۸۷ ۲- نماز عملیات عرفانی و دعا
- ۱۸۸ ۳- حضور در کربلا
- ۱۸۹ عباس در اندیشه آینده
- ۱۹۱ تحلیلی از مسأله حل بیعت
- ۱۹۱ تعداد یاران امام حسین و شهدای کربلا
- ۱۹۱ آیا در شب عاشورا، کسی از یاری امام حسین دست برداشت؟
- ۱۹۳ دیدگاه‌ها
- ۱۹۸ دلداری خواهر
- ۱۹۹ آنان که مال دیگران بر ذمه دارند از لشکر من جدا شوند
- ۱۹۹ خاطره صفین در کربلا
- ۱۹۹ اشاره

- ۲۰۰ نفرین امام
- ۲۰۱ آغاز جنگ و شهدای گروه اول
- ۲۰۳ نماز و عاشورا
- ۲۰۳ اشاره
- ۲۰۴ نماز در ظهر عاشورا
- ۲۰۷ شعار امام
- ۲۰۷ وداع با امام سجاد و اهل حرم
- ۲۱۱ پیراهن کهنه قدیمی
- ۲۱۲ بوسه بر گلوی حسین وصیت مادر
- ۲۱۲ سکینه در کربلا
- ۲۱۳ فاطمه بنت الحسین
- ۲۱۴ مصیبت وداع به سفارش زهرا
- ۲۱۵ در آخرین لحظات
- ۲۱۶ سرهای مبارک شهدا
- ۲۱۷ رخدادهای غم انگیز، پس از شهادت
- ۲۱۷ حضور ذوالجناح کنار خيام
- ۲۱۷ غارت و تاراج خیمه ها
- ۲۱۸ خیمه ها در آتش
- ۲۱۸ تاخت و تاز بر روی اجساد شهیدان
- ۲۱۹ جانبازان کربلا
- ۲۲۳ بخش دوم: حوادث پس از عاشورا
- ۲۲۳ حوادث پس از عاشورا
- ۲۲۳ ۱- شب یازدهم شام غریبان
- ۲۲۳ ۲- روز یازدهم محرم

- ۲۲۳ اشاره
- ۲۲۵ کلام زینب در قتلگاه
- ۲۲۷ حرکت کاروان، همراه سرهای شهدا
- ۲۲۸ تعداد اسیران
- ۲۲۹ ۳- روز دوازدهم محرم
- ۲۲۹ مسجد حنانه
- ۲۳۰ ۴- ورود اهل بیت به کوفه
- ۲۳۰ اشاره
- ۲۳۶ دستورالعمل زینب در کوفه
- ۲۳۶ ۵- شب سیزدهم، شب دفن شهیدان
- ۲۳۸ ۶- دگرگونی های خونین در طبیعت
- ۲۴۰ اسیران و ادامه رسالت
- ۲۴۰ اشاره
- ۲۴۰ ۱- مهم ترین وظایف کاروان
- ۲۴۱ ۲- اسرا در شام
- ۲۴۱ اشاره
- ۲۴۲ مسجد السقط یادآور خاطره ای تلخ
- ۲۴۲ ۳- دربار یزید
- ۲۴۴ ۴- خطبه حضرت زینب در مجلس یزید
- ۲۴۴ اشاره
- ۲۵۰ خاطره ای از حضرموتی
- ۲۵۰ ۵- خطبه امام سجاد
- ۲۵۶ ۶- رقیه در شام
- ۲۵۷ ۷- حرکت به سوی مدینه

- ۸- اربعین حسینی ۲۵۸
- ۹- جابر بن عبدالله انصاری و عطیه ۲۶۰
- ۱۰- تحقیقی درباره ورود اهل بیت به کربلا در اربعین ۲۶۲
- اشاره ۲۶۲
- استمرار اربعین ۲۶۳
- ۱۱- بازگشت کاروان اهل بیت به مدینه ۲۶۴
- ۱۲- همسویی ۲۶۵
- ۱۳- اهل بیت در مدینه ۲۶۶
- تاکتیک ها و تدبیرهای یزید ۲۶۹
- موضع گیری های متنوع حق ستیزان ۲۶۹
- تبیین موضع گیری ها ۲۷۰
- ۱- ترور شخصیت ۲۷۰
- ۲- انتساب کارها به خدا ۲۷۱
- ۳- امام را مقصر اصلی معرفی کردند ۲۷۲
- ۴- انحراف اذهان ۲۷۲
- ۵- تقدس بخشیدن به کردار زشت خود ۲۷۳
- ۶- عقب نشینی مزورانه (حالت انفعالی) ۲۷۴
- عزاداری بر حسین در دارالخلافة ۲۷۵
- برخی از پی آمدهای قتل امام حسین (تحولات سیاسی - اجتماعی) ۲۷۹
- ۱- اعتراض در کربلا ۲۷۹
- ۲- ابراز نارضایتی مردم در کوفه ۲۷۹
- اشاره ۲۷۹
- در مجلس عبیدالله ۲۸۱
- ۳- اعتراض مردم شام ۲۸۱

- ۲۸۱ الف - در مجلس رسمی یزید
- ۲۸۳ ب - انزوا به عنوان اعتراض
- ۲۸۴ ۴- اعتراض مردم مدینه
- ۲۸۴ الف - حرکت تند و خشم آلود حره
- ۲۸۶ ۵- قیام توابین
- ۲۹۰ ۶- قیام مختار
- ۲۹۰ اشاره
- ۲۹۲ ۷- افشای سیمای بنی امیه
- ۲۹۴ ۸- استعفا و کناره گیری ولیعهد یزید از خلافت
- ۲۹۷ تاریخ سازان عاشورا
- ۲۹۷ اشاره
- ۲۹۷ ۱- علی بن الحسین زین العابدین
- ۲۹۷ اشاره
- ۲۹۸ مادر امام سجاد
- ۳۰۱ امام سجاد و روضه خوانی برای شهدای کربلا
- ۳۰۴ ۲- زینب کبری
- ۳۰۴ اشاره
- ۳۰۵ تولد زینب
- ۳۰۷ موقعیت اجتماعی زینب
- ۳۰۷ شخصیت زینب
- ۳۰۸ امام علی و زینب
- ۳۰۸ صبر انقلابی زینب
- ۳۰۹ حافظ جان امام سجاد
- ۳۱۰ وصی برادر

- بخش سوم: پرسش‌ها و پاسخ‌ها درباره قیام عاشورا ۳۱۲
- پرسش‌ها و پاسخ‌ها ۳۱۲
- پرسش ۱: فلسفه حماسه عاشورا چیست؟ ۳۱۲
- اشاره ۳۱۲
- نکات مهم در وصیتنامه: ۳۱۵
- اشاره ۳۱۵
- ۱- یزید ادامه دهنده خط باطل بود ۳۱۵
- اشاره ۳۱۵
- الف- مخالفت‌ها ۳۱۶
- ب- فتنه‌انگیزی ۳۱۶
- ج- دشنام‌ها و تبلیغات مسموم ۳۱۸
- د- انتصاب تبعیدی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله بر مصدر کارها ۳۱۸
- ه- از پا درآوردن نیروی حق (یاران امام علیه السلام) ۳۱۹
- ۲- سابقه دشمنی و اختلافات ۳۲۰
- پرسش ۲: مقصود امام چه بود، تشکیل حکومت یا نائل شدن به شهادت؟ ۳۲۱
- خطبه تاریخ ساز امام علیه السلام در مکه ۳۲۱
- چند نکته از خطبه: ۳۲۳
- پرسش ۳: چرا امام علیه السلام زودتر قیام نکرد؟ ۳۲۳
- اشاره ۳۲۳
- سه دیو خطرناک؛ زمینه سازان پیروزی تفکر یزیدی ۳۲۵
- ۱- ابوسفیان ۳۲۵
- ۲- عمرو بن عاص که بود؟ (نکاح الرهط) ۳۲۷
- ۳- معاویه ۳۲۹
- پرسش ۴: چرا امام علیه السلام سکوت نکرد؟ ۳۳۳

- ۳۳۳ اشاره
- ۳۳۵ مرگ عدالت
- ۳۳۶ تاریخ بر سر دو راهی:
- ۳۳۶ پرسش ۵: چرا امام مجتبی علیه السلام با معاویه صلح کرد و آثار مهم آن چه بود؟
- ۳۳۶ اشاره
- ۳۴۱ نامه معاویه:
- ۳۴۸ متن صلحنامه
- ۳۴۹ پرسش ۶: چرا امام حسین علیه السلام در زمان معاویه قیام نکرد؟
- ۳۵۰ پرسش ۷: حکومت نامشروع در نگرش اسلامی کدام است؟! ..
- ۳۵۰ اشاره
- ۳۵۱ پیشنهاد مغیره
- ۳۵۲ پرسش ۸: آیا مردم با یزید بیعت کردند؟
- ۳۵۲ اشاره
- ۳۵۵ ترفند معاویه جهت اخذ بیعت برای یزید
- ۳۵۷ توصیه‌های معاویه به یزید
- ۳۵۷ عبدالله بن زبیر:
- ۳۵۹ عبدالله بن عمر:
- ۳۶۰ عبد الرحمان بن ابی بکر:
- ۳۶۰ پرسش ۹: چرا یزید در برابر امام حسین علیه السلام شدت عمل نشان داد؟
- ۳۶۴ پرسش ۱۰: آیا امام حسین علیه السلام می‌دانست کشته می‌شود؟
- ۳۷۶ پرسش ۱۱: قیام امام حسین علیه السلام با آیه: «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَىٰ ...» چگونه توجیه می‌شود؟
- ۳۷۸ پرسش ۱۲: آیا امام علیه السلام وعده بیعت داده بودند؟
- ۳۸۱ پرسش ۱۳: چرا امام علیه السلام به سوی مکه عزیمت کردند؟
- ۳۸۱ پرسش ۱۴: راز جاودانگی سنت عزاداری حسینی چیست؟ و چرا برای سایر ائمه، همانند امام حسین علیه السلام عزاداری نمی‌شود؟

- ۳۸۴ پرسش ۱۵: آیا لعن بر یزید جایز است؟
- ۳۸۸ پرسش ۱۶: آیا حماسه عاشورا در کتب اهل سنت نیز آمده است؟
- ۳۸۸ ۱- کتب حدیثی
- ۳۸۹ ۲- کتب تاریخی
- ۳۸۹ ۳- کتب تفسیری
- ۳۸۹ پرسش ۱۷: راز اشتها شهدای کربلا به ۷۲ تن چیست؟
- ۳۹۱ پرسش ۱۹: آیا عزاداری برای حسین علیه السلام در تاریخ پیش از اسلام مطرح بوده است؟
- ۳۹۱ حضرت آدم علیه السلام در کربلا
- ۳۹۲ حضرت نوح علیه السلام در کربلا
- ۳۹۲ حضرت ابراهیم علیه السلام در کربلا
- ۳۹۳ حضرت اسماعیل علیه السلام در کربلا
- ۳۹۳ حضرت موسی کلیم در کربلا
- ۳۹۳ حضرت سلیمان علیه السلام در کربلا
- ۳۹۴ حضرت عیسی علیه السلام در کربلا
- ۳۹۴ پرسش ۲۰: راز اهمیت زیارت قبر امام حسین علیه السلام چیست؟
- ۳۹۴ اشاره
- ۳۹۵ فواید و اهمیت زیارت ائمه و امام حسین علیهم السلام
- ۳۹۵ ۱- میثاق الهی؛ «تجدید میثاق»
- ۳۹۵ ۲- زوار آسمانی
- ۳۹۵ ۳- خواسته همه موجودات آسمانی
- ۳۹۶ ۴- معادل زیارت رسول الله صلی الله علیه و آله
- ۳۹۶ ۵- برکات مادی و معنوی
- ۳۹۷ ۶- رهایی از دایره حساب
- ۳۹۷ ۷- غبطه مردم در قیامت

- ۸- دیدار امام حسین علیه السلام از زائرانش ۳۹۷
- ۹- زائر راستین کیست؟ ۳۹۷
- ۱۰- تقدّم زوار کربلا بر زوّار کعبه ۳۹۸
- پرسش ۲۱: آیا عزاداری و اشک ریختن برای شهیدان در سنت خود امام حسین علیه السلام سابقه دارد؟ ۳۹۹
- پرسش ۲۲: روزه روز عاشورا چه حکمی دارد؟ ۴۰۱
- پرسش ۲۳: هنگام شنیدن نام امام حسین چه باید گفت؟ ۴۰۳
- پرسش ۲۴: چرا به عزاداری عاشورا بیشتر توجه می‌شود؟ ۴۰۳
- پرسش ۲۵: آیا سیره عزاداری عاشورا برخاسته از فرهنگ دوران صفویه است؟ ۴۰۴
- منابع و مأخذ ۴۰۵
- درباره مرکز ۴۱۲

عاشورا، حماسه‌ی جاوید

مشخصات کتاب

- سرشناسه : شفیعی مازندرانی، محمد، - ۱۳۲۸
- عنوان و نام پدیدآور : عاشورا حماسه جاوید/ نویسنده محمد شفیعی مازندرانی
- مشخصات نشر : تهران: مشعر، ۱۳۸۱.
- مشخصات ظاهری : ص ۳۹۱
- شابک : ۹۶۴-۷۶۳۵-۲۰-۶۱۲۵۰۰-۶۱۲۵۰۰-۲۰-۷۶۳۵-۹۶۴ ریال ؛ ۹۶۴-۷۶۳۵-۲۰-۶۱۲۵۰۰-۶۱۲۵۰۰-۲۰-۷۶۳۵-۹۶۴ ریال
- یادداشت : این کتاب با عنوان " پیرامون حماسه عاشورا " توسط مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی در سال ۱۳۷۳ نیز منتشر شده است.
- یادداشت : عنوان روی جلد: عاشورا حماسه‌ی جاویدان.
- یادداشت : کتابنامه: ص. [۳۸۵] - ۳۹۱؛ همچنین به صورت زیرنویس
- عنوان روی جلد : عاشورا حماسه‌ی جاویدان.
- عنوان دیگر : پیرامون حماسه عاشورا.
- موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ق.
- موضوع : عاشورا
- موضوع : حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۶۱ - ۴ق.
- موضوع : حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۶۱ - ۴ق. — اصحاب
- شناسه افزوده : فاضل موحدی لنکرانی، محمد، ۱۳۱۰ - ، مقدمه‌نویس
- رده بندی کنگره : BP۴۱/۵/ش۷پ۹ ۱۳۸۱
- رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳۴
- شماره کتابشناسی ملی : م ۸۱-۴۷۰۷۵
- ص: ۱

اشاره

ص: ۱۶

پیشگفتار

ص: ۱۷

عاشورا، نقطه عطفی است که در تاریخ بشر، از آغاز تا انجام، مانند ندارد. عاشورا، خورشیدی است که درخشش آن، روز به روز بیشتر می‌شود. عاشورا، در جامعه انسانی، تجلی عشق به اهل بیت پیامبر است که ضامن سعادت و عامل حیات معنوی جوامع انسانی است. عاشورا، نشان روحیه زنده ظلم ستیزی و حق محوری امت است. عاشورا، حیات خویش را به خون پاک شهیدانی از تبار عشق مدیون است. و راز جاودانگی آن را باید در همت بی مانند و ندای بی نظیر حیات بخش و آسمانی مردی همچون «سیدالشهدا»، حسین بن علی (علیهما السلام) جويا شد؛ حسینی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از او با عنوان های: «زینت آسمان ها و زمین»، «چراغ هدایت» و نیز «کشتی نجات» نام برد. روزی «أَبی بن کعب» در محضر رسول الله (صلی الله علیه و آله) بود که امام حسین (علیه السلام) وارد شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او نگریست و فرمود: «يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، يَا زَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَيْنِ»، (۱). اَبی بن کعب با تعجب گفت: «ای پیامبر، آیا جز تو کسی زینت آسمان ها و زمین است؟» پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) پاسخ دادند: «ای اَبی، سوگند به خدایی که مرا برانگیخت، حسین در آسمان ها، بزرگ تر از زمین است و در قسمت راست عرش الهی

ص: ۱۸

نوشته شده است: مِصْبَاحُ هُدَى وَ سَفِينَةُ نَجَاةٍ» (۱). نیز فرمودند: «أَلَا وَ صَيَّلَى اللهُ عَلَى الْبَاكِيْنَ عَلَى الْحُسَيْنِ»؛ (۲). «همانا، خداوند بر عزاداران حسین سلام و درود فرستاده است!» و ما اکنون در این مجموعه برآنیم: تاریخ سازان عاشورا و رهبر آن نهضت و حامیان و یارانش را بهتر بشناسیم و یاد و خاطره شان را گرامی بداریم و پیامشان را به نسل های بعد انتقال دهیم. آگاهی هایی درباره زندگی آن بزرگواران کسب کنیم و بکوشیم زندگی خود و جامعه مان را با خط و مشی آنان همگون سازیم و هم کاروان آنان باشیم. در این راستا باید: ۱- تاریخ نهضت کربلا و شرح زندگی قهرمانان آن را مرور کنیم تا افزون بر الگوپذیری از آنان، نگذاریم حماسه عظیمشان در لابلای تاریخ دفن شود. ۲- به بیان ایثار و فداکاری های آنان پردازیم و همیشه از مصیبت ها و رشادت هایشان یاد کنیم. ۳- با دیده عبرت بین و پندپذیر به آنان توجه کنیم. ۴- برای پرسش های اساسی در مورد حماسه عاشورا، پاسخ های منطقی ارائه دهیم. وَ السَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى - اَللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنَّا بِحَقِّ عَاشُرَاءِ

۱- سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۵۷؛ ماده «حسن». متن حدیث در منابع معروف به همین صورت آمده و «انّ الحسین» در کنار آن نیست و «هدی» نیز «الف و لام» ندارد. در «معالی السبطين» همین روایت را بدین شکل نوشته است: «الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاة». به نظر می رسد مؤلف محترم «معالی السبطين» تحقیق دقیقی در این باره نکرده است؛ زیرا وی این حدیث را به بحار الأنوار نسبت داده، در حالی که در بحار و منابعی که از بحار نقل حدیث نموده اند، همان گونه است که بدان پرداختیم. این احتمال نیز وجود دارد که برخی هنگام نقل حدیث: «...إنّ الحسین بن علی فی السماء أكبر منه فی الأرض، فإنّه لمکتوب عن یمین عرش الله مصباح هدی و سفینه نجاه...» بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۲۰۴ به جای کلمات وسط حدیث، نقطه گذاشته اند و در مرور زمان نقطه ها حذف شده، به صورت بالا در آمده است.

۲- همان.

مقدمه

وقتی نگارش کتاب «حماسه عاشورا» به انجام رسید، از استادم، مرجع عالیقدر، آیت الله العظمی فاضل لنکرانی - دام ظلّه - تقاضا کردم مقدمه ای بر آن بنگارند که معظم له یکی از نوشته های ارزشمند و پرمحتوای خود، درباره «علم امام حسین (علیه السلام) از زمان شهادتش» را در اختیارم گذاردند تا بخش هایی از آن را با عنوان «مقدمه» بیاورم. مطالبی که در پی می آید، گزیده ای است از آن نوشته گرانسنگ: تواریخ معتبر و احادیث مورد اعتماد، همگی شواهد زنده و ادله قطعی است بر آگاهی امام حسین (علیه السلام) از شهادت خود، در سفر به سوی کوفه. در نقل های معتبر و تواریخ قابل استناد و احادیث مندرج در کتب اخبار از طرق شیعه و سنی، نمونه های قابل اعتماد بسیاری را در اثبات این سخن می توانیافت: ۱- در کتاب «کامل ابن اثیر» (۱) آمده است: «عمر بن عبدالرحمان، امام (علیه السلام) را از سفر به کوفه بر حذر داشت. امام (علیه السلام) ضمن تشکر و ارج نهادن به تذکرات او، فرمود: «چیزی که رخدادش حتمی و انجام شدنی است، تحقق می یابد؛ خواه از رأی تو

۱- ابن اثیر، الکامل، ج ۴، ص ۳۷، دار صادر، بیروت.

ص: ۲۰

سرپیچی کنم و یا سخت را بپذیرم و از سفر به کوفه منصرف شوم.» (۱) ۲۰ - «مروج الذهب» (۲) قصه ورود ابوبکر، عمر بن عبدالله بن حارث بن هشام، برامام و سخنان او را نقل کرده، پاسخ آن حضرت را چنین آورده است: «پسر عمو! خداوند به تو پاداش نیکو دهد، باور و اعتقادات درباره این سفر، تو را رنجور می سازد، لیکن بدان آنچه خواسته پروردگار است، همان خواهد شد.» (۳) ابوبکر از این سخن امام خطر را فهمید و بی درنگ گفت: «ای ابو عبدالله. قیام تو برای خداست و نزد پروردگار ثبت و محاسبه خواهد شد (زیرا با آگاهی از خطر، اقدام به سفر کرده ای.)» (۳) - به نقل مقتل نویسان، عبدالله بن عمر که در مکه بود، وقتی برای وداع با امام حسین آمد، خطاب به آن حضرت گفت: «من با تو مانند یک شهید وداع می کنم.» (۴) . جای بسی شگفت است که بگوییم: عبدالله، پسر عمر می دانست این سفر، سفر شهادت است، اما فرزند علی و سبط پیامبر (علیهم السلام) نمی دانستند! ۴ - صاحب مجمع البحرین در ذیل واژه «کربلا» می نویسد: «روایت است که امام حسین (علیه السلام) زمین های اطراف مرقد مطهر خود را، از اهل نینوا و غاضریه به شصت هزار درهم خرید و به اهالی آنجا هبه کرد و شرط کرد که زائران قبر شریفش را میهمان کنند و مرقد وی را به آنان را نشان دهند.» ۵ - علامه بزرگوار سید محسن امین جبل عاملی در «لواعج الأشجان» می نویسد: «عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر به محضر امام حسین (علیه السلام) (در مکه) آمدند و از آن حضرت خواستند که از این سفر منصرف شود، لیکن امام (علیه السلام) پاسخ منفی داد و فرمود: این مأموریتی است از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و من چاره ای جز انجام آن ندارم.»

۱- «... وَمَهْمَا يَقْضِ مِنْ أَمْرِ يَكُنْ، أَخَذْتُ بِرَأْيِكَ أَوْ تَرَكْتُ.»

۲- مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، چاپ مصر، ص ۶۶.

۳- «جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا يَا بَنَ عَمِّ فَقَدْ اجْتَهَدْتَ رَأْيَكَ، وَمَهْمَا يَقْضِ اللَّهُ يَكُنْ، فَقَالَ: عِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ.»

۴- «أَسْتَوْدِعُكَ اللَّهُ مِنْ قَتِيلٍ.»

ص: ۲۱

ابن عباس پس از شنیدن این سخن و بیرون آمدن از محضر امام، پیوسته می گفت: «افسوس برحسین! کشته شدن او قطعی است!» (۱). از این سخن بر می آید که امام مأموریت خطیری از جانب پیامبر دارد و باید آن را اجرا کند و چنین نیست که دعوت مردم کوفه و نظریات کارشناسان، علت حرکت حسین بن علی (علیهما السلام) به جانب کوفه باشد. ۶- مرحوم سید محسن امین در همین کتاب (۲) می نویسد: «عبدالله پسر عمر - به حضور امام رسید و پیشنهاد صلح با گمراهان را داد و آن حضرت را از جنگ برحذر داشت، امام (علیه السلام) در پاسخ وی، به پیش آمد صحنه های خونین در این سفر اشاره کرد و فرمود: «در پستی روزگار همین بس که سر یحیی بن زکریا هدیه نابکاری از ستمگران گشت»؛ یعنی، ای اباعبدالرحمان، تاریخ تکرار می شود و ما هم مصمم بر پیش آمد حساب شده ای هستیم و نیز فرمود: «به خدا قسم! من به هر پناهگاهی بروم، آن قدر پی جویی می کنند تا بیابند و شهیدم کنند. اینان چون قوم یهود که احترام روز شنبه را رعایت نکردند، حرمت مرا محترم نشمرده، در حقم عصیان می کنند. به خدا قسم! تا خون دل مرا نریزند، دست بر نمی دارند. اما بدان که سرانجام مردمی ستمگر بر آنها حکومت خواهند کرد و آن قدر پست و بی مقدار می شوند که دیگر در جامعه هیچ قدر و منزلتی نخواهند داشت. آری، هر کس سخن از شهادت گفته، امام یا تأیید کرده و یا به طور تلویح و تصریح پیشامد ناگوار در این مسیر را بیان کرده است. حال، با این همه، شایسته است که باز هم بگوییم آن حضرت به امید پیروزی ظاهری از مکه حرکت کرد و تا آخرین روزهای حیات، این امید پابرجا بود و تنها چند ساعت قبل از شهادت به یأس مبدل شد؟!»

۱- علامه محسن امین، لواعج الأشجان، ص ۷۱، انتشارات بصیرتی، قم.

۲- ص ۷۱ و ۷۲.

ص: ۲۲

شهادت امام در کربلا در میان اهل بیت همواره مطرح بود. زمین کربلا از ۲۵ سال پیش از نهضت عاشورا، شاهد اشک های امام علی (علیه السلام) است. مسجد کوفه سخنان آن حضرت به سعد وقاص را فراموش نکرده است که عمر - فرزند نالایق سعد - را قاتل فرزند عزیزش (حسین) شناساند و البته سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیش از ولادت یزید در گوش ها طنین انداز بود. آن حضرت فرمود: «مرا با یزید چه کار، خداوند به او هیچ گونه برکتی ندهد. پروردگارا! او را از رحمت خود دور گردان!»؛ «مالی و لَیْزِیدِ لَا بَارِکَ اللهُ فِیْهِ، اللَّهُمَّ الْعَنْ یَزِیدَ». (۱). آری، داستان کربلا چیزی نبود که بر خاندان رسالت و آنان که به این خاندان نزدیک بودند، مخفی باشد، بلکه روایت هایی وجود دارد که هر یک از آنها، به گوشه ای از این رخداد پرداخته و از آن پرده برمی دارند؛ به طوری که شخص متتبع یقین و قطع پیدا می کند که این حادثه را، با تمام جزئیاتش، به زبان های مختلف و موارد گوناگون، گوشزد کرده اند. حال چگونه می شود چنین پیشامدی بر شخص امام حسین (علیه السلام) مخفی بماند؟! بعضی گمان می کنند امام حسین (علیه السلام) مصداق گفتار امیر مؤمنان (علیه السلام) در جنگ صفین را که درباره کربلا فرمود: «هیهنا مناخِ رِکابِهِمْ، وَ مَوْضِعِ رِحالِهِمْ، وَ هیهنا مَهْرَاقُ دِمَائِهِمْ، فَتَبَّهٌ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ یُقْتَلُونَ بِهَذِهِ العَرَصَةِ تَبْکی عَلَیْهِم السَّماءُ وَ الأَرْضُ...». (۲) نمی دانست و نیز آگاهی نداشت جوانانی که امیر مؤمنان (علیه السلام) به آنها اشاره کرده، چه کسانی هستند و در چه زمانی کشته می شوند. و چون امام علی (علیه السلام) با اشاره و آوردن ضمیر «هم» بیان کرد، فقط در صحنه کربلا، در آن روز بود که امام حسین خود را مصداق سخن پدر دید، آن هم به صورت تردید! چه اندیشه سستی! اینان درباره امام چگونه می اندیشند که این گونه سخن می گویند! آیا اگر آن حضرت، امام هم نبود؛ بلکه فردی عادی مانند: محمد بن حنفیه این سخنان را

۱- ابن نما، مثيرالأحزان، ص ۲۲، مؤسسه الامام المهدی عج.

۲- «این زمین محل پیاده شدن و بارانداز آن هاست و در اینجا خون پاکشان ریخته می شود و گروهی از خاندان پیغمبر در خون خود می غلطند» نک: میلانی، قادتنا، ج ۶، ص ۴۷.

ص: ۲۳

از پدر می شنید و اکنون خود را با صفوف لشکر خونخوار یزید روبه رو می دید، می توانستیم به محمد بن حنفیه نسبت تردید بدهیم؟ اشتباه کسانی که اینگونه می اندیشند، اینجاست که گمان کرده اند گفتار علی (علیه السلام) درباره این حادثه در جنگ صفین، منحصر در این یک جمله است، درحالی که چنین نیست. علی (علیه السلام) سخنان دیگری نیز در این زمینه فرموده و در آن آشکارا نام حسین (علیه السلام) را برده و از تشنگی او در وقت شهادت در زمین کربلا سخن گفته است. علامه مجلسی (رحمه الله) در کتاب «بحار الأنوار» روایتی را از بعضی کتب معتبر نقل کرده که: روزی علی (علیه السلام) بسیار گریست، وقتی از علت گریه اش پرسیدند، فرمود: «گریه من برای پیروزی نیست؛ بلکه، متأسفم چرا این فرزندم حسین که امروز تشنه کامانی را سیراب کرد، همین سیراب شدگان (از اهل کوفه)، فردا در کربلا او را تشنه کام خواهند کشت.» روشن است که این سخن حضرت را، تنها راوی یعنی عبدالله بن قیس نشنید، بلکه بیشتر مردمی که پیرامون علی (علیه السلام) گرد آمده بودند، آن را شنیدند. با این اوصاف، آیا رواست کسی بگوید: امام وقتی به زمین کربلا رسید، احتمال داد گفته پدرش با آن سفر قابل تطبیق باشد؟! قصه کربلا قصه ای نیست که محارم این خاندان، به تمام خصوصیات و حوادث آن آگاه نباشند. در اثبات این سخن، باز هم اورا قی از تاریخ را مرور می کنیم: در کتاب «قاموس الرجال»، در ذیل نام «حیب»، داستان ملاقات میثم و حیب آمده است که در شرح حال میثم تمار می توانید آن را بخوانید. طبری از ابو مخنف نقل می کند: امام حسین (علیه السلام) از مکه با زن و فرزند حرکت کرد و این خبر به محمد بن حنفیه (که در آن هنگام در مدینه بود) رسید. محمد که در تشتی وضو می ساخت، با شنیدن این خبر سخت گریان شد، آن قدر گریست که صدای افتادن قطرات اشکش در تشت به گوش می رسید». (۱).

ص: ۲۴

در اینجا این پرسش وجود دارد که محمد حنفیه چرا گریه می کرد؟ اگر او هم مانند امام امید به پیروزی داشت، نباید می گریست. اگر خبر تأثرانگیز نیست و سخن از فتح و پیروزی و امید به پیروزی ملی مردم کوفه است پس گریه برای چیست؟! آیا جز این است که گریه گوشزد یک پیش آمد حساب شده ای است که محارم این خاندان کم و بیش از آن آگاهند؟ در کتاب «اربعین الحسینیه» آمده است که حضرت باقر (علیه السلام) فرمود: «چون امام حسین از مدینه آهنگ کوفه کرد، زنان بنی عبدالمطلب مجلسی برای سوگواری فراهم کردند. امام حسین (علیه السلام) چون از این اجتماع آگاه شد، به آن مجلس رفت و فرمود: ای زنان عبدالمطلب، خدا و رسول راضی نیستند این ستر ناگفتنی را فاش کنید. شما را به خدا نوحه سرایی نکنید. زنان هاشمی گفتند: ما اگر برای تو نگریم، گریه خود را برای کدام مظلوم ذخیره کنیم؟ امروز مانند روز رحلت رسول خدا و علی و فاطمه (علیهم السلام) و سایر دختران پیامبر است و اشک های ما بی اختیار جاری است». (۱). چرا زنان هاشمی محفل سوگواری تشکیل می دهند؟ در حالی که حرکت امام باید زنان حرمسرا و خاندان رسالت را به سرور آورد؛ زیرا سخن از امید به پیروزی و تأسیس حکومت است! بدیهی است، آنان می دانند که این حرکت امام به سوی قربانگاه است نه پیروزی و تشکیل حکومت. آنها از رسول خدا شنیده اند که فرزند عزیزش در کربلا شهید می شود و با عزم امام، خاطره های مکنون را فاش می سازند و هماهنگ می گریند و با این کارشان می گویند: «امام در این سفر در خون پاک خود دست و پا خواهد زد!». امام از این آشفتگی و آشکارسازی راز، ناراحت می شود و می فرماید: «چرا ستر مکنون را فاش می کنید؟». آنان گفتند: «ای حسین بن علی، ما را از گریه باز می داری؟ چگونه ساکت شویم و اشک نریزیم؟!»

ص: ۲۵

ممکن است کسی بگوید: چرا خود را در بن بست می افکنید و می گوئید: امام آگاه بود که سرنوشتش چیست؟ در این صورت چرا به یک اقدام مرگبار و تهلکه آمیز دست یازید؟ چرا حادثه ای را آفرید که در آن خود و یارانش کشته شدند و اهل بیتش به اسیری رفتند؟ در پاسخ چنین کسی باید گفت حسین (علیه السلام) یک رسالت تاریخی دارد که باید روی تاریخ را سفید کند و آیندگان بدانند خدمتگزار اسلام که بود و چگونه باید باشد؟ رسالت او رسالتی بود که از ناحیه مصلحت اسلام، در سرنوشت زندگی امام پیش بینی شده بود و تنها این راه خواسته خداوند متعال و رسول خدا و پدرش - امیرمؤمنان - است. از این جهت است که عزم راسخ حسین (علیه السلام) با سخنان امثال ابن عباس و دیگران که در صدد منصرف کردن او بودند، متزلزل نگشت. آنها نمی دانند وظیفه حسین چیست؟ ولی امام می داند به کجا می رود و چه می شود. و از چه راه باید برنامه را پیاده کند. دقت در پاره ای از اسناد و مدارک: ۱ - در تاریخ طبری (۱) جریان برخورد زهیر بن قین با امام (علیه السلام)، از ابومخنف نقل شده است: «زهیر پس از برگشت از حضور امام حسین (علیه السلام) به یاران خود گفت: «هر کدام از شما مایلید با من باشید، بسیار به هنگام است و هر کدام که رفتنی هستید، بدانید این جدایی همیشگی است.» زهیر در راه برگشت از مکه می کوشید با امام روبه رو نشود اما به هرحال این اتفاق رخ داد. او در این برخورد کوتاه چه دید و شنید! که به خیمه آمد و با همه کسانش وداع کرد؟ آیا امام از او خواست یاری اش کند تا کوفه را تسخیر کنند؟ و گفت: اگر با ما همکاری کنی آینده خوشی داری و چون از اعیان کوفه هستی مقام بزرگی در حکومت آینده نصیب تو خواهد شد؟! اگر زهیر از سخنان امام (علیه السلام) این گونه برداشت کرده بود، پس نباید امید ملاقات های بعدی را با کسان خود قطع کند و آنان را از زندگی

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۸. به نقل از مقتل ابی مخنف، ص ۷۵، چاپخانه علمیه، قم.

ص: ۲۶

خزّم تر در آینده مأیوس نماید». (۱). از رفتار زهیر می توان فهمید که امام (علیه السلام) حقیقت امر را بر او آشکار کرده و یادآوری هایی به او نموده است. پس حسین (علیه السلام) هم می دانست عاقبت کار چه می شود و هم به زهیر وعده نیل به شهادت در راه انجام وظیفه را داده بود. جز این وعده و دانش امام به آینده روشن و صحنه کربلا، چیزی موجب سخنان زهیر در جمع یاران خود نیست. ۲- در الکامل (۲) دو پیشامد نقل شده است که مجموع آن را در اینجا خلاصه می کنیم: الف- امام خبر شهادت مسلم را در «ثعلبیه» و برادر رضاعی اش (یقظر) را در «زباله» شنید، اما هیچ تردید و خللی در اراده و عزم راسخ او پیدا نشد و به راه خود ادامه داد. ب- امام پس از شنیدن این خبر، به یاران خود اعلام کرد: «شیعیان ما راه پیمان شکنی در پیش گرفتند و ما را تنها گذاشتند، هر کس می خواهد برگردد مانعی ندارد، ما به کمک کسی نیاز نداریم». این اعلان عمومی برای آن بود که همه بدانند امام به کجا می رود و گمان نبرند که کوفه مقصد است و حکومت کوفه در انتظار آنهاست و در پی این اعلان بود که گروهی، جز کسانی که از مکه با امام همراه بودند، از آن حضرت جدا شدند. ج- برگشت این افراد و دریافت آن اخبار دردناک، در عزم راسخ امام خللی وارد نساخت و به راه خود ادامه داد تا به منزلگاه عقبه رسید. د- در عقبه نیز مرد عربی با او ملاقات کرد و وضع اسفبار کوفه را برایش گفت که: «اگر به کوفه روی جای پای جز نوک نیزه ها و لبه تیز و برنده شمشیرها نداری». و به او سوگند داد که از تصمیم خود منصرف شود. امام فرمود: آنچه گفتمی بر ما پوشیده نیست و تذکرات تو چیز تازه ای بر آگاهی های

۱- نک: ارشاد، مفید، فی توجه الحسین... الی الکوفه، ص ۲۲۱، چاپ بصیرتی.

۲- ابن اثیر، الکامل، ج ۴، ص ۴۳.

ص: ۲۷

ما نيفزود. اما من تصميم ديگري دارم؛ زيرا اراده حق چيزی نيست که من بتوانم در برابر آن تصميمی بگيرم؛ يعنی مأموریتی است که برای انجام آن می روم. همه اين سخنان و اخبار صد در صد منطقی، در اراده امام کوچک ترين تزلزلی ايجاد نکرد و با تصدیق گفتار، به راه خود ادامه داد. آیا باز هم امام از عاقبت کار ناآگاه است و با اميد به پیروزی و تشکیل حکومت ادامه سفر می دهد؟ و به اتکای نیروی مردم بی وفا و پيمان شکن در اين وادی خطرناک قدم می گذارد؟ يا اين که ظاهر امر جریانی است و باطن آن چيزی ديگر؟ آری، هيچ چيز برحسين (عليه السلام) پوشيده نبود و هيچ عاملی نمی تواند موجب انصراف او گردد. بلکه بعد از گفتگو باز هم به راه ادامه می دهد تا هرچه زودتر به ميعادگاه برسد و در محل مأموریت، انجام وظیفه کند. ۳- ماجرای داستان ملاقات امام حسين (عليه السلام) با چهارنفری که از کوفه می آمدند، در الکامل (۱) چنین آمده است: امام از وضع کوفه و از قيس بن مسهر - پیام آور خود - پرسيدند. آنها گفتند: «قيس شهيد شد» امام با شنيدن اين خبر گريست و با حال گريان اين آيه را تلاوت کرد: (فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ... (۲). سؤالی که در اینجا به ذهن می رسد اين است که: از اين برخورد و گفتگوها و سخنان امام و تمسک به آيه مذکور، چه چيزی برداشت و استنباط می شود؟ پاسخی که امام از وضعیت کوفه می شنود یأس آور است. مردم به پیروی از ارباباننا بخرد و ستمگر خود، شمشيرها را از غلاف بیرون کشيده، آماده جانبازی برای حکومت جبار يزيد و قطعه قطعه کردن اجساد پاکان روزگار، جوانان اهل بيت عصمت و شخص امام مظلوم و بی ياورند. در چنین وضعیتی اگر باز هم بگوئيم که امام به پیروزی اميد دارد، سخنی است که هيچ عقل و منطقی آن را نمی پذيرد. اما با همه اين ها در تصميم امام خلل وارد نمی شود. روشن است که مطلب مهمی در پيش رواست که امام از

۱- ابن اثير، الکامل، ج ۴، ص ۴۹ و ۵۰.

۲- احزاب؛ ۲۳.

ص: ۲۸

آن آگاه است. از این جهت پس از خبر شهادت قیس آیه مبارکه: (فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ...) را تلاوت می‌کند. منشأ این پرسش‌ها و تلاوت آیه این است که امام برای برانداختن این حکومت و احیای حکومت قرآنی و برنامه‌های مترقی اسلام، حرکت کرد و به رسالت خویش عمل نمود.

ص: ۲۹

اشاره ها

مردان الكو

تاریخ سازان عاشورا در هر عصر و مکانی اسوه هستند برای انسان های آن زمان. می توان از هدایت های آنان راه یافت و از رهنمودهای آنان درس گرفت. امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: برترین انسان ها بعد از پسر م حسن، حسین است. او بعد از برادرش مظلوم و در کربلا کشته می شود. او و اصحابش در قیامت برترین شهیدانند؛ «خَيْرُ الْخَلْقِ، بَعْدَ ابْنِي الْحَسَنِ، ابْنِي الْحُسَيْنِ، الْمَظْلُومِ بَعْدَ أُخِيهِ، الْمَقْتُولِ فِي أَرْضِ كَرْبُوبِلَاءَ، أَلَا وَ أَنَّهُ وَ اصْحَابُهُ مِنْ سَادَةِ الشَّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ (۱) [در معالی السبطين آمده است: «خيرالخلق و سيدهم بعد الحسن، أخوه ابني الحسين»]. (۲) تردیدی نیست که: امام حسین (علیه السلام) و یارانش برای همه انسان ها اسوه اند و خود آن حضرت نیز به این حقیقت اشاره کرده، فرموده اند: «وَلَكُمْ فِيَّ أُسْوَةٌ»؛ (۳) «زندگی من برای شما الگو و اسوه است.» البته آنان نه تنها برای ما که برای انسان های برتر دیگر نیز اسوه هستند. امام صادق (علیه السلام) می فرمود: «لِي أُسْوَةٌ بِمَا يُصْنَعُ بِالْحُسَيْنِ (علیه السلام)»؛ (۴) «آنچه حسین (علیه السلام)

۱- اثبأه الهداء، ج ۴، ص ۴۵۲؛ معالی السبطين، ج ۱، ص ۱۱۷.

۲- علامه حائری مازندرانی، معالی السبطين، ج ۱، ص ۱۱۷.

۳- نك: طبری، التاريخ، ج ۴، ص ۳۰۴.

۴- نك: بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۲۷؛ وسائل الشيعه، ج ۳، ص ۲۶۵، باب استحباب احتساب البلاء و....

ص: ۳۰

انجام داد، برای من نیز الگو و اسوه است.» و نیز پدر بزرگوارش می فرمود: «يَكُونُ لِي بِالْحُسَيْنِ (عليه السلام) أُسْوَةٌ؛ (۱)» «اسوه من حسین (عليه السلام) است.» و نیز در روایت آمده است که موعود اسلام (عج)، روز جمعه ای (۲) در روز عاشورا قیام می کند و این مسأله گویای آن است که امام حسین (عليه السلام) اسوه امام زمان (عليه السلام) نیز می باشد. پس آن حضرت اسوه جاودانه جوامع اسلامی است.

جلوه های تولی و تبری

کتاب سرخ حیات بخش عاشورا، دارای دو فصل است: فصلی مربوط به حمایت و همسویی با اولیاءالله و کسانی که خود را فدای راه حق کرده اند؛ (تولی). فصلی دیگر مربوط است به اظهار انزجار و نفرت فرزندان حق در مقابل هواداران باطل (تبری). آری، این دو فصل، سراسر کتاب تاریخ عاشورا را، در طول حیات عاشورا تشکیل می دهد. بر این اساس پیروان عاشورا باید با جامع نگری و واقع بینی، هر دو فصل را مورد توجه قرار دهند و از این راه به دو مسأله مهم تولی و تبری بنگرند و بدان جامه عمل بپوشند. گرچه بعضی از خوانندگان این کتاب شورانگیز، تنها به عنوان یک کتاب تاریخ، که به زمان گذشته تعلق دارد، بدان می نگرند لیکن باید به کتاب عاشورا به عنوان یک کتاب زندگی ساز و همیشه زنده و رهنمود دهنده نگریست.

شکوفایی فطرت ولایت

برپایی عزاداری در مصیبت اهل بیت (علیهم السلام) همان تولی و تبری است و گویای تجلی روحیه خدا دوستی و شکوفایی فطرت ولایت است. بدیهی است که توجه کامل به فلسفه

۱- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۶۵، باب استحباب احتساب البلاء و....

۲- نک: مستدرک سفینه البحار، ماده «جمع».

ص: ۳۱

عزاداری، باعث خلوص بیشتر عزاداران می‌گردد و نیز توجه به اثرات حیات بخش عزاداری‌های خداپسند، بهتر می‌تواند راز حمایت ائمه معصوم (علیهم السلام) از عزاداری‌ها را تبیین کند.

عزاداری و آثار مثبت آن

با توجه به آثار و برکات عزاداری، فلسفه و اهمیت آن روشن می‌گردد؛ زیرا: عزاداری و بزرگداشت خاطره اسوه‌های شهادت و ایثار: الف - بزرگداشت از آرمان‌ها و اهداف بلند آنان است. ب: احترام و همسویی با شهیدان است. ج: نوعی ابراز قدرت در برابر قاتلان آنان (طاغوت‌ها و خودکامگان تاریخ) است. د: خروج از حزب بیداد و ورود به حزب عدالت است. ائمه معصوم (علیهم السلام) فرمودند: «مَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَنَا كَانْ عَلَيْنَا»؛ (۱) «کسی که با ما نباشد، دشمن ما است» آری، کسی که به عمد، در پیشگاه عظمت عاشورا ابراز عشق نکند، در شمار یزیدیان خواهد بود. هـ - جلب الطاف خدا را در پی دارد. و - تبلیغ از دین و حقایق اسلامی است و نورانیت و معنویت خاصی به جامعه می‌بخشد. ز - اثرات تربیتی فراوانی برای جامعه در پی دارد. اقبال، متفکر معروف لاهوری می‌گوید: رمز قرآن از حسین آموختیم ز آتش او شعله‌ها اندوختیم ما سوی الله را مسلمان، بنده نیست پیش فرعون، سرش افکنده نیست خون او تفسیر این اسرار کرد ملت خوابیده را بیدار کردای صبا ای پیک دور افتادگان اشک ما را بر مزار او رسان (۲).

۱- بحار الأنوار، ۷۴/۴۲۱، حدیث ۴۰.

۲- دیوان اقبال لاهوری، ص ۱۴۴.

بزرگترین مصیبت

در لسان اهل بیت (علیهم السلام) بزرگ ترین مصیبت، همانا قتل حسین بن علی (علیهما السلام) است. عبدالله بن فضل گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: ای پسر پیامبر، چرا روز عاشورا روز غم و مصیبت و حزن و اندوه و آه و ناله است اما روز ارتحال رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و روز شهادت فاطمه (علیها السلام) و روز قتل امیر مؤمنان (علیه السلام) و روزی که امام حسن (علیه السلام) با سم (معاویه) مسموم گشت؟! چنین نیست؟! امام (علیه السلام) پاسخ داد: بی شک روز شهادت امام حسین (علیه السلام) روز تحقق بزرگ ترین مصیبت است؛ چرا که پس از ارتحال پیامبر (صلی الله علیه و آله)، از اعضای اصحاب کساء، امیر مؤمنان، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) باقی ماندند و همین مسأله مایه آرامش خاطر مردم بود و همچنین پس از شهادت فاطمه (علیها السلام) وجود دیگر اعضای اصحاب کساء و نیز پس از علی (علیه السلام) وجود دیگر اصحاب کساء و پس از حسن (علیه السلام) وجود امام حسین (علیه السلام) باعث دلگرمی مردم بود، ولی با شهادت امام حسین (علیه السلام)، مردم بی پناه شدند و شهادت او، شهادت همه اصحاب کساء بود، لذا روز شهادت آن حضرت روز عظیم ترین مصیبت است. (۱).

۱- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۶۹ و وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۰۳، باب ۶۶- باب استحباب البكاء لقتل الحسین. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ، قَالَ: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ كَيْفَ صَارَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَ غَمِّ وَ حُزْنٍ وَ بَكَاءٍ دُونَ الْيَوْمِ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ الْيَوْمِ الَّذِي مَيَّاتَتْ فِيهِ فَاطِمَةُ وَ الْيَوْمِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الْيَوْمِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحَسَنُ بِالْسَّمِّ؟ فَقَالَ: إِنَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ أَعْظَمُ مُصِيبَةً مِنْ جَمِيعِ سَائِرِ الْأَيَّامِ وَ ذَلِكَ أَنْ أَصْحَابَ الْكِسَاءِ الَّذِينَ كَانُوا أَكْرَمَ الْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ كَانُوا خَمْسَةً فَلَمَّا مَضَى عَنْهُمْ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بَقِيَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ فَكَانَ فِيهِمْ لِلنَّاسِ عَزَاءٌ وَ سِلْوَةٌ فَلَمَّا مَضَتْ فَاطِمَةُ كَانَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ لِلنَّاسِ عَزَاءٌ وَ سِلْوَةٌ فَلَمَّا مَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ لِلنَّاسِ فِي الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَزَاءٌ وَ سِلْوَةٌ، فَلَمَّا مَضَى الْحَسَنُ كَانَ لِلنَّاسِ فِي الْحُسَيْنِ عَزَاءٌ وَ سِلْوَةٌ، فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ لَمْ يَكُنْ بَقِيَ مِنْ أَصْحَابِ الْكِسَاءِ أَحَدٌ لِلنَّاسِ فِيهِ بَعْدَهُ عَزَاءٌ وَ سِلْوَةٌ، فَكَانَ ذَهَابُهُ كَذَهَابِ جَمِيعِهِمْ كَمَا كَانَ بَقَاؤُهُ كَبَقَاؤِهِ جَمِيعِهِمْ فَلِذَلِكَ صَارَ يَوْمُهُ أَعْظَمَ الْأَيَّامِ مُصِيبَةً...».

ص: ۳۵

بخش اول: تاریخ سازان عاشورا

امام حسین

تولد

امام حسین در سَوم شعبان سال چهارم هجری متولد شد و حدود ۷ سال با پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) و فاطمه و ۴۷ سال با پدرش امیرالمؤمنین و ۴۷ سال با برادرش امام حسن زندگی کرد. آن حضرت دارای ۶ پسر و چهار دختر بود.

امامت

حسین بن علی (علیهما السلام) در سال پنجاه هجری، در سن ۴۷ سالگی پس از شهادت برادرش امام مجتبی (علیه السلام) به امامت رسید و مدت امامتش ده سال به طول انجامید.

تواضع سالار شهیدان

ابن عبّاد البرّ در الاستیعاب می نویسد: امام حسین (علیه السلام) ۲۵ بار پیاده به حج مشرف شد؛ (۱) در روایت آمده است که روزی امام حسین (علیه السلام) در حالی که از کوچه ای می گذشت، جمعی از فقرا را دید که به خوردن غذا مشغولند. آنان حضرت را به خوردن غذا دعوت

۱- نک: الاستیعاب ج ۳۸۲ که در حاشیه الاصابه چاپ شده است، چاپ مطبوعه سعاده مصر، ج ۱، ص ۱۴۸ طبع حیدرآباد.

ص: ۳۶

کردند. امام این آیه را تلاوت کرد: (إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُشْتَكِرِينَ)؛ «خدا مستکبران را دوست نمی‌دارد». بر جمع آنان وارد شد و از غذایشان خورد و در حقشان دعا کرد و آنان را به منزل خود دعوت نمود. آنگاه که فقیران به منزل امام رفتند، حضرت دستور داد آنچه دارند برای پذیرایی از این میهمانان بیاورند. (۱) (برخی نوشته‌اند که امام (علیه السلام) وقتی در جمع آنها شرکت جست، فرمود: غذای شما از صدقه است و بر من روانیست از آن بخورم).

امام حسین در قرآن

امام حسین (علیه السلام) در آیات قرآن مورد توجه قرار گرفته و این آیات را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: ۱- در برخی از آیات، از «خمسه طیبه و اهل بیت عصمت و طهارت» سخن گفته شده که امام حسین (علیه السلام) یکی از آنها است؛ مانند آیات تطهیر، آیات ذوی القربی، آیات عترت، آیات نذر علی و فاطمه و... و همچنین در دوران انبیای گذشته گاهی از اهل بیت و خمسه طیبه سخن گفته شده؛ از جمله در زمان آدم (علیه السلام). (۲) صاحب «الدر الثمین» در تفسیر آیه (...فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ...) روایتی نقل کرده که در آن آمده است: «أَنَّ (آدم (علیه السلام)) رَأَى سَاقَ الْعَرْشِ وَأَسْمَاءَ النَّبِيِّ وَالْأُمَّةَ (عليهم السلام) فَلَقَنَهُ جِبْرَائِيلُ: قُلْ: يَا حَمِيدٌ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ، يَا عَالِيٌ بِحَقِّ عَلِيٍّ، يَا فَاطِرٌ بِحَقِّ فَاطِمَةَ، يَا مُحَسِّنٌ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَمِنْكَ الْإِحْسَانُ» وقتی به نام حسین رسید اشک از چشمان آدم جاری شد و خطاب به جبرئیل گفت: برادرم، جبرئیل! وقتی نام پنجمین را می‌شنوم قلبم می‌شکند... جبرئیل پاسخ داد: او همانا از فرزندان تو است که مصیبت‌ها در برابر مصیبت او کوچک و حقیر می‌شود. آدم گفت: برادرم! آن مصیبت چیست؟ جبرئیل گفت: او با لب تشنه، غریب و یکه و تنها کشته می‌شود، یار و یاور ندارد... فریاد برمی‌آورد: «وَا عَطْشَاهُ، وَاقْلَهُ نَاصِرَاهُ...» هیچکس پاسخش نمی‌دهد جز با شمشیر... سرش را مانند

۱- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۸۹.

۲- بقره: ۳۱ «الْأَسْمَاءُ: أَسْمَاءُ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَأَسْمَاءُ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَأَسْمَاءَ رِجَالٍ مِنْ خِيَارِ شِيعَتِهِمْ».

ص: ۳۷

گوسفند از قفا و پشت گردن می برند، خیمه هایش را غارت می کنند و سرش را همراه سرهای یارانش بر سر نیزه ها زده، شهرها را می گردانند... پس آدم و جبرئیل گریستند. (۱). ۲- و در آیاتی که از «اولی الامر» سخن گفته و اطاعت از آنها را برای مؤمنان لازم می شمارد، بی تردید امام حسین (علیه السلام) یکی از مصدق بارز آنها است: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ). (۲). ۳- برخی از آیات قرآن، مربوط به شخص امام حسین (علیه السلام) است. در روایات آمده است: سوره و الفجر، سوره امام حسین است. و مصداق آیه: (يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ)، شخص امام حسین (علیه السلام) است. (۳) صاحب کتاب «الحسین فی القرآن» (۴) با بیش از ۲۵۰ روایت

۱- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۴۵، و روی صاحب الدر الثمین فی تفسیر قوله تعالی... فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ... أنه رأى ساق العرش و أسماء النبی و الأئمة عليهم السلام فلقنه جبرئیل: قل یا حمید بحق محمد، یا عالی بحق علی، یا فاطر بحق فاطمه، یا محسن بحق الحسن و الحسین و منك الإحسان. فلما ذكر الحسين سالت دموعه و انخشع قلبه و قال: یا أخی جبرئیل فی ذکر الخامس ینکسر قلبی و تسیل عبرتی؟ قال جبرئیل: ولدك هذا یصاب بمصیبه تصغر عندها المصائب. فقال: یا أخی و ما هی؟ قال: یقتل عطشاناً غریباً وحیداً فریداً لیس له ناصر و لا معین، و لو تراه یا آدم و هو یقول و اعطشاه و اقله ناصراه، حتی یحول العطش بینه و بین السماء کالدخان، فلم یجبه أحد إلا بالسیوف و شرب الحتوف فیذبح ذبح الشاة من قفاه و ینهب رحله أعداؤه و تشهر رؤوسهم هو و أنصاره فی البلدان و معهم النسوان کذلک سبق فی علم الواحد المنان، فبکی آدم و جبرئیل بکاء الثکلی.

۲- نساء: ۵۹.

۳- یا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً، فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، وَادْخُلِي جَنَّتِي فجر - ۲۷ امام صادق علیه السلام می فرمود: «افْرءُوا سُورَةَ الْفَجْرِ فِي فَرَائِضِكُمْ وَ تَوَافِلِكُمْ فَإِنَّهَا سُورَةٌ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مَنْ قَرَأَهَا كَانَ مَعَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي دَرَجَتِهِ مِنَ الْجَنَّةِ، إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ». ابو اسامه که در مجلس حاضر بود گفت: چگونه این سوره، سوره حسین است؟ امام پاسخ داد: ألا تسمع إلى قوله تعالی یا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي إنما یعنی الحسین بن علی صلوات الله علیهما فهو ذو النفس المطمئنة الراضية المرضية و أصحابه من آل محمد صلوات الله علیهم... الرضوان عن الله يوم القيامة و هو راض عنهم و هذه السورة فی الحسین بن علی علیهما السلام و شیعته و شیعته آل محمد خاصة فمن أدمن قراءة الفجر كان مع الحسین علیهما السلام فی درجته فی الجنة إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۹۳؛ تأویل الآيات الظاهرة، ص ۷۶۹.

۴- سید محمد واحدی گیلانی.

ص: ۳۸

قابل اعتبار، ثابت کرده است که ۱۲۸ آیه از آیات قرآن مربوط به شخص امام حسین (علیه السلام) است.

امام حسین سیدالشهداء

تنها شهیدی که در لسان امامان معصوم، «سیدالشهدا» لقب یافت، سردار نهضت عاشورا، حسین بن علی است. در زبان پیامبر و ائمه معصوم (علیهم السلام)، لقب سید الشهداء برای سه تن به کار رفته است: امیرالمؤمنین، حمزه، و امام حسین (علیهم السلام). امام صادق (علیه السلام) هنگام زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمود: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَصِيَّ الْأَوْصِيَاءِ»؛ «درود بر تو ای وصی اوصیاء» «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَلِيَّ الْأَوْلِيَاءِ»؛ «درود بر تو ای ولی اولیا» «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا سَيِّدَ الشُّهَدَاءِ...»؛ «درود بر تو ای سید و سرور شهیدان» (۱). تعبیر «سیدالشهدا» به وسیله رسول خدا (صلی الله علیه وآله)، درباره حضرت حمزه، امیرمؤمنان و امام حسین (علیهم السلام) آمده است. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: چهارتن در قیامت، سواره محشور می شوند که عبارتند از: من، صالح پیامبر، برادر علی و عمویم حمزه... (عمی حمزه بن عبدالمطلب، اسدالله و اسد رسوله، سیدالشهداء) در اینجا لقب سیدالشهدا برای حمزه به کار رفته است. (۲). انس بن مالک گوید: روزی پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: از این در، بهترین وصی ها و سید شهیدان وارد می شود. (۳) پس از چندی دیدیم که علی بن ابی طالب از همان در وارد شد. (۴). در حدیثی دیگر آمده است که آن حضرت دستی روی حسین (علیه السلام) کشید و فرمود: آگاه باشید که او (حسین)، سرور شهیدان از آغاز تا پایان زندگی بشری است ولی پدر او

۱- بحار الأنوار، ج ۱۰۰، حدیث ۹.

۲- نک: بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۳۵.

۳- «...يَدْخُلُ عَلَيْكُمْ مِنْ هَذَا الْبَابِ خَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ وَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ».

۴- نک: بحار الأنوار، ج ۳۸، ص ۱۶.

ص: ۳۹

از او بهتر و برتر است. (۱). امام صادق (علیه السلام) از امام حسین به عنوان «سید شباب الشهداء» یاد کرده است. (۲). ابن اثیر می نویسد: «حسن و حسین از نام های بهشتی اند که در دوران جاهلیت، در میان مردم دیده نشده اند». (۳). در حدیثی دیگر از رسول گرامی اسلام آمده است: «لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ رَأَيْتُ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ مَكْتُوبًا: ... وَالْحُسَيْنُ صِفْوَةُ اللَّهِ...»؛ «در بالای در ورودی بهشت نوشته شده است: ... و حسین [(علیه السلام)] برگزیده خدا است...». (۴).

عشق به دانش

عبدالله بن حبيب، سوره حمد را به یکی از فرزندان امام حسین (علیه السلام) آموخت و آنگاه که فرزند، آن سوره را پیش پدر قرائت کرد، امام (علیه السلام) هزار دینار به معلم هدیه داد و هزار حُلّه، (۵) نیز برایش فرستاد و دهان وی را پر از دُرّ نمود: «أعطاه ألف دینار و ألف حُلَّة و حشاه فاهُ دُرّاً». (۶).

بیعت با یزید، هرگز!

در نیمه رجب سال ۶۰ هـ وقتی معاویه از دنیا رفت. ولید، حاکم مدینه، شب هنگام آن حضرت را به بیعت با یزید دعوت کرد لیکن آن بزرگوار از بیعت با یزید سر باز زد و به مبارزه با حکومت فاسد یزید برخاست.

- ۱- نک: بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۳۸، «أما إنه سيّد الشهداء من الأولين و الآخرين في الدنيا و الآخرة... و أبوه أفضل منه و خير».
- ۲- نک: «...الحسين عليه السلام سيّد شباب الشهداء» تهذيب الأحكام، ج ۶، ص ۷۴ و بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۱۶۸.
- ۳- اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۹ - ۱۸، «... الحسن و الحسين من أسماء أهل الجنة لم يكونا في الجاهلية».
- ۴- بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۴.
- ۵- جامه، قطيفه.
- ۶- اعيان الشيعة، ج ۱، ص ۵۷۹.

امام حسین اسوه تاریخ

امام حسین (علیه السلام) نه تنها اسوه تمامی مردم، که الگوی امامان معصوم پس از خود نیز می باشد. ائمه معصوم (علیهم السلام) پس از شهادت آن حضرت، طبق خط فکری ایشان عمل می کردند و هر یک بنا بر اقتضای وضعیت روزگار خود، امام حسین (علیه السلام) را پیشوای فکری خویش می دانستند. آری، امام حسین اسوه امروز و فردا و همه ادوار تاریخ بشری است. امام زمان (عج) روز عاشورا قیام خواهند کرد و امام حسین (علیه السلام) در شب عاشورا، از حضور یاران خود در رکاب امام زمان (عج) خبر داد. (۱). آن حضرت زندگی خود را فدای خدا کرد و خداوند عنایتی ویژه در حق او نمود. در روایت آمده است که وقتی امام دهم (علی النقی (علیه السلام)) مریض شد، هیأتی را مأمور کرد تا به زیارت امام حسین (علیه السلام) بشتابند و در کنار قبر آن حضرت، ایشان را دعا کنند! آنان گفتند: شما خود نیز امامید، پاسخ داد: «درست است، لیکن خداوند مکان هایی را برای عبادت خود برگزیده است و سرزمین کربلا یکی از آنهاست و من دوست دارم در جایی که خدا بدان توجه خاص دارد و آن را مورد عنایت ویژه قرار داده است، برایم دعا شود.» (۲). امام حسین (علیه السلام) خود نیز فرموده اند: «وَلَكُمْ فِي أُسْوَةٍ»؛ (۳) «زندگی و نهضت حیات بخش) من، الگوی شماست.» امام صادق (علیه السلام) می فرمود: «لِي أُسْوَةٌ بِمَا يَصْنَعُ بِالْحُسَيْنِ»؛ (۴) «آنچه که حسین انجام داد الگوی من است.» امام باقر (علیه السلام) نیز می فرمود: «يَكُونُ لِي بِالْحُسَيْنِ بِنِ عَلِيٍّ أُسْوَةٌ.» (۵).

۱- نک: مقرر، مقتل الحسين، ص ۱۵۸.

۲- بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۱۲.

۳- نک: الأستيعاب، ج ۳۸۲ که در حاشیه الاصابه چاپ شده است. چاپ مطبعه سعاده مصر، ج ۱، ص ۱۴۸، طبع حیدرآباد.

۴- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۸۹.

۵- بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۱۱۶.

هجرت تاریخ ساز

هجرت مسلم، سفیر امام حسین

رسول و فرستاده امام حسین (علیه السلام)؛ یعنی مسلم بن عقیل در نیمه رمضان سال ۶۰ هـ از مکه حرکت کرد و به مدینه رسید و از آن جا راهی کوفه شد و در پنجم شوال به آنجا رسید، با این حساب، حدود ۲۰ روز در راه بوده است. او ۶۳ روز در کوفه به امور نهضت پرداخت و سرانجام در روز عرفه، چهارشنبه، نهم ذیحجه به شهادت رسید.

هجرت ابا عبدالله

یکی از درس های آموزنده مکتب عاشورا، هجرت از مدینه به مکه و از مکه به کربلا و سرنوشت بود. مسیر امام (علیه السلام) از مدینه به مکه حدود پنج روز به طول انجامید، ولی از مکه به کربلا حدود ۲۴ روز در راه بودند. دو روز از ماه رجب باقی بود که آن حضرت به جانب مکه معظمه حرکت کرد. در روز عرفه، که همه حاجیان تلاش دارند تا خود را به عرفات و پس از آن به منا برسانند تا در روز دهم ذیحجه قربانی کنند، از قربانگاه ظاهری فاصله گرفت تا در مسلخ عشق، در قربانگاه کربلا، قربانی اکبر را تقدیم پیشگاه دوست کند. او به جای گوسفند، عزیزانش را فدا کرد و سرانجام در دهم محرم الحرام، روز عاشورا و در سال ۶۱ هـ در سن ۵۷ سالگی در کربلا به شهادت رسید.

خاک کربلا

خداوند بزرگ برکات بسیاری در خاک قبر حسین بن علی (علیهما السلام) قرار داده است که آن ویژگی و برکت در هیچ یک از تربت های مشاهده متبرکه نیست و این به خاطر آن است که آن حضرت خود را فدای دین و احکام الهی کرد و خدا هم وی را پذیرفت. در زمان صفویه، جلسه ای با حضور علمای بزرگ اسلام و یکی از عالمان بزرگ مسیحی، که برای بحث درباره نبوت پیامبر اسلام به اصفهان آمده بود، در دربار شاه

ص: ۴۲

عباس تشکیل می گردد. ملاّ محسن فیض کاشانی (رحمه الله) (۱) نیز که در آن مجلس حضور داشت، رو به آن عالم مسیحی نموده، گفت: تو که ادعا می کنی می توانی از ما فی الضمیر و درون ما خبر دهی، اکنون بگو که در دست من چیست؟ او پس از لحظه ای درنگ گفت: فهمیدم چیست، اکنون در این فکرم که آن را از کجا آورده ای! میان دستت، قطعه ای از بهشت است. فیض گفت: اشتباه نمی کنی؟ عالم مسیحی گفت: یقین دارم اشتباهی صورت نگرفته است. فیض گفت: بنابراین، واجب است مسلمان شوی؛ زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) خبر داد که خاک کربلا قطعه ای از خاک بهشت است. وی که فرد منصف و حق جویی بود، بی درنگ مسلمان شد.

انفاق سه خلیفه زاده

روزی عبدالله بن عمر، عبدالرحمان بن ابی بکر و امام حسین (علیه السلام) در مسجدالنبی نشسته بودند که مردی وارد شد و نزد عبدالله بن عمر رفت و گفت: «قَدْ ضَمِنْتُ دِيَةَ كَامِلَةٍ وَعَجَزْتُ عَنْ أَدَائِهَا»؛ «یک دیه کامل - صد شتر - بدهکارم که از ادای آن درمانده ام». عبدالله از دستیارش خواست دویست درهم به او بدهد. آن مرد نپذیرفت و به حضور عبدالرحمان ابن ابی بکر رفت. او نیز همچون عبدالله عمل کرد. آن مرد آنگاه به محضر امام حسین (علیه السلام) آمد و حاجت طلب کرد. امام (علیه السلام) وقتی دانست آن مرد حاجتمند واقعی است، فرمود: از تو سه مطلب می پرسم و در برابر هر پاسخ صحیح یک ثلث از بدهکاری ات را ضمانت خواهم کرد! آن مرد گفت: «يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ أَمْثَلُكَ يَسْأَلُ عَنْ مِثْلِي؟»؛ «آیا فردی چون شما از شخصی مانند من سؤال می کند؟!» امام (علیه السلام) با ملاطفت فرمود: ما در سطح فهم و درک مخاطبان خود سؤال می کنیم. مرد عرب اعلام آمادگی کرد که به سؤال امام (علیه السلام) پاسخ دهد. حضرت پرسید: «أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟»؛ «برترین کارها چیست؟» - عرب: «الْإِيمَانُ بِاللَّهِ»؛ «ایمان به خدا».

۱- در بعضی از اسناد، نام شیخ بهایی رحمه الله به جای اسم ایشان آمده است.

ص: ۴۳

- امام: «فما النجاء من المهلكة؟»؛ «عامل نجات از هلاکت و سقوط چیست؟»- عرب: «الثقة بالله»؛ «توکل به خدا (امام این پاسخ را نیز قبول کرد.»- امام: «فما يُزین الرجل؟»؛ «عامل زینت و کمال آدمی چیست؟»- عرب: «علم مع حلم»؛ «دانشی که صاحب آن دارای خویشتن داری باشد.»- امام: «فإن أخطأه ذلك؟»؛ «اگر این نعمت را نداشت چه چیزی مایه زینت اوست.»- عرب: «مال مع مروءة»؛ «مالی که صاحب آن با مروءت باشد.»- امام: «فإن أخطأه ذلك؟»؛ «اگر کسی این صفت را ندارد.»- عرب: «فقر مع صبر»؛ «تنگدستی و فقری که همراه با صبر باشد.»- امام: «فإن أخطأه ذلك؟»؛ «اگر کسی دارای این خصلت نیست.»- عرب: «فصاعقة تنزل من السماء و تحرقه فإنه أهل لذلك»؛ «آتشی از آسمان فروافتد و وی را نابود سازد، همانا او سزاوار چنین آتشی است.»- امام (علیه السلام) تبسم کرد و همه دیه و بدهکاری وی را برعهده گرفت، سپس مقداری پول به او داد و فرمود: این مبلغ را برای اهل خانه ات هزینه کن (در برخی از احادیث آمده است:) امام در خاتمه، انگشتر مبارک را از انگشت خود بیرون آورد و به مرد عرب داد و او خوشحال و شادمان رفت. (۱). داستان انفاق امام حسین (علیه السلام) به گونه دیگر نیز در برخی از منابع اسلامی آمده است؛ از جمله در تفسیر کبیر فخر رازی، ذیل آیه: (...وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ...).

سخت ترین مصیبت ها

در دیدگاه اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) سخت ترین و سوزناک ترین مصیبت، عبارتند از: ۱- شهادت حمزه سیدالشهدا

۱- تفسیر صافی، علامه فیض کاشانی، ج ۱، ذیل آیه شریفه ...مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ...؛ منتهی الآمال، محدث قمی، ص ۳۵۱ و بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۹۶ و جامع الأخبار، ص ۱۳۷.

ص: ۴۴

۲- شهادت جعفر طیار ۳- شهادت حسین بن علی (علیهما السلام)، البته می توان گفت که در دیدگاه ائمه معصوم (علیهم السلام) قتل حسین (علیه السلام) سوزناک تر از قتل حمزه و جعفر است. (امام سجاد (علیه السلام)، با دیدن عیدالله پسر قمر بنی هاشم گریست و فرمود: «ما مِنْ یَوْمٍ أَشَدُّ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مِنْ یَوْمِ أُحُدٍ، قُتِلَ فِيهِ حَمْرَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ... وَ بَعْدَ یَوْمِ مُؤْتَةَ قُتِلَ فِيهِ ابْنُ عَمِّهِ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ قَالَ: وَلَا یَوْمَ کَیَوْمِ الْحُسَيْنِ...» (۱).

۱- نک: بحار الأنوار ج ۴۴، ص ۲۹۸؛ بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۲۷۴.

عباس بن علی علیهما السلام**عباس بن علی علیهما السلام (قمر بنی هاشم)**

او در سال ۲۶ هـ ق. متولد شد و در آغاز سال ۶۱ در سن حدود ۳۴ سالگی به شهادت رسید. عباس (علیه السلام) بعد از محمد حنفیه به دنیا آمد و برادران مادری وی عبارتند از: عبدالله، عثمان و جعفر، که همگی در کربلا شهید شدند و دارای فرزند نبودند. (۱). همسر عباس لبابه نام داشت که دختر عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بود. از او پسرانی به نام های عبیدالله و فضل به دنیا آمد. (۲). او با القابی چون: قمر بنی هاشم، سقّای کربلا، صاحب لواء، باب الحوائج و... مورد توجه عام و خاص بود و نیز وی را با کنیه هایی چون ابوالفضل و ابوقرّه صدا می زدند.

مادر قمر بنی هاشم

مادر قمر بنی هاشم، امّ البنین، دختر حزام بن خالد بن ربیعۀ بن وحید بن کعب بن معاویۀ بن بکر بن هوازن بن عامر بن کلاب بن ربیعۀ بن عامر. (۳) و مادر بزرگ او ثمامه دختر

۱- مقتل الحسین، مفرم، مبحث قمر بنی هاشم؛ معالی السبطين، ص ۲۶۳، مجلس هجدهم.

۲- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۸۳.

۳- عمدة الطالب، ص ۳۲۷.

ص: ۴۶

سهیل بن عامر بن مالک بن جعفر بن کلاب است. پس پدر و مادرش از خاندان بنی کلاب اند و دارای خصلت های شایسته و صفات خانوادگی مشترک. روزی حضرت علی (علیه السلام) به برادرش عقیل، که به انساب عرب آگاهی داشت، مأموریت داد تا از میان اقوام شجاع و سرافراز عرب، برای وی همسری برگزیند و یادآور شد این دقت بدان جهت است که فرزندی شجاع از او به دنیا آید؛ به گونه ای که دارای بازوانی برومند و توانا باشد تا فرزندم حسین را در سرزمین کربلا یاری دهد و در این هنگام به امام حسین (علیه السلام) اشاره کرد؛ «لِکُنْیَ أُصِیْبَ مِنْهَا وَ لَدَا یَکُونُ شِجَاعًا وَ عَضْدًا یَنْصُرُ وَ لَدِی هَذَا - وَ أَشَارَ إِلَى الْحُسَیْنِ - لِیُوَاسِیهِ فِی طَفِّ کَرْبَلَاءَ». عقیل فاطمه کلابی را به امام (علیه السلام) معرفی کرد و گفت: با امّ البنین ازدواج کن که در عرب از اجداد او شجاع تر نیست؛ «تَزَوَّجِ أُمَّ الْبَنِیْنِ الْکَلَابِیَّةَ، فَإِنَّهُ لَیْسَ فِی الْعَرَبِ أَشْجَعٍ مِنْ آبَائِهَا، فَتَزَوَّجِهَا». (۱). مادر عباس ارادت ویژه ای نسبت به امام حسین (علیه السلام) داشت. مامقانی درباره ولایت مداری فاطمه کلابی اینگونه می نویسد: «فَإِنَّ عُلُقَتَهَا بِالْحُسَیْنِ (علیه السلام) لَیْسَ إِلَّا لِأَمَامَتِهِ»؛ (۲) «همانا علاقه امّ البنین به حسین بن علی (علیهما السلام) نبود مگر به جهت امامت آن حضرت، نه آن که چون او را در دامان خویش پرورانده است». وی در جای دیگر می نویسد: امّ البنین، که قتل چهار فرزند خویش در رکاب حسین (علیه السلام) را بر خود آسان می گرفت؛ نشان از درجه عالی ایمان او بود. (۳). عشق و ارادت امّ البنین نسبت به مقام والای امامت و ولایت چنان بود که وقتی بعد از واقعه کربلا و شهادت فرزندان برومند و دلاور او، بشیر، سفیر خون و شهادت، به مدینه بازگشت و امّ البنین را ملاقات کرد و می خواست خبر شهادت فرزندانش را به وی دهد، امّ البنین گفت: «أَخْبِرْنِی عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام)»؛ «از حال حسین بگو!»

۱- ابن عنبه، عمده الطالب، ص ۳۲۳، اعلمی، دائرة المعارف، ج ۱۳، ص ۶۳ دمع السجوم، ص ۳۵۱.

۲- نک: مامقانی، رجال، ج ۳، صص ۷۰-۷۱، طبع قدیم.

۳- نک: مامقانی، رجال، ج ۳، ص ۷۰-۷۱، طبع قدیم. قسمت دوم.

ص: ۴۷

بشیر وقتی خبر شهادت یک یک فرزندان امّ البنین را به وی داد، او از جواب هایفرعی بشیر ناراحت شد؛ زیرا توقع داشت هرچه زودتر از سرنوشت امام حسین (علیه السلام) آگاه شود. از این رو، به بشیر گفت: «فرزندان من و همه جهانیان فدای حسین باد! زودتر بگو از حسین چه خبر؟» (۱). و آنگاه که خبر شهادت امام، مقتدا و رهبر خویش را شنید ناله ای سرداد. (۲). همان روز که فاطمه کلابی، امّ البنین، پای در خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) گذاشت، حسن و حسین (علیهما السلام) مریض بودند؛ او با مهربانی ویژه ای با آنان سخن می گفت و از صمیم قلب دوستشان می داشت و پرستاریشان را به عهده گرفت و درست همانند مادر واقعی با آنان رفتار می کرد. آنان نیز او را بسیار دوست می داشتند. پس از شهادت امیرالمؤمنین، آنگاه که مغیره بن نوفل - که یکی از مشاهیر عرب بود - از امامه، همسر دیگر امیرالمؤمنین خواستگاری کرد، امامه با امّ البنین در مورد این تقاضای ازدواج مشورت کرد. امّ البنین در جواب او گفت: سزاوار نیست که ما پس از علی، در خانه دیگری باشیم و با مرد دیگری پیمان همسری ببندیم. این سخن امّ البنین، نه تنها در امامه، که در همسران دیگر امام؛ از جمله: لیلی تمیمیّه و اسماء بنت عمیس نیز اثر گذاشت و این چهار همسر علی (علیه السلام)، تا پایان عمر ازدواج نکردند. فاطمه کلابی پس از ورود به خانه علی (علیه السلام)، از ایشان خواست که او را فاطمه صدا نکنند؛ زیرا ممکن است فرزندان زهرا (علیها السلام) با این نام، به یاد مادر بیفتند و غم و حزن وجودشان را فراگیرد. (۳). امّ البنین پس از واقعه عاشورا، حدود ۹ سال زندگی کرد و همواره به افشاگری علیه بنی امیه می پرداخت و با اشک های خود به رسوا کردن آن ظالمان مشغول بود؛ چنانکه ابوالفرج اصفهانی می نویسد: «وَ كَانَتْ أُمَّ الْبَنِينِ أُمَّ هَوْلَاءِ الْأَرْبَعَةِ الْإِخْوَةِ الْقَتْلَى تَخْرُجُ

۱- «أَوْلَادِي وَمَنْ تَحْتَ الْخَضْرَاءِ كُلُّهُمْ فِدَاءٌ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَخْبَرَنِي عَنِ الْحُسَيْنِ».

۲- نک: مامقانی، رجال، ج ۳، ص ۷۰ - ۷۱، طبع قدیم.

۳- همان.

ص: ۴۸

إِلَى الْبَقِيعِ فَتَنْدِبَ بَنِيهَا أَشْجَى نَدْبَهُ وَأَحْرَقَهَا، فَيَجْتَمِعُ النَّاسُ إِلَيْهَا يَسْمَعُونَ مِنْهَا» (۱). او در سال ۷۰ هـ بدرود حیات گفت و در بقیع به خاک سپرده شد. در بقیع، در کنار صفیه و عاتکه دو تن از عمه‌های پیامبر، قبری است منسوب به امّ البنین.

شجاعت عباس

شجاعت در دو جبهه می‌تواند جلوه کند: ۱ - جبهه مقاومت در برابر دشمن. ۲ - جبهه ایستادگی و ثبات قدم در خط حق و صراط ایمان، عباس بن علی (علیهما السلام) در هر دو جبهه موفق و سرافراز و پیشتاز بود.

عباس بن علی، در جنگ جمل و صفین

عباس، در دوران پدر نوجوانی دلیر و بهاور بود. به نوشته محدّث قمی در تحفه‌الأحباب، امام علی (علیه السلام) در جنگ جمل به دو پسر خود؛ محمد حنفیه و عباس سفارش کرد که مواظب حرکت‌های دشمن باشند. (۲). همچنین عباس (علیه السلام) در جنگ صفین در رکاب پدرش حضور داشت و در باز پس گرفتن شریعه معروف منطقه جنگ صفین از لشکر معاویه، عهده دار سمت معاونت امام حسین (علیه السلام) بود. او در این جنگ رشادتی چشمگیر از خود نشان داد. بعضی نوشته‌اند: وقتی به میدان آمد و مبارز طلبید، معاویه به «ابن شعثاء» گفت: کار این جوان را یکسره کن. او گفت: من باید در برابر هزار مرد جنگی به حرکت درآیم، نه در برابر یک جوان! سپس یکی از پسران خود را فرستاد تا عباس را از پای درآورد ولی عباس وی را در همان نبرد نخست از پای درآورد. او خشمگین شد و یکی دیگر از فرزندانش را راهی میدان کرد و همه آنها به ترتیب تا هفت نفر به دست توانای عباس کشته شدند.

۱- نک: ابوالفرج، مقاتل الطالیین، ص ۵۶، طبع منشورات رضی.

۲- نک: محدّث قمی، تحفه‌الأحباب، ص ۲۴۲ باب «العین».

ص: ۴۹

ابن شعثاء با عصبانیت و خشم تمام، به میدان تاخت اما عباس با چالاکی خاص خود، وی را نیز از کمر دو نیم کرد. (۱). لشکر معاویه با تعجب نظاره می کرد تا دریابد که آن جوان کیست؟ و همگان متوجه شدند که او «قمر بنی هاشم» عباس بن علی است. (۲). به نوشته برخی از مورخان، عباس در کربلا حدود سی و پنج سال داشت (۳) و به قولی سی و چهار ساله (۴) بود. او در رکاب امام حسین (علیه السلام) حضور فعال داشت و از خود ایثار و سلحشوری زایدالوصفی بروز داد. ابوالفضل (علیه السلام) در شب عاشورا، هنگام اعلام حلّ بیعت از جای برخاست و به خطاب به امام (علیه السلام) اظهار داشت: «وَلِمَ نَفَعَلُ ذَلِكَ؟ لِنَبْقَى بَعْدَكَ؟ لَا أَرَانَا اللَّهُ ذَلِكَ أَيْدَاءً؟» (۵) «چرا چنین کنیم؟ آیا از تو جدا شویم تا پس از تو زنده بمانیم؟ نه، هرگز خدا چنین روزی را برای ما نیاورد!»

مقام عباس

در مقام عباس (علیه السلام) همین بس که دو امام معصوم بر بازوی وی بوسه زدند؛ نخست، در آغازین لحظه های تولدش بود که امیرالمؤمنین (علیه السلام) بازوانش را بوسید. بعضی از مورخان نوشته اند: هنگامی که قنداقه ابوالفضل را به دست پدرش علی (علیه السلام) دادند، او نخست در گوش راست و سپس اذان و اقامه گفت و سپس نامش را عباس نهاد و سپس بازوان کوچکش را بوسید و اشک ریخت؛ «ثُمَّ قَبَّلَ يَدَيْهِ وَاسْتَعَبَّرَ وَبَكَى». (۶).

۱- معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۶۷.

۲- همان، ج ۱، ص ۲۶۷.

۳- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۸۳؛ کبریت احمر، ص ۳۷۶.

۴- منتخب التواریخ، ص ۲۶۱.

۵- مقتل الحسين، ص ۲۱۱-۲۱۳؛ بررسی تاریخ عاشورا، ص ۶۷؛ الکامل، ج ۴، ص ۵۸؛ معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۰۷.

۶- نک: خصائص العباسیه، ص ۱۱۹.

ص: ۵۰

و دومین مورد در روز عاشورا بود که امام حسین (علیه السلام) بازوی از تن جدا شده اش را از زمین برداشت و بر آن بوسه زد. در علو شأن، جلالت و رتبت ابوالفضل (علیه السلام) نوشته اند که: روزی امام سجاد (علیه السلام) نگاهی به عبیدالله بن عباس (پسر عباس بن علی) کرد و گریست و فرمود: (۱). «ما مِنْ يَوْمٍ أَشَدَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مِنْ يَوْمِ أُحُدٍ، قُتِلَ فِيهِ عَمَّهُ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَسَدَ اللَّهِ وَ أَسَدَ رَسُولِهِ وَ بَعْدَهُ يَوْمَ مُوتِهِ، قُتِلَ فِيهِ ابْنُ عَمِّهِ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): ثُمَّ قَالَ: وَ لَا يَوْمَ كِيَوْمِ الْحُسَيْنِ (ع)، أَزْدَلَفَ عَلَيْهِ ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ مِنْ هَذِهِ الْأُمِّيَّةِ، كُلٌّ يَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بَدْمَةً، وَ هُوَ بِاللَّهِ يُذَكِّرُهُمْ فَلَا يَتَّعِظُونَ حَتَّى قَتَلُوهُ بَغْيًا وَ ظُلْمًا وَ عُدْوَانًا، ثُمَّ قَالَ: رَحِمَ اللَّهُ عَمِّي الْعَبَّاسَ، فَلَقْدَ آثَرَ وَأَبْلَى وَ فَدَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ حَتَّى قُطِعَتْ يَدَاهُ، فَأَبْدَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهَا جَنَاحَيْنِ يَطِيرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ، كَمَا جَعَلَ لِجَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَ إِنَّ لِلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَنزِلَةً يَغْبِطُهَا بِهَا جَمِيعُ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (۲). «برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روزی سخت تر از روز احد نبود؛ روزی که عمویش حمزه به شهادت رسید و پس از آن، سخت ترین روز برای آن حضرت، روزی بود که پسر عمویش جعفر بن ابی طالب به شهادت رسید. [امام سجاد (علیه السلام) آنگاه افزود] روزی بسان روز قتل حسین (علیه السلام) نیست. روزی که سی هزار نفر، در حالی که خود را از امت محمد (صلی الله علیه و آله) می پنداشتند و تصور می کردند با کشتن حسین (علیه السلام) به خدا تقرب می جویند، وی را احاطه کردند. و امام هر چه از آنان خواست خدا را بیاد آوردند و دست از این جنایت ها بردارند، آنان توجه نکرده و به ظلم، تجاوز و کینه، وی را کشتند.

۱- نک: صدوق، المجالس، ص ۲۷۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۹۸.

۲- امالی صدوق، ص ۴۶۲.

ص: ۵۱

[امام سجاد (علیه السلام) سپس فرمود: خدا رحمت کند عمویم عباس را که با ایثار و پیروزی در امتحان، جانش را فدای برادر کرد، تا آنجا که دست هایش از تن جدا شد و خدا به جای آن دو دست، دو بال همانند عمویش جعفر طیار به او داد که در بهشت به طیران درآید. البته، عمویم عباس موقعیتی در پیشگاه خدا در بهشت دارد که در قیامت مایه غبطه همه شهدا است.]. همچنین، امام صادق (علیه السلام) فرمود: عموی ما عباس، هشیار و تیزبین بود و زیرکی ویژه ای داشت. او دارای ایمانی شکست ناپذیر بود و در حمایت از حسین (علیه السلام) پیکار کرد و امتحان شایسته ای داد تا به شهادت رسید. (۱) او، علاوه بر زیبایی معنوی، از جمال ظاهری نیز برخوردار بود. ابوالفرج می نگارد: عباس انسانی خوش قامت و رعنا بود. هنگامی که بر اسب می نشست، پایش به زمین می رسید. او را «ماه بنی هاشم» می خواندند. (۲). درجه اعتبار و موقعیت حضرت عباس در پیشگاه امام (علیه السلام) را می توان از کلام خود امام فهمید. در عصر تاسوعا آنگاه که سپاه باطل به سوی لشکر حقّ حمله کرد امام (علیه السلام) به عباس گفت: «إِزْكَبَ بِنَفْسِي أَنْتَ؟» (۳) «جان من فدایت! سوار شو؟». این جمله از زبان امام معصوم مقام پرارجی را برای عباس اثبات می کند و لذا امام (علیه السلام) در کنار جسد وی فرمودند: «الآن أَنْكَسِرَ ظَهْرِي؟» «اکنون پشتم شکست.» منصب پرچمداری عباس نیز گویای موقعیت والای او در لشکر امام حسین (علیه السلام) است.

- ۱- «رُويَ عن الصّادق عليه السلام قال: كان عمّنَا العباس بن علي عليهما السلام نافذُ البصيرة، صلّب الإيمان، جاهدَ مع أبي عبدالله، و أبلَى بلاءً حسناً». نكته اعلمی، دائرة المعارف، ج ۱۲، ص ۶۲؛ معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۷۰.
- ۲- «و كان العباس رجلاً وسيماً جميلاً، يركب الفرس المطمئن و رجلاه يخطان في الأرض و كان يقال له قمر بني هاشم و كان لواء الحسين عليه السلام معه». بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۹؛ ناسخ التواريخ، ج ۲، ص ۳۴۱، ترجمه مقاتل الطالبين، ص ۸۲.
- ۳- مقتل الحسين، صص ۲۱۱ - ۲۱۳ بررسی تاریخ عاشورا، ص ۶۷ الكامل، ج ۴، ص ۵۶.

ص: ۵۲

اشعار شیخ ازری

اشعار معروف شیخ کاظم ازری در میان ارباب مقاتل دارای شهرت ویژه ای است؛ اشعاری که در عرصه شعر حماسی عاشورا می درخشد. از صاحب کتاب معروف جواهرالکلام نقل کرده اند گفته است: من حاضرم ثواب کتاب فقهی جواهرالکلام خود را با ثواب اشعار شیخ کاظم ازری معاوضه کنم. او در ضمن اشعار خود، در وصف قمر بنی هاشم گفته است: «يَوْمَ أَبِي الْفَضْلِ اسْتَجَارَ بِهِ الْهُدَى»؛ روز عاشورا، روزی بود که امام هدی (امام حسین (علیه السلام)) به حضرت ابی الفضل پناهنده شد. «ازری پس از آن که این مصرع را سرود، به نظرش رسید شاید با شأن امام (علیه السلام) ناسازگار باشد که پناه به غیر امام ببرد، از این رو در همین مصرع توقف کرد. همان شب، در عالم رؤیا امام حسین (علیه السلام) را دید. امام (علیه السلام) به او فرمود: در ادامه مصرع خود بنویس: «وَالشَّمْسُ مِنْ كَدْرِ الْعِجَاجِ لِثَأْمِهَا»؛ «پناهنده شدن امام (علیه السلام) به عباس در روز عاشورا، زمانی بود که گرد و غبار زمین کربلا، آسمان را پوشانده بود.» (۱) این مسأله به نوبه خود از مقام والا و برجسته ابوالفضل حکایت دارد.

وصیت امیر مؤمنان

در واپسین روزهای حیات امیر مؤمنان (علیه السلام)، به عناوین مختلف سخن از کربلا و قیام عاشورا به میان می آمد. در شب ۲۱ رمضان سال چهارم، امام (علیه السلام) هنگام وداع با خانواده اش، آنگاه که پسرش ابوالفضل را در آغوش کشید، فرمود: پسر! در روز عاشورا وقتی وارد شریعه فرات شدی، به یاد تشنگی برادرت حسین باش. (۲).

۱- نک: معالی السبطين، ج ۱، صص ۲۶۹ و ۲۷۰.

۲- نک: معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۵۴، «وَلَمَدَى! إِذَا كَانَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ وَدَخَلْتَ الْمَشْرَعَةَ إِيَّاكَ أَنْ تَشْرِبَ الْمَاءَ وَأَخُوكَ الْحُسَيْنَ عَطْشَانًا».

سنگین ترین داغ حسین (علیه السلام)

سنگین ترین داغ حسین (علیه السلام)

وقتی یاران حسین بن علی (علیهما السلام) به شهادت رسیدند، طاقت عباس طاق شد، به خصوص آنگاه که احساس کرد حجت خدا بی یاور شده است. آن هنگام بود که اذن میدان خواست، اما امام (علیه السلام) به شدت گریست و فرمود: «یا أُخِی أَنْتَ صَاحِبُ لُؤائِی»؛ (۱) «برادرم! تو پرچمدار منی.» ولی فریاد العطش کودکان، امام را بر آن داشت تا جهت آوردن آب به عباس رخصت دهد. عباس جهت آوردن آب برای اهل خيام، عازم میدان شد. او می کوشید وارد شریعه فرات شود که شمر بانگ برآورد: اگر روی زمین را آب فراگیرد، شما را قطره ای از آن نصیب نخواهد شد، جز آن که با یزید بیعت کنید. (۲) شیخ مفید (رحمه الله) می نویسد: امام و برادرش عباس لحظاتی باهم و در کنار هم، با دشمن به جنگ پرداختند ولی سپاه دشمن میان آن دو جدایی انداخت. (۳) عباس چون شیری خشمگین بر چهار هزار نفر از محافظان شریعه حمله برد و آنان را متفرق ساخت و وارد شریعه فرات شد. کفی از آب برگرفت ولی ناگاه تشنه کامی امام حسین (علیه السلام) و اهل بیت را به یاد آورد؛ «فَذَكَرَ عَطَشَ الْحُسَيْنِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ». آب را روی آب ریخت (۴) و مشکی پر از آب نمود و هنگام بازگشت به سوی خيام، دشمنان کینه توز از کمین گاه بر او حمله کردند و ضربتی خصمانه بر دست راست او وارد ساختند. دست راست عباس از قسمت مرفق و بازو جدا شد و چنین زمزمه کرد:

۱- بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۱.

۲- مقتل الحسين، ص ۲۶۷؛ مناقب، ص ۱۰۸.

۳- ارشاد، ج ۱، ص ۱۱۳.

۴- در «معالی السبطين» ص ۲۷۷ آمده است: و فی کتاب «عدۀ الشهور»: لَمَّا كَانَتْ لَيْلَةُ اِحْدَى وَ عَشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ اشْرَفَ عَلٰى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلٰى الْمَوْتِ اَخَذَ الْعَبَّاسَ وَ ضَمَّهُ اِلٰى صَدْرِهِ الشَّرِيفِ وَقَالَ: وَلَدِي وَ سَتَقَرُّ عَيْنِي بِكَ فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ. وَلَدِي اِذَا كَانَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ وَ دَخَلْتَ الْمَشْرَعَةَ اَيَّاكَ اَنْ تَشْرَبَ الْمَاءَ وَ اَخُوكَ الْحُسَيْنَ عَطْشَانَ.

ص: ۵۴

و الله إن قطعتم يميني إني أحامي أبداً عن دنيو عن إمام صادق اليقين نجل النبي الطاهر الأمين (۱). «به خدا سوگند که اگر دست راستم قطع کنید، پیوسته از دینم حمایت خواهم کرد. و نیز از امام حمایت می‌کنم که به یقین صادق و از دودمان پاک پیامبر امین است» عباس همچنان به نبرد خود ادامه می‌داد تا این که به جهت خونریزی شدید، ضعف بر او عارض شد. ناگاه شخصی به نام حکیم بن طفیل از کمینگاه بیرون آمد و دست چپ او را از ساعد (۲) و به قولی از بند (۳) جدا ساخت. در آن هنگام حضرت چنین زمزمه کرد: يا نَفْسَ لَا تَخْشَى مِنَ الْكُفَّارِ وَ أَبْشِرِي بِرَحْمَةِ الْجَبَّارِ «ای نفس، از کفار خوف و اندیشه مکن و مژده باد تو را رحمت پروردگار.» او مشک آب را به دندان گرفت و کوشید تا آب را به لب تشنگان برساند، اما ناگهان تیری به مشک آب اصابت کرد. (۴) و آب آن فروریخت و این مسأله برای عباس بسیار سنگین بود. عمان سامانی می‌گوید: بس فرو بارید بر او تیغ تیز مشک شد بر حال زارش اشک ریزو این مسأله عباس (علیه السلام) را بسیار آزرده. تیرهای دشمن از هرسو به طرف او فرو می‌بارید. در چنین وضعی، ناگهان عمودی آهنین برفرق مبارکش فرود آمد (۵) و تیری بر

۱- بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۰.

۲- ناسخ التواریخ، امام حسین، ص ۳۴۲.

۳- عوالم، امام حسین، صص ۲۸۲ و ۲۸۵.

۴- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۸۵.

۵- مقتل الحسين، ص ۲۶۹.

ص: ۵۵

سینه اش اصابت کرد (۱) و تیری دیگر به چشم مبارکش خورد. (۲). راوی گوید: بعد از فرود آمدن عمود آهنین بر سر عباس، آن حضرت از روی اسب بر زمین افتاد و برادرش را با این جمله صدا کرد و گفت: «یا أخوا أدرک أخاک!» «برادرم! برادرت را دریاب.»

اشاره به یک راز

گویند که عباس (علیه السلام) همیشه امام حسین (علیه السلام) را از باب ادب، با عنوان «سیدی»، «مولای» و... خطاب می کرد و درباره وی عنوان «برادر» را به کار نمی برد؛ زیرا مادر خود را هم طراز مادر امام حسین (علیه السلام) نمی دید، لیکن در آن لحظه، آن حضرت را «برادر» خطاب کرد. یکی از اهل نظر، راز این خطاب را در عالم رؤیا از عباس پرسید، آن حضرت پاسخ داد: هنگام واژگون شدن از اسب، فاطمه زهرا (علیها السلام) در برابرم حاضر شد و با حالتی اندوهگین گفت: آه، پسر! عباس! وقتی زهرا پسر خطابم کرد، من هم حسین را برادر صدا کردم. بعضی از صاحب نظران نوشته اند: ابوالفضل به عنوان وداع با امام (علیه السلام) فرمود: «عَلَيْكَ مِنِّي السَّلَامُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ» (۳) و حسین (علیه السلام) چون عقابی خشمگین، سپاه خصم را پراکنده ساخت و خود را به عباس رساند. (۴). بدن عباس مجروح و بی دست روی زمین افتاده بود. امام (علیه السلام) با دیدن آن صحنه جانسوز ناله سوزناکی سر داد و فرمود: «الآن انكسر ظهري، وَقَلَّتْ حيلتي، وَشَمَّتْ بي عدوي!» (۵) «اینک پشتم شکست، توان و عزمم کاهش یافت و دشمنم شادمان گشت»، در

۱- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۸۵: لواعج الاشجان، مبحث ابوالفضل.

۲- حماسه حسینی، ج ۲، صص ۱۱۷ و ۱۱۸.

۳- حیاة الامام الحسين، ج ۳، ص ۲۶۸.

۴- ابو محنف، مقتل منتهی الامال، فصل عباس. مقتل الحسين، ص ۲۶۹.

۵- مقرر، العباس: ۲۹۳.

ص: ۵۶

این هنگام در کنار برادر به شدت گریست. شیخ اُزری از زبان آن حضرت چنین سروده است: **الْيَوْمُ نَامَتْ أُعْيُنُ بَيْكَ لَمْ تَنَمْ وَ تَسَهَّدَتْ أُخْرَى فَعَزَّ مَنَامُهَا (۱)**. «امروز دیدگانی که از بیم تو به خواب نمی رفتند، خفته اند، و دیگر چشمانی (که با بودن تو به خواب می رفتند) بیدار مانده و خوابشان اندک گردیده است.» در مقتل ابی مخنف آمده است: **«وَجَلَسَ عِنْدَ رَأْسِهِ يَبْكِي حَتَّى فَاضَتْ نَفْسُهُ»؛ (۲)** «بر بالین او نشست و همچنان می گریست تا آن که عباس جان به جان آفرین تسلیم کرد.» به نوشته برخی از مورخان، امام (علیه السلام) از شدت حزن و غم، خود را بر روی بدن مجروح ابوالفضل و گفت: **«الآن إنكسرَ ظَهْرِي»؛ (۳)**. امام (علیه السلام) تصمیم گرفت بدن برادرش عباس را به خیمه (دارالحرب) حمل کند اما در آن حال، عباس نگاهی به برادر انداخت و گفت: «برادرم! به حق جدت رسول الله، مرا در همین جا به حال خود واگذار و به خیمه برگردان. امام (علیه السلام) فرمود: چرا؟ عباس پاسخ داد: اولاً از دخترت سکینه شرمگینم؛ چرا که به او وعده آب داده بودم و ثانیاً من سرداری از سرداران تو هستم وقتی یاران، علمدار تو را در چنین وضعی ببینند و بفهمند که من کشته شده‌ام، چه بسا که در عزم و اراده آن‌ها خللی حاصل شود و از استقامت و صبرشان بکاهد.» **(۴)**. امام (علیه السلام) پاسخ دادند: **«جزيت عن الإسلام (عن أخيك) خيراً حيث نصرنتني حياً و ميتاً»؛ (۵)** «از ناحیه اسلام، به جزای برتر دست یابی، تو همواره در زندگی و حتی در

۱- دمع السجوم، ج ۳۶۵.

۲- ابی مخنف، مقتل الحسین، ص ۱۷۹.

۳- حیاة الحسین، ج ۳، ص ۲۶۸.

۴- «يا أخى بِحَقِّ جَدِّكَ رسول الله، عليك أن لا تَحْمَلْنِي دَعْنِي فِي مَكَانِي هَذَا - فقال: لماذا؟ قال: إني مُسْتَحْي من ابنتك سکینه و قد وعدتُها بالماء و لم آتِها به، والثاني إني كبش من كتيبتك و مجمع عددك فإذا رأني أصحابك و أنا مقتول فلربما يقلّ عزمهم و يزلّ صبرهم».

۵- معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۴۷.

ص: ۵۷

آستانه مرگ، از من حمایت کردی.» مرحوم مقرّم در کتاب مقتل الحسین (۱) می نویسد: امام با دید الهی خویش، آینده را دید و بدن عباس را به دارالحرب نیاورد تا قبر وی به طور مستقل پناهگاه حاجتمندان باشد. امام (علیه السلام) از کنار بدن خونین عباس به سوی خیمه ها بازگشت؛ در حالی که شکسته دل، محزون و گریان بود و اشک هایش را با آستین پاک می کرد. (۲). علامه حائری مازندرانی می نویسد: به جهت زیادی جراحت ابوالفضل، امام حسین (علیه السلام) بدن مبارک وی را به دارالحرب انتقال نداد. (۳). هنگامی که سکینه، دختر امام حسین (علیه السلام)، از حال عمویش - عباس - پرسید، امام (علیه السلام) پاسخ داد: «یا بُنَيَّةَ قَتْلُوهُ اللَّئِمُّ!»؛ (۴) «دخترم! لئیمان و زشت کرداران او را کشتند.» در این لحظات بود که امام (علیه السلام) دید لشکر دشمن به سوی خیمه ها در حرکت است، فریاد بر آورد: «أَمَّا مِنْ مُغِيثٍ يُغِيثُنَا، أَمَّا مِنْ مُجِيرٍ يُجِيرُنَا، أَمَّا مِنْ طَالِبٍ حَقٌّ يَنْصُرُنَا، أَمَّا مِنْ خَائِفٍ مِنَ النَّارِ فَيَذُبُّ عَنَّا!»؛ (۵) «آیا کسی هست تا از ما حمایت کند، آیا کسی هست تا به یاری ما برخیزد، آیا کسی هست که از جهنم بترسد و به دفاع از ما همت گمارد؟». در این که عباس در روز عاشورا، چه زمانی به شهادت رسید، میان صاحب نظران اختلاف است. خواند میر در کتاب «حبيب السیر» (۶) شهادت او را پیش از شهادت علی اکبر (علیه السلام) می داند. از عظمت و جلالت شأن عباس بن علی (علیهما السلام) است که چندین تن از امامان معصوم (علیهم السلام) برای او عزاداری کردند؛ از جمله: نقل شده که امام حسین (علیه السلام) در کنار نعش

۱- مقرّم العباس، ص ۲۶۹؛ مقتل الحسین، فصل قمر بنی هاشم.

۲- «مُنْكَسِرًا، حَزِينًا، بَاكِيًا، يُكْفِكِفُ دُمُوعَهُ بِكُمِّهِ».

۳- معالی السبطین، ص ۲۷۷، «... لَمْ يَتَمَكَّنْ مِنْ حَمْلِهِ مِنْ كَثْرَةِ الْجِرَاحِ وَ مَا كَانَ قَابِلًا لِلْحَمْلِ وَ النَّقْلِ».

۴- عمدة الطالب، ص ۳۲۳.

۵- مقتل الحسین، ص ۲۷۰ مقتل مقرّم، ص ۳۳۹ با اندکی اختلاف.

۶- حبيب السیر، ج ۲، ص ۵۲.

ص: ۵۸

عباس به شدت گریست و به عزاداری پرداخت. شب سیزدهم عاشورا وقتی امام سجاد (علیه السلام) بدن مطهر عمویش عباس را به خاک سپرد، با غم و اندوه ویژه ای فرمود: «عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا يَا قَمَرِ بَنِي هَاشِمٍ، وَعَلَيْكَ مِنِّي السَّلَامُ مِنْ شَهِيدٍ مُحْتَسِبٍ وَرَحْمَةً اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ». (۱). «ای ماه بنی هاشم، پس از تو خاک بر سر دنیا و درود من بر تو ای شهید راه خدا.» از علامه بحر العلوم پرسیدند: چرا قبر عباس، به ظاهر کوچک است، در حالی که قامتش رشید بود؟ این سؤال، گویی نمکی بود که بر قلب سوزناک علامه پاشیده شد و آن قدر گریست تا بی هوش شد. وقتی به هوش آمد، پاسخ داد: آنقدر به بدن عباس شمشیر و نیزه اصابت کرده بود که بدن وی بر اثر قطعه قطعه شدن، به صورت گوشت کوبیده در آمد و امام سجاد (علیه السلام) آن بدن قطعه قطعه شده را جمع کرد و در این قبر کوچک نهاد...». (۲).

عباس بن علی در آستانه شهادت

۱- هر شهیدی در آستانه شهادت، نشاطی مخصوص داشت، جز عباس که به هنگام شهادت به ویژه هنگامی که مشک آبش ریخت، به جای احساس نشاط، احساس شرمندگی نمود، شرمندگی از روی منتظران لب تشنه حرم. ۲- هر شهیدی در آستانه شهادت احساس می کرد که در راه حسین (علیه السلام) کشته شده، تا کاروان سالار در سلامت کامل باشد، ولی عباس در آستانه شهادتش احساس می کرد که با کشته شدنش، امامش غریب و بی یار می ماند.

۱- نک: حیاة الحسین، ج ۳، ص ۳۲۴.

۲- ریاض القدس، ج ۲، ص ۲۱۹.

ص: ۵۹

حضرت علی اکبر**اشاره**

یکی دیگر از تاریخ سازان و ناموران نهضت کربلا، علی اکبر (علیه السلام) است. بعضی از تاریخ نگاران می نویسند: معاویه که بر اساس سیاست اهریمنی خود، در زدودن نام مولای متقیان، علی (علیه السلام) تلاش می کرد، وضعیتی را ایجاد کرده بود که کسی نتواند فرزند خود را «علی» نام نهد، لیکن علی رغم دشمنی های وی، امام حسین (علیه السلام) نام همه پسران خود را علی نهاد؛ علی اکبر (شهید معروف) علی اوسط بود و طفل شیرخواره ای که در آغوش پدر هدف تیر خصم قرار گرفت، علی اصغر نام داشت. گرچه علی اکبر، امام سجاد (علیه السلام) است ولی از آن جهت که دو تن از پسران امام حسین (علیه السلام) به درجه شهادت رسیدند که یکی کوچک و دیگری بزرگ بود، ارباب مقاتل شهید بزرگ تر را «اکبر» لقب دادند؛ لذا علی اکبر در کتب مقاتل به کسی گفته شد که در واقع علی اوسط است. ابوالفرج اصفهانی در «مقاتل الطالبیین» در باب امام حسین (علیه السلام)، یادی از شهدای همراه او می کند و می نویسد: «و علی بن الحسین و هو علی الأکبر و لا عقب له و یکنی أبا الحسن و امه لیلی». (۱) البته گروهی نیز علی اکبر را از امام سجاد بزرگ تر می دانند. اینان امام سجاد را علی اصغر خوانده اند. (۲).

۱- نک: ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین ص ۵۲ منشورات الرضی.

۲- نک: بستانی، دائرة المعارف، واژه «حسین».

ص: ۶۰

ناسخ التواریخ بر این باور است که بزرگ‌ترین فرزند امام حسین (علیه السلام)، که در کربلا شهید شد، علی اکبر بود و نام او علی، لقبش اکبر و کنیه اش ابوالحسن است. (۱). در کامل الزیارات آمده است که امام صادق (علیه السلام) به ابو حمزه ثمالی توصیه کرد تا در کنار قبر علی اکبر بگوید: «صَلِّیْ اللهُ عَلَیْكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ»؛ «درود بر تو ای ابوالحسن». علی اکبر (علیه السلام) پیش از واقعه کربلا نیز شخصیتی ممتاز و مثال زدنی داشت. ابوالفرج اصفهانی نقل می‌کند: علی اکبر مورد نظر معاویه بود. آنگاه که از درباریان خود پرسید: سزاوارترین انسان برای خلافت در زمان ما کیست؟ حاضران پاسخ دادند: تو سزاوارتری. معاویه گفت: نه، لایق‌ترین شخص، علی اکبر است؛ (۲) و افزود: جدّ او پیامبر است. شجاعت بنی هاشم، سخاوت بنی امیه و زیبایی قبیله ثقیف را یکجا دارد. علی اکبر شباهت ظاهری دو امام را داشت و در زیارتنامه اش می‌خوانیم: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَنِي الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ». (۳). در احادیث آمده است که امام حسین از نیمه دوم بدن و امام حسن از نیمه اول بدن شبیه به پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) بوده‌اند. بعید نیست که این زیارت نامه، اشاره به این حقیقت است که علی اکبر از فرق سر تا نوک پاها شبیه به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بوده است. تا یاران زنده بودند در رفتن به میدان سبقت می‌جستند و اجازه نمی‌دادند اهل بیت و امام (علیه السلام) به میدان بروند و بعد از آن‌ها چون نوبت به اهل بیت رسید، نخستین شهید از اهل بیت علی اکبر بود. از این رو، در زیارتنامه اش آمده است: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَوَّلَ قَتِيلٍ مِنْ نَشْلِ خَيْرِ سَلِيلٍ مِنْ سُلَالَةِ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ صَلَّى اللهُ عَلَیْكَ وَعَلَى أَيْبِكَ...»؛ (۴).

۱- نک: سپهر، ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۴۹.

۲- «لا، أُولَى النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ، عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ».

۳- نک: محدث قمی، منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۷۶.

۴- بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۶۴ و منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۷۵.

ص: ۶۱

ابن اعثم کوفی در کتاب الفتوح، شهادت علی اکبر را بعد از شهادت قمر بنی هاشم می داند. (۱). در روز عاشورا، یکه سواران دیار ایثار، یکی پس از دیگری به دیدار حق شتافتند، از یاران حسین جز اهل بیت وی کسی باقی نمانده بود. (۲) در این هنگام علی اکبر - که به گفته پدرش شبیه ترین مردم به پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود - (۳) در پیشگاه پدر حضور یافت و اذن جهاد خواست، حسین (علیه السلام) وی را مسلح و روانه میدان کرد و نگاهی مأیوسانه به او انداخت و گریست و به عمر بن سعد لعن کرد و داستان خود را به محاسن گرفت و روی به آسمان کرد و گفت: «اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلِيَّ هَوْلَاءِ الْقَوْمِ فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهُ النَّاسِ خُلُقًا وَ خُلُقًا وَ مَنْطِقًا بِرَسُولِكَ (صلی الله علیه وآله) وَ كُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَى نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَيْهِ...» (۴). «خدایا! شاهد باش جوانی به جنگ این قوم می رود که از جهت سیمای ظاهری و باطنی و از حیث منطق و بیان، شباهت به پیامبر تو دارد. آنگاه به سپاه کفر نفرین کرد.» علی اکبر در میدان رزم مردانه ظاهر شد. برخی از ارباب مقاتل نوشته اند سپاه کفر از جنگ با او خودداری می کرد و از میان لشکر عمر بن سعد مردی بانگ برآورد که ای علی، تو را با امیرالمؤمنین یزید قرابت و خویشی است و ما بدین جهت علاقه مندیم به تو امان دهیم! علی اکبر پاسخ داد: سزاوارتر است خویشی و قرابت من با پیامبر را مراعات کنی و دست از قتال با من برداری. (۵). طبق نوشته برخی از تاریخ نگاران، او یکصد و بیست نفر را به هلاکت رساند و به

۱- الفتوح، ج ۵، ص ۲۰۷.

۲- مقتل الحسین، ص ۲۵۸، منتهی الآمال، ص ۳۷۳.

۳- نک: المقرم، مقتل الحسین، ص ۲۵۸، منتهی الآمال، ص ۳۷۳؛ معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۵۰.

۴- بحار الأنوار، ج ۴۵، صص ۴۲-۴۳؛ مقتل الحسین، مقرم، ص ۲۵۸.

۵- مقتل الحسین، ص ۲۵۷.

ص: ۶۲

سوی پدر بازگشت و اظهار داشت: «یا اَبْتِ! اَلْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي وَ تَقُلُ اَلْحَدِيدُ قَدْ اَجْهَدَنِي، فَهَلْ اِلَى شَرْبَةٍ مِنْ الْمَاءِ سَبِيلٌ اَتَقْوَى بِهَا عَلَيَّ اَلْاَعْدَاءِ؟» (۱). «پدرم! تشنگی مرا از پا در آورد و سنگینی لباس آهنی (جنگی)، خسته ام کرد. آیا آبی هست تا با نوشیدن آن برای جنگ با دشمن نیرو بگیرم؟» سیل اشک از دیدگان امام جاری شد و فرمود: «وَ اَعْوَاثَاهُ! يَا بَنِيَّ مِنْ اَيْنَ لِي الْمَاءُ، قَاتِلٌ قَلِيلاً فَمَا اَسْرِعَ مَا تَلَقَى جَدَّكَ مُحَمَّدًا (صلی الله علیه و آله)، فَيُسْقِيكَ بِكَاسِهِ الْاَوْفَى شَرْبَةً لَا تَطْمَأُ بَعْدَهَا اَبَدًا». «کجاست فریادرس ای فرزندم، کجا مرا آبی است؟! اندکی نبرد کن، زود است که جدت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) را دیدار کنی و او تو را با جامی لبریز سیراب خواهد کرد و دیگر تشنه نخواهی شد. آنگاه گفت: پسر! زبانت را در دهانم بگذار. علی اکبر وقتی زبانش را در دهان امام نهاد، فهمید دهان امام خشک تر و تشنه تر از او است. امام (علیه السلام) بدینسان به فرزند گفت که حال پدر از تو بدتر است! آنگاه انگشتر خود را به او داد تا به دهان خویش نهد و بمکد. (۲). علی اکبر بار دیگر به میدان بازگشت و جنگید و به قولی هشتاد و چند تن را به هلاکت رسانید. مرّه بن منقذ عبدی، که یکی از اهریمنان معروف سپاه کفر بود، گفت: گناهان عرب به گردن من باشد اگر پدرش را با مرگش محزون نکنم. آنگاه از کمین جست و نیزه خود را به پشت علی اکبر فرو برد (۳) و شمشیری به فرق او وارد ساخت. علی اکبر از

۱- نک: ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۲۰۹.

۲- معالی السبطين، ج ۲، ص ۲۵۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۳؛ منتهی الآمال، فضل علی اکبر، ص ۳۷۵؛ ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۵۵؛ حبيب السیر، ج ۲، ص ۵۲.

۳- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۷۴.

ص: ۶۳

اسب واژگون شد و خود را برگردن اسب آویخت. اسب (به اشتباه) وی را به طرف سپاه عمر بن سعد برد، از این رو دشمن احاطه اش کرد و با شمشیر و نیزه بر بند بند وی ضربتی وارد کرد؛ به طوری که جای سالم در بدن آن حضرت یافت نمی شد؛ «قَطَعُوهُ بِسُيُوفِهِمْ إِرْبًا إِرْبًا». (۱). علی اکبر در واپسین لحظات حیات، بانگ برآورد و از پدر این گونه خداحافظی کرد: «عَلَيْكَ مِنْي السَّلَامُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، هَذَا جَدِّي قَدْ سَيَّ قَانِي بِكَأْسِهِ شَرْبَةً...»؛ (۲). «از من به تو سلام، ای ابا عبدالله، این جدم پیامبر است که با جام خود سیرابم کرد.» در لهوف آمده است: علی اکبر چنین فرمود: «يَا أَبَتَاهُ عَلَيْكَ مِنْي السَّلَامُ، هَذَا جَدِّي يُقَرِّئُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ: عَجَّلِ الْقُدُومَ عَلَيْنَا...». امام خود را به کنار پیکر مجروح و خونین علی اکبر رسانید. به روایت سید بن طاووس امام صورت خود را بر صورت علی نهاد و اظهار داشت: «قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ»؛ (۳). به نوشته حائری مازندرانی، امام (علیه السلام) عمر بن سعد را نفرین کرد و فرمود: «... سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْكَ مَنْ يَذُبُّكَ مِنْ بَعْدِي عَلَى فِرَاشِكَ»؛ (۴). «... بعد از من خدا کسی را بر تو مسلط کند که تو را در رختخواب بکشد.»

۱- مقتل الحسین، ص ۲۵۹ ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۵۵، لواعج الاشجان، ص ۱۷۱، «الارب: العضو، يقال قطعت الذبيحة إرباً إرباً، ای عضواً عضواً».

۲- ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۵۵؛ لواعج الاشجان، ص ۱۷۱ و معالی السبطين، ۲۵۱.

۳- سید بن طاووس، لهوف، ص ۴۹، منشورات الحیدریه.

۴- معالی السبطين، ج ۲، ص ۲۵۱.

ص: ۶۴

ابن اثیر در «الکامل» (۱) می نویسد: وقتی چشم امام به علی اکبر افتاد، فرمود: «قَتَلَ اللهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ، مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى انْتِهَاكَ حُرْمِيَّةِ الرَّسُولِ، عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا». «خداوند بکشد مردمی را که تو را کشتند. چگونه بر خدا و هتک حرمت پیامبر جسور گردیده اند. پس از تو خاک بر سر دنیا.» در منتهی الآمال آمده است: امام حسین (علیه السلام) کلمات فوق را در حالی گفت که صورت به صورت علی اکبر گذاشته بود. (۲). چهره عالمتاب بنهادش به چهره شد جهان تار از قران ماه و مهر سر نهادش بر سر زانوی ناز گفت کی بالیده سرو سر فراز این بیابان جای خواب ناز نیست کایمن از صیاد تیرانداز نیستو سفر کردی و آسودی ز غم من در این وادی گرفتار المشیخ مفید (رحمه الله) در «ارشاد» می نویسد: در این هنگام زینب در کنار امام حسین (علیه السلام) حاضر شد و از شدت غم خود را روی جسد علی اکبر انداخت. امام (علیه السلام) خواهر را از روی نعش علی اکبر بلند کرد و از جوانان بنی هاشم خواست تا بدن وی را به دارالحرب برسانند. (۳). در ناسخ التواریخ آمده است: امام هنگام حرکت به سوی پیکر علی اکبر در میدان، «علی»، «علی»، می گفت و آنگاه که علی اکبر چشمانش را گشود، گفت: پدر! به اهل خیمه بگو از داغ من چهره نخرانند. (۴). امام (علیه السلام) کفی از خون علی اکبر را گرفت و به سوی آسمان پاشید و آن خون به زمین

۱- کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۴.

۲- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۷۵.

۳- الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۰.

۴- سپهر، ناسخ التواریخ، مبحث امام حسین، ص ۲۷۵؛ معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۵۵.

ص: ۶۵

بازنگشت؛ چنانکه در کامل الزیارات آمده است: آن حضرت در این حال گفت: «بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي مِنْ مَقْدَمِ بَيْنِ يَدِي أَبِيكَ يَحْتَسِبُكَ وَ يَبْكِي عَلَيْكَ مَحْرَقًا عَلَيْكَ قَلْبَهُ يَرْفَعُ دَمَكُكَ بِكَفِّهِ إِلَى أَعْنَانِ السَّمَاءِ لَا تَرْجِعُ مِنْهُ قَطْرَةٌ...» (۱). پدر و مادرم فدایت باد، در برابر دیدگانم به لقاء الله شتافتی. پدرت با قلبی سوزان برایت اشک می ریزد و با قلبی سوزان خون تو را به سوی آسمان می پاشد؛ خونی که قطره ای از آن به زمین باز نمی گردد. بعضی علی اکبر را نخستین شهید از اهل بیت دانسته اند و برخی او را آخرین شهید شمرده و عبدالله بن مسلم را نخستین شهید اهل بیت به شمار آورده اند. (۲). ابوالفرج می نویسد: «وَهُوَ أَوَّلُ مَنْ قُتِلَ فِي الْوَأَقَعَةِ مِنَ الطَّالِبِينَ». (۳). کتاب حبیب السیر، شهادت علی اکبر را در سن ۱۸ سالگی و پس از شهادت عباس بن علی (علیهما السلام) می داند. (۴). سماوی در ابصارالعین بر این عقیده است که: گرگ های کوفه به گونه ای به جانب نعش علی اکبر هجوم آوردند که امام (علیه السلام) با حالت سوزناکی خواهرش زینب را به سوی خیمه آورد و به جوانان فرمود: بروید و نعش علی اکبر را به خیمه شهدا انتقال دهید. (۵).

مادر علی اکبر در کربلا نبود

علامه شهید مطهری (رحمه الله) در باب تحریف در تاریخ کربلا، مسأله حضور لیلا در کربلا را مطرح نموده و آنگاه آن را با استدلال رد می کند. (۶). محدث قمی نیز در «منتهی الآمال» می نویسد: ظاهر آن است که لیلا در کربلا نبوده

۱- بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۱۸۴ و لهوف ص ۷۹.

۲- منتهی الآمال، ص ۲۶۰ - ۳۷۵.

۳- ابوالفرج، مقاتل الطالبيين، ترجمه رسولي محلاتي، ص ۷۷.

۴- نکه: خواند میر، تاریخ حبیب السیر، ج ۲، ص ۵۲.

۵- نکه: ارشاد مفید، ترجمه رسولي محلاتي، ج ۲، صص ۱۱۰ و ۵۴.

۶- علامه مطهری، حماسه حسینی، ج ۲، ص ۲۴.

ص: ۶۶

و من حضور لیلا در کربلا را در هیچ کتاب معتبری ندیده ام. (۱). او در جای دیگر نیز می نویسد: در کتب معتبر، مطلبی که نشانگر حضور لیلا در کربلا و یا کوفه و شام باشد، وجود ندارد. البته از کلام قاتل علی اکبر، که گفته بود: «گناه همه عرب به گردن من اگر پدر او را به عزا نشانم.» می توان فهمید که: نه تنها لیلا در کربلا حضور نداشت، شاید از دنیا نیز رفته بود. در عرف عرب گفته می شود «مادرت به عزایت بنشیند» یا «مادرت را به عزایت می نشانم» و هیچگاه این تعبیر را درباره پدر به کار نمی برند. کلام قاتل آن حضرت بیانگر این است که مادر علی اکبر در صحنه کربلا حضور نداشت و یا از دنیا رفته بود. و او از باب این که نخواست است یادی از شخص متوفی کرده باشد، گفته است: «گناه عرب به گردن من اگر پدرت را به عزایت نشانم.» مشهور است که علی اکبر به هنگام شهادت هیجده سال داشته (۲) همانگونه که از حبیب السیر نیز نقل شد، لیکن اقوال دیگری هم در این باره وجود دارد. (۳).

۱- منتهی الآمال، صص ۳۷۶ و ۵۴۱.

۲- ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۲۰۷، طبع دارالندوة الجدیة.

۳- در وسائل، ص ۲۰، ص ۴۷۱ باب ۲۲ از کافی و تهذیب و قرب الاسناد نقل شده که علی اکبر بچه داشته و نیز در کامل الزیارات، ص ۲۳۹ باب ۷۹ آمده است: صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ... و ابنائِكَ.

ص: ۶۷

علی اصغر

اشاره

از کسانی که در نهضت کربلا دارای نقش بود، کودکی شیرخوار به نام «علی اصغر» است: مادر علی اصغر، رباب دختر امرؤ القیس است. او یک سال پس از واقعه کربلا بدرود حیات گفت. (۱). برخی نوشته اند: رباب تنها زنی است که همراه امام حسین (علیه السلام) به عنوان همسر او، در انقلاب کربلا حضور داشت. بعضی از مقتل نگاران از علی اصغر (علیه السلام) به نام «عبدالله» نیز یاد کرده اند؛ البته بسیاری می گویند: این عبدالله (علی اصغر)، غیر از عبدالله رضیع است که در روز عاشورا به دنیا آمد. آری، علی اصغر، غیر از نوزادی است که به عنوان عبدالله رضیع از او یاد می شود. در اقبال آمده است: «... وَ عَلِيٌّ وَ لَدَيْكَ عَلِيُّ الْأَصْغَرِ الَّذِي فَجَعَلْتَهُ بِهٍ». (۲). بسیاری از ارباب مقاتل، آن جا که سخن از علی اصغر به میان می آورند، یادی از مادر او رباب می کنند و رباب مورد توجه خاص امام حسین (علیه السلام) بود و علی اصغر و سکینه از این مادرند. سکینه طبق نوشته ابوالفرج (۳) نام اصلی او نیست. او را امینه یا امیمه می خواندند که به سکینه معروف گشت و امام حسین (علیه السلام) درباره این دختر و مادرش

۱- نک: دکتر آیتی، بررسی تاریخ عاشورا، ص ۱۲۸؛ نفس المهموم، ترجمه شعرانی، صص ۲۷۵ و ۲۶۴.

۲- اقبال، ص ۵۷۲.

۳- مقاتل الطالبيين، ص ۵۹.

ص: ۶۸

اینگونه سرود: لَعْمَزُكْ إِنِّي لِأَحَبُّ دَارًا تَكُونُ بِهَا سَكِينَةٌ وَ الرَّبَابُ أَحَبُّهُمَا وَ أُبَدِلُ جُلَّ مَالِي وَ لَيْسَ لِعَاتِبِ عِنْدِي عَقَابِرِيَابِ دَخْتَرِ امْرِئِ الْقَيْسِ، از قبیله بنی کلب مسیحی بود. امرء القیس در زمان عمر مسلمان شد و از طرف عمر، رئیس قبیله قضاعه گردید.... هنگامی که کودک شیرخوار را به امام (علیه السلام) دادند، حضرت او را بر دامن نهاد و بوسید و به سوی لشکر دشمن آورد و تقاضای آب نمود تا وی را سیراب کنند. ناگهان تیری از سوی حرمه به امر عمر بن سعد به حلقومش اصابت کرد و به شهادت رسید. امام باقر (علیه السلام) می فرمایند:... امام (علیه السلام) نعش خونین او را در قبری که خود با شمشیرش حفر کرده بود گذاشت. (۱) بعضی از مورخان نوشته اند زینب (علیها السلام) کودک را به حسین (علیه السلام) داد و گفت: این بچه سه روز است که آب نخورده است، از این قوم برایش آب طلب کن. امام (علیه السلام) او را گرفت و گفت: «يَا قَوْمُ قَدْ قَتَلْتُمْ شِيعَتِي وَ أَهْلَ بَيْتِي وَ قَدْ بَقِيَ هَذَا الطِّفْلُ، وَ يَلِكُمْ أَسْتِقْوَا هَذَا الرِّضِيْعَ أَمَا تَرَوْنَهُ يَتَلَطَّى عَطْشًا مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ أَتَاهُ إِلَيْكُمْ...». (۲) «ای مردم، یاران و اهل بیت مرا به قتل رساندید و تنها این کودک باقی مانده است. این شیرخواره را سیراب کنید، مگر نمی بینید که از فرط عطش بی تاب است و حال آن که هیچ گناهی حتی از نظر شما ندارد.» و افزود: «از او که به شما چیزی نرسیده است.» ولی متأسفانه آنان به جای دادن آب، تیری حواله کردند و گلوی علی اصغر را دریدند. امام (علیه السلام) در آن هنگام خواهرش زینب (علیها السلام) را صدا کردند و جسد کودک

۱- مقتل الحسین، صص ۲۷۲ و ۲۷۳؛ حیاة الحسین، ج ۳، ص ۲۷۶؛ نفس المهموم، ص ۱۸۷.

۲- نک: خیابانی، وقایع الأيام، صص ۵۱۹-۵۱۸؛ معانی السبطين، ج ۱، ص ۲۵۹.

ص: ۶۹

شهیدش را به ایشان دادند. در *دمع السجوم* (۱) نوشته علامه شعرانی و *منتهی الآمال* (۲) نوشته محدث قمی، از سبط بن جوزی نقل کرده است که امام این فرزند را بالای دست گرفت و فرمود: «یا قومِ اِن لَمْ تَزَحْمُونِی فَارْحَمُوا هَذَا الطُّفْلَ». محمد بن سلیمان تنکابنی در *اکلیل المصائب*، از قول سکینه، دختر امام حسین (علیه السلام) نقل می کند که آن حضرت فرمود: در روز نهم، ظرف های آب ما خالی شد. تشنگی بر من غلبه کرد. به خیمه عمه ام زینب پناه بردم، بر خلاف انتظار دیدم زنان به گونه ای حزن آلود، گرد او جمع شده اند. برادرم علی اصغر در آغوش اوست و از شدت تشنگی بی تاب می کند. حالت او به گونه ای بود که تشنگی خود را از یاد بردم و به عمه ام گفتم: شاید در خیمه های سایر زنان آبی مانده باشد، بدین خاطر او در حالی که علی اصغر را در آغوش داشت، به حرکت در آمد و این خبر در میان اطفال پیچید، آنان نیز از فرط تشنگی ناله سرداده، همراه او به حرکت در آمدند. حدود ۲۰ نفر از اطفال گرد او را گرفته بودند و اشک می ریختند. عمه ام زینب به در خیمه یکی از انصار نشست و پیشنهاد داد ظروف آب را بکاوند تا شاید کمی آب بیابند اما نیافتند. (۳).

چگونگی شهادت علی اصغر

در چگونگی شهادت علی اصغر، دانستن چند نکته ضروری است:

در چگونگی شهادت علی اصغر، دانستن چند نکته ضروری است: ۱- آیا امام (علیه السلام) علی اصغر را به میدان برد؟ بعضی می نویسند: امام فرزند شیرخوار خود را در جلو خیمه به عنوان وداع می بوسید که ناگه تیری آمد و بر گلوی طفل نشست. (۴).

۱- *دمع السجوم*، ص ۳۷۲.

۲- *منتهی الآمال*، ج ۱، ص ۳۸۹.

۳- محمد بن سلیمان تنکابنی، *اکلیل المصائب*، بخش روز نهم، متوفای ۱۳۰۲.

۴- *نفس المهموم*، فصل شهادت علی اصغر؛ *منتهی الآمال*، فصل شهادت علی اصغر، نک: ابن اعثم کوفی، ج ۵، ص ۲۱۰.

ص: ۷۰

سید بن طاووس در لهوف می نویسد: پس از آن که ندای طلب یاری امام (علیه السلام) بلند شد، صدای شیون زنان خیام برخاست. امام (علیه السلام) کنار خیمه آمد و فرمود: خواهرم زینب! «ناولینی و لَدَى الصَّغِيرِ حَتَّى أُودَّعَهُ، فَأَخَذَهُ وَأَوْمَأَ إِلَيْهِ لِيُقْبَلَهُ، فَرَمَاهُ حَرْمَلَهُ بِنُ كَاهِلِ الْأَسَدِي (لع) (۱) بِسَهْمِ فَوْقَ فِي نَحْرِهِ فَدَبَّحَهُ فَقَالَ لَزَيْنَبَ: خُذِيهِ، ثُمَّ تَلَقَى الدَّمَ بِكَفِّهِ فَلَمَّا امْتَلَأَتْ؛ رَمَى بِالدَّمِ نَحْوَ السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَ: هُوَ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بَعِيْنِ اللَّهِ». «فرزند خردسالم را بیاورید تا - به عنوان وداع - او را ببوسم، در این هنگام مردی به نام حرمله، فرزند کاهل اسدی، با تیر گلوی او را درید. امام (علیه السلام) خطاب به زینب فرمود: این کودک را از من بگیر و سپس مشت خود را از خون آن نازنین پر کرد و به آسمان پاشید و فرمود: تحمل آن بر من آسان است؛ زیرا در نظرگاه خدا هستیم». ابن اعثم کوفی نیز در «الفتوح» آورده است که امام (علیه السلام) در کنار خیمه، در حال وداع و بوسیدن کودک شیرخوار بود که تیری آمد و بر سینه اش نشست و او جان داد و امام (علیه السلام) بدن او را دفن کرد. (۲). وی همچنین می نویسد: امام (علیه السلام) علی اصغر را به میدان آورد و فرمود: ای قوم، اگر من - به زعم شما - گناهکارم، این طفل گناهی نکرده است، او را جرعه ای آب دهید. در این هنگام تیری از سوی آن قوم آمد و بر گلوی طفل شیرخواره اصابت کرد و از آن سوی بر بازوی امام خورد. آن حضرت با دست خود تیر را از گلوی طفل بیرون آورد و او در دم جان داد. امام (علیه السلام) طفل را به مادرش داد و فرمود: بگیر که از حوض کوثر سیراب گردید.

۱- فی حکایة المختار: لما نظر المختار إلى حرملة قال: الحمد لله الذي مكنتني منك يا عدو الله ثم أحضر الجزار فقال له: إقطع يديه ورجليه فأحضرت بين يديه فأخذ قضباً من حديد و جعله في النار حتى إحمز ثم أبيض، فوضعه على رقبة فصارت رقبة تقلل من النار. سيأتي في ترجمته الفارسية في آخر الكتاب تحت عنوان «فرجام قاتلان إمام حسين عليه السلام».

۲- نك: اعثم كوفى، الفتوح، ص ۹۸، چاپ ۱۳۷۲.

ص: ۷۱

۲- آیا تقاضای آب برای علی اصغر، برخلاف روحیه والای امام (علیه السلام) بود؟ در این باره اختلاف نظریه فراوان است؛ بعضی نوشته اند که امام (علیه السلام) خطاب به لشکر عمر سعد فرمودند: «أَشْرُقُوا هَذَا الرَّضِيعَ»؛ (۱) «این کودک را سیراب کنید». استاد شهید مطهری (رحمه الله) تقاضای آب را برخلاف روحیه والای امام (علیه السلام) می دانند. (۲) ولی مرحوم آیتی [که شهید مطهری در کتاب هایش به او عنایت ویژه ای دارد و از ایشان به عنوان فردی برجسته در تاریخ اسلام در روزگار ما یاد می کند] می نویسد: امام کودک تشنه کامی را به دست گرفت و گفت: «يَا قَوْمِ إِنَّ لَمْ تَرَحْمُونِي فَارْحَمُوا هَذَا الطُّفْلَ». (۳) بعید نیست که امام (علیه السلام) علی اصغر را به سوی سپاه عمر بن سعد آورد به مردمان زمان خود و نسل های آینده بفهماند که حکومت طاغوتی اموی انسان ها را مسخ کرده و از هویت انسانی و انسانیت دور ساخته است، تا آنجا که به جای دادن آب به کودک تشنه لب، گلویش را با تیر دریدند. علامه ملا احمد نراقی در طاقدیس، در باب حضور علی اصغر (علیه السلام) در مقابل دشمن و چگونگی برخورد آنان با آن حضرت، چنین می سرايد: هان! بیارید آن یکی فرزند من وان یکی نوباوه دلبند منهن بیاریدش به قربانگه برم بهر مهمانی به سوی شه برمادرش را گر به پستان نیست شیر شیر جوشد از دم پیکان تیرپس نهاد آن طفل بر قریوس زین با نشاط آمد سوی میدان کینپس به کف بگرفت آن دُردانه را سوخت هم دل خویش و هم بیگانه را شربت آبی طلب کرد از عدو تا مگر تر سازد آن کودک گلو جانب صد تیر او را راست کرد عشق خونریز آنچه خود می خواست کرد

۱- مقتل الحسين، مقرّم، ص ۲۷۲.

۲- حماسه حسینی، ج ۱ و ۲.

۳- گفتار عاشورا، ص ۳۲.

ص: ۷۲

شه گرفت آن طفل را بر روی دست گرد خجالت بر رخ گردون نشست چون پی قربانی اش بر کف نهاد شست دشمن از کمان تیری گشادهین بگیر این جرعه آب زلال دیگر از بی شیری ای کودک منالآمد آن تیر و نشستن در گلو ای جهان دون، تفو بر تو، تفو بر گرفت آن طفل خون آلود را آن ذبیح کعبه مقصود راطفل خون آلوده در آغوش شاه شه عنان گرداند سوی خیمه گاهکی پرستاران بگیرندش زمن دادم از پستان پیکانش لَبَن (۱). پرچم عشق حسینی بین که هفتاد و دو ملت در عجب از آن که هفتاد و دو تن جانباز دارد ای بنازم آن سپاهی را که پیشاهنگ هنگش همچو اصغر، کودک شش ماهه ای سرباز دارد ۳- قبر علی اصغر کجاست؟ نوشته اند که امام (علیه السلام) پیکر بی جان فرزند خردسالش را با خون گلوی او آغشت و با نوک شمشیر قبری حفر کرد و او را در آن دفن نمود؛ (۲) البته بر بدن او نماز نیز خواند. (۳) وی همچنین یادآور می شود: «فَنَزَلَ الْحُسَيْنَ (علیه السلام) فَرَسَهُ، وَ حَفَرَ لَهُ بِطَرْفِ السَّيْفِ، وَ رَمَاهُ بِدَمِهِ، وَ صَلَّى عَلَيْهِ وَ دَفَنَهُ». (۴) ۴- چه مدت از عمر علی اصغر می گذشت؟ در ناسخ التواریخ آمده است، علی اصغر شش ماهه بود و مادرش از شدت عطش،

۱- طاقدیس، ص ۴۲۹.

۲- طبرسی، احتجاج؛ منتهی الآمال، ص ۳۸۹؛ لواعج الأشجان، ص ۱۸۲.

۳- ابن اعثم، الفتوح، ج ۵، ص ۲۱۰؛ دمع السجوم، ص ۳۷۳.

۴- الفتوح، ج ۵، ص ۲۱۰.

ص: ۷۳

شیری در پستان نداشت تا به وی دهد. و در مقتل منسوب به ابی مخنف می خوانیم: «وَلَهُ مِنَ الْعُمَرِ سِتَّةَ أَشْهُرٍ»؛ «سن او شش ماه بود.»

ویژگی های علی اصغر

۱- در توصیف او آمده است: «أَشْبَهُ النَّاسِ بِرَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)». (۱) ۲- معروف است که سر مطهر دو شهید از بدن جدا نشد و آن ها عبارتند از: علی اصغر و حُزَین یزید ریاحی. لیکن بعضی نوشته اند: ابو ایوب غنوی دستور داد تا جسد این کودک را بیابند و سرش را از تن جدا کرده، بالای نیزه کنند و در مجلس عیدالله سر امام حسین و سر علی اصغر در یک تشت بوده است. ۳- امام (علیه السلام) از میان جسد های شهدا، تنها جسد علی اصغر را دفن کرد. ۴- امام (علیه السلام) بدن علی اصغر را با خون گلویش رنگین کرد و آنگاه او را دفن نمود. (۲) ۵- علی اصغر تنها شهیدی است که روی دست پدر جان داد. نوشته اند که در لحظه جان دادنش منادی از آسمان ندا داد: «دَعَا يَا حُسَيْنَ فَإِنَّ لَهُ مَرْضِعًا فِي الْجَنَّةِ»؛ (۳) «او را به خدا بسپار؛ زیرا در بهشت شیردهنده ای برای اوست.» ۸- امام خون او را به آسمان پاشید و قطره ای از آن به زمین نیامد. (۴) ۹- درباره اثر تیر حرمه و اصابت آن به حلقوم او، آمده است: «فَدَبَحَهُ» (۵). یعنی تیر گلویش را «برید»، در حالی که تیر در محل اصابت سوراخ ایجاد می کند. به نظر می رسد که نوک تیر را پهن ساخته بودند و به همین علت گلوی او را

-
- ۱- ممکن است مراد امام حسین از این جمله، علی اکبر باشد نه علی اصغر، دقت شود. باقر شریف قرشی، حیاة الحسین، ج ۳، ص ۲۷۷؛ نک: مقرر، المقتل، ص ۲۷۳.
 - ۲- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۸۹؛ لواعج الاشجان، ص ۱۸۱.
 - ۳- قمرام، ص ۲۸۵؛ معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۶۰.
 - ۴- ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۲، ص ۲۲۲.
 - ۵- ابن نما، مثير الأحران، ص ۷۰.

ص: ۷۴

بریده است. ۱۰- علی اصغر مصداق کامل و بارز مظلومیت بود؛ چراکه او طفل بود و نمی توانست بر ضد سپاه دشمن کاری انجام دهد. ۱۱- پس از شهادت او امام (علیه السلام) سر به آسمان کرد و فرمود: «وَأَنْتَقِمَ لَنَا مِنَ الظَّالِمِينَ»؛ (۱) «خدایا! انتقام ما را از جفاکاران بستان!». ۱۲- شهادت مظلومانه او، یکی از حوادث کم نظیر و فراموش نشدنی تاریخ است. ۱۳- تنها جنازه ای را که امام حسین (علیه السلام) تشییع کرد و از میدان تا کنار خیمه ها آورد، علی اصغر بود.

نفرین امام سجاد بر قاتل علی اصغر

امام سجاد (علیه السلام) دعا کرد که قاتل علی اصغر هرچه زودتر به انتقام و عذاب الهی گرفتار شود. منهای گوید: از کوفه به سفر حج می رفتم که خدمت امام سجاد (علیه السلام) رسیدم. امام از من پرسید: آیا حرمه زنده است؟ گفتم: آری، امام (علیه السلام) دست به دعا برداشت و گفت: خدایا! حرارت آتش و داغی آهن را به او بچشان! وقتی به کوفه باز گشتم و دیداری از مختار کردم، با هم به منطقه کناسه کوفه رفتیم. آنجا بودیم که حرمه را آوردند و مختار فرمان داد تا دست و پای او را ببندند و در آتش افکنند و من با دیدن آن صحنه «سبحان الله» گفتم. مختار پرسید: چرا چنین گفتی؟ جریان نفرین امام سجاد (علیه السلام) را به او گفتم و او به خاطر آن که دعای امام به دست او مستجاب شده بود به سجده افتاد. (۲). بعضی نوشته اند: حرمه خطاب به مختار گفت: مهلت بده تا کارهایی را که کرده ام بیان کنم و قلبت را بسوزانم:

۱- مشیرالاحزان، ص ۷۰، ۲۶ ابومخنف، مقتل الحسین، ۱۷۲.

۲- منتهی الآمال، ج ۱ ص ۴۵۱، ۵۳۵، ۵۳۶؛ عوالم، ص ۶۶۵.

ص: ۷۵

- سه تیر سه شاخه داشتم که آنها را زهر آگین ساختم!- با یکی از تیرها گلوی علی اصغر را در آغوش حسین دریدم. با دومی، قلب حسین را هنگامی که پیراهن خود را بالا زد تا خون پیشانی‌اش را پاک کند هدف قرار دادم و سومین تیر را به گلوی عبدالله بن حسن که در کنار عمویش حسین بود زدم. (۱).

۱- منهاج الدموع، ص ۴۱۱. آنقدر گرم است بازار مکافات عمل هرچه بهتر بنگری، هرروز، روز محشر است به چشم خویش، دیدم در گذرگاه بزد برجان موری مرغکی را هنوز از صید منقارش نپرداخت که مرغ دیگر آمد کار او ساخت.

ص: ۷۶

قاسم بن حسن علیهما السلام

اشاره

در کربلا- و در رکاب امام حسین (علیه السلام)، چند تن به نام «قاسم» حضور داشتند که همه آنان به درجه رفیع شهادت نایل آمدند؛ از جمله: قاسم بن بشر (۱) قاسم بن حارث کاهلی (۲) قاسم بن حبیب ازدی [۱۶۴] قاسم بن حسین بن علی (۳) (۴) قاسم بن محمد (۵) و قاسم بن حسن. قاسم بن حسن از ناموران تاریخ کربلا است. او در کربلا سیزده سال (۶) و به قولی چهارده سال داشته است. (۷) قاسم به همراه هفت تن از برادرانش در کربلا- حضور داشت، از این هشت برادر فقط دو تن به نام های زید بن حسن و حسن مثنی در شمار مجروحان قرار داشتند و بقیه به شهادت رسیدند؛ «وَقَتِلَ مِنْهُمْ مَعَ الْحُسَيْنِ خَمْسَةٌ وَ نَجَا مِنْهُمْ اثْنَانُ». (۸) .

۱- عبرات المصطفین، ج ۲، ص ۱۶۵، پاورقی.

۲- شمس الدین، انصارالحسین، ص ۱۰۶.

۳- بحار الأنوار، ج ۴۵، صص ۷۳ و ۱۰۱.

۴- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۸؛ دائرة المعارف اعلمی، ج ۱۴، ص ۲۲۶.

۵- دائرة المعارف اعلمی، ج ۱۴، ص ۲۳۸.

۶- شهید مطهری، حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۸۱.

۷- معالی السبطين، ج ۲، ص ۲۷۸.

۸- معالی السبطين، ج ۲، ص ۲۷۸.

ص: ۷۷

میان مورخان در نجات یافتن حسن مثنی و زید بن حسن اختلافی (۱) نیست، اما در مورد عمر بن حسن، شیخ مفید می نویسد که او در کربلا شهید شد (۲) و در منتهی الآمال آمده است که وی شهید نشده است. (۳). در شب عاشورا، آنگاه که امام حسین (علیه السلام) در باب حلّ بیعت با یاران سخن گفتند و یاران نیز همگان ابراز وفاداری کردند، قاسم رو به عمویش حسین (علیه السلام) کرد و گفت: آیا من هم فردا در شمار شهدا خواهم بود؟ امام (علیه السلام) از وی پرسید: مرگ در نظر تو چگونه است؟ او بی درنگ پاسخ داد: «أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ»؛ «از عسل گواراتر!» امام (علیه السلام) فرمود: عمویت فدایت باد! آری، تو نیز در شمار شهیدانی لیکن واقعه جانکاه و سختی برای تو رخ خواهد داد. پاسخ قاسم به پرسش امام (علیه السلام)، دلالت کامل بر بلوغ فکری و رشد عقلی فوق العاده او دارد. بنابراین، نباید او را یک نوجوان دانست بلکه او در شمار رجال دل آگاه و مردان نامی بوده است. در تاریخ آمده است که قاسم (علیه السلام) در روز عاشورا، بعد از شهادت علی اکبر (علیه السلام)، از عمومی خود تقاضای شرکت در نبرد و حمله به سپاه کفر را کرد. ابو مخنف از حمید بن مسلم نقل می کند: هنگامی که امام (علیه السلام) پس از شهادت یارانش بانگ غربت سرداد و فرمود: «وَاغْرَبْتَاهُ، وَاقِلَّةَ ناصِرَاهُ، أَمَا مِنْ مَعِينٍ يُعِينُنَا، أَمَا مِنْ ناصِرٍ يَنْصُرُنَا، أَمَا مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنَّا». (۴) قاسم به سوی او آمد و اجازه نبرد خواست، لیکن حضرت (علیه السلام) از دادن اجازه خودداری کرد، تا این که پس از اصرار فراوان، اجازه داد و آن

۱- منتهی الآمال، ص ۶، باب امام مجتبی، ص ۲۸۴؛ سفینه البحار، ماده «حسن»، ج ۱، ص ۲۵۶.

۲- الإرشاد، ج ۲، ص ۲۳.

۳- برای توضیح بیشتر مراجعه شود به منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۴۳ و معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۷۸.

۴- «امان از تنهایی، امان از اندک بودن یاوران، آیا کسی به یاری ما همت می گمارد. آیا کسی به کمک ما می شتابد؟».

ص: ۷۸

دو (عمو و برادر زاده)، یکدیگر را برای وداع، در آغوش گرفتند. (۱). قاسم کودکی خردسال بود که پدرش را از دست داد و در دامان امام حسین (علیه السلام) بزرگ شد. از این رو، محبت خاصی میان آن دو وجود داشت. پس از اصرار قاسم برای رفتن به میدان نبرد، امام به وی اجازه جهاد داد. (۲). گزارشگر صحنه عاشورا، حمید بن مسلم می گوید: «خرج علینا غلام کان وجهه شقه قمر فی یده سیف و علیه قمیص و إزار و نعلان قد انقطع شمع إحداهما»؛ (۳). «روز عاشورا، در صحنه نبرد، ناگهان نوجوانی از لشکر حسین (علیه السلام) در برابر ما به نبرد برخاست، گویی صورتش پاره ماه بود. او شمشیری در دست و لباس معمولی برتن داشت.» [برخلاف علی اکبر که گفته بود: «و ثَقُلُ الْحَدِيدِ قَدْ أُجْهِدَنِي»؛ «سنگینی لباس آهنین (جنگی) خسته ام کرد»]، قاسم لباس عادی برتن داشت، بدین جهت برای گزارشگر صحنه نبرد چیز تازه ای بود و کفشی به پا داشت که حتی بند یکی از آن ها پاره شده بود. قاسم با بی اعتنایی خاص نسبت به دشمن، به میدان تاخت، شاعر می گوید: بر فرس تندرو هر که تو را دید، گفت برگ گل سرخ را باد کجا می برد حضرت قاسم بن حسن (علیهما السلام) با چشمانی اشک آلود روی به میدان نهاد. و راز گریه او را باید در کلامش جست که می گفت: «هَذَا حَسْبِي (علیه السلام) كَالْأَسِيرِ الْمُزْتَهَّن»؛ (۴). «این حسین است که چون اسیری گروگان در میان شما ظالمان گرفتار آمده است.» بعضی از مورخان از قاسم به عنوان عبدالله بن حسن یاد کرده اند. ابن اعثم کوفی در الفتوح می نگارد: «... و خرج من بعده عبدالله بن الحسن بن علی بن أبی طالب (علیه السلام) و کانّ

۱- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۷۹؛ حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۸۲.

۲- حیاة الحسین، ج ۳، ص ۲۵۴.

۳- الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۶.

۴- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۶ منتخب التواریخ، صص ۲۶۴ - ۲۶۵. ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۲۶.

ص: ۷۹

وجهه شقّ قمر و علیه قمیص و ازار و فی یده سیف حسام قاطع وهو یرتجز ویقول: انّ تنکرونی فأنا فرع الحسن سبط النبی المصطفیٰ والمؤمنین هذا حسین کالأسیر المرتهن بین اناس لا سقوا صوب المزن (۱). او با حماسه ای چشمگیر و بی اعتنایی ویژه ای نسبت به عدّه و عدّه خصم، وارد میدان شد. بی اعتنایی وی از نوع لباسش کاملاً پیدا بود. در اولین برخورد خود، رشادت و شجاعت تحسین برانگیزی از خود بروز داد. مردی که گفته می شد با هزار سوار برابری می کرد را مورد تهاجم قرار داد و او را از پای درآورد. (۲) قاسم در ادامه حماسه آفرینی خود ۳۵ تن را به خاک و خون انداخت. (۳) و به روایتی ۷۰ نفر از آن ستمگران را کشت. شهید بزرگوار مطهری (رحمه الله) می نویسد: حدود دویست تن از سپاه عمر بن سعد، قاسم را محاصره کردند. (۴). وضعیت به گونه ای پیش آمد که ناگهان فریاد «یا عمّاه»؛ از قاسم به گوش حسین (علیه السلام) رسید و امام بی درنگ خود را به کنار او رساند ولی جنگ آنچنان مغلوبه شد که به گفته برخی از وقایع نگاران، بدن آن جناب زیر سم اسب های رزمی دشمن قرار گرفت. (۵). امام (علیه السلام) وقتی به بالین قاسم رسید که او در حالت جان دادن بود و پاهای خود را بر زمین می سایید. دیدن این منظره برای امام (علیه السلام) بسیار سخت بود؛ از این رو، با اندوه خاصی فرمود: «عَزَّ وَ اللهُ عَلَى عَمِّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ، أَوْ يُجِيبُكَ فَلَا يَنْفَعُكَ صَوْتُهُ...»؛ (۶) «به خدا سوگند برای عمومی تو دشوار است که او را بخوانی و به یاری تو

۱- نک: ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، صص ۲۰۴ و ۲۰۵.

۲- ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۲۶.

۳- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۷۹-۳۸۴.

۴- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۰، ۳۸۱ و ج ۲، ص ۱۴۷.

۵- بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۵.

۶- منتخب التواریخ، ص ۲۶۴؛ منتهی الآمال، ص ۳۷۹؛ ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۲۸.

ص: ۸۰

نشتابد و یا برای نجات تو اقدام کند ولی سودمند نباشد». تماشاگرانِ صحنه، امام (علیه السلام) را دیدند که جسد بی جان قاسم را بر سینه خود چسبانیده، در حالی که پاهای قاسم بر زمین کشیده می شد، به دارالحرب برد و در کنار نعش علی اکبر (علیه السلام) نهاد و بانگ برآورد: «صَبْرًا يَا بَنِي عُمُومَتِي، صَبْرًا يَا أَهْلَ بَيْتِي!»؛ (۱) «هان، ای پسر عموهایم! و اهل بیت من! در برابر این داغ جانسوز صبور باشید». این گونه تسلیت را امام (علیه السلام) در مصیبت هیچ کس جز قاسم ابراز ننموده است. در ضمن از این کلام به دست می آید که مصیبت این نوجوان دلاور برای امام (علیه السلام) و اهل بیت ایشان بسیار سخت و جانسوز بوده است.

عروسی قاسم

اشاره

برخی از مورخان و نیز بعضی از تعزیه گردانان کم اطلاع، از عروسی قاسم در کربلا خبر می دهند که البته در این باره دیدگاه ضد و نقیضی به چشم می خورد از جمله:

نظریه علامه شهید مطهری

علامه شهید مطهری (رحمه الله) گوید بعضی نوشته اند: همان وقت امام (علیه السلام) فرمود: حجله عروسی راه بیندازید، من آرزو دارم...، شما را به خدا بنگرید چه حرف هایی گاهی از زبان افرادی که سطح معلوماتشان در حدی بسیار پایین است می شنویم که می گویند: آرزو دارم عروسی پسرم را ببینم، عروسی دخترم را ببینم، این نوع گفتار را به فردی مثل حسین بن علی (علیهما السلام) نسبت می دهند...! از جمله چیزهایی که از تعزیه خوانی های قدیم ما جدا نمی شود، عروسی قاسم نوکدخدا؛ یعنی، تازه داماد است که در هیچ کتابی از کتاب های تاریخی معتبر

۱- منتهی الامال، ج ۱، ص ۳۸۰. دمع السجوم: ۳۴۱، الفتوح، ج ۵، ص ۲۰۵.

ص: ۸۱

وجود ندارد. حاجی نوری می گوید: ملاً حسین کاشفی اوّل کسی است که این مطلب را در کتابی به نام «روضه الشهداء» نوشته است... اصل قضیه صد در صد دروغ است. (۱).

نظریه علامه شعرانی

علامه شعرانی در کتاب «دمع السجوم»، در ترجمه کتاب معروف «نفس المهموم» می نویسد:... اگر تزویج قاسم، به طوری که مشهور است، صحیح باشد، باید یکی از دو احتمال را قبول کرد: اوّل: حضرت سیدالشهدا دختر دیگری داشت به نام فاطمه، غیر از آن که به عقد حسن مثنی درآورده بود، چون مسلم نیست که دختران آن حضرت منحصر به فاطمه و سکینه بوده است. لذا در «کشف الغمه» (۲) از کمال الدین ابن طلحه شافعی نقل کرده که می گوید: امام (علیه السلام) چهار دختر داشت: سکینه، فاطمه، زینب (۳) و چهارم را نام نبرده است و ابن شهر آشوب می گوید: و امام (علیه السلام) سه دختر داشت. دوّم: دختری که به تزویج قاسم درآمده، نام دیگری داشته است و به غلط بعضی روات، فاطمه گفته اند و اگر تزویج حضرت قاسم را صحیح ندانیم باید بگوییم همان تزویج حسن مثنی با قاسم اشتباه شده است؛ مثلاً یکی از روات در کتابی قصه فاطمه نو عروس را با تازه داماد که پسر امام حسن (علیه السلام) باشد خوانده و در ذهن خود پسر امام حسن (علیه السلام) را با قاسم منطبق دانسته و همان طور نقل کرده است [او سپس یادآور می شود]: به نظر ما هیچ علتی ندارد که تزویج قاسم را انکار کنیم، چون ملا حسین کاشفی در روضه الشهداء نقل کرده است او مردی جامع و عالم و متبحر بوده و در شهر هرات می زیسته و معاصر با صاحب روضه الصفا و امیر علی شیر وزیر علم دوست بوده است و

۱- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۸.

۲- کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۸.

۳- فرید وجدی در کتاب دائرة المعارف، ج ۴، ص ۷۹۸ ذیل کلمه زینب و نیز جنّات الخلود در فصل اولاد امام حسین علیه السلام از زینب به عنوان یکی از دختران آن حضرت یاد کرده اند.

ص: ۸۲

آنقدر کتب ادبی و تاریخی و وسایل در آن زمان در هرات وجود داشته که در هیچ زمانی، در هیچ شهر فراهم نبوده است و از غایت حرص و ولعی که وزیر مزبور به علوم؛ به خصوص به کتاب های تاریخی داشته، موجب گشت تا کتاب روضه الصفا را برای او بنویسد. این که می گویند: تزویج قاسم در آن گیرودار بعید می نماید، صحیح نیست؛ چون مصالح (اعمال) ائمه معصوم (علیهم السلام) برای ما روشن نیست و اگر کسی بگوید کاشفی سنی بوده است، می گوییم: اول آن که: سنی بودن او معلوم نیست. دوم آن که: همه علمای شیعی از سنی ها روایت می کنند؛ چنانکه شیخ مفید از مدائنی و زبیر بن بکار و طبری و... روایت کرده است. (۱) وی همچنین در ضمن بیان شهادت قمر بنی هاشم می نویسد:... جز آن که دامادی حضرت قاسم را ملا حسین کاشفی ذکر کرده است و او مردی عالم و متتبع بوده، فرق بین دو قصه در این است که مورخان معتبر چیزی را که مخالف مسأله دامادی قاسم باشد نقل نکرده اند، غایت آن که ساکت مانده اند. (۲).

نظریه محدث قمی

مرحوم محدث قمی (رحمه الله) در منتهی الآمال (۳) می نویسد: مخفی نماند که قصه دامادی جناب قاسم (علیه السلام) در کربلا و تزویج او فاطمه بنت الحسین را، صحت ندارد؛ چه آن که در کتب معتبره نرسیده و به علاوه آن که حضرت امام حسین را دو دختر (قابل ازدواج) بوده؛ چنانکه در کتب معتبره ذکر شده؛ یکی سکینه که شیخ طبرسی فرموده: سید الشهداء (علیه السلام) او را تزویج عبدالله کرده بود و پیش از آن که زفاف حاصل شود عبدالله شهید گردید و دیگر فاطمه که زوجه حسن مثنی بوده که در کربلا حاضر بوده. چنانکه در احوال امام حسن به آن اشاره شد و اگر مستندات به اخبار غیر معتبره گفته شود که جناب امام

۱- دمع السجوم، صص ۳۴۳ و ۳۴۴.

۲- همان، ص ۳۵۶.

۳- منتهی الامال، ج ۱، ص ۳۸۰.

ص: ۸۳

حسین (علیه السلام) را فاطمه دیگری بوده، گوییم که او فاطمه صغری است و در مدینه بوده و او را نتوان با قاسم بن حسن بست. و الله تعالی العالم. و شیخ اجل، محدث متتبع ماهر، ثقه الاسلام آقای حاج میرزا حسین نوری - نورالله مرقدہ - در کتاب لؤلؤ و مرجان فرموده است: به مقتضای تمام کتب معتمده سالفه مؤلفه در فن حدیث و انساب و سیره، نتوان برای حضرت سیدالشهدا دختر قابل تزویج بی شوهری پیدا کرد که این قضیه با قطع نظر از صحت و نظم آن به حسب نقل و قوعش، ممکن باشد. گاهی در کتب ارباب قلم مطالبی دیده می شود که از سوی برخی مورد اعتراض قرار می گیرد؛ از آن جمله مسأله عروسی قاسم است که در این باره هم نمی توان به گونه ای شتابزده و عجولانه به قضاوت نشست؛ زیرا موافقان و مخالفان مسأله فوق، از افراد پایین عرصه تحقیق نیستند، لیکن پرداختن به این بحث و جرح و تعدیل آن در اینجا، فایده چندانی ندارد و به نظر نمی رسد مطرح کردن آن در مقتل ها مشکلی را حل کند.

عبدالله بن حسن

عبدالله بن حسن، برادر قاسم بن حسن، یکی از تاریخ سازان عاشورا است. عبدالله از قاسم کوچک تر بوده و سن او را یازده سال نوشته اند. (۱). بعضی از مورخان نوشته اند: آنگاه که شمر با جمعی دیگر از دشمنان، امام حسین (علیه السلام) را در گودال قتلگاه محاصره کردند و هر کدام به گونه ای به آن حضرت حمله ور شدند، طفلی از خیام امام (علیه السلام) که ناظر صحنه بود، به سرعت خود را به امام رساند، سید الشهداء خطاب به خواهرش زینب گفت: او را بازگردان، زینب آمد تا وی را به خیمه بازگرداند لیکن او به شدت مقاومت کرد و از امام جدا نمی شد. وقتی ابهرین کعب به امام ضربتی زد او به کعب گفت: «وَيْلَكَ يَا بَنَ الْخَبِيثَةِ أَتَقْتُلُ عَمِّي؟». «وای بر تو، ای پسر زن نابکار، عموی مرا به قتل می رسانی؟!». در این هنگام دست خود را برای حمایت به طرف امام آورد که شمشیر کعب فرود آمد و دست آن طفل را از تن جدا کرد؛ به طوری که به پوست بدن آویزان شد. او در این هنگام بانگ برآورد: «يا عَمِّياه يا أبتاه» امام او را به آغوش کشید و فرمود: «يَا بَنَ أَخِي! إِصْبِرْ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِكَ، وَاحْتَسِبْ فِي ذَلِكَ الْخَيْرَ فَإِنَّ اللَّهَ سَيُلْحِقُكَ

ص: ۸۵

بِأَبَائِكَ الصَّيَّالِحِينَ». «فرزند برادرم! بر آنچه پیش می‌آید صبر کن، این سختی‌ها را به حساب خدا بگذار و خدا تو را به پدران صالحت ملحق می‌سازد.» در همین لحظات بود که حرمه حلقوم او را نشانه گرفت و تیری به سویش نشانه رفت که گلایش دریده شد. (۱) برخی نوشته‌اند: عبدالله رو به خیمه کرد و گفت: مادرم! دستم را بریدند! صدای او به گوش مادرش رسید و او از خیمه بیرون آمد در حالی که فریاد می‌زد: «وَاوَلَدَاهُ، وَأُقْرَةَ عَيْنَاهُ». (۲).

۱- نك: الأمين، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۹.

۲- معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۸۲.

عون بن علی

در میان شهدای کربلا چند نفر با نام «عون» حضور داشتند؛ از جمله: عون بن علی بن ابی طالب، برادر ناتنی امام حسین (علیه السلام) که مادرش اسماء بنت عمیس بود. روز عاشورا هنگامی که «عون» از امام (علیه السلام) تقاضای رفتن به میدان نبرد کرد، امام (علیه السلام) به او فرمود: چگونه با این جمعیت انبوه نبرد خواهی کرد؟ او پاسخ داد: کسی که جان خود را نثار راهت می کند، به کم و زیاد بودن دشمن نمی اندیشد. (۱) امام (علیه السلام) وی را در آغوش کشید و گریست. (۲) او جنگ نمایانی کرد و به خیمه بازگشت و خطاب به امام حسین (علیه السلام) گفت: برگشتم تا لحظه ای دیگر تو را بینم. امام (علیه السلام) دستور داد هنگام رفتن عون به نبرد، اسب وی را عوض کردند. او در این مرحله از جنگ، صالح بن یسار را دید و وی را شناخت. صالح یکی از کسانی بود که در حکومت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به خاطر شرب خمر تازیانه خورده بود و مسؤول اجرای حد او همین «عون» بود. او وقتی عون را شناخت به هتاک و فحاشی نسبت به او پرداخت و به وی حمله ور شد ولی به خاک مذلت افتاد و به دست عون به جهنم روانه شد و اندکی بعد، عون توسط دشمن غدار دیگری به فیض شهادت رسید. (۳).

۱- «مَنْ كَانَ بَاذِلًا فَيْكَ مُهْجَتَهُ لَمْ يَبَالِ بِالْكَثْرَةِ وَالْقَلَّةِ».

۲- شهدایی که امام علیه السلام در حال حیات ظاهریشان بر آنها اشک ریخته باشد انگشت شمارند و از آن جمله اند: عون بن علی بن ابی طالب.

۳- معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۶۲، مجلس هفدهم.

ص: ۸۷

تاریخ سازان کربلا

اشاره

اکنون به شرح رشادت‌ها و جانبازی‌های یاران باوفای سید الشهداء (علیه السلام) می‌پردازیم که با نثار خونشان در راه اهداف بلند امام، جاودانه شدند و خط سرخ شهادت را در تاریخ گلگون تشیع علوی ماندگار ساختند.

۱ و ۲- مسلم بن عوسجه و پسرش

اشاره

یکی از ستارگان درخشان آسمان حماسه عاشورا، مسلم بن عوسجه است. وی از قبیله حیب بن مظاهر اسدی و از اصحاب پیامبر خدا است (صلی الله علیه و آله) (۱) و از آن حضرت روایت نیز می‌کرد و از مردم کوفه برای حسین (علیه السلام) بیعت می‌گرفت و از سوی مسلم بن عقیل برافراد قبیله مذحج و اسد نمایندگی داشت. هنگامی که سالار شهیدان به کربلا رسید، حیب بن مظاهر در بازار عطاران کوفه مسلم بن عوسجه را دید و از او پرسید کجا می‌روی؟ مسلم پاسخ داد: می‌خواهم رنگ بخرم و محاسن خود را خضاب کنم. حیب گفت: چرا در کربلا، در رکاب پسر فاطمه (علیها السلام) محاسن خود را رنگین نمی‌کنی؟ از همان جا بود که هر دو تصمیم گرفتند راهی کربلا شوند. (۲).

۱- تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۱۴.

۲- نک: مبحث حیب بن مظاهر در همین کتاب.

ص: ۸۸

سید بن طاووس در لهوف می نویسد: مسلم در حلقه عشاق، در شب عاشورا، هنگامی که امام به آن ها پیشنهاد رفتن کرد، این چنین گفت: «نَحْنُ نُخَلِّيكَ هَكَذَا وَ نَنْصِرِفُ عَنْكَ؟ وَ قَدْ أَحَاطَ بِكَ هَذَا الْعِيدُ، لَا وَاللَّهِ لَا يَرَانِي اللَّهُ أَبَدًا وَ أَنَا أَفَعَلُ ذَلِكَ حَتَّى أُكْسَرَ فِي صُدُورِهِمْ رُمْحَى وَ أَضَارِبُهُمْ بِسَيْفِي مَا ثَبَّتَ قَائِمُهُ بِيَدِي، وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ لِي سِلَاحٌ أَقَاتِلُهُمْ بِهِ؛ لَقَدْ فَتَّهْمُ بِالْحِجَارَةِ وَ لَمْ أَفَارِقْكَ أَوْ أَمُوتُ مَعَكَ». (۱). «ما تو را تنها بگذاریم و از تو کناره بگیریم! در حالی که دشمنان، تو را محاصره کرده اند؟ نه به خدا سوگند، خدا هرگز چنین روزی را برای من پیش نیاورد. از تو جدا نشوم مگر آن که نیزه ام را در سینه های آنها بشکنم و شمشیرم را بر بدن آنها فرود آورم. تا قائمه شمشیر در دست من باشد، آنان را رها نخواهم ساخت و اگر هیچ نوع سلاحی باقی نماند، با سنگ با آنان پیکار خواهم کرد، هرگز از تو جدا نمی شوم تا در رکاب تو به شهادت رسم و فدای تو گردم.» بزرگی مقام مسلم بن عوسجه را می توان از آخرین کلمات امام (علیه السلام) دریافت. امام حسین (علیه السلام) در برابر اجساد مطهر شهدای کربلا در حالت غربت چنین بانگ برمی داشت: «يَا حَبِيبَ بْنِ مَظَاهِرٍ، وَ يَا زُهَيْرَ بْنَ الْقَيْنِ، وَ يَا مُسْلِمَ بْنَ عَوْسَجَةَ... فَقَوْمُوا عَن نُّؤْمَتِكُمْ أَيُّهَا الْكِرَامُ، وَ اذْفَعُوا عَن آلِ الرَّسُولِ الطُّغَاةَ اللَّئَامَ». (۲).

مسلم بن عوسجه و اطاعت محض از ولایت

مسلم بن عوسجه مطیع محض امام بود. او در صبح عاشورا که شمر عربده سرداده، خطاب به امام حسین (علیه السلام) گفت: «پیرامون حرمت آتش افروختی و جهت دخول به آتش جهنم، شتاب کردی!» مسلم گفت: یا بن رسول الله! شمر در تیررس من است، آیا اجازه می دهی تا وی را مورد هدف قرار دهم و از پایش در آورم؟ امام (علیه السلام) فرمود: «چنین نکن؛

۱- معالی السبطين، ج ۱، ۲۰۸؛ بحار الأنوار، ۴۵، ص ۶۹ زیارت ناحیه مقدسه با تفاوت مختصر.

۲- همان، ج ۲، ص ۲۱۴.

ص: ۸۹

زیرا دوست ندارم که آغازگر جنگ باشم» (۱) و مسلم از انداختن تیر خودداری کرد. به هنگام نبرد در میدان رزم، ضربات سنگین دشمن، مسلم بن عوسجه را از مرکب به زمین افکند. هنگامی که روی شن های سوزان کربلا افتاد، حسین (علیه السلام) را صدا زد، و آن حضرت همراه حبیب بن مظاهر به یاری اش شتافتند. امام خطاب به وی فرمود: بر باد رحمت خداوند ای مسلم بن عوسجه و آنگاه این آیه شریفه را تلاوت کرد: (...فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا) در این هنگام، حبیب بن مظاهر پیش آمد و گفت: برای من بسیار ناگوار است که تو را این چنین به روی خاک می بینم و تو را بشارت به بهشت می دهم. مسلم که نیم جانی داشت پاسخ داد: خداوند تو را به نیکی بشارت دهد! حبیب گفت: اگر نمی دانستم که بعد از تو به تو ملحق خواهم شد دوست داشتم مطالبی را که برایت اهمیت دارد بر من وصیت کنی. مسلم که در حالت بی رمقی خاص قرار داشت، گفت: بر تو سفارش می کنم که حرمت این مرد (امام حسین (علیه السلام)) را پاس بداری و پیش مرگ او شوی. (۲). هنگامی که او به شهادت رسید دشمن یک صدا بانگ پیروزی سر داده، گفتند: «قَتَلْنَا مُسْلِمَ بْنَ عَوْسَجَةَ!» «مسلم بن عوسجه را از پای در آوردیم.» این اعلام شادی دشمن، اهمیت وجود او در کنار امام (علیه السلام) را اثبات می کند ولی سابقه جهاد و ایثار او در پای اسلام به گونه ای بود که شبث بن ربعی بر قاتلان او بر آشفت و گفت: «مادرانتان به عزایتان بنشینند! با دست خود انسان های گرانقدر خود را به قتل می رسانید و خود را در اختیار سوء استفاده کنندگان قرار می دهید و از شهادت مسلم بن

۱- «لا تَرْمِهْ فَإِنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَبْدَأَهُمْ». حماسه عاشورا، ص ۱۹۱، چاپ اول.

۲- فَبَالَعَ فِي قِتَالِ الْأَعْيَادِ وَصَبَرَ عَلَىٰ أَهْوَالِ الْبَلَاءِ حَتَّىٰ سَقَطَ إِلَى الْأَرْضِ وَبِهِ رَمَقٌ، فَمَشَىٰ إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَهُ حَبِيبُ بْنُ مَظَاهِرٍ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ: رَحِمَكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمُ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى: فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا، وَدَنَا مِنْهُ حَبِيبٌ وَقَالَ: عَزَّ عَلَيَّ مَضِيرُكَ يَا مُسْلِمُ أَبَشِرُ بِالْجَنَّةِ، فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ بِصَوْتِ ضَعِيفٍ: بَشَرَكَ اللَّهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ حَبِيبٌ: لَوْلَا أَنَّي أَعْلَمُ أَنِّي فِي الْأَثَرِ لَأَحْبَبْتُ أَنْ تُوصِيَ إِلَيَّ بِكُلِّ مَا أَهَمَّكَ، فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ فَإِنِّي أَوْصِيكَ بِهَذَا وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الْحُسَيْنِ، فَقَاتَلَ دُونَهُ حَتَّى تَمُوتَ، فَقَالَ لَهُ حَبِيبٌ: لَأَنْعَمَّكَ عَيْنًا. ثُمَّ مَاتَ رِضْوَانُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَيْهِ.

ص: ۹۰

عوسجه شادمانی می‌کنید؟ به خدا سوگند در موقعیتی در جنگ آذربایجان وی را یافتیم که قبل از آغاز جنگ، ۶ نفر از مشرکان را کشته بود. وی از پیشتازان بی‌نظیر بود. آیا خوشحالید که چنین کسی را به قتل می‌رسانید. (۱).

پسر مسلم بن عوسجه

پسر مسلم بن عوسجه که دوازده سال داشت، به امر مادرش روی به میدان نهاد، امام حسین (علیه السلام) به او فرمود: تو کودک یتیمی هستی، اگر تو نیز کشته شوی، مادرت پناه گاه ندارد پناهگاه. مادرش فریاد زد: ای فرزند، اگر از جنگ برگردی از تو راضی نخواهم شد و شیرم را بر تو حلال نمی‌کنم. پسر روی به معرکه آورد؛ «وَقَاتِلْ قِتَالَ الْأَبْطَالِ»، همچون قهرمانان بزرگ می‌جنگید. مادرش فریاد می‌زد: فرزندم! خوشا به حالت که به زودی از دست ساقی کوثر سیراب خواهی شد. این نو جوان رجزی می‌خواند که معرفت والای وی را نشان می‌داد: آمیری حسین و نِعَمَ الْأَمِيرِ سرور فؤاد البشیر التذیر علی و فاطمة والداه فهل تعلمون له من نظیر؟ له طلعه مثل شمس الضحی له غزّه مثل بدر منیر (۲). «رهبر من حسین است چه رهبر بزرگی که سبب سرور و خوشحالی پیامبر بشیر و نذیر است. پدر و مادرش، علی و فاطمه اند، آیا نظیری برای او نشان دارید؟ چهره اش همچون خورشید می‌درخشد و همچون ماه شب چهارده نورافشانی می‌کند.» (۳).

۱- نک: معالی السبطين، ج ۲، ص ۲۳۳. «ثكلتكم أمهاتكم تقتلون أنفسكم بأيديكم و تدلون أنفسكم لغيركم، و تفرحون أن يُقتل مسلم بن عوسجه، أما و اللّذي أسلمت له، لربّ موقف له قد رأيت في المسلمين كريماً، لقد رأيت يوم سلق آذربایجان قتل سته من المشركين قبل أن تلتم خيول المسلمين، أفيقتل منكم مثله و تفرحون؟!».

۲- بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۷.

۳- معالی السبطين، ج ۲، ص ۲۳۴.

۳- زهیر بن قین

زهیر، نامی آشناست، گرچه در تاریخ عاشورا، رجال نامی دیگری به این نام به چشم می خورد؛ مانند زهیر بن سیار، (۱) زهیر بن بشر (زهیر بن بشیر) (۲) زهیر بن قیس (۳) زهیر بن سلیم ازدی (۴)، ولی زهیر بن قین از برجستگی ویژه ای برخوردار بود. اعلمی در دائرة المعارف می نویسد: (۵) زهیر بن قین انماری از مردان مورد اعتماد بود. (۶). علامه تستری در «قاموس الرجال» می نویسد: «زهیر بن قین... کان أولاً عثمانياً فحج فوافق الحسين (عليه السلام) في الطريق، فأرسل خلفه فتهامل، فلامته زوجته دلهم، فمضى إليه فما لبث ان صار علویاً». (۷). «زهیر نخستین مرد از پیروان عثمان بود که حج گزارده بود و در مسیر با امام حسین (علیه السلام) برخورد کرد. امام (علیه السلام) کسی را پی او فرستاد ولی او در آمدن تعلل کرد. همسر زهیر (دلهم) او را مورد سرزنش کرد و او سرانجام به نزد امام آمد و بی درنگ از علویان شد.» زهیر در روز عاشورا، در مرتبه ای از یقین بود که به امام فرمود: امروز به دیدار جدت توفیق خواهیم یافت. امروز امام حسن و امیرالمؤمنین (علیهما السلام) را دیدار خواهیم کرد. (۸). زهیر، از دلاوران نامی اسلام بود که در فتح ارمنستان و آذربایجان شرکت داشت. او پس از شنیدن خبر از پای در آمدن عثمان، لشکر را تحت فرماندهی خود از ارمنستان به

- ۱- نک: فرسان الهیجا ج ۱، ص ۱۴۱؛ وسیله الدارین، ص ۱۳۷؛ انصارالحسین، شمس الدین، ص ۱۶۳-۱۱۷.
- ۲- آرامگاه خاندان پاک پیامبر صلی الله علیه وآله، ص ۲۳۴، اعلمی، دائرة المعارف، ص ۲۱۵.
- ۳- مجالس الشهداء، ص ۸۶، وقایع کربلا، ص ۹۸.
- ۴- نک: اعلمی دائرة المعارف، ج ۱۰، ص ۲۱۶.
- ۵- همان منبع، ص ۲۱۷.
- ۶- زهیر بن قین الأنماری البجلی، شهید الطف ثقة.
- ۷- نک: قاموس الرجال، ج ۴، ص ۴۸۵.
- ۸- دمع السجوم، ص ۲۹۳.

ص: ۹۲

مداین بازگرداند. این جمعیت چون نسبت به اوضاع جاری مدینه و رخدادهای جدید آن ناآشنا بودند، دچار حیرت و سردرگمی شدند، لذا در بیرون شهر، در میان نخلستانی خیمه زده، به بررسی اوضاع پرداختند. بعضی به عبادت پرداختند و نمی دانستند که چه پیش آمده است و گروهی نیز در مقام خونخواهی عثمان برآمدند. برخی زهیر بن قین را عثمانی دانسته اند و این بدان جهت است که او در آن زمان به حمایت از حکومت امیرالمؤمنین برخاست. گروهی نیز نوشته اند که زهیر در شمار خونخواهان عثمان بود. زهیر، جز در دوران خلافت مولاعلی (علیه السلام) که در شمار خونخواهان عثمان بود، همواره در راه حق گام برداشت و ولایت و محبت امام حسین (علیه السلام) موجب نجات وی گردید. طبری می نویسد: در غروب تاسوعا، یکی از مزدوران عمر بن سعد، به نام عزره به زهیر گفت: ای زهیر، تو که در صف شیعیان اهل بیت قرار نداشتی و عثمانی بودی. (۱) گفت: پیش آمدی تا این سخن را بگویی! آری، من از آنان بودم ولی خداوند هدایتم کرد. در برخی از نسخ چنین آمده است: «ولکنَّ الطریق جمع بینی وبنه»؛ «راه، میان من او، پیوند آفرید و مرا توفیق وصال داد». رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با یاران خود از محلی عبور می کردند، که زهیر بن قین را، در حالی که مشغول بازی بود، مورد نوازش قرار دادند. یاران پرسیدند: این طفل کیست؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) پاسخ دادند: او کسی است که حسین مرا بسیار دوست می دارد و دیدم که روزی خاک زیر پای حسین را بوسه زد. جبرئیل به من خبر داد که او در کربلا در یاری حسین شهید می گردد. (۲). جمعیتی، مرکب از افراد قبیله بنی فزاره، به سرکردگی زهیر بن قین از حجاز به طرف عراق در حرکت بود، آنان همیشه در باراندازها کمی دورتر از قافله انقلاب کربلا بار

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۶۱.

۲- علامه شوشتری، المواعظ، مجلس سوم، ص ۵۹.

ص: ۹۳

می انداختند. (۱) زهیر، رهبر این کاروان چندان خوش نداشت که به کاروان حسین (علیه السلام) بیوندد (۲) برخی نوشته اند که راز اصلی این مسأله آن بود که او بر اثر تبلیغات مسموم برخی از عناصر ناباب در شمار خون خواهان عثمان قرار گرفته بود ولی در بین راه در منطقه قصر بنی مقاتل امام (علیه السلام) او را به نزد خود خواندند و او سکوت کرده بود که (همسرش) «بنت عمرو» به نام دَیْلَم (۳) به او گفت: پیک پسر پیامبر به سوی تو می آید و تو سکوت می کنی؟! او برخاست و به سوی امام (علیه السلام) رفت و چیزی نگذشت که برگشت. علامه تستری در قاموس الرجال می نویسد: «وَجَاءَ مُسْتَبْشِرًا وَقَدْ اصْبَرَّ وَجْهُهُ... فَطَلَّقَ زَوْجَتَهُ وَلاَزَمَ الْخُتَمِينَ»؛ «و آنگاه با چهره ای شاد و بر افروخته باز گشت... همسرش را طلاق گفت (تا به دلیل همسری وی، از سوی امویان دچار مشکل نگردد) و آنگاه ملازمت و همراهی حسین (علیه السلام) را برگزید.» بعضی از مورخان، از جمله خواندمیر در تاریخ حبیب السیر می نویسد: زهیر وقتی به خیمه خود بازگشت، با خانواده اش وداع کرد و گفت: حسین به من فرمود: خداوند خروج بر ستمگران را دوست دارد. تو ای زهیر می دانی که بنی امیه حکم خدا را زیر پا نهاده اند پس بیا با ما همراه باش. زهیر هنگام وداع از اهل خود، خاطره ای نقل کرد. او گفت: من در یکی از جنگ های طاقت فرسای اسلامی که شرکت داشتم، پیروز شده بودیم و خوشحال بودم. سلمان باهلی به من گفت: «إِذَا أَدْرَكْتُمْ شَبَابَ آلِ مُحَمَّدٍ فَكُونُوا أَشَدَّ فَرَحًا بِقِتَالِكُمْ مَعَهُمْ بِمَا أَصَبْتُمْ مِنَ الْغَنَائِمِ فَأَمَّا أَنَا فَإِنِّي اسْتَوْدَعْتُكُمْ اللَّهَ»؛ «چون جوانان دودمان محمد (صلی الله علیه و آله) را دریابید، به واسطه غنایمی که به دست

۱- نک: ارشاد، مفید، چاپ بصیرتی، ص ۲۲۱، باب توجه الحسین علیه السلام إلى الكوفة.

۲- بنی فزاره و بنی بجیله دو قبیله از قبایل عرب بودند.

۳- نک: قاموس الرجال، ج ۴، ص ۴۸۵.

ص: ۹۴

می آورید، از جنگ با آن سخت خرسند باشید، ولی من شما را به خدا می سپارم.» گفتنی است، زهیر بن قین پس از رسیدن سپاه حرّ به امام (علیه السلام) پیوست، از این رو وقتی امام حسین (علیه السلام) در جمع یاران حرّ سخنرانی می کرد، زهیر برخاست و اظهار محبت نسبت به آن حضرت نمود. زهیر، از جمله فرماندهان محبوب نزد سید الشهداء است و امام (علیه السلام) در آخرین لحظات غربت خود نام چند تن را بر زبان آورد که از جمله آنان زهیر بود: «یا حَبِيبَ بنِ مَظَاهِر، وَ یا زُهَیْرَ بنِ الْقَیْنِ، وَ یا مُسْلِمَ بنِ عَوْسَجَةَ... فَقُومُوا عَنْ نَوْمَتِكُمْ أَيْهَا الْكِرَامَ، وَ اذْفَعُوا عَنْ آلِ الرَّسُولِ الطُّغَاةَ اللَّئَامَ». (۱). وی از فرماندهان بخش میمنه لشکر بود، امام به وی دستور داد در ظهر عاشورا در مقابل او بایستد تا نماز امام به پایان رسد. زهیر بن قین از جمله کسانی است که در روز دوم محرم، در آغاز ورود به سرزمین کربلا، هنگامی که امام در خطبه ای فرمودند: «أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَإِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ، لِيُرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ مُحِقًّا، فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً، وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمًا». «آیا نمی نگرید که به حق عمل نمی شود و باطل ترک نمی گردد؟ در چنین وضعیتی، مؤمنی که به حق می اندیشد، به دیدار پروردگارش رغبت می نماید؛ زیرا که من مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز ملالت آوری نمی بینم.» زهیر به رسم اظهار وفاداری برخاست و گفت: فَقَامَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ وَقَالَ: لَقَدْ سَمِعْنَا - هَدَانَا اللَّهُ بِكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ - مَقَالَتَكَ،

ص: ۹۵

وَلَوْ كَانَتِ الدُّنْيَا لَنَا بَاقِيَةً وَكُنَّا فِيهَا مُخَلَّدِينَ؛ لَأَثَرْنَا النُّهُوضَ مَعَكَ عَلَى الإِقَامَةِ فِيهَا». (۱). «سخنان تو را شنیدیم، ای کسی که خداوند تو را از هدایت خاص خود برخوردار ساخت. ای پسر پیامبر (صلی الله علیه وآله) اگر زندگی دنیایی پایدار باشد و ما عمری جاویدان داشته باشیم، همچنان در خط تو برقرار خواهیم ماند و شهادت در کنار تو را بر آن ترجیح می دهیم.» زهیر در مقام یقین و در صفای معرفت به مرتبه ای رسیده بود که امام خود را تسلیت می داد و می گفت: از آنچه پیش آمده است دلگیر نباش که جای نگرانی و تأسف نیست. (۲) او با خرسندی از این که توفیق فداکاری در راه امام خود را یافته است، به امام عرضه داشت: اقدم هدیت هادیا مهدیاً فالیوم ألقى جدك النبیوا حسناً و المرتضی علینا و ذا الجناحین الفتی الکمیاو أسد الله الشهید الحیا (۳) زهیر در روز عاشورا (۴). مقابل دشمن حضور یافت و بانگ بر آورد: ای بندگان خدا، پسر فاطمه به دوستی و یاری سزاوارتر است تا پسر سمیه! و افزود: اگر به یاری او نمی پردازید پس، در برابر او به دشمنی برنخیزید و این حالت بهتر از دشمنی با اوست. (۵) «أُعِذْكُمْ بِاللَّهِ أَنْ تَقْتُلُوهُمْ...». (۶). در این هنگام شمر فریادی بر ضد او سرداد و او پاسخ داد: آیا مرا به مرگ تهدید

۱- امین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۹۸، بحار الأنوار: ۴۴، ص ۳۸۱.

۲- آیتی، بررسی تاریخ عاشورا، مجلس ۱۱، ص ۱۸۷.

۳- مقتل الحسین علیه السلام: ص ۲۲۴.

۴- نکه: اعلی دائرة المعارف، ج ۱۰، ص ۲۱۷.

۵- مقرر، مقتل الحسن، ص ۲۳۱.

۶- حیاة الامام الحسین، ۳، ص ۱۸۹.

ص: ۹۶

می کنی؟ و افزود: «فَوَاللَّهِ لَمَوْتُ مَعَهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الْخُلْدِ مَعَكُمْ»؛ (۱). «به خدا قسم کشته شدن در رکاب او، از زندگی جاودانه با شما بهتر است.» زهیر، همواره از ملازمان رکاب امام (علیه السلام) بود و فرماندهی بخش میمنه لشکر آن حضرت را برعهده داشت؛ چنانکه فرماندهی بخش میسره با حبیب بن مظاهر بود. از چگونگی شهادت او اطلاع چندانی در دست نیست. بعضی از مورخان نوشته اند: همسر زهیر که به کوفه رفته بود، پس از آگاهی از شهادت زهیر، کفنی را به غلام خود داد و او را به سوی کربلا روانه ساخت تا بدن زهیر را بپوشاند و دفنش نماید. غلام وقتی در کربلا، در قتلگاه حاضر شد و آن صحنه دردناک و بدن عریان و بی سر فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را روی زمین دید، کفن را انداخت و بازگشت و گزارش داد که: پیکر مولای زهیر؛ (امام حسین (علیه السلام)) بدون کفن روی زمین مانده من خجالت کشیدم بدن زهیر را کفن و دفن نمایم. (۲).

۴- حبیب بن مظاهر اسدی

اشاره

حبیب بن مظاهر اسدی از تیره اسدی های قبیله عدنان شمال عربستان آن روز است. او از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود و در تمام جنگ ها با امیرالمؤمنین (علیه السلام) و در کنار آن حضرت با دشمنان می جنگید؛ (۳) همچنین در تشویق مردم کوفه در باب توجه به حسین (علیه السلام) نقش به سزایی ایفا کرد. وی و مسلم بن عوسجه از مردم کوفه برای امام حسین (علیه السلام) بیعت می گرفتند و از نویسندگان دعوت نامه به امام بودند. (۴). بعضی نوشته اند که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) با جمعی از یاران، از جایی می گذشتند که چشم

۱- همان، ص ۲۲۱، حیات الامام الحسین، ج ۳، صص ۱۸۹ و ۱۹۰.

۲- قمقام، ج ۲، ص ۴۷۳.

۳- ابصار العین، صص ۱۰۰ - ۱۰۲.

۴- نک: تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۵۲؛ الارشاد، ج ۲، ص ۳۶ و الکامل، ج ۴، ص ۲۰.

ص: ۹۷

آن حضرت به حبیب افتاد، او را مورد مرحمت و نوازش قرار داد و فرمود: جبرئیل به من خبر داد که او پسر حسین را دوست می‌دارد و در یاری پسر حسین در کربلا کشته خواهد شد. (۱). حبیب در آوردن افراد قبیله خود به یاری حسین (علیه السلام) (در شب عاشورا) تلاش فراوانی کرد که حرکت او در این باره توسط لشکر کفرپیشه یزیدی ناکام ماند و آنان در این رابطه چند کشته و مجروح دادند. حبیب در کربلا- از ملازمان امام (علیه السلام) بود و همدریف زهیر بن قین همواره در رکاب آن حضرت بود. او روز عاشورا فرمانده بخش میسره لشکر امام و زهیر فرمانده بخش میمنه لشکر بودند. (۲). حبیب یکی از رجال برجسته کوفه در دوران امیرالمؤمنین (علیه السلام) و از افراد معروف به شرطه خمیس (پلیس انتظامی) آن حضرت بود و نیز یکی از فرماندهان قسمت میسره سپاه امیرالمؤمنین بود و در همه جنگ‌های آن حضرت با مخالفانش حضور داشت. قابل ذکر است که حبیب بن مظاهر از اصحاب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز بوده و از آن حضرت حدیث شنیده است. او در کربلا- آنچنان مورد اعتماد سالار شهیدان بود که آن حضرت فرماندهی بخش میسره لشکر خود را به او داد.

دیدار دو یار باوفا

حبیب روز عاشورا در میدان رزم چنین رجز می‌خواند: انا حبیب و ابي مظاهر فارس هیجاء و حرب تسعرا نتم أعدّ عدّه و أكثر و نحن أوفی منکم و أصبر و أنتم عند الوفاء أعذر (أعذر) (۳). و نحن أعلى حجّة و أظهر (۴).

۱- معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۲۸.

۲- نک: اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۱.

۳- معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۳۰.

۴- نک: ابن شهر آشوب، مناقب، بخش امام حسین علیه السلام، اعلمی؛ دائرة المعارف، ج ۷، ص ۵۰۲ و معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۳۰.

ص: ۹۸

«من، حبیب، پسر مظاهر در روز رزم همچون شیر، دلیرم. شما دشمنان، گرچه از حیث تعداد بیشتر می باشید ولی زود از مسؤولیت، شانه خالی می کنید و ما نسبت به مسؤولیت و مولای خود وفادار و صبوریم. شما در پیشگاه خدا ذلیل و دلیلی جهت حقانیت خود ندارید شما در خط باطلید و ما در صراط حقیم.»

دفاع جانانه از ولایت

مورخان نوشته اند: پیش از اقامه نماز ظهر روز عاشورا، وقتی حصین بن نمیر، یکی از افراد لشکر کفر به امام (علیه السلام) زخم زبان زد و گفت: نماز تو پذیرفته نیست! حبیب بن مظاهر بر او لعنت فرستاد و گفت: نماز پسر خاندان رسول الله قبول نیست ولی نماز تو دائم الخمر (خمار) قبول است؟ (۱) در این هنگام جمعی از لشکر کفرپیشه به او حمله کردند و وی را به شهادت رساندند. در عصر تاسوعا نیز وقتی یکی از لشکریان کفرپیشه به زهیر بن قین زخم زبان زده، گفت: امشب با آب توبه خود را پاک کن! حبیب پاسخ داد: او را خدا پاک کرده است. ناگفته نماند که برخی از مورخان براین اعتقادند که حبیب با امام نماز گزارد و بعد از آن در نبرد با کفار به شهادت رسید. (۲).

زمان شهادت حبیب

برخی نوشته اند: هنگامی که امام (علیه السلام) به یاران خود فرمود: از این قوم بخواهید جنگ متوقف شود تا نماز ظهر اقامه کنیم، یکی از لشکریان عمر بن سعد بانگ برآورد: نماز شما مردود است! حبیب در پاسخ وی بر آشفت و گفت: نماز پسر پیامبر قبول نیست ولی نماز تو قبول است، ای دشمن خدا؟! در این هنگام بود که به حبیب حمله ور شدند و به شهادتش رساندند.

۱- نک: فرهاد میرزا قمقام، ج ۱، ص ۴۱۳؛ معالی السبطين، ص ۲۳۰.

۲- اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۶.

ص: ۹۹

فقدان حبیب برای امام (علیه السلام) گران بود، لذا فرمود: «عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُ نَفْسِي وَ حُمَاهُ أَصْحَابِي»؛ (۱) «پاداش این شهادت ها را از خدا می گیرم»، پس از شهادت او امام در حقش فرمود: «لِلَّهِ دَرُكٌ يَا حَبِيبَ، لَقَدْ كُنْتُ فَاضِلًا، تَخْتِمُ الْقُرْآنَ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ»؛ (۲) «خداوند تو را بیامرزد! انسان برجسته ای بودی که در یک شب یک ختم قرآن می کردی». مردی به نام «بدیل بن صریم تمیمی» سر آن پیر دلاور را جهت دریافت جایزه برگردن اسب خود آویخته بود و در کوفه جولان می داد، نوجوانی را دید که وی را تعقیب می کند. سبب را پرسید. او پاسخ داد: این سر پدر پیرم حبیب بن مظاهر است، آن را به من بده تا دفنش کنم. آن مرد گفت: نمی دهم؛ زیرا من باید از عیدالله جایزه دریافت کنم! (۳).

۵- سعید بن عبدالله انصاری

اعلمی در دایره المعارف (۴) و مجلسی در بحار (۵) از او به نام: سعید بن عبدالله الحنفی یاد کرده اند. او همان کسی است که هنگام برپایی نماز آخرین (نماز خونین عشق)، امام (علیه السلام) به او و زهیر بن قین (۶) فرمودند: «تَقَدَّمَا أَمَامِي حَتَّى أَصَلَّى الظُّهْر»؛ (۷).

۱- نک: شمس الدین، انصار الحسین، ص ۹۴، خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۱۷، بحار الأنوار: ۴۵، ص ۲۷.

۲- نک: آیت الله صدر، پیشوای شهیدان، ص ۳۷۰.

۳- نک: آیت الله صدر، پیشوای شهیدان، ص ۳۷۰، معالم المدرستین، ۳، ص ۱۱۲ در بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۶ نیز اینگونه آمده است: «و قیل بل قتله رجل یقال له بدیل بن صریم و أخذ رأسه فعلقه فی عنق فرسه فلما دخل مکة رأه ابن حبیب و هو غلام غیر مراهق فوثب إليه فقتله و أخذ رأسه. و قال محمد بن أبی طالب فقتل اثنین و ستین رجلا فقتله الحصین بن نمیر و علق رأسه فی عنق فرسه».

۴- نک: اعلمی، دائرة المعارف، ج ۱۰، ص ۳۸۹.

۵- نک: مجلسی، بحار، ج ۱۰، ص ۱۰۳.

۶- نک: علامه تستری، قاموس الرجال، ج ۵، ص ۱۰۶.

۷- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۱۰۳ و معالی السبطين، ج ۱، ۲۳۵.

ص: ۱۰۰

«در مقابل من بایستید تا نماز ظهر را بخوانم.» سعید در برابر امام (علیه السلام)، رو به دشمن ایستاد. تیرهایی را که به طرف امام می رسید به جان می خرید. او وقتی می دید تیری به سوی امام در حرکت است، سینه خود را سپر کرد و مانع از اصابت آن به امام (علیه السلام) شد. در اثنای نماز امام (علیه السلام)، سیزده چوبه تیر به بدن سعید اصابت کرد؛ به طوری که پس از پایان نماز، رمقی برایش نماند و به خاک افتاد. در آخرین لحظات، آنگاه که امام با دست مبارکش گرد و خاک صورت او را پاک می کرد، نگاهی به آن حضرت کرد و گفت: «يَا أَيُّهَا رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) أَوْفَيْتُ؟»؛ «آیا به وظیفه ام وفا کردم؟» امام (علیه السلام) فرمود: «نَعَمْ أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ»؛ (۱). «آری وفا کردی، تو در بهشت، در حضور من خواهی بود.» امام افزود: «فَأَقْرَأْ رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي السَّلَامَ وَاعْلِمُهُ أَنِّي فِي الْأَثَرِ»؛ «به پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) از طرف من سلام برسان و بگو که من به زودی به محضر تو خواهم شتافت.» (۲).

۱- تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۸، مقرر مقتل الحسین، ص ۲۴۶.

۲- عوالم، ج ۱۷، ص ۸۸، مقرر مقرر، ص ۲۴۸ «عبدالله الحنفی نسبتاً الی بنی حنیفه وهو فی اعلی درجات الثقة ولولم یکن الا ما روی فی زیارة الناحیه المقدسه فی حقه لکنی فی الكشف عن ثقته وجلالته، قال: عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى فِرْجَهُ: السَّلَامُ عَلَى سَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيِّ الْقَائِلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ اذْنُ لَهُ فِي الْأَنْصُرِافِ: لَا وَاللَّهِ لَا نَخْلِيكَ حَتَّى يَعْلَمَ اللهُ أَنَا قَدْ حَفِظْنَا غَيْبَهُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِيكَ وَاللَّهُ لَوْ أَعْلَمَ أَنِّي أُقْتَلُ ثُمَّ أَحْيَى ثُمَّ أُذْرَى وَيَفْعَلُ بِي ذَلِكَ سَبْعِينَ مَرَّةً مَا فَارَقْتُكَ حَتَّى أَلْقَى حِمَامِي دُونَكَ وَكَيْفَ أَفْعَلُ ذَلِكَ وَإِنَّمَا هِيَ مَوْتَةٌ أَوْ هِيَ قَتْلَةٌ وَاحِدَةٌ، ثُمَّ بَعْدَهَا الْكِرَامَةُ الَّتِي لَا انْقِضَاءَ لَهَا أَبَدًا، فَقَدْ لَقِيتُ حِمَامَكَ وَوَأَسَيْتُ أَمَامَكَ وَلَقِيتُ مِنْ بَعْدِ الْكِرَامَةِ فِي دَارِ الْمَقَامَةِ، حَشَرْنَا اللهُ مَعَكُمْ فِي الْمُسْتَشْهِدِينَ، وَرَزَقْنَا مِرَافِقَتَكُمْ فِي اعْلَى عَلِيٍّ انْتَهَى كَلَامُهُ عَجَلَ اللهُ تَعَالَى فِرْجَهُ وَقَدْ اذْدَادَ شَرَفًا عَلَى شَرْفِهِ صَيْرُورَتِهِ وَقَايَهُ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ الصَّلَاةِ فَقَدْ رَوَى أَبُو جَعْفَرٍ الطَّبْرِيُّ أَنَّهُ لَمَّا صَلَّى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الظُّهْرَ صَلَاةَ الْخَوْفِ بَعْدَ الظُّهْرِ، فَاشْتَدَّ الْقِتَالُ وَلَمَّا قَرَّبَ الْأَعْدَاءُ مِنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ قَائِمٌ بِمَكَانِهِ، اسْتَقْدَمَ سَعِيدُ الْحَنْفِيُّ أَمَامَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْتَهْدَفَ لَهُمْ يَرْمُونَهُ بِالنَّبْلِ يَمِينًا وَشِمَالًا وَهُوَ قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيْ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقِيهِ السَّهَامَ طَوْرًا بِوَجْهِهِ، وَطَوْرًا بِصَدْرِهِ، وَطَوْرًا بِيَدَيْهِ، وَطَوْرًا بِجَنْبَيْهِ، فَلَمْ يَكِدْ يَصِلُ إِلَى الْحُسَيْنِ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ حَتَّى سَقَطَ الْحَنْفِيُّ إِلَى الْأَرْضِ وَهُوَ يَقُولُ: أَللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ لَعْنُ عَادٍ وَثَمُودَ، أَللَّهُمَّ أْبْلِغْ نَبِيَّكَ عَنِّي السَّلَامَ، وَبَلِّغْهُ مَا لَقِيتُ مِنْ أَلَمِ الْجِرَاحِ فَأَنِّي أُرِدْتُ ثَوَابَكَ فِي نَصْرَةِ ابْنِ نَبِيِّكَ، ثُمَّ التَفْتُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: أَوْفَيْتَ يَا بَنَ رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ، ثُمَّ فَاضَتْ نَفْسُهُ النَّفِيسَةَ رِضْوَانِ اللهِ عَلَيْهِ.

ص: ۱۰۱

سید بن طاووس در لهوف می نویسد: هنگامی که سعید پس از نماز امام، بعد از اصابت سیزده چوبه تیر دشمن به بدن او، نقش زمین شد گفت: «اللَّهُمَّ اَلْعَنَهُم لَعْنَ عَادٍ وَثَمُودَ، اَللَّهُمَّ اَبْلِغْ نَبِيَّكَ عَنِّي السَّلَامَ وَابْلِغْهُ مَا لَقِيْتُ مِنَ اَلْمِ الْجِرَاحِ، فَبِائِي اُرَدْتُ ثَوَابَكَ فِي نَصِيْرِ ذُرِّيَّةِ نَبِيِّكَ...»؛ «خدایا! دشمنان حسین را به نوع کیفر قوم عاد و ثمود گرفتار کن. خدایا! سلام مرا به پیامبرت برسان و به آن حضرت ابلاغ کن که به خاطر دریافت ثواب، به یاری ذریه پیامبرت شتافتم و این گونه به خاک افتادم...» بعضی، از مورخان نوشته اند: امام (علیه السلام) هنگام اقامه نماز، خطاب به سعید و مردی به نام عمرو بن قرظه انصاری فرمود: در مقابلم بایستید و آن دو، پس از نماز بر اثر اصابت تیرهای دشمن بر زمین افتادند. وقتی سیدالشهدا (علیه السلام) با سعید سخن می گفت، عمرو بن قرظه هم، مانند سعید خطاب به مولای خویش گفت: «يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) اَوْفَيْتُ؟»؛ «آیا به میثاق وفاداری و حمایت از امام حق، وفادار بودم؟» امام (علیه السلام) با مهربانی خاصی با او نیز مانند سعید سخن گفت. طبری، مورخ معروف، معتقد است که بعد از انجام نماز ظهر و درگیری سختی که

ص: ۱۰۲

میان امام و لشکر کفرپیشه در گرفت، امام (علیه السلام) کمی در مکان خود ایستاد (تا شاید استراحتی کند) در این هنگام سعید به عنوان حافظ جان امام در مقابل آن حضرت ایستاد تا تیرهای دشمن را به جان بخرد و بدین وسیله امام (علیه السلام) کمی استراحت کند. (۱). در زیارت نامه معروف به زیارت ناحیه مقدسه، در باب سعید بن عبدالله آمده است: امام حسین (علیه السلام) به عنوان حَلِّ بیعت به او اجازه انصراف از کربلا را داده بود ولی او گفت: نه، ما تو را در میان دشمنان تنها نمی گذاریم و ما بی وفایی را پیشه خود نمی سازیم تا خدا وفاداری ما را در غیاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبت به شما بنگرد [و افزود]: به خدا سوگند اگر در این راه کشته شوم، سپس زنده گردم و باز در به جهت حمایت از شما، میان آتشم اندازند و این، تا ۷۰ بار تکرار شود، همچنان در کنار تو خواهم ماند و دست از یاری ات بر نخواهم داشت؛ چرا که قتل در رکاب تو کرامت بی پایان در پی دارد (۲). سعید بن عبدالله همان کسی است که نامه مردم کوفه را در مکه به امام رساند و حتی در پاسخ نامه مردم از سوی امام حسین نام او آمده است: «... فَإِنَّ هَانِيًا وَ سَعِيدًا قَدِمَا عَلَيَّ بِكُتُبِكُمْ...» (۳). «هانی و سعید (بن عبدالله انصاری) نامه های شما را به من رساندند... او کسی است که وقتی مسلم در کوفه نامه امام را در جمع حضار قرائت کرد، صدای گریه عشق او و یارانش، جلسه را فراگرفت. در این هنگام عابس عاشقانه فریاد زد و گفت: من نمی دانم در دل دیگران چه می گذرد ولی من به شما قول می دهم، خواسته شما را عملی سازم. با دشمنان شما بجنگم و تا مرحله مرگ از شما دفاع کنم (و افزود): «لَا أُرِيدُ بِمَذَلِكِ إِلَّا مَا عِنْدَ اللَّهِ»؛ «جز اجر الهی، مقصودی ندارم»، سپس حبیب بن مظاهر و بعد از حبیب، سعید بن عبدالله انصاری همانند عابس سخن گفتند. سعید بر سر میثاق خود وفادار ماند.

۱- نک: علامه تستری، قاموس الرجال، ج ۵، ص ۱۰۷.

۲- نک: علامه مامقانی، تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۸.

۳- نک: علامه تستری، قاموس الرجال، ج ۵، ص ۱۰۷.

ص: ۱۰۳

۶- جون یار وفادار حسین

جون، برده سیاه چهره ای که احتمالاً زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) را درک کرده بود. (۱). او غلام فضل بن عباس بن عبدالمطلب بود، نامش «جون»، نام پدرش حَوَّی و کنیه اش و ابومالک بود. (۲). امیرالمؤمنین (علیه السلام) وی را به ۱۵۰ دینار از فضل خریداری کرد و در اختیار ابوذر قرار داد تا به وی خدمت کند. جون در ربه [تبعیدگاه ابوذر] بر ابوذر خدمت می کرد و پس از ارتحال وی در سال ۳۲ هـ به امیر مؤمنان (علیه السلام) پیوست. (۳). علامه مامقانی در «تنقیح المقال» می نویسد: پس از شهادت آن حضرت، به خانه امام حسن (علیه السلام) و پس از شهادت ایشان به خانه امام حسین (علیه السلام) آمد و شد داشت و بیشتر امام سجاد (علیه السلام) را همراهی می کرد (و در خانه امام سجاد بود)، و همراه آنان به کربلا آمد و هنگام شعله ور شدن جنگ در روز عاشورا، امام حسین (علیه السلام) به او فرمود: «أَنْتَ فِي إِذْنِ مَنِّي، فَإِنَّمَا تَبِعْتَنَا طَلَبًا لِلْعَافِيَةِ فَلَا تَبْتَغِ بِطَرِيقِنَا»؛ «تو به عنوان خدمت به ما، همراه ما بودی. اکنون مجازی که ما را ترک کنی.» جون از پیشنهاد جدایی امام (علیه السلام) غمگین شد و با خوداندیشید که نکند لیاقت همراهی با امام را از دست داده است! از این رو، خود را به پای امام (علیه السلام) انداخت، پای آن حضرت را می بوسید و می گفت: ای فرزند پیامبر خدا! من در روزگار آسایش، با شما بودم، الآن که دنیا به شما پشت کرده، شما را رها کنم؟ و افزود لابد من که غلام سیاه، بد بو هستم، از حیث حسب و نسب در سطح پایینم، نمی خواهی در شمار شهیدان تو باشم. (۴). [و افزود:] «لَا وَاللَّهِ لَا أُفَارِقُكُمْ حَتَّى يَخْتَلِطَ هَذَا الدَّمُ الْأَسْوَدُ مَعَ دِمَائِكُمْ»؛ «نه به خدا سوگند دست از شما بر نمی دارم تا آن که خون این سیاه با خون شما

۱- محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۵.

۲- نکه: معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۴۰، مجلس دهم.

۳- نکه: حائری مازندرانی، معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۴۰.

۴- «يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ أَنَا فِي الرَّخَاءِ الْحَسُّ قِصَاعُكُمْ، وَفِي الشَّدَةِ أَخَذِلُكُمْ؟ وَاللَّهِ إِنَّ رِيحِي لَتَيْنٌ، وَإِنَّ حَسْبِي لِلَّيْمِ، وَلَوْنِي لَأَسْوَدٌ، فَتَنْفَسْ عَلَيَّ بِالْجَنَّةِ فَيَطِيبَ رِيحِي، وَيَشْرَفَ حَسْبِي، وَيَبْيَضَّ وَجْهِي».

ص: ۱۰۴

مخلوط گردد». در این هنگام امام حسین (علیه السلام) اذن جهادش داد و او پس از آن که عده زیادی از دشمنان را کشت، به فیض شهادت نایل آمد. امام هنگامی که در بالین وی حضور یافت، فرمود: «اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهَهُ وَطَيِّبْ رِيحَهُ، وَاحْشُرْهُ مَعَ الْأَبْرَارِ، وَ عَرِّفْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ»؛ «خدایا! صورتش را سپید و بویش را نیکو گردان! و با ابرار و نیکان محشورش کن. وی را مورد مرحمت محمد و آلش قرار ده!» (۱). او که نیم جانی داشت، با دیدن امام بر بالین خود، خوشحال شد و پس از آن روحش به عالم ملکوت پرواز کرد. حایری مازندرانی در معالی السبطين نقل می کند: جمعیتی هفتاد نفره به او حمله ور شدند و او از اسب افتاد. نیم رمقی داشت که امام به بالینش آمد. وی را در آغوش گرفت و صورت خود را بر صورتش نهاد و گریست. در این هنگام، چون دیدگان خود را گشود و خوشنودی خود را با تبسمی ابراز داشت و گفت: چه کسی مانند من است که پسر پیامبر، صورتش را بر صورتم نهاده؟! و سپس جان داد. (۲). در تاریخ آمده است: در شب عاشورا هنگامی که امام حسین (علیه السلام) اشعار: «یا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ» را بر زبان داشت، چون در خیمه مخصوص امام (علیه السلام) مشغول تیز کردن شمشیر و آماده سازی آنها برای فردا بود. (۳). گرچه در شب سیزدهم محرم شهیدان به خاک سپرده شدند لیکن بعضی از شهدا روزهای بعد شناسایی و به خاک سپرده شدند که از جمله آنان جون بود. بدن شریف او پس از ده روز شناسایی دفن شد. امام باقر (علیه السلام) فرمود: بنی اسد پس از ده روز از راه دور

۱- نک: مامقانی، تنقیح المقال، ذیل کلمه «جون».

۲- نک: حائری، معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۴۰. «... فَبَكَى الْحُسَيْنُ، وَاعْتَنَقَهُ وَوَضَعَ خَدَّهُ عَلَى خَدِّهِ، فَفَتَحَ عَيْنَيْهِ وَتَبَسَّمَ وَقَالَ: مَنْ مِثْلِي وَابْنُ رَسُولِ اللَّهِ وَاضِعٌ خَدَّهُ عَلَى خَدِّي، ثُمَّ فَاضَتْ نَفْسُهُ».

۳- ارشاد، ص ۲۱۹، ترجمه محدثی، ص ۹۶.

ص: ۱۰۵

با استشمام بوی خوش از او بدن وی را پیدا کردند. از بدنش بوی مشک، مشام جان را نوازش می داد و از این راه بدن او را یافتند و دفن نمودند (۱) و در زیارت ناحیه نام آن حضرت به چشم می خورد. (۲) این بوی خوش، همان اثر دعای امام حسین (علیه السلام) بر بالین اوست. امام (علیه السلام) در کربلا روز عاشورا صورت چند شهید را بوسید و گونه خود را بر گونه آنان نهاد، از جمله آنان جون بود. نازم، حسین را که چو در خون خود تپید زیباترین حماسه عالم بیافریدیکسان رخ غلام و پسر، بوسه داد و گفت: در دین ما سیه نکند فرق با سپید

۷- ابو ثمامه صاعدی

مامقانی، تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۳۳، ذیل ماده عمرو بن عبدالله الأنصاری ابو ثمامه رابه فتح الثاء می داند. نام ابو ثمامه صاعدی، «عمرو بن عبدالله کعب» است. او از اصحاب امیر مؤمنان (علیه السلام) بود و در تمام جنگ های آن حضرت، در دوران خلافتش حضور داشت. ابو ثمامه از همزمان مسلم بن عقیل بود که آن دو، در کوفه، دارالاماره را محاصره کردند، لیکن وقتی یاران پراکنده شدند، او در مخفی گاه به سر برد تا این که به امام ملحق شد. ابو ثمامه از سوی مسلم بن عقیل (علیه السلام) سمت فرماندهی قبیله تیم و همدان را داشت. و همان کسی است که فرارسیدن وقت نماز ظهر را به امام حسین (علیه السلام) یاد آور شد. او در ظهر عاشورا به امام حسین (علیه السلام) گفت: «یا ابا عبدالله نَفْسِي لِنَفْسِكَ الْفِدَاءُ هُوَ لَاءِ اقْتَرَبُوا مِنْكَ، لَا وَاللَّهِ وَلَا تُقْتَلُ حَتَّى تُقْتَلَ دُونَكَ، وَأُحِبُّ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ رَبِّي وَقَدْ صِلَّيْتُ هَذِهِ الصَّلَاةَ الَّتِي قَدْ دَنَا وَقْتَهَا». «ای ابا عبدالله! جانم فدای جانت باد، اینان (لشکر دشمن) به تو نزدیک شده اند و البته به تو دست نخواهند یافت، جز آن که از روی نعش من بگذرند ولی دوست

۱- بحار الأنوار: ۴۵، ص ۲۳.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۷۱.

ص: ۱۰۶

دارم که خدا را دیدار کنم در حالی که این نماز را که وقت انجام آن فرارسیده است، خوانده باشم.» (۱). فرهاد میرزا در قمر مقام آورده است: «او گفت: دوست دارم آخرین نماز خود را به امامت شما به جای آورم» (۲). امام (علیه السلام) در آن هنگام نگاهی به آسمان کرد و فرمود: «ذَكَرْتَ الصَّلَاةَ جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصَلِّينَ الذَّاكِرِينَ، نَعَمْ هَذَا أَوَّلُ وَقْتِهَا... سَلُّوهُمْ أَنْ يَكْفُوا حَتَّى نُصَلِّيَ»؛ «مرا به یاد نماز انداختی، خداوند تو را در شمار نمازگزارانی که به یاد نمازند قرار دهد. آری، اکنون وقت اول نماز است، از آنان (دشمنان) بخواهید تا ما را مهلت دهند نماز را بجای آوریم.» در این هنگام بود که سید الشهدا (علیه السلام) یاران خود را دو دسته کرد، دسته ای مشغول نبرد و دسته ای مشغول نماز شدند. ابوثمامه بعد از نماز به شهادت رسید لیکن چگونگی و زمان شهادت به طور دقیق مشخص نیست. (۳).

۸ و ۹- حر بن یزید ریاحی و پسرش

اشاره

در تاریخ کربلا جز «حرّ بن یزید ریاحی یربوعی» کسی به این نام نیست. اعلمی در «دایرة المعارف» می نویسد: حرّ بن یزید بن ناجیه ریاحی، از شیعیان مورد اعتماد است. او در کربلا همراه یاران امام (علیه السلام) به شهادت رسید و در حایر حسینی مدفون گردید. (۴). درباره سن حرّ، سخنی به میان نیامده و کسی از نام مادر او یاد نکرده است. نام

۱- بصار العین، صص ۱۱۹ و ۱۲۰.

۲- نک: قمر مقام، ج ۱، ص ۴۱۲.

۳- نک: اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۶.

۴- «حرّ بن یزید بن ناجیه الرّیاحی إمامی ثَقَّةٌ، قُتِلَ مَعَ الْحُسَيْنِ وَأَصْحَابِهِ بِالطَّفِّ، وَدُفِنَ فِي الْحَائِرِ.» نک: اعلمی، دائرالمعارف، ج ۷، صص ۵۹۸ - ۶۰۰، چاپ بیروت مؤسسه اعلمی.

ص: ۱۰۷

پدرش همراه نامش شهرت دارد؛ (یزید بن ناجیه). چون از قبيله بنی ریاح بود، او را ریاحی می گفتند.

حر در حضور

جهت کنترل اوضاع کوفه، ابن نمیر از سوی عییدالله زیاد مسؤول حراست از کوفه شد. او با لشکر انبوهی به مأموریت خود همت گماشت و حرّ بن یزید ریاحی را، که مردی سلحشور و لایق و کاردان در امور نظامی بود، با هزار سوار از ناحیه قادسیه به پیش فرستاد تا بر سر راه کاروان کربلا سدّی ایجاد کند. امام (علیه السلام) که از ناحیه ای معروف به «بطن عقبه» به سوی «منطقه شراف» حرکت می کردند، دستورداد تا در این منزل آب بیشتری بردارند. در میان راه بود که لشکر حرّ از راه رسید. در محل بارانداز (منزل)، همگی بار انداختند. امام (علیه السلام) دستور داد تا لشکریان حرّ و نیز چهارپایان، آنان را سیراب کنند، هنگام نماز ظهر شد و جمعیت همراه امام (علیه السلام) آماده نماز جماعت شدند، در حالی که حرّ نیز با نیروهای تحت امر خود به جمعیت نماز گزار با امام (علیه السلام) پیوست. امام (علیه السلام) پیش از نماز در برابر همگان ایستادند، در حالی که به لشکر حرّ توجه داشتند، فرمودند: ای مردم، من جز در پی دعوت نامه ها و فرستادگان شما، به سوی شما نیامدم، اگر از رأی خود برگشته اید، من به دیار خود باز می گردم. کسی سخنی نگفت و پاسخی نداد و سپس امام (علیه السلام) نماز ظهر را به جماعت اقامه کردند و در وقت عصر نیز همچون وقت ظهر نماز جماعت برگزار گردید. امام (علیه السلام) سرانجام پس از ادای نماز در مقابل همگان اظهار داشتند. شما اگر تقوای الهی پیشه کنید و اهل حق را بشناسید، خدا از شما رضایت بیشتری خواهد داشت و ما اهل بیت محمد (صلی الله علیه و آله) سزاوارتر به ولایت و حکومت بر جامعه ایم.... در این هنگام بود که حرّ لب به سخن گشود و گفت: به خدا قسم، من از نامه ها و فرستادگان آن اطلاعی ندارم و در شمار نامه نویسان نیستم. امام (علیه السلام) دستور دادند تا خورجین حاوی نامه های مردم کوفه را حاضر کنند: حرّ گفت: ما فقط مأموریم تا شما را به عییدالله تحویل دهیم؛ امام (علیه السلام) فرمود: مرگ

ص: ۱۰۸

به تو نزدیک تر است تا عملی شدن این منظور. سپس امام (علیه السلام) به یاران خود دستور حرکت داد، حرّ مانع شد امام (علیه السلام) فرمود: مادرت به عزایت بنشیند از ما چه می خواهی؟! حرّ گفت: هرکس از مادرم این چنین یاد می کرد من نیز مقابله به مثل می کردم ولی چه کنم که مادرت زهرا است که جز به نیکی نمی توان از او یاد کرد... و افزود: من دستور جنگ ندارم، پیشنهاد می کنم که بازنگردی و به سوی کوفه هم نروی، پس راه سوّمی را در پیش گیر تا پاسخ نامه ام از سوی عبیدالله برسد. طبری در تاریخ و نیز ابن اثیر در الکامل (۱) یادآور می شوند که: امام آن خطبه معروف خود را که در آن آمده است: «... مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا...» در اینجا ایراد کرد و نیز آن شعر معروف خود «سَامِضِي وَ مَا بِالْمَوْتِ عَارٌّ عَلَيَّ الْفُتَي» را در این جا سرود. ممکن است کسی بپرسد چرا امام (علیه السلام) دست به شمشیر نبرد؟ پاسخ این پرسش روشن است. امام (علیه السلام) نمی خواست آغازگر جنگ باشد از این رو وقتی زهیر بن قین در اولین لحظه های ورود به کربلا به امام گفت: چه بجاست که با این گروه پیش از رسیدن سپاه کوفه پیکار کنیم امام (علیه السلام) به او فرمود: من آغازگر جنگ نخواهم بود (۲) و نیز پیشتر اشاره شد که در صبح عاشورا مسلم بن عوسجه به امام گفت: شمر در تیررس من است، اگر اجازه دهی وی را هدف قرار دهم، امام فرمود: من دوست ندارم که آغازگر جنگ باشم. امام (علیه السلام) به حرکت خود ادامه داد تا به سرزمین کربلا رسید و بارانداز نمودند.

جام وصال

اختلافی که میان صاحب نظران وجود دارد، این است که حرّ چه زمانی به امام روی آورد و جام وصال سرکشید، خواندمیر در تاریخ «حبیب السیر» می نویسد: صبح عاشورا،

۱- کامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۸۳-۸۲.

۲- مفید، ارشاد، باب حرّ بن یزید ریاحی، ص ۲۲۶ چاپ بصیرتی الارشاد ترجمه، ج ۲ صص ۷۸-۸۵.

ص: ۱۰۹

پیش از آغاز نبرد، هنگامی که مالک بن عروه به امام گفت: «أبشر بالثَّار» و امام در مورد وی نفرین کرد، ناگهان اسب او رم کرد و او میان آتش های کنار خیام امام سرنگون شد، حرّ، احساس کرد که لشکر عمر بن سعد قصد دارد به جنگ با لشکر اندک حق بپردازد، اینجا بود که توبه خود را با پیوستن به امام در معیت پسرش علی و برادرش مصعب و غلامش غره اعلام داشت. لیکن بعضی دیگر از مورخان نوشته اند: حرّ هنگامی که پاسخ نامه خود از سوی عیدالله را مطالعه کرد که در آن آمده بود، حسین و همراهانش را در بیابان بی آب و علف، زمین گیر کن، «استعفا نامه» خود را برای عیدالله فرستاد و در آن یاد آور شد که اگر می خواهی با حسین بن علی پیکار کنی، مرا توان چنین کاری نیست. (۱). روز عاشورا در گرما گرم نبرد حق و باطل، هنگامی که ندای مظلومیت و کمک خواهی امام (علیه السلام) را شنید که می گفت: «آیا فریادرسی هست که به خاطر خدا از ما حمایت به عمل آورد؟ آیا دفاع کننده ای هست که از حرم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دفاع کند؟» (۲) پیشامام آمد و گفت: نخستین کسی که به جنگ تو آمد من بودم و این ساعت به خدمت تو شتافتم تا اولین کسی باشم که در رکابت کشته می شوم، آنگاه به میدان رفته، نبرد آغاز کرد، اسب او را پی کردند و او پیاده با آنان جنگید... (۳). به نوشته برخی از مورخان: امام (علیه السلام) خطاب به گروهی سران لشکر عمر سعد؛ از جمله شیب بن ربیع و حجار و قیس بن اشعث و زید بن حارث گفت: آیا شما به من نامه نوشتید؟ پاسخ دادند: ما خبر نداریم. (۴) حرّ از جانب آنان پاسخ داد: آری، نامه نوشتیم و ماییم که تو را به این جا کشانیدیم و افزود: خدا باطل و اهل آن را از رحمت خود دور گرداند، من دنیا را بر آخرت ترجیح نمی دهم (۵) [او در حالی که بیشتر فرمانده هزار سوار

۱- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۸۰؛ معالی السبطين، ج ۱، ص ۱۷۳.

۲- «أما من مغيث يُغيثنا لوجهِ الله؟ أما من ذابَّ يَدْبُ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللهِ؟» منتهی الامال، ص ۳۴۶ و ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۵۳.

۳- ابن اعثم الفتوح، ص ۹۰۴.

۴- عوالم بحرانی، ج ۱۷، ص ۱۶۸؛ دمع السجوم، ص ۲۷۵.

۵- الکامل، ج ۴، ص ۶۲؛ حیاة الحسین، ج ۳، ص ۱۹۵؛ لواعج الاشجان، صص ۱۴۰ - ۱۳۴.

ص: ۱۱۰

بود، از مقام خود چشم پوشید و خود را در پای امام افکند و توبه نمود. [۱]. نقل کرده اند که حر در روز عاشورا به عمر بن سعد نزدیک شده و گفت: ای عمر، آیا با این مرد مقاتله خواهی کرد؟ عمر بن سعد پاسخ داد: آری، به خدا قسم قتالی که سرها و دست‌ها را از بدن دور سازد. [۲] اندام حرّ با شنیدن این سخن لرزید و آخرین تصمیم خود را گرفت. سپس به قره بن قیس؛ یکی از همقطاران خود گفت: اسب خود را آب داده‌ای؟ و باین بهانه که می‌خواهد اسبش را آب دهد، از لشکر عمر سعد کناره گرفت. طبری می‌نویسد: قره بن قیس، بعدها پس از واقعه کربلا- می‌گفت: دیدم، او از کنار ما رفت و اندک اندک به حسین نزدیک شد. مهاجر بن اوس می‌گوید: در آستانه پیوستن حرّ به سپاه امام حسین (علیه السلام) حرّ را در وضعیت ویژه‌ای یافتیم، به او گفتم: چرا این چنین در وحشت و اضطرابی؟ اگر از ما درباره شجاعان می‌پرسیدند، نام تو را می‌بردیم! حرّ پاسخ داد: خودم را میان دوزخ و بهشت می‌بینم. به خدا قسم من جز جنت و بهشت، راهی انتخاب نخواهم کرد، گرچه قطعه قطعه شوم و یا در آتشم افکنند. [۳]. سپس اسب خود را به جولان درآورد، در حالی که سپر خود را واژگون حمایل کرده، دست‌ها را بالای سر گرفته و چشم به زمین دوخته بود، به سپاه امام نزدیک شد و با بوسیدن زمین شرمندگی و توبه خویش را به امام نشان داد؛ به طوری که امام فرمود: تو کیستی؟ سرت را بلند کن، حرّ گفت: من همان کسی هستم که راه را بر شما بستم و این همه گرفتاری را برای شما به وجود آوردم: هرگز گمان نمی‌کردم که این قوم با شما این گونه رفتار کنند، اگر می‌دانستم هیچ‌گاه با آنان همراهی نمی‌کردم، اکنون به سوی تو

۱- المواعظ، ششتری، مجلس ششم، ص ۹۵.

۲- الکامل، ج ۴، ص ۶۴؛ فصول المهمه - ص ۱۹۲؛ منتهی الآمال، ص ۳۴۷؛ ارشاد فصل حرّ، مقتل الحسین، ص ۲۳۸؛ امالی صدوق،

مجلس ۳۰؛ حیاة الحسین، ج ۳، ص ۱۹۶؛ دمع السجوم، ۲۷۳، ص ۱۳۱ و منتخب التواریخ، ص ۲۸۷.

۳- «وَاللّٰهُ اِنِّیْ اُحْیِیُّ نَفْسِیْ بَیْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ فَوَاللّٰهِ لَا- اُخْتَارُ عَلَی الْجَنَّةِ شَیْئًا وَا لَوْ قُطِّعَتْ وَا اُحْرِقَتْ.» تاریخ طبری، ۴، ص ۳۲۵ مطبوعه الاستقامه بالقاهره، ج ۳، جزء ششم، ص ۲۴۴.

ص: ۱۱۱

آمده ام تا در رکابت فدا شوم. آیاتوبه ام پذیرفته است؟ امام (علیه السلام) پاسخ داد: «خدا توبه را می پذیرد و تو را می بخشد». (۱)

لیکن از بعضی گزارش ها به دست می آید که حرّ، سواره به حضور بار یافت و امام (علیه السلام) اذن نزول داد، لذا: بعضی نوشته اند امام به وی فرمود: تو آزاد مردی، همانگونه که مادرت تو را اینگونه نام نهاد. تو در دنیا و آخرت جزو آزادمردانی (۲) پس از مرکب پیاده شو و در جوار ما قرار گیر. حرّ گفت: اگر سواره باشم بهتر است از پیاده بودن؛ چرا که به زودی بهوسیله دشمنان خدا از اسب پیاده می شوم. امام (علیه السلام) فرمود: خداوند تو را رحمت کند، آنچه را می پسندی انجام ده. حرّ در هنگام عزیمت به سوی امام (علیه السلام) رو به پسر خود علی کرد و گفت: پسر من! من نمی توانم بر آتش دوزخ صبر کنم بیا به یاری حسین بن علی بشتابیم تا شاید خداوند شهادت در راه خود را روزی ما کند. پسرش گفت: من هرگز بدون رضای تو دست به کاری نمی زنم. سپس هردو به جانب خیمه امام حسین (علیه السلام) روان شدند (۳). بعضی از نقل ها حکایت از آن دارد که حرّ، غلام خود «قرّه» را نیز به همراه آورد و او نیز در کربلا- به شهادت رسید. پسر حرّ در کربلا- قبل از پدرش شهید شد و حرّ با دیدن شهادت پسرش، خوشحال شد و گفت: خدا را شکر که پسر من در راه حسین از دنیا رفت و به مرگ جاهلیت نمرد. (۴) نام پسر حرّ را «بُکیر» هم نوشته اند. (۵) بنا به نقلی، برادر حرّ نیز در کربلا حضور یافت و به شهادت رسید. (۶) در حرم

- ۱- «يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْكَ»، مقرر، در مقتل الحسين، شهادت حرّ را پیش از نماز ظهر عاشورا و پس از شهادت حبيب بن مظاهر می داند نک: مقرر، مقتل الحسين، ص ۲۴۵ بخش حرّ.
- ۲- «أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّيْتَكَ أُمُّكَ حُرًّا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ».
- ۳- ناسخ التواریخ، بحث امام حسین، ص ۲۵۴، کامل، ج ۵، ص ۱۷۲، قندوزی در ینابيع الموده، ص ۴۱۴ می نویسد: «ان الحرّ جاء الحسين مع ولده».
- ۴- حبيب السیر، ج ۲، ص ۵۲؛ مقتل الحسين، کاشف الغطاء، ص ۳۴.
- ۵- معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۲۷.
- ۶- ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۰۸؛ حیاة الحسين، ج ۳، ص ۲۲۱؛ معالی السبطين، ص ۲۲۶.

ص: ۱۱۲

حضرت حرّ اسم پسر و برادر و پسرعموهای او که در کربلا به شهادت رسیده اند، به چشم می خورد.

خاطره های حر

نقل کرده اند که خطاب به سید الشهداء (علیه السلام) گفت: وقتی عبیدالله زیاد مرا جهت سدّ راهورود شما، به کوفه مأمور کرد، از پشت سر صدایی شنیدم که می گفت: ای حر، عاقبتت به خیر باد! وقتی که به طرف صدا نگریستم، کسی را نیافتم، پیش خود اندیشیدم که سد کردن راه امام (علیه السلام) بشارت به خیر نیست (۱) با خود گفتم این منادی جز شیطان نخواهد بود. امام (علیه السلام) به او فرمودند: «أُبَشِّرُ يَا حَرْ بِالْجَنَّةِ فَأَحْمِدُ اللَّهَ الَّذِي وَفَّقَكَ فَإِنَّ الْمُنَادِيَ كَانَ الْخَضِرُ النَّبِيُّ»؛ (۲) «ای حر، تو را بشارت باد به بهشت! حمد و سپاس خدا گوی؛ زیرا آن منادی خضر پیامبر بود». حرّ همچنین می گوید: همان روزی که از کوفه بیرون آمدم، پدرم را در خواب دیدم که گفت: این روزها دست به چه کاری می زنی؟ پاسخ دادم در آستانه گرفتن راه حسینم، پدرم گفت: او ایلا! تو را با حسین چه کار؟ (۳) انتظارم از تو این است همان گونه که نخستین کسی هستی که بر ضدّ او خروج می کنی، نخستین کسی باشی که در رکاب وی فداکاری می کنی و به شهادت می رسی. (۴).

زمان شهادت

بعضی حرّ را نخستین شهید روز عاشورا (۵) و گروهی اولین شهید پس از شرفیابی به

۱- لواعج الاشجان، ص ۱۳۶ عوالم امام حسین علیه السلام، ج ۱۷، ص ۲۵۸ و منتخب التواریخ، ص ۲۸۷.

۲- باقر شریف قرشی، حیاة الحسین، ج ۳، ص ۱۹۷؛ ابن اثیر، کامل، ج ۳، ص ۲۸۹.

۳- معالی السبطين، ۲۲۴، این خواب را از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده است.

۴- حیاة الحسین، ج ۳، ص ۱۹۷؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۸۹.

۵- بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۳. علامه مجلسیرحمه الله در کتاب پر ارج خود، بحار الأنوار می نویسد: این که حرّ می گوید اولین شهید در راه تو می باشم منظور این است که او حرّ اولین شهید بعد از توبه خود است و گرنه قبل از او جمعی از اصحاب امام به شهادت رسیده بودند.

ص: ۱۱۳

محضر دلدار (۱) و دسته ای آخرین شهید در زمان برگزاری نماز امام (علیه السلام) در ظهر عاشورا و بالأخره عده ای آخرین شهید پس از شهادت یاران امام (علیه السلام) (قبل از اهل بیت) می دانند. مقتل الحسین، شهادت حرّ را پس از شهادت حبیب بن مظاهر، پیش از نماز ظهر امام (علیه السلام) می دانند. (۲). مورّخان، زمان شهادت حرّ را مختلف نوشته اند: هنگامی که حرّ به سپاه عمرین سعد حمله کرد، اسب وی زخمی و او پیاده ماند و در جنگی تن به تن چهل نفر را به خاک افکند. گروهی هم نوشته اند که او و زهیر بن قین با هم به دشمن یورش بردند. حرّ در این حمله به شدت مجروح شد و نیم جانی باقی داشت که یاران امام (علیه السلام) جسد وی را به محضر امام (علیه السلام) بردند. آن حضرت دست نوازش به سر و صورت وی کشید و خاک را از صورت او پاک نمود و فرمود: «أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّيْتَكَ أُمَّكَ حُرّاً فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» و سپس با دستمال سر او را بست. بلندی مقام حرّ در پیشگاه امام حسین (علیه السلام) را می توان از سرودن یک رباعی آن حضرت در حق وی فهمید. (۳). محدث قمی می نویسد: امام در کنار حرّ این رباعی را بر زبان داشت: لِنَعْمَ الْحُرُّ حُرُّ بَنِي رِيَّاحٍ صَبُورٍ عِنْدَ مَخْتَلَفِ الرِّمَاحِ وَنَعْمَ الْحُرُّ إِذْ وَاسَى حَسِينًا فِجَادِ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الصَّيِّحَةِ يَا حِجْرَةَ آزادی است حرّ، از قبیله بنی ریاح، و چه صبور و با تحمل است هنگام رد و بدل شدن تیرها و نیزه ها. آنگاه که حسین را صدا زد، همراه با طنین صدای خود، جان را نیز از دست داد. بعضی نوشته اند: سپاه کفرپیشه، سر حرّ را به سوی امام (علیه السلام) انداختند و امام آن را به دامن نهاد و گفت: مادرت به خطا نرفت از این که تو را «حرّ» نام نهاد. تو آزاده در دنیا و

۱- بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۳.

۲- مقتل الحسین، ص ۲۴۵.

۳- نک: مقرر، مقتل الحسین، ص ۲۴۵ الریاحی.

ص: ۱۱۴

سعادت‌مند در آخرتی. لیکن برخی از مورخان تصریح کرده اند که سر حر از بدن جدا نشد و داستان شاه اسماعیل صفوی مؤید این نظر است. محدث قمی در «نفس المهموم» به نقل از «انوارالنعمانیه» سید نعمت الله جزایری می نویسد: بنا به دستور شاه اسماعیل، قبر حر را شکافتند، پس از آن وقتی بدنش را یافتند گویی خفته بود و دستمالی برپیشانی اش بسته داشت (که متعلق به امام حسین (علیه السلام) بوده است). وقتی آن را گشودند، خون تازه ای از پیشانی اش روان شد و بند آوردن آن خون با دستمال های دیگر میسر نشد تا آن که دوباره دستمال امام (علیه السلام) را به جای خود نهادند و خون بند آمد. وی پس از آن فرمان داد تا بر مزار حر گنبدی بنا کنند. (۱).

قبر حر کجاست؟

اعلمی در دایره المعارف می نویسد: حر را در حایر، در قسمت پایین پای علی اکبر دفن کردند و آن چه که امروز به عنوان جایگاه قبر حر شهرت دارد، چندان اعتباری ندارد. (۲). شیخ مفید می نویسد: ما دقیقاً نمی دانیم قبر حر کجاست، ولی در محدوده دیوار حایر قرار دارد. (۳). چند چیز موجب عاقبت به خیری و رستگاری حر شد: ۱- ادب و احترام نسبت به امام (علیه السلام) (او پشت سر امام نماز خواند). ۲- عشق و محبت نسبت به اهل بیت (استعفا داد و گفت: به جنگ اهل بیت نمی روم). ۳- تواضع و فروتنی، (او حتی در برابر دیدگان مردم به پای امام افتاد و عذرخواهی کرد و بر توبه خود پای فشرد و استوار ماند).

۱- دمع السجوم، ص ۱۲۹.

۲- ر. ک: اعلمی، دایره المعارف، ماده «حر»... «اما المرقد الذی بعد عن کربلا وعلیه قبه و مزار يعرف بقبر الحرّ فقیه شک کما فی ارشادالمفید و غیره من سیر المورّخین».

۳- در ارشاد: ۲، ص ۱۳۰ آمده است: «فَأَمَّا أَصْحَابَ الْحُسَيْنِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ الَّذِينَ قُتِلُوا مَعَهُ فَأَنْتَهُمْ دُفِنُوا حَوْلَهُ، وَ لَسْنَا نَحْصِلُ لَهُمْ أَجْدَاثًا عَلَى التَّحْقِيقِ وَ التَّفْصِيلِ إِلَّا أَنَّا لَا نَشْكُ أَنَّ الْحَائِظَ مُحِيطَ بِهِمْ».

ص: ۱۱۵

۴- روحیه زهد اسلامی و رهایی از بند دنیاگرایی. ۵- حفظ حرمت بانوی بزرگ اسلام فاطمه زهرا (علیها السلام) (او به امام (علیه السلام) فرمود: از مادرم یاد کردی، ولی هر کس به جای شما بود من مقابله به مثل می کردم، لیکن چه کنم، مادرت فاطمه است و نمی توانم چیزی بگویم!

۱۰- عابِس شاکری

عابِس با لقب شاکری (۱) و نیز یشکری (۲) در تاریخ مطرح است. مامقانی درباره او می نویسد: (۳). عابِس از افراد برجسته شیعه است. او بزرگ قبیله، شجاع، سخنور و اهل عبادت و تهجد بود. عابِس از قبیله شاکری است و بنی شاکر از مخلصان اهل بیت بهویژه امیرمؤمنان (علیه السلام) بوده اند. عابِس، از دعوت کنندگان امام حسین (علیه السلام) به کوفه است، ابن اعثم کوفی می نویسد: هنگامی که مسلم بن عقیل نامه امام حسین (علیه السلام) را برای مردم کوفه خواند، مردی از همدان که عابِس بن ابی شیب شاکری خوانده می شد، به مسلم چنین گفت: «من از دیگران نمی گویم و نمی دانم که در دل آنها چه می گذرد و شما را نسبت به حمایت آنان مغرور نمی سازم، به خدا سوگند آنچه را در دلم می گذرد بر زبان می آورم، به خدا سوگند هر گاه از من چیزی بخواهید اجابت می کنم و همواره با دشمنان شما نبرد می کنم و این شمشیرم را در رکاب شما به کار می گیرم تا خدا را ملاقات کنم و در این باره جز پاداش الهی منظوری ندارم». (۴).

۱- تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۱۲.

۲- امین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۶.

۳- نک: تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۱۲.

۴- نک: ابن اعثم، الفتوح، ح ۵، ص ۵۶، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۴؛ قاموس الرجال، ج ۵، ص ۱۰۷. «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي لَا أُخْبِرُكَ عَنِ النَّاسِ بِشَيْءٍ، وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِهِمْ وَمَا أَعْرَكَ، وَاللَّهِ أُحَدِّثُكَ عَمَّا أَنَا مُوْطِنٌ عَلَيْهِ نَفْسِي، وَاللَّهِ لِأَجِبْتِكُمْ إِذَا دَعَوْتُمْ، وَلَا فَاتِلَنَّ مَعَكُمْ عَدُوَّكُمْ، وَلَا ضَرْبَنَ بَسِيفِي دُونَكُمْ أَبْزَدًا حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ، أَنَا لَا أُرِيدُ بِذَلِكَ إِلَّا مَا عِنْدَ اللَّهِ.»

ص: ۱۱۶

آنچه که عاشقانه و مخلصانه بر زبان عابس جاری شد، در کربلا، در کردار و عملش نیز خودنمایی کرد؛ زیرا چیزی نگذشته بود که امام حسین (علیه السلام) به کربلا گام نهاد و از جمله فداکارانی که به آن حضرت ملحق شدند عابس بود. عابس، در روز عاشورا درخشید و برگی زرین در زندگانی خود به یادگار نهاد. او در عاشورا پیش از شهادت حبیب بن مظاهر به رسم خداحافظی به محضر امام (علیه السلام) رسید و این چنین اظهار وفاداری کرد: «... ای اباعبدالله، در روی زمین از آشنا و ناآشنا، کسی عزیزتر از تو در نظر نیست. اگر بتوانم، از هر راهی که میسر باشد، از تو دفاع خواهم کرد. ای اباعبدالله، خدا را شاهد می گیرم که در صراط هدایت تو و پدرت ثابت قدم هستم.» (۱). سپس به سوی دشمن حمله برد. عابس پیش از حبیب بن مظاهر به لقای پروردگار شتافت [و حبیب پیش از اقامه نماز ظهر به شهادت رسید]. او قهرمانی است که هیچ یک از دشمنان، جرئت نداشتند تن به تن به جنگش بیایند. لذا عمر بن سعد دستور داد تا سنگ اندازان، با سنگ به وی حمله کنند. او در کربلا بیش از دوستانش را به هلاکت رساند. بعضی از اسباب نبرد و ابزار دفاعی؛ مانند کلاه خود، زره و... را از تن بیرون آورد و به دشمن حمله ور شد و سرانجام (۲) در جنگی نابرابر جان باخت؛ زیرا دستجمعی به او حمله ور شدند. (۳). وقت آن آمد که من عریان شوم جسم بگذارم سراسر جان شو مانچه غیر از شورش و دیوانگی است اندرین ره، روی در بیگانگی است از مودم مرگ من در زندگی است چون رهم زین زندگی، پایندگی است جوشن زهر گرفت، که ماهم نه ماهیم مغفر ز سر فکند که بازم، نیم خروس

۱- نک: امین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۶. «یا ابا عبد الله أما والله ما أمسى على وجه الأرض قريباً ولا بعيداً أعزُّ عليّ، ولا أحبُّ إليّ منك، ولو قدرت إن أذع عنك الضيم، أو القتل بشيء أعز من نفسي ودمي لفعلت، السّلام عليك يا أبا عبدالله، أشهد الله أنّي على هداك وهدى أبيك».

۲- نک: امین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۶.

۳- نک: محدث قمی، سفینه البحار، ماده «عبس».

ص: ۱۱۷

بی خود و بی زره به در آمد که مرگ را در بر برهنه می کشم اینک چون عروس (۱). عابس از کسانی است که امام زمان (عج) در زیارت ناحیه، از او یاد کرده است: «...السَّلَامُ عَلٰی عَابِسِ بْنِ أَبِي شَيْبِ الشَّاكِرِيِّ...» (۲).

۱۱- شوذب

اشاره

روز عاشورا، عابس به دوست صمیمی خود گفت: «ای شوذب! امروز چه در خاطر داری؟» گفت: به نظر تو چه کنم؟ می خواهم با تو در رکاب پسر دختر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بجنگم تا کشته شوم». (۳) عابس گفت: گمان من نیز در مورد تو همین است. شوذب از راهنمایی های عابس ممنون شد، به سوی امام بزرگوارش شرفیاب شد و سلام وداع را گفت و به میدان رفت تا به فیض شهادت نایل آمد.

۱۲- وهب بن عبدالله کلبی

اشاره

در تاریخ عاشورا، از وهب بن عبدالله کلبی به نام های متفاوتی یاد شده است؛ از جمله: وهب بن جناب کلبی؛ وهب بن جناح کلبی؛ وهب بن جناب کلبی، لیکن شهرت او به وهب بن عبدالله کلبی، بیشتر است (هر چند که احتمال می رود نام های فوق، از آن رجال برجسته دیگری در تاریخ عاشورا باشد)؛ چنان که نام های وهب بن وهب و وهب بن کلب نیز در تاریخ عاشورا به چشم می خورد. اعلمی در دایرة المعارف می نویسد: وهب پسر عبدالله کلبی نصرانی (مسیحی) به همراهی همسرش نزد امام حسین (علیه السلام) آمدند و مسلمان شدند و با هم در کربلا به شهادت رسیدند. (۴).

۱- نک: محدث قمی، سفینه البحار، ماده «عبس».

۲- نک: تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۱۲.

۳- «أَقَاتِلْ مَعَكَ دُونَ ابْنِ بَنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى تُقْتَلَ».

۴- نک: اعلمی، دایرة المعارف، ج ۱۵، ص ۸۴.

ص: ۱۱۸

بعضی از تاریخ نگاران نوشته اند: امام (علیه السلام) هنگامی که عازم کوفه بود، در یکی از منازل، خیمه ای را مشاهده کرد، به سراغ آن خیمه رفت و زنی را در مقابل خیمه دید، از وی پرسید: صاحب خیمه کیست؟ پاسخ داد: خیمه وهب است. پرسید: او کجا رفته است؟ گفت: رفت به سراغ آب. امام اشاره ای به گوشه ای کرد و آب از آنجا جوشید سپس به آن خانم فرمود: به وهب بگویید: آیا ما را همراهی نمی کند؟ امام از آنجا رفته بود که وهب به خیمه برگشت و در جریان حضور امام قرار گرفت. تحوّل درونی در او ایجاد شده، گفت: آب اوست، او را باید جست و کام جان را باید در رکاب او سیراب کرد. از این رو با همراهی مادر و خانم خود به امام پیوستند و مسلمان شدند و در کربلا حضور عاشقانه داشتند. در روز عاشورا مادر وهب خطاب به وی گفت: برو پسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را یاری کن. او برخاسته به میدان رفت و حمله ای مردانه کرد و مردانی را به خاک مذلت افکند. آنگاه نزد مادرش بازگشت و گفت: آیا از من راضی شدی؟ مادرش گفت: «از تو رضایت ندارم جز آن که در یاری حسین (علیه السلام) و در کنار او کشته شوی.» او به جانب میدان می رفت که همسرش بانگ برآورد: به کجا می روی؟ مادرش گفت: پسر! برو به حرف زنت توجه نکن. همسرش عمود خیمه را بردوش کشید و در رکاب شوهرش به راه افتاد، اما امام (علیه السلام) دستور داد بازگردد و او بازگشت. وهب به میدان تاخت و چند تن را به خاک انداخت، ولی بر اثر حمله های پی در پی دشمن، از پای درآمد. وقتی همسر او آگاه شد که شوهرش در قتلگاه مجروح بر زمین افتاده، سراسیمه خود را به کنارش رسانید. در آن هنگام، مردی از سوی شمر بن ذی الجوشن مأمور قتل وهب شد و با ضربه عمودی وی را به شهادت رساند. او نخستین زنی است که در کربلا شهید شد. (۱) این شخص همچنین سر وهب را از تن جدا کرد و به طرف مادرش انداخت.

۱- نک: بلاذری، انساب الأشراف، ص ۱۹۴؛ فرهاد میرزا، قمقام، ج ۱، ص ۴۱۹؛ معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۳۷.

ص: ۱۱۹

مادر وهب سر فرزند را بوسید و دستی به آن کشید سپس آن را به سوی یکی از سپاهیان عمر سعد کوبید، به گونه ای که آن ملعون را به جهنم واصل کرد و خود عمود خیمه را گرفت و به لشکر کفرییشه حمله کرد و دو تن را از پای در آورد و به دستور امام (علیه السلام) به خیمه بازگشت. (۱). خیابانی در کتاب معروف خود «وقایع الأيام» می نویسد: وقتی سر وهب را به سوی مادرش انداختند، آن را بردامن گرفت و بوسید و گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَيَّضَ وَجْهِي بِشَهَادَتِكَ يَا وَلَدِي بَيْنَ يَدَيَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام)»؛ «حمد و سپاس خدای را که رویم را با شهادت تو، در پیشگاه حسین بن علی (علیهما السلام) سفید کرد.» سپس آن سر را با خشم ویژه ای به سوی لشکر عمر سعد پرتاب کرد و یک تن از سپاه کفر را به جهنم فرستاد. (۲).

دو وهب

بعضی از مقتل نویسان، به این مسأله اشاره دارند که در میان شهدای کربلا، دو تن به نام «وهب» به چشم می خورند: ۱ - وهب بن عبدالله ۲ - وهب بن وهب. مشترکات میان این دو زیاد است؛ از جمله این که هر دو با خانواده خود در رکاب امام حضور داشتند و هر دو نفر به شهادت رسیدند و هر دو با تشویق مادرشان به پایداری و رزم در راه خدا پرداختند. تنها دو تفاوت میان این دو شهید وجود دارد: ۱ - دو دست وهب بن عبدالله را از تن جدا کردند و بر اثر جراحات سخت، در میان میدان افتاده بود که همسرش به کنار او آمد و مشغول پاک کردن خون ها از سر و صورتش گردید، غلام شمر به دستور او عمودی آهنین بر سر آن همسر وفادار زد و وی را به

۱- بحرانی، عوالم امام حسین، صص ۲۶۱ - ۲۶۲.

۲- خیابانی، وقایع الأيام، ص ۴۱۶؛ معالی السبطين، ص ۲۳۷.

ص: ۱۲۰

شهادت رساند. (۱) ۲- وهب بن عبدالله از مسلمانان اصیل است در حالی که وهب بن وهب در اصل، مسیحی بوده و توسط امام حسین (علیه السلام) مسلمان شده است، گرچه اعلمی وهب بن عبدالله را هم مسیحی دانسته که با همسر خود، نزد امام حسین آمدند و مسلمان شدند. (۲).

۱۳- سوید بن عمر

سوید بن عمر، جانبازی که در کربلا به خیل شهیدان پیوست. با اینکه در کربلا، اذن عام، از سوی امام (علیه السلام) برای همه یاران صادر شده بود و مسأله «حل بیعت» در شب عاشورا، اذن خروج یاران از کربلا از سوی سردار عاشورا بود، برای برخی از یاران، اذن خصوصی نیز جهت رفتن از کربلا- صادر شده بود. ولی یاران در سایه صلابت ایمان و پای مردی خویش، جدایی را جایز ندانستند. سوید بن عمر، با این که در شمار زخمیان بود و از پیکرش خون بسیار رفته بود، تا آنجا که لشکر کفرپیشه پنداشتند او به شهادت رسیده است و وی را رها کردند رفتند، ولی وقتی ندایی شنید که می گفت: «أَلَا قَدْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ»؛ «هان! بدانید حسین کشته شد!»، خون در رگش به جوش آمد و دشنه ای به دست آورد و در عین بی رمقی، از جا برخاست و به دشمنان حمله برد و سرانجام شهید گردید. (۳).

۱۴- محمد بن بشیر حضرمی

در برخی از کتب، از محمد بن بشیر بن عمرو الحضرمی (۴) به عنوان محمد بن بشر نیز یاد شده است. (۵).

۱- نک: محدث قمی، نفس المهموم، صص ۲۸۶ - ۲۸۵.

۲- قابل ذکر است که اختلاف در نقل اقوال و وقایع تاریخی، مطلبی عادی است.

۳- قمقام، ج ۱، ص ۴۲۶؛ ابصارالعین، صص ۱۶۹ - ۱۷۰ و نک: سید بن طاووس، لهوف، ص ۴۸.

۴- نک: اعلمی، دائرة المعارف، ج ۱۶، ص ۲۹۳.

۵- نک: خیابانی، وقایع الأيام، ص ۳۲۲.

ص: ۱۲۱

در کربلا به محمد بن بشیر خبر رسید که پسر تو در ناحیه ری اسیر گردیده است. او که همراه و در کنار امام (علیه السلام) در کربلا به سر می برد، گفت: این ناگواری را به حساب خدا می گذارم و هرگز دوست ندارم که وی اسیر گردد و من پس از او زنده باشم وقتی امام (علیه السلام) سخن وی را شنید، فرمود: خداوند تو را رحمت کند! تو در حلّ و آزادی، به تو اجازه خروج از کربلا و تلاش در جهت خلاصی پسر را دادم. خداوند رحمت کند، بیعتم را از تو پس گرفتم. برو و برای خلاصی و رهایی پسر اقدام کن. (۱) سپس اجناس گرانبهایی را به عنوان سرمایه کار، به او داد تا برای آزادی پسرش از آن ها استفاده کند و فرمود: «این پارچه ها را به پسر بده تا در راه آزادسازی برادرش آنها را خرج کند.» (۲) ولی او نپذیرفت و در کنار امام باقی ماند و گفت: «درندگان بیابان زنده زنده بدن مرا بخورند، اگر از تو جدا شوم!» (۳) و (۴).

۱۵- بریر بن خضیر همدانی مشرقی

بریر بن خضیر از قاریان قرآن و از زاهدان پاکباز و عابدی راستین در قرن اول بود که حضور عاشقانه ای در کربلا داشت. وی از صحابه علی (علیه السلام) بود و کتاب «الفضایا و الأحکام» او حاوی مطالب و حقایقی است که از امیر مؤمنان و امام مجتبی (علیه السلام) استفاده کرده بود. (۵). مامقانی درباره کتاب او می نویسد: «... و کتابه من الأصول المعتره عند الأصحاب»؛ «این کتاب یکی از منابع مورد اعتبار در میان اصحاب است.»

- ۱- «وَقِيلَ لِمُحَمَّدِ بْنِ بَشِيرِ الْحَضْرَمِيِّ فِي تِلْكَ الْحَالِ: قَدْ أُسِرَ إِبْنُكَ بِبَغْرِ الرَّيِّ، فَقَالَ: عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُهُ وَنَفْسِي مَا كُنْتُ أَحِبُّ أَنْ يُؤَسَّرَ وَأَنَا أَبْقَى بَعْدَهُ. فَسَمِعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلَهُ قَالَ: رَحِمَكَ اللَّهُ أَنْتَ فِي حِلٍّ مِنْ بَيْعَتِي فَأَعْمَلْ فِي فِكَاكِ إِبْنِكَ.»
- ۲- فَقَالَ: فَأَعْطِ ابْنَكَ هَذِهِ الْأَثْوَابَ وَالْبُرُودَ يَسْتَعِينُ بِهَا فِي فِكَاكِ أَخِيهِ، فَأَعْطَاهُ خَمْسَةَ أَثْوَابٍ قِيمَتُهَا أَلْفُ دِينَارٍ.»
- ۳- «فَقَالَ: أَكَلْتَنِي السَّبَاعُ حَيًّا إِنْ فَارَقْتِكَ.»

۴- نك: بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۹۴؛ ابصار العين، ص ۱۷۳.

۵- مامقانی، تنقيح المقال، ج ۱، ص ۱۶۷، ذیل کلمه «بریر».

ص: ۱۲۲

محدث قمی در «سفینه البحار» آورده است: مردان قبیله همدان، پیش امیرمؤمنان دارای محبوبیت ویژه ای بودند. از این رو، آن حضرت در حق آنان فرمود: «فَلَوْ كُنْتُ بَوَائِيًّا عَلَىٰ بَابِ جَنَّةٍ لَقُلْتُ لَهُمْ اذْخُلُوا بِسَلَامٍ» «من اگر دربان بهشت باشم، به مردان قبیله همدان خواهم گفت: بدون هیچ گونه تشویش خاطر وارد بهشت شوید». نکته ها: بریر، از بزرگان کوفه و از کسانی است که جهت دعوت امام حسین (علیه السلام) از کوفه به مکه رفت و همراه آن حضرت به کربلا آمد. (۱). مزاح و شوخی های بریر در شب عاشورا با حبیب بن مظاهر یا عبد الرحمان بن عبد ربّه انصاری معروف است. وقتی درباره شوخ طبعی او اعتراض کردند، گفت: «من به آنچه که در انتظار ماست می اندیشم و خوشحالم». (۲). وقتی امام حسین (علیه السلام) خطبه خواند، بریر گفت: «وَاللَّهِ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ بِكَ عَلَيْنَا أَنْ نُقَاتِلَ بَيْنَ يَدَيْكَ وَتُقَطَّعَ فِيكَ أَعْضَاؤُنَا ثُمَّ يَكُونُ جَدُّكَ شَفِيعَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (۳). به خدا سوگند ای پسر پیامبر خدا بر من ممت نهاد و توفیق جهاد در کنار تو را به من عطا کرد و بدنم در راه تو فدا می گردد تا جد تو از من شفاعت کند. یزید بن معقل کور باطنان، که از یاران و همراهان عمر بن سعد است، در روز عاشورا به بریر گفت: یادت هست که می گفتی: عثمان با دست خود، وسیله قتل خود را فراهم آورد! معاویه انسان گمراه و گمراه کننده ای است و امام حق و هدایت، علی است؟!!

۱- مامقانی، تنقیح المقال، ج ۱، ص ۱۶۷، ذیل کلمه «بریر».

۲- «... والله إني لمستبشر بما نحن لاقون».

۳- نکه: علامه تستری، قاموس الرجال، ج ۲، ص ۲۹۴.

ص: ۱۲۳

بُریر پاسخ داد: آری، این نظر من است. یزید بن معقل گفت: گواهی می‌دهم که تو آدم گمراهی هستی. بریر گفت: آیا می‌خواهی در این مورد با تو مباحله کنم؟ و سپس دست به مباحله زد و پس از آن به مبارزه پرداختند (۱). بریر بعد از حُرّ، به شهادت رسید. (۲)

۱۶- نافع بن هلال

مورخان نوشته‌اند که نافع بن هلال همسر عقدبسته اش را، که هنوز عروسی نکرده بودند، برای یاری حسین بن علی (علیهما السلام) همراه خود به کربلا آورد. امام (علیه السلام) خطاب به وی فرمود: «ای نافع، همسر تو، دوست ندارد از تو جدا شود و دل بکند، اگر مایلی او را بر مبارزه برگزین.» نافع پاسخ داد: اگر امروز به یاری ات نشتابم، فردا در پیشگاه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) چه جوابی دارم؟! (۳).

۱۷- ابی شعناء کندی

به گفته مرحوم فیروزآبادی، ابی شعناء کندی از محدثان و از شجاعان تیرانداز بود که در کنار اباعبدالله (علیه السلام)، در برابر سپاه کفر زانو به زمین زد و صد تیر به سوی آنان رها کرد و حضرت برایش چنین دعا کرد: «اللَّهُمَّ سَدِّدْ رَمِيَّتَهُ، وَاجْعَلْ ثَوَابَهُ الْجَنَّةَ!» «خدایا! تیر او را به هدف رسان و پاداشش را بهشت قرار ده!» بعد از آن با دشمن جنگید تا شهید شد. نام شریفش «یزید بن زیاد بَهْدَلِی» است؛

۱- نک: علامه تستری، قاموس الرجال، ج ۲، ص ۲۹۴.

۲- علامه دهخدا، ماده «بریر»، تاریخ حبیب السیر، ج ۲، ص ۵۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۰.

۳- معالی السبطين، ج ۱، ص ۳۸۴؛ موسوعة کلمات الإمام الحسين، ص ۴۴۷.

ص: ۱۲۴

از این رو هر تیری که می انداخت، می گفت: «أَنَا بَنُ بَهْدَلَةَ - فرسان العرجله»؛ «من پسر بهدله هستم، سواران پیاده». نقل کرده اند که این شهید بزرگوار، در آغاز از یاران ابن سعد بود، چون حق را در سپاه امام دید و باطل را در لشکر ابن سعد، بدین جهت جانب سیدالشهدا (علیه السلام) را گرفت و به آن حضرت پیوست.

۱۸- موسی بن عمیر

بعضی از یاران امام حسین (علیه السلام) در کربلا در شمار مجروحان قرار گرفتند و توسط بستگانشان و از سوی لشکر عمر بن سعد مورد حمایت قرار گرفته و از صحنه نبرد خارج شدند؛ از آن جمله است موسی بن عمیر. موسی بن عمیر می گوید: روز عاشورا امام حسین (علیه السلام) به من فرمود: از قول من به یارانم بگو: «مردی که حق الناس (دین) در گردن خود دارد با من کشته نشود». (۱) و نیز فرمود: در میان یارانم، از قول من اعلام کن که از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شنیدم فرمود: کسی که از دنیا برود و حق الناس بر ذمه داشته باشد، از حسنات او به نفع طلب کار استرداد خواهد شد. (۲). امام (علیه السلام) در ضمن نکوهش از مزدوران عمر بن سعد در روز عاشورا، فرمود: شما در برابر رهنمودهای من متمرد هستید و به سخنان من توجهی ندارید و این بدان خاطر است که حقوق شما را از اموال حرام می دهند و در نتیجه شکم شما از لقمه های حرام انباشته شده است؛ «... كُلُّكُمْ عَاصٍ لِأَمْرِي، غَيْرٌ مَسْتَمِعٌ قَوْلِي قَدْ أَنْخَلْتُ عَطِيَاكُمْ مِنَ الْحَرَامِ، وَ مِلَّتُ بُطُونَكُمْ مِنَ الْحَرَامِ، فَطَبَعَ عَلَي قُلُوبِكُمْ...». (۳).

۱- «أَنْ لَا يُقْتَلَ مَعِيَ رَجُلٌ عَلَيْهِ دَيْنٌ».

۲- نک: علامه تستری، احقاق الحق، ج ۱۹، ص ۴۲۹.

۳- نک: موسوعه کلمات الإمام الحسين، ص ۴۲۲.

ص: ۱۲۵

مترددان عاشورا

اشاره

مهم ترین عامل سعادت انسان، ثبات قدم و استوار ماندن در صراط حق است؛ از این رو باید همواره این دعای معروف را ورد زبان خود سازیم که: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ عَوَاقِبَ أُمُورِنَا خَيْرًا». عاقبت بعضی از مترددان حاضر در کربلا و نهضت عاشورا، عبرت آموز است؛ از آن جمله اند:

۱- هرثمه بن سلیم

هرثمه بن سلیم، (۱) که در برخی از منابع «هرثمه بن ابی مسلم» آمده است، در روز عاشورا، همچون حرّ بن یزید ریاحی، از سپاه کفر فاصله گرفت و به جبهه حقّ ملحق شد، ولی سرانجام این دو تن، یکسان نبود. حرّ به فوز عظیم شهادت در راه حقّ دست یافت ولی هرثمه توفیق استقامت نداشت و از جبهه حق فاصله گرفت. هرثمه، از یاران امیر مؤمنان بود، لیکن پس از آن به لشکر باطل پیوست و تا روز عاشورا جزو لشکریان عمر سعد بود. هرثمه در ضمن بیان خاطراتش، می گوید: من در

۱- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۵۵، هرثمه بن ابی مسلم آمده است.

ص: ۱۲۶

شمار لشکر عبیدالله بن زیاد بودم. روز عاشورا در کربلا، با دیدن درختی، به یاد خاطره ای افتادم و این تجدید خاطره، موجب دگرگونی در درون من و عامل جدایی ام از لشکر عمر بن سعد شد. (۱). در برخی از کتب تاریخی آمده است: هرثمه در روز عاشورا، سوار بر مرکب شد و رسماً به دیدار امام حسین (علیه السلام) رفت و این خاطره را برای آن حضرت بیان کرد: «هنگامی که از صفین همراه علی بن ابی طالب (علیه السلام) بازمی گشتیم، آن حضرت پس از نماز صبح، مستی از خاک برداشت و با صدایی بلند گفت: «وَاهَا أُيُّهَا التُّرْبَةُ لِيُحْشِرَنَّ مِنْكَ أَقْوَامٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ»؛ (۲). «آفرین بر تو ای خاک، مردمانی از تو در قیامت در محشر حاضر می شوند که بی حساب وارد بهشت می گردند.» من در آن روز متوجه نشدم، اما امروز از آن آگاه شدم، امام (علیه السلام) به او فرمود: عاقبت کار بر من پوشیده نیست، تو چه می کنی؟ هرثمه پاسخ داد: من عیالوارم و از ابن زیاد هراسان. امام (علیه السلام) فرمود: پس از این منطقه دور شو تا صدای استغاثه مرا نشنوی! در این هنگام از امام خداحافظی کرد و رفت. گفتنی است میان مورخان اختلاف است که آیا هرثمه در لشکر امام حسین (علیه السلام) بود و کناره گرفت یا در لشکر عمر سعد بود و به حسین بن علی (علیهما السلام) نزدیک شد و سپس جنگ را رها کرد و رفت. صدوق در امالی (۳) می نویسد: هرثمه در جمع کسانی بود که عبیدالله آنان را به کربلا گسیل داشت، ولی علامه شوشتری، در المواعظ می نویسد: هرثمه از یاران علی (علیه السلام) در صفین بود و در کربلا امام حسین (علیه السلام) را همراهی می کرد و تا صبح عاشورا در میان سپاه

۱- نک: علامه جزائری، انوارالنعمانیه، ج ۳، ص ۲۴۱.

۲- بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۵۵ حدیث ۴، ج ۳۲، ص ۳۳۷.

۳- امالی، ص ۸۱۷.

ص: ۱۲۷

امام حضور داشت ولی از آن حضرت جدا شد. هرثمه، در خاطرات خود گفته است: من پس از بازگشت از صفین، سخنان علی (علیه السلام) را در کربلا- برای همسرم که از محبتان علی بود نقل کردم، همسرم گفت: «أَيُّهَا الرَّجُلُ فَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَمْ يَقُلْ إِلَّا حَقًّا»؛ «ای مرد، امیر مؤمنان جز کلام حق و مطابق با واقع، بر زبان نمی آورد.» همچنین در خاطرات او آمده است: امام حسین (علیه السلام) به من فرمود: «یاور مایی یا دشمن ما؟ پاسخ دادم، نه یاور و نه دشمن تو هستم، من دختر خود را در کوفه برجای نهاده ام دلم برای او ناراحت است که نکند مورد ستم عبیدالله قرار گیرد.» (۱). او می گفت: امام حسین (علیه السلام) به من فرمود: «از اینجا برو، به گونه ای که قتلگاه ما را نبینی و صدای کمک خواهی ما را نشنوی. قسم به آن که جان حسین در دست اوست، اگر کسی فریاد استغاثه ما را بشنود و به یاریمان نشتابد، خداوند او را در آتش افکند.» (۲) و (۳).

۲- ضحاک بن عبدالله مشرقی

ضحاک بن عبدالله مشرقی همراه عمویش، در منزل بنی مقاتل (بارانداز گاه بین راه) به محضر امام حسین (علیه السلام) رسیدند، امام (علیه السلام) به آن دو فرمود: آیا به یاری من آمده اید؟ پاسخ دادند خیر. امام فرمود: پس، از این اطراف دور شوید تا صدای کمک خواهی مرا نشنوید. در این هنگام ضحاک بر اثر موعظه امام (علیه السلام) تصمیم گرفت که به یاری امام پردازد ولی به امام گفت: من تا هنگامی که وجودم در کنار شما مفید و به نفع باشد، با شما همراه خواهم بود و گرنه جدا می شوم و می روم.

۱- «مَعَنَا أَمْ عَلَيْنَا؟ فَقُلْتُ: لَا مَعَكَ وَلَا عَلَيْكَ، خَلَفْتُ صَبِيَّةً أَخَافُ عَلَيْهَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ».

۲- «فَأَمَضَ حَيْثُ لَا تَرَى لَنَا مَقْتَلًا وَلَا تَسْمَعُ لَنَا صَوْتًا فَوَالَّذِي نَفْسُ حُسَيْنٍ بِيَدِهِ لَا يَسْمَعُ وَعَيْنُنَا أَعْيَدَ فَلَا يُعِينُنَا إِلَّا أَكْبَهُ اللَّهُ لَوَجْهِهِ فِي جَهَنَّمَ»

۳- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۵۵-۲۵۶ موسوعه کلمات الامام الحسين، ص ۳۸۰.

ص: ۱۲۸

فرهاد میرزا در قمقام (۱) می نویسد: ضحاک بن عبدالله مشرقی پیاده جهاد می کرد. او چند تن را کشت و به محضر امام رسید و امام در حق او دعا کرد. ضحاک خطاب به امام (علیه السلام) گفت: یا بن رسول الله طبق بیعت مشروط خودم آمدم، من پیشتر، در هنگام بیعت، گفته بودم تا هنگامی که تو دارای نیرو و توان جنگ هستی نبرد می کنم و گرنه باز می گردم. اکنون که یار و یاور نداری، اجازه بده باز گردم. امام (علیه السلام) فرمود: آری، بیعت تو مشروط بود، می توانی بروی. ضحاک به سوی خیمه رفت و اسب خود را که در آن پنهان کرده بود، سوار شد و از گوشه ای گریخت. پانزده تن از لشکریان عمر بن سعد تعقیبش کردند، ولی او از معركة جان سالم به در برد. او در ضمن بیان خاطراتش می گوید: در روز عاشورا، آنگاه که دریافتم دشمن در صدد نابود کردن ابزار رزمی؛ از جمله اسب های یاران امام است، من اسب خود را در خیمه ای پنهان کردم. لذا پیاده حمله می کردم، امام (علیه السلام) مرا زیر نظر داشت و هرگاه فردی را به خاک می افکندم، می فرمود: «...دستان تو درد نکند، و خداوند جزای خیرت دهد!» (۲) وقتی یاران امام یکی پس از دیگری کشته شدند، از آن حضرت اذن رفتن خواستم و سرانجام از کربلا گریختم. طبری مورخ معروف می نویسد: ضحاک بن عبدالله مشرقی می گوید: روز عاشورا، آنگاه که یاران امام (علیه السلام) یکبار پس از دیگری شهید شدند و بیش از چند تن باقی نمانده بود، به آنحضرت گفتم: «به شما گفته بودم تا هنگامی که یارانی داری، در راه تو می جنگم و تو را یاری می دهم و آنگاه که حضور من برای تو سودی ندارد، از کنار تو خواهم رفت.» (۳). امام (علیه السلام) فرمود: «آری، راست گفتی، چگونه از سپاه من بیرون رفته و از تیررس دشمنان ما نجات خواهی یافت؟». (۴).

۱- قمقام، ج ۱، ص ۴۲۴.

۲- «لَا تَسْلُ، لَا يَقْطَعُ اللَّهُ يَدَكَ، جَزَاكَ اللَّهُ...»

۳- «يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! قَدْ عَلِمْتَ مَا كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ...»

۴- «نَعَمْ صَدَقْتَ وَكَيْفَ لَكَ بِالنَّجَاةِ؟»

ص: ۱۲۹

امام حسین (علیه السلام) آنگاه افزود: «اگر می توانی بروی و نجات می یابی، آزادی و برو». (۱). و من بر اسب خود، که در میان خیمه ها مخفی کرده بودم، سوار شدم و تیری به سوی دشمن انداختم و آنان را کمی پراکنده ساختم و از میانشان بیرون رفتم. چند تن از آنان به دنبال آمدند و مرا تعقیب کردند اما من به دهی در آن حوالی پناه بردم و عدّه ای از اهل آن مرا شناختند و حمایت کردند و سرانجام نجاتم دادند. برخی از مورّخان؛ از جمله طبری، جریان حلّ بیعت شب عاشورا توسط امام حسین (علیه السلام) و اظهار وفاداری یاران را از قول همین ضحاک نقل کرده اند. (۲) آری، ضحاک بدین سان از جبهه حق گریخت و زندگی چند روزه دنیا را به رستگاری و بهشت فروخت؛ «اللَّهُمَّ اخْتِمْ لَنَا بِالسَّعَادَةِ»؛ «خدایا! زندگی ما را به سعادت منتهی ساز و عاقبتمان را به خیر گردان!»

۳- مسروق وائل

در دوسوی سپاه حقّ و باطل، گروهی بودند که از نیمه راه باز می گشتند؛ برخی از اینان به گروه مقابل می پیوستند و برخی دیگر از صحنه نبرد دور می شدند و به دنبال زندگی عادی خویش می رفتند. از این دسته انسان ها هم در میان همراهان امام (علیه السلام) بودند و هم در میان لشکریان عمر بن سعد. همانطور که گفتیم بعضی از آنان به امام پیوستند؛ مانند حرّ و حدود ۳۲ نفر دیگر. گروهی نیز مانند مسروق ابن وائل، گرچه از سپاه باطل جدا شدند ولی توفیق پیوستن به سپاه حق را هم نیافتند. مسروق وقتی دید حوزه بن تمیمی (۳) با نفرین امام حسین (علیه السلام) به طرز فجیعی به درک

۱- «إِنْ قَدَرْتَ عَلَىٰ ذَلِكِ فَأَنْتَ فِي حِلٍّ».

۲- نک: طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۳۳۹، شرح سال ۶۱ هجری، مؤسسه علمی بیروت و معالی السبطين، ص ۲۴۴ و دمع السجوم، ص ۳۱۴

۳- نوشته‌اند که در صبح روز عاشورا، عبدالله بن حوزه، به طرف خیمه امام آمد و بانگ برآورد: «ای حسین، بشارت باد تو را به آتش جهنّم!»، در این هنگام امام علیه السلام دست‌ها را به آسمان بلند کرد و فرمود: «اللَّهُمَّ حَزَّهِ إِلَى النَّارِ»؛ «خدایا! در جهنّم سرنگونش ساز!»

حوزه با اسب به طرف امام علیه السلام حرکت کرد که اسب او به جولان درآمد و سرنگونش کرد و پایش در رکاب گیر کرد. اسبِ خشمگین، وی را به این سو و آن سو می کشید، تا آن که پای او از بدن جدا شد و او را در میان آتش دور خیام امام درافکند. مسروق بن وائل می گفت: من به طمع کشتن حسین علیه السلام و دستیابی به جایزه کلان بیرون آمده بودم ولی این صحنه در من تأثیرگذار بود و فهمیدم که اهل بیت پیش خدا منزلتی دارند. پس از آن، لشکر عمر بن سعد را ترک کردم، اوقفط می گفت: «لَا أَقَاتِلُهُمْ فَأَكُونُ فِي النَّارِ»؛ «با اهل بیت، درگیر نمی شوم که به جهنّم واصل گردم». مقتل الحسین، ص ۲۳۱، معالی السبطين، صص ۲۳۰ و ۲۳۱.

ص: ۱۳۰

واصل شد، کمی به خود آمد، ولی بیداری و به خود آمدن، دوام نیافت، و لذا به اردوگاه حق ملحق نگشت. --

۴- عیدالله حر

امام حسین (علیه السلام) در منطقه قصر بنی مقاتل خیمه ای را دید و پرسید آن خیمه از آن کیست؟ گفتند: خیمه عیدالله بن حرّ جُعیفی است؛ کسی که با علی (علیه السلام) در صفین جنگید. امام (علیه السلام) کسی را در پی او فرستاد تا به سوی آن حضرت دعوت کند، عیدالله نپذیرفت و سوگند یاد کرد: من از کوفه بیرون نیامدم، مگر به این علت که مبادا حسین داخل کوفه شود و من با او روبرو گردم. فرستاده امام مراجعت کرد و سخن او را به امام ابلاغ کرد. امام (علیه السلام) با عده ای از اصحاب به خیمه او رفتند. عیدالله بن حرّ احترام کرد و امام را در صدر مجلس جای داد. امام (علیه السلام) او را به یاری خود خواند و فرمود: «تو گناهان بسیار داری، آیا حاضری به عملی اقدام کنی که تمام گناهانت را نابود سازد؟». عیدالله پرسید: «ای فرزند پیامبر خدا آن چیست؟» امام فرمود: یاری کنی فرزند دختر پیغمبر را و با او بر ضدّ دشمنانش مقاتله و جنگ کنی». عیدالله گفت: «می دانم هر که از تو پیروی کند، در آخرت سعادت‌مند و خوشبخت است، لیکن من این همت را ندارم، از من بگذر. و افزود: اگر اسب می خواهی اسبم را با خود ببر».

ص: ۱۳۱

امام (علیه السلام) فرمود: حال که خود حاضر نیستی ما را همراهی کنی ما را به اسب تو نیازی نیست؛ بلکه به خود تو هم نیازی نمی باشد: (وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا)؛ «من از کسی که راه گمراه کنندگان را برگزیده، کمک نمی گیرم»، و افزود من تو را نصیحت می کنم اگر توانایی داری که ندای ما را نشنیده بگیری و حاضر نشوی، چنین کن، سوگند به خدا، هر کس ندای ما را بشنود و ما را یاری نکند، خدا او را در آتش جهنم جای می دهد. (۱). نوشته اند که پس از عاشورا عیدالله زیاد او را فراخواند و از وی پرسید: کجا بودی؟! گفت: مریض بودم! ابن زیاد گفت: دلت بیمار بود یا تن تو؟ وقتی فهمید مورد خشم ابن زیاد قرار گرفته، به گونه ای غافلگیرانه از دارالاماره گریخت و به مداین رفت. او در قیام مختار، وی را همراهی کرد و در لشکر ابراهیم بن مالک اشتر حضور یافت، لیکن پس از چندی، از گروه آنان نیز فاصله گرفت. او پس از آن، به مصعب برادر عبدالله بن زبیر پیوست و در قتل مختار شرکت جست. پس از چندی از مصعب نیز فاصله گرفت و سرانجام در سال ۶۸ هـ خود را در آب فرات انداخت و غرق شد. (۲). در همین مکان، دو نفر دیگر، به نام عمرو بن قیس و پسرعمویش، خدمت امام (علیه السلام) آمدند، حضرت فرمود: «برای یاری من آمده اید؟» گفتند: «ما عیالواریم و امانت های مردم در دست ماست و از عاقبت امر بی خبریم». حضرت فرمود: «از اینجا بروید، کسی که بشنود ندای ما را یا ببیند شخص ما را، پس اجابت نماید دعوت ما را. برخدای بزرگ است که او را در آتش به رو دراندازد». (۳).

عقب ماندگان از کاروان سعادت

اشاره

در نهضت کربلا، چند دسته از مردم، از کاروان سعادت جا ماندند. بیشتر کسانی که از پیوستن به امام و یاری اش خودداری می کردند، عبارت بودند از:

۱- صدوق، امالی، مجلس ۳۰.

۲- نک: منتخب التواریخ، ص ۴۸۴.

۳- نک: کشی، رجال، ص ۷۴.

ص: ۱۳۲

۱- مرفهین و پول داران

آنگاه که هلال بن نافع و عمر بن خالد از کوفه خدمت امام رسیدند. امام تمایل مردم نسبت به خود را از آنان جویا شد، پاسخ دادند: «أَمَّا الْأَغْنِيَاءُ فَقَلْبُهُمْ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ وَأَمَّا بَاقِي النَّاسِ فَقَلْبُهُمْ إِلَيْكَ». «دل پول داران با ابن زیاد است و دل دیگران با شما» و البته کسانی که دلشان با امام بود، یک دست نبودند. یکی از کوفیان در گزارش خود درباره وضعیت مردم کوفه به امام گفته بود: «وَإِنَّ قُلُوبَهُمْ مَعَكَ وَسَيُوفِيهِمْ عَلَيْكَ». و امام فرمود: «إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَالدِّينُ لِعَقِّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ، يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَائِشُهُمْ فَإِذَا مُحِّصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ». (۱). «مردم بنده دنیایند و دین به عنوان مکیدنی در سر زبان آنان است و در هنگام گرفتاری ها و امتحان ها (معلوم می شود که) دینداران اندکند».

۲- حرام خواران (ربا خواران)

حرام خواری یکی از علل دل مردگی است و باعث می شود که آدمی در برابر ندای حق بایستد و آن را نپذیرد. امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا، پس از نصیحت و رهنمود دادن ها، فرمود: «مَلَيْتُ بُطُونَكُمْ مِنَ الْحَرَامِ، فَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِكُمْ...».

۳- حق الناس

کسانی که حق الناس بر ذمه دارند، توفیق شرکت در جهاد و شهادت را نمی یابند. امام در روز عاشورا رسماً اعلام کرد: «لَا يُقْتَلُ مَعِيَ رَجُلٌ عَلَيْهِ ذِمَّةٌ»؛ (۲) «کسی که حق دیگران بر ذمه دارد سعادت کشته شدن در جبهه من (و در راه حق) را ندارد».

۱- تحف العقول، ص ۲۴۵؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۰؛ تذکره الخواص، ص ۲۵۱.

۲- موسوعه، ص ۳۹۹.

ص: ۱۳۳

پیش مرگان عاشورا

اشاره

هفتاد و دو تن شهید بی چون هفتاد و دو بی قرار مجنون هفتاد و دو واژه سمایی هفتاد و دو مهر ماورای هفتاد و دو عشق دار بردوش هفتاد و دو کوب کفن پوش هفتاد و دو نوبهار دوران هفتاد و دو شعله فروزان هفتاد و دو آفتاب تابان هفتاد و دو اسوه مسلمان.

۱- مسلم بن عقیل

اشاره

یکی از تاریخ سازان عاشورا و شهدای آن نهضت، مسلم بن عقیل است. کنیه مسلم «ابو ابراهیم»، نام پدرش عقیل بن ابی طالب و نام مادرش «علیه» است. (۱) دو پسر او به نام های محمد و عبدالله نیز در کربلا به شهادت رسیدند و به نقلی دو پسر دیگر او که به «طفلان مسلم» مشهورند، به دست حارث به شهادت رسیدند. و طبق نوشته برخی: دختر یازده ساله او به نام عاتکه، که هفت سال داشت، در حمله کفری پیشگان یزیدی به خیام امام حسین (علیه السلام)، در روز عاشورا زیر دست و پای آنان ماند و شهید شد. (۲) گفتنی است، حضرت مسلم بن عقیل، نخستین شهید نهضت عاشورا و پسر او عبدالله نیز (به نوشته بعضی از مورخان) اولین شهید اهل بیت در روز عاشورا است. (۳).

۱- نک: سماوی أبصار العین، فصل مُسلم. ترجمه مقاتل الطالبیین.

۲- نک: معالی السبطين، ج ۲، ص ۵۲.

۳- نک: خواندمیر، تاریخ حبیب السیر، ج ۲، ص ۵۲.

ص: ۱۳۴

گر چه بعضی از تاریخ نگاران توکد او را سال ۳۲ نوشته اند، لیکن حضور او در جنگ جمل و نهروان، در کنار امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) و عبدالله بن جعفر نشان می دهد که او (مسلم) پیش از تاریخ فوق به دنیا آمده است. مورخ معاصر، آقای جعفر مرتضی، در کتاب «التاریخ و الإسلام» (۱) می نویسد: «احتمال می رود که مسلم، در زمان پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) به دنیا آمده باشد؛ زیرا او در جنگ جمل و صفین در کنار امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) و عبدالله جعفر می جنگید و آنان در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) متولد شدند. بنابراین، باید مسلم نیز از جهت سنی هم سان با آنان بوده و در آن زمان به دنیا آمده باشد. دینوری (متوفای سال ۲۷۶) می نویسد: از فرزندان عقیل، نه تن در کربلا، در رکاب امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسیدند که مسلم شجاع ترین آنان بود. (۲). در اعیان الشیعه نام فرزندان شهید عقیل در کربلا، این چنین آمده است: ۱- مسلم ۲- جعفر ۳- عبدالرحمان ۴- عبدالله اکبر ۵- عبدالله بن مسلم ۶- عون بن مسلم ۷- محمد بن مسلم ۸- محمد بن ابی سعید بن مسلم ۹- جعفر بن محمد بن مسلم. (۳). ابو الفرج اصفهانی و شیخ عباس قمی (۴) از شهید دیگری به نام «محمد بن ابی سعید الأحول بن عقیل» یاد می کنند. بنابر آنچه گفته شد، فرزندان عقیل در کربلا از پیشقراولان شهدای اهل بیت بودند؛ زیرا طبق نوشته «خواند میر» در «حیب السیر»؛ پس از عبدالله بن مسلم، دو عمویش جعفر و عبدالرحمان بن عقیل به میدان رفتند و به فیض شهادت نائل آمدند. مسلم بن عقیل، نماینده امام حسین (علیه السلام) در کوفه بود که بنا به نوشته برخی از مورخان، هشتاد هزار نفر به عنوان نماینده امام حسین (علیه السلام) با او بیعت کردند ولی با آمدن عیدالله به

۱- التاریخ و الإسلام، ج ۱، صص ۲۱۳ و ۲۱۴ انتشارات اسلامی.

۲- المعارف، ص ۱۱۸.

۳- ج ۱، ص ۶۱۰.

۴- مقاتل الطالبیین، ص ۶۱؛ منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۷۸.

ص: ۱۳۵

کوفه و زندانی شدن مختار و هانی و همچنین انتشار خبر آمدن لشکری انبوه از شام، اطراف او را خلوت کردند. مسلم در نیمه رمضان سال ۶۰ هـ از مکه با همراهی قیس بن مسهر صیداوی عازم مدینه و از آنجا در پنجم شوال وارد کوفه شد (۲۰ روز در راه بود) و پس از ۶۳ روز توقف در کوفه، در نهم ذیحجه، روز عرفه همان سال به شهادت رسید. در حدیثی آمده است که علی (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرسید: «آیا عقیل را دوست می داری؟ پیامبر فرمودند: آری، به خدا قسم من او را به دو جهت دوست دارم؛ یکی به خاطر آن که خود او مورد محبت من است و دیگر به خاطر آن که او محبوب ابوطالب بود و از آنجا که من ابوطالب را دوست دارم، فرد مورد علاقه او را نیز دوست می دارم. (و افزود:) او دارای فرزندی است که در رکاب پسر (حسین) کشته می شوند و چشم های مؤمنان برایشان داغدار می شود و دیدگان فرشتگان مقرب نیز بر ایشان اشک می ریزند؛ پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گریست به گونه ای که اشک های او بر سینه اش چکید و سپس فرمود: از آنچه که بر سر عترت من می آورند به خدا شکایت می برم». (۱). ابن ابی الحدید می نویسد: عقیل مورد محبت شدید ابوطالب بود. او با همراهی عمویش عباس به اجبار مشرکان، در جنگ بدر بر ضد پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) شرکت جستند و پس از اسارت، با دادن فدیة آزاد گردیدند. او پیش از صلح حدیبیه به طور رسمی اسلام آورد و به مدینه هجرت کرد و در جنگ مؤته به فرماندهی جعفر بن ابی طالب حضور یافت.

عقیل، در روایات اهل سنت

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: هنگامی که عقیل به محضر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) آمد،

۱- معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۳۰؛ «إِنَّكَ لَتَجِبُ عَقِيلًا؟ قَالَ: أَيْ وَاللَّهِ إِنِّي لَأُحِبُّهُ حُبِّيْنِ؛ حُبًّا لَهُ وَ حُبًّا لِجِبِّ أَبِي طَالِبٍ وَإِنْ وَلَدَهُ لَمَقْتُولٌ فِي مَحَبَّتِهِ وَلَدِكَ فَتَدْمَعُ عَلَيْهِ عُيُونُ الْمُؤْمِنِينَ وَ تُصَلِّي عَلَيهِ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ، ثُمَّ بَكَى رَسُولُ اللَّهِ حَتَّى جَرَتْ دُمُوعُهُ عَلَي صَدْرِهِ وَقَالَ: إِلَى اللَّهِ أَشْكُو مَا تَلْقَى عِترَتِي مِنْ بَعْدِي».

ص: ۱۳۶

پیامبر (صلی الله علیه وآله) خطاب به وی فرمود: «مَرَحَبًا بِكَ يَا أَبَا يَزِيدَ! كَيْفَ أَصْرَبِحْتَ؟»؛ «آفرین بر تو ای ابو یزید، چگونه شب را صبح کردی؟!» عقیل پاسخ داد: «أَصْرَبِحْتُ بِخَيْرٍ صَبَّحَكَ اللَّهُ يَا أَبَا الْقَاسِمِ»؛ «به خیر و نیکی شب را به صبح آوردم. خداوند صبح تو را به خیر گرداند، ای ابو القاسم.» (۱). جابر همچنین می گوید: عقیل در جنگ مؤته، به نفع اسلام جنگید. عبدالرحمان بن سابط گوید: پیامبر (صلی الله علیه وآله) همیشه به عقیل می فرمود: من تو را به دو جهت دوست می دارم؛ یکی به خاطر خودت و دیگر به خاطر ابوطالب که تو را دوست می داشت.» (۲). عقیل در سال ۵۰ هـ در سن ۹۶ سالگی از دنیا رفت و در بقیع به خاک سپرده شد. او چون نابینا بود، در هیچ یک از جنگ های صفین، نهروان و جمل حضور نداشت. البته ایشان با پسران خود مهتای نبرد در رکاب حضرت علی (علیه السلام) بودند که امام او را از شرکت در جنگ معاف کردند. (۳).

شجره طیبه مسلم بن عقیل

همانگونه که اشاره شد، مسلم پسر عقیل و عقیل پسر ابوطالب است. در تاریخ آمده است که چند تن از پسران عقیل با دختران امیرالمؤمنین، علی (علیه السلام) ازدواج کردند؛ ام حبیبه بنت ربیع، یکی از همسران علی (علیه السلام) بود. عمرا اطراف و رقیه، فرزندان امیر مؤمنان (علیه السلام)، از این همسر بوده اند. رقیه همسر مسلم بن عقیل شد؛ چنان که دختر دیگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) زینب صغری همسر برادر مسلم، عبدالرحمان بن عقیل بود. پیشتر گفتیم که عبدالرحمان در کربلا به شهادت رسید. همچنین ام هانی خواهر دیگر رقیه، با عبدالله بن عقیل ازدواج کرد. عبدالله اکبر فرزند دیگر عقیل خدیجه دختر علی (علیه السلام) را به همسری برگزید. (۴).

۱- کنز العمال.

۲- نکه الهمدی، کنز العمال، ج ۱۳، ح ۳۷۴۵۰ و ۳۷۴۵۱ و ۳۷۴۵۲.

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، به نقل از سفینه البحار، ماده «عقل».

۴- منتخب التواریخ، ص ۱۶۰، فصل پنجم.

ص: ۱۳۷

بنا به نوشته برخی از مورخان، دو تن از دختران امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر اثر عطش و دهشت در روز عاشورا به شهادت رسیدند. مسلم، افسر جوانی است که به نمایندگی از سوی پیشوای انقلاب کربلا- وارد کوفه شد تا زمینه ها و اقدام های لازم را جهت یک انقلاب همه جانبه در کوفه مهیا سازد. او سلحشوری است که در جنگ صفین در میمنه لشکر حضرت علی (علیه السلام) همراه امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) حضور داشت. (۱). مسلم، هجده سال داشت که پدر خود عقیل را از دست داد. او از رقیه، دختر علی (علیه السلام) دارای فرزندی به نام های: عبدالله، علی، محمد و... گردید (۲). بنا به نوشته بعضی از مورخان، او در سال ۳۱ هـ تولد یافت و در سال ۶۰ هـ در کوفه به دست عییدالله به شهادت رسید و به قول ابوالفرج در مقاتل الطالبیین، وی نخستین کشته از یاران حسین بن علی (علیهما السلام) است.

متن نامه امام حسین به مردم کوفه

متن نامه امام حسین (علیه السلام) به مردم کوفه، که توسط مسلم بن عقیل به کوفه رسید، بنا به روایت ابن شهر آشوب، چنین است: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى الْمَلَأِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الْمُسْلِمِينَ. أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ هَانِيًا وَسَعِيدًا قَدَمَا عَلَيَّ بِكُتُبِكُمْ، وَكَانَا آخِرَ مَنْ قَدِمَ عَلَيَّ مِنْ رُسُلِكُمْ وَقَدْ فَهَمْتُ كُلَّ الَّذِي قَصَصْتُمْ وَذَكَرْتُمْ وَمَقَالَهُ جُلُّكُمْ: فَإِنَّهُ لَيْسَ لَنَا إِمَامٌ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَنَا وَإِيَّاكُمْ عَلَى الْهُدَى، وَأَنَا بَاعَثَ إِلَيْكُمْ أَخِي وَابْنَ عَمِّي وَثِقْتِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَإِنْ كَتَبَ إِلَيَّ أَنَّهُ قَدْ أَجْمَعَ رَأْيَ أَحْدَاثِكُمْ وَذُو

۱- سفینه البحار، ماده «سلم».

۲- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۱۷، چاپ اسلامی، پس از نقل شهادت مسلم نوشته است: مسلم پنج فرزند داشت بنام های عبدالله، محمد، ابراهیم و یک دختر. از این میان تنها عبدالله از رقیه است و بقیه از زن های دیگر بودند.

ص: ۱۳۸

الفضل منکم علی مثل ما قدمت به رسلکم و تواترت به کتبکم أقدم علیکم وشیکاً إن شاء الله و لعمری ما الإمام إلا الحاکم القائم بالقسط الدائن بدین الله، الحابس نفسه علی ذات الله». (۱). فَإِنَّهُ لَيْسَ لَنَا إِمَامٌ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَنَا وَإِيَّاكُمْ عَلَى الْهُدَى وَالْحَقِّ

اولین پایگاه مسلم

مسلم بن عقیل از مکه راهی مدینه و از آن جا عازم کوفه شد. در کوفه نامه امام (علیه السلام) را در میان مردم خواند و پس از آن، ۱۲ هزار نفر (۲) با آن حضرت بیعت کردند. نعمان بن بشیر از سوی شام، والی کوفه بود. عمر بن سعد به شام نوشت که نعمان در مدیریت ضعیف است از این رو، یزید عبیدالله بن زیاد را به کوفه ولایت داد. میان مورخان اختلاف نظریه است که مسلم، هنگام ورود خود به کوفه در ابتدا به خانه چه کسی وارد شد. ابن شهر آشوب می نویسد: مسلم در اولین لحظه ورود، به خانه سالم بن مسیب وارد شد، (۳) لیکن بعضی از مورخان خانه هانی بن عروه (۴) و عده ای خانه مختار بن ابی عبیده ثقفی (۵) و برخی خانه سلیمان بن صُرد را اولین مرکز انقلاب و پایگاه مسلم می دانند.

ورود عبیدالله به کوفه

مسلم، پس از آنکه مردم با وی بیعت کردند، نامه ای برای امام نوشت و در آن یادآور شد که، زمینه مردمی در کوفه، جهت حضور شما مهیاست و مردم منتظر ورود فرزند پیامبر به کوفه هستند. خبر این فعالیت ها به شام گزارش شد. یزید پس از مشورت با

۱- مناقب، ج ۴، ص ۹۰.

۲- ۱۸ هزار تا ۸۰ هزار تن نیز نوشته اند.

۳- ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۹۹.

۴- ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۷۰.

۵- اعلی، دائرة المعارف، ج ۱۸، ص ۳۸۲.

ص: ۱۳۹

سُجُون، مشاور ویژه معاویه، عیدالله بن زیاد والی بصره را، با حفظ سمت، به ولایتکوفه گماشت و تأکید کرد هرچه زودتر وارد کوفه شود و حرکت های مخالف را سرکوب نماید. ابن زیاد به مطالعه ای جدید از اوضاع کوفه پرداخت و با توجه به این مسأله که مردم کوفه منتظر حسین بن علی (علیهما السلام) هستند، به گونه ای ناشناس، شب هنگام وارد کوفه شد و به دارالایماره رفت. اقدامات عیدالله بن زیاد در این مأموریت: ۱- مسلم، هانی، قیس بن مسهر صیداوی و میثم تمار و دیگر مردان حق را به قتل رسانید. ۲- بیش از چهارهزار نفر از مردم کوفه و از حامیان مسلم بن عقیل را زندانی کرد که از آن جمله بود، مختار بن ابی عیبده ثقفی. ۳- سپاه جراری به کربلا فرستاد و به نظر خود، کار حسین و یارانش را یکسره کرد. ۴- سرهای شهدا و نیز مسلم و هانی را به شام فرستاد. ۵- اسرای کربلا را به کوفه و از آنجا به شام گسیل داشت. ۶- در سال ۶۷ هـ جهت سرکوب کردن قیام خون خواهان (به رهبری مختار، به فرماندهی ابراهیم بن مالک اشتر) وارد عمل شد و با هفتاد هزار تن از مزدورانش در این پیکار به هلاکت رسیدند. (۱) ۷- ابن زیاد، شب هنگام عمامه سیاه بر سر نهاد و در شکل و شمایل امام حسین و به رسم مسافران حجاز صورت خود را پوشانید و وارد کوفه شد. زنی بانگ برآورد، پسر پیامبر خدا وارد شد! مردم با شنیدن آن بانگ ازدحام کردند، سلام می دادند، خوش آمد می گفتند و فریاد می زدند: ای پسر پیامبر، ما چهل هزار نفر یاور تویم؛ (... عَلَيْهِ عَمَامَةٌ سَوْدَاء... إِنَّا مَعَكَ أَكْثَرُ مِنْ أَرْبَعِينَ أَلْفًا... مَرْحَبًا بِكَ يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ). (۲). عیدالله در گام نخست نسبت به تقویت نیروهای دارالایماره پرداخت و آنگاه به

۱- نک: قمقام، ج ۲، ص ۷۵۱.

۲- امین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۹۰.

ص: ۱۴۰

تماس رؤسای قبایل همت گمارد و در پی آن به زندانی کردن بانیان و دعوت کنندگان نهضت حسینی پرداخت. او ابتدا مختار و سپس هانی و پس از آن بسیاری از افراد سرشناس و غیر مشهور را به زندان انداخت و در مجموع چهار هزار و پانصد تن را حبس کرد. عیدالله وضعیت عمومی کوفه را دگرگون ساخت و در این حال مسلم پس از دستگیری هانی، به ناچار بر ضد عیدالله برخاست. منادی او با ندای «یا منصور امت» چهار هزار نفر و به قول مسعودی هشت هزار تن را جمع و آنان دور مسلم را گرفتند، ولی عیدالله با وعده و وعید به رؤسای بعضی از قبایل، مردم را از اطراف مسلم پراکنده ساخت؛ به گونه ای که مسلم آن شب در خانه طوعه، غریب ماند!

شجاعت مسلم

ابن شهر آشوب در مناقب می نویسد: پس از دستگیری هانی، زمینه قیام بر ضد حاکمان یزیدی هموار شد. مسلم با هشت هزار نفر، قصر دارالاماره را محاصره کرد. این زیاد که اوضاع را آشفته دید، بعضی از سران قبایل را که در کنار او بودند، وادار کرد تا از پشت بام قصر، بانگ برآورند که: سپاهی جزّار از شام می رسد، هر کس متفرق شود در امان است. از هشت هزار تن (سی تن) باقی ماندند و آنان نیز پس از نماز، مسلم را تنها گذاشتند... آری، مسلم پس از نماز، غریب و تنها در کوچه های محله کَنده متحیرانه قدم می زد که طوعه، در خانه را گشود و منتظر پسرش بود. مسلم از او آب خواست و او ظرف آبی برایش آورد و پرسید: ای بنده خدا، شهر پر آشوب است، چرا این جا نشسته ای؟ برو به خانه ات. مسلم چیزی نگفت: او حرف خود را تکرار کرد. مسلم گفت: در این شهر نه خانه ای دارم و نه قبیله ای. (۱) طوعه گفت: به گمانم تو مسلمی؟! وی را به خانه خود فراخواند، ولی پسر او، صبح هنگام حضور مسلم در خانه خود را گزارش داد، عیدالله هفتاد نفر به فرماندهی محمد بن اشعث به جنگ مسلم فرستاد که ۴۱ تن از آنان از پای درآمدند. محمد اشعث در پاسخ ملامت عیدالله گفت: «أَيُّهَا الْأَمِيرُ إِنَّكَ بَعَثْتَنِي إِلَى أَسَدٍ

۱- «مَا لِي فِي هَذَا الْمَضْرَمِ مَنْرُلٌ وَلَا عَشِيرَةٌ».

ص: ۱۴۱

ضَرغام، وَ سَيِّفِ حِسام، فِي كَفِّ بَطَلِ هِمامِ مِنْ آلِ خَيْرِ الْأَنامِ». (۱) ای امیر تو مرا به سویشیری شرز فرستادی او شمشیری برنده در دست قهرمانی بی همتا از آل محمد است. در کتاب معالی السبطين آمده است: سیصد تن از مزدوران عبیدالله دور خانه طوعه را، که مسلم در آن جا بود، محاصره کردند و جنگی تمام عیار و تن به تن در گرفت که مسلم در آغاز نبرد چند تن از آنان را به خاک افکند. در سفینه البحار، ماده «سلم» آمده است: مسلم جنگجویان عبیدالله را با دست خود به پشت بام ها پرتاب می کرد و مردانه رجز می خواند و همورد می طلبید و حماسه می آفرید. او چنین می خواند: أَقْسَمْتُ لَا أُقْتَلُ إِلَّا حُرًّا وَإِنْ رَأَيْتُ الْمَوْتَ شَيْئًا نَكْرًا كُلُّ امْرِئٍ يَوْمًا يُلَاقِي شَرًّا أَكْرَهُ أَنْ أُخْدَعَ أَوْ أُعْرَأَ (۲). «سوگند یاد کرده ام که کشته نشوم مگر در حال آزادگی، گرچه مرگ تلخ است. ولی هرکسی در فرجام آن را می چشد. خوف آن دارم که علیه من فریب و نیرنگی به کار گیرند یا به من دروغ بگویند.» اعثم کوفی در ادامه رباعی فوق، این مصرع را می افزاید که مسلم فرمود: «أَضْرِبُكُمْ وَلَا أَخَافُ ضُرًّا»؛ «با شما می جنگم و از مشکلات نمی هراسم.» (۳) این سخنان، رجز و جواب شرافتمندانه ای بود به پیشنهادی که محمد بن اشعث به مسلم داد و گفت: «ای مسلم، در امانی، تسلیم شو»، ولی مسلم فرمود: تسلیم شدن مساوی است با مرگ! و من مرگ شرافتمندانه را انتخاب می کنم. مسلم در کوفه یک تنه می جنگید و حال آن که در حدود صد هزار نفر از بی وفایان کوفه دست بیعت با او داده بودند. (۴).

۱- نک: مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۰.

۲- نک: مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۸.

۳- نک: اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۹۴، طبع دارالندوة الجديدة و معالی السبطين، ص ۱۴۵.

۴- معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۳۶.

ص: ۱۴۲

ابن زیاد برای محمد بن اشعث، فرمانده لشکر، پیام داد که: تو به جنگ یک تن رفتی چرا نیروی کمکی طلب کردی؟ او پاسخ داد: گمان می‌بری که مرا به جنگ بقالی از بقال‌های کوفه فرستاده‌ای؟! من با شمشیری برنده، از شمشیرهای پیامبر می‌جنگم. محدث قمی در «نفس المهوم» می‌نویسد: محمد بن اشعث در پیام خود به عیدالله گوشزد کرد که مرا به سوی شیری سهمیگن، شمشیری برنده و دلاوری بزرگ از خاندان بهترین مردم فرستاده‌ای. (۱). از این رو، ابن زیاد به مسلم امان داد و مسلم بر اساس قوانین جنگ آن روز، تسلیم شد. ابن زیاد وقتی از مسلم پرسید: چرا به کوفه آمده‌ای؟ تو باعث اختلاف میان جامعه هستی! مسلم گفت: من نیامده‌ام که اختلاف ایجاد کنم؛ بلکه پدردت رجال و نیکمردان آنان را کشت. شما مردم را بر اساس خشم، کینه و سوء ظن به قتل می‌رسانید. فسق و فجور را رواج می‌دهید و شرافت و انسانیت را سرکوب می‌کنید و در جامعه همچون کسری و قیصر بر مردم حکم می‌رانید و... حال ما آمده ایم تا معروف را رواج دهیم و از منکر پیشگیری کنیم. (۲). ابوالفرج در «مقاتل الطالبیین» از ابی مخنف نقل می‌کند که تشنگی بر مسلم چیره شد، آب خواست، ظرف آبی به او دادند، چون به نزدیک لب خود برد، قطره‌خونی از لب او بر آن ریخت، او آب را نخورد و ظرف دیگر خواست و این بار نیز چنین شد. در این حال گفت: «لَوْ كَانَ لِي مِنَ الرَّزْقِ الْمَقْسُومِ شَرِبْتُهُ». اگر این آب برای من مقدر بود آن را می‌آشامیدم. عمرو باهلی گفت: ای مسلم، تا طعم مرگ را نچشی آب نوشی، ولی قدحی دیگر

۱- نفس المهوم، ص ۵۱.

۲- شبیه این الفاظ در بحار، ص ۴۴ و ۳۵۶، والکامل، ج ۴، ص ۳۵ دیده می‌شود. معالی السبطين، ص ۱۴۷ و ۱۴۸ و حیاة الامام الحسين، ج ۲، ص ۴۰۶؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۰۱.

ص: ۱۴۳

آب آوردند و دندان های آن حضرت که خون آلود بود در ظرف افتاد و مسلم آب نخورد. به او گفتند: «وصیت کن». (۱). مسلم سه وصیت کرد: ۱- بعد از شهادت پیکر او را دفن کنند. ۲- نامه ای به امام حسین (علیه السلام) بنویسند تا به کوفه نیاید. ۳- اثاثیه او را بفروشند تا هفتصد درهم قرض وی را بدهند. (۲). مسلم، آنگاه در فراق امام حسین (علیه السلام) به شدت گریست؛ «بکی بُکاءاً شدیداً علی فراقِ الحُسَینِ». مرا به عشق توام می گشند غوغایی است بیا به بام نظر کن عجب تماشایی است مسلم در آن حال تکبیر سرداد و گفت: خدایا! میان ما و این گروه حکم کن. گروهی که نسبت به ما مکر و حيله کردند. ما را از پای در آوردند و به ما دروغ گفتند. او سپس به جانب مدینه نگریست و به حسین (علیه السلام) سلام کرد. بعضی از صاحبان نظریه، بر این باورند: بکر بن حمران ضربتی به مسلم زده بود که بر اثر آن ضربت، دو دندان وی از جا کنده شد. مسلم را سوار بر مرکب نموده، به دارالاماره بردند. در حالی که بسیار غمگین بود. عبیدالله بن زیاد گفت: کسی که به کار مهمی دست می زند، نباید گریه کند. مسلم پاسخ داد: من از کشته شدن باکی ندارم. برای حسین (علیه السلام) و اهل بیت او که در راه کوفه اند می گریم؛ «أَبْکِی لِأَهْلِی الْمُقْبِلِینَ إِلَیَّ، أَبْکِی لِلْحُسَینِ وَ آلِ الْحُسَینِ». (۳). به قول بعضی از وقایع نگاران: این جمله را مسلم در پاسخ یکی از ناظران، که به وی

۱- مقاتل الطالبین، ص ۱۰۶.

۲- الکامل، ج ۴، ص ۳۴؛ مقتل الحسین، ص ۱۶۲.

۳- نک: معالی السبطين، ج ۱، ص ۱۴۶.

ص: ۱۴۴

گفت: فردی مثل تو نباید در برابر این گونه مسائل اشک بریزد، گفته است. (۱). مسلم از محمد بن اشعث خواست تا کسی را بفرستد و امام (علیه السلام) را خبر دهد که به کوفه نیاید. (۲). پس از شهادت مسلم (علیه السلام) ابن زیاد از ابن بکران، قاتل مسلم پرسید: آخرین سخن مسلم چه بود؟ ابن بکران گفت: «كَانَ يُكَبِّرُ وَيُسَبِّحُ وَيُهَلِّلُ وَ يَسْتَغْفِرُ اللَّهَ، فَلَمَّا أُدْنِيَاهُ لِنَضْرِبَ عُنُقَهُ قَالَ: اللَّهُمَّ احْكُم بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِ عَزْرُونَ وَ كَذَّبُونَا ثُمَّ خَذَلُونَا وَ قَتَلُونَا». (۳). او همواره تکبیر، تسبیح، و تهلیل می گفت و از خداوند درخواست بخشش می کرد. آنگاه که او را پیش آوردیم تا گردنش را بزنیم، گفت: خداوندا! میان ما و این قوم که بر ما حيله کردند و دروغ گفتند و خوارمان شمردند و برخی از ما را کشتند، به عدالت رفتار کن!». ذهبی در تاریخ الإسلام (۴) آورده است: مسلم از عمر بن سعد، که در کنار ابن زیاد بود، خواست تا به وصایای او عمل کند و عمر بن سعد قول داد. (به وصایای مسلم بیشتر اشاره شد). کارگزاران ابن زیاد به مسلم وعده داده بودند که جسد او را به خاک بسپارند، لیکن ابن زیاد پس از شهادت مسلم و هانی: اولاً: سر آنان را از تن جدا کرد و همراه با نامه ای جهت نوید پیروزی به شام فرستاد. ثانیاً: بدن آن دو را، طبق دستور (ابن زیاد) در میان کوچه ها با طناب به این سو و آن سو کشیدند.

۱- این عبارت دقیقاً در ارشاد آمده است.

۲- ارشاد، ص ۲۱۴ و معالی السبطین، ج ۱، ص ۲۳۸ و قمقام، ج ۱، ص ۳۱۱.

۳- نک: مروج الذهب، ج ۳، صص ۶۰ و ۶۱؛ معالی السبطین، ج ۱، ص ۲۴۱ و بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۵۷، باب ۳۷.

۴- ج ۴، ص ۱۷۰.

ص: ۱۴۵

ثالثاً: آن دو را در بازار کوفه به دار آویختند. (۱). خبر شهادت مسلم در منزل ثعلبیه (به قولی منزل زباله) به امام (علیه السلام) رسید، امام با شنیدن خبر شهادت مسلم و هانی، با هاله ای از غم و اندوه فرمود: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)؛ سپس فرمودند: «لَا خَيْرَ فِي الْعَيْشِ بَعْدَ هُوَلاءٍ»؛ «پس از شهادت اینان، زندگی را صفایی نیست.» امام (علیه السلام) دختر ۱۳ ساله مسلم را مورد مرحمت و تفقد قرار داد. او را که فرزند خواهرش نیز بود، در کنار خود نشانید و برای مسلم سخت گریست و اظهار داشت: من به جای پدر تو هستم و زینب به جای مادرت. (۲) (و قریها من مجلسه). (۳).

قتل صبر

قتل صبر، یک اصطلاح است و در مورد کسی به کار می رود که دست و پایش را ببندند و مورد شکنجه اش قرار دهند و زجرگشش کنند. قتل مسلم بن عقیل و هانی از نوع قتل صبر بود.

گزارشی از دارالاماره

مسلم، پس از یک مرحله جنگ تن به تن، دچار نیرنگ و فریب دشمنان و بی وفایی یاران شد و دشمن به ظاهر امانش داد، لیکن پس از تسلیم، فریب کاری و حيله برملا شد و او را به دارالاماره نزد عبیدالله بردند و گفتند: به امیر سلام کن. مسلم گفت: به خدا سوگند او امیر من نیست که سلامش کنم، او قاتل من است! در این هنگام عبیدالله گفت: به من سلام دهی یا ندهی، کشته خواهی شد. مسلم گفت: اگر مرا به قتل برسانی مهم نیست (و یک امر عادی است)، چون فردی بدتر از تو، بهتر از مرا کشته است.

۱- نک: اعلمی، دائرة المعارف، ج ۱۷، ص ۱۳۲؛ ابصار العین، ص ۸۷.

۲- قمقام، ج ۱، ص ۳۴۸.

۳- نک: معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۶۶.

ص: ۱۶۶

ابن زیاد خطاب به مسلم گفت: تو علیه پیشوای مسلمانان شورش کرده ای و جامعه یکپارچه مسلمانان را گرفتار فتنه و تفرقه ساخته ای. مسلم گفت: ای پسر زیاد، دروغ گفتی. به خدا سوگند معاویه خلیفه مورد نظر مسلمانان نبود. او از راه فریب و دغل کاری، غصب حق خلیفه پیامبر کرد و فرزندش یزید نیز مانند اوست و البته تو و پدرت، فتنه انگیز می باشید (و افزود): من امیدوارم خداوند شهادت در راه خود را به دست بدترین خلق خود نصیب سازد... به خدا سوگند من با امام عادل به مخالفت برخاسته ام و کافر هم نشده ام و تغییری در دین نیز ایجاد نکرده ام. من در اطاعت امیرالمؤمنین حسین (علیه السلام) هستم و ما برای خلافت شایسته ایم نه معاویه و پسرش. در این هنگام بود که عیدالله متوسل به تهمت و ترور شخصیت شد و رو به مسلم کرد و گفت: «یا فاسق! أَلَمْ تُكُنْ تَشْرِبُ الْخَمْرَ فِي الْمَدِينَةِ؟!» «ای فاسق، مگر تو نبودی که در مدینه، شراب می خوردی؟!» مسلم: شرابخوار کسی است که آدم بی گناه را به قتل می رساند و با خون مردم چنان بازی می کند که گویی هیچ حساب و کتابی در کار نیست! ابن زیاد: ای فاسق، وقتی خدا این مقام بلند (خلافت) را برای دیگران در نظر گرفته است، تو تلاش می کنی آن را غصب کنی؟! مسلم: خداوند چه کسی را در نظر گرفته است؟ ابن زیاد: یزید و معاویه را. مسلم: خدا را شکر که فقط او می تواند میان من و تو حکم کند. ابن زیاد: گمان می کنی تو هم سهمی از حکومت داری؟ مسلم: گمان نیست؛ بلکه یقین دارم که حکومت حق ماست. ابن زیاد: خدا مرا بکشد که اگر تو را نکشم. مسلم: اگر واقعاً قصد قتل را داری، مردی از قریش را پیش من حاضر کن تا وصیت های خود را با او در میان بگذارم. در این هنگام عمر بن سعد پیش آمد و گفت: می توانی وصیت هایت را با من در

ص: ۱۴۷

میان بگذاری. مسلم: از تو انتظار دارم طبق وصیتم عمل کنی. ابن زیاد خطاب به عمر بن سعد گفت: عمل به وصیت های او بر تو واجب نیست؛ زیرا او با دست خود، خویشتن را به کشتن داده است. مسلم: اسب و شمشیر مرا بفروش و هفتصد درهم قرضم را ادا کن و جسمم به خاک بسپار و نامه ای به حسین (علیه السلام) بنویس که بدین سوی نیاید. ابن زیاد: چرا به این دیار آمده ای؟ آمده ای تا تفرقه در یکپارچگی جامعه ایجاد کنی. مسلم: شما منکرات را رواج داده اید و معروف را تعطیل کرده اید و ما می خواهیم عکس آن رفتار کنیم. شما در جامعه همچون کسری و قیصر عمل می کنید (نظام فرهنگی طاغوت را اجرا می کنید) شما از کسانی هستید که در برابر خلیفه رسول خدا (علی بن ابیطالب (علیه السلام)) سر به شورش برداشدید. در برابر شما فقط این آیه را می خوانم که: (وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ). (۱). در این هنگام ابن زیاد نسبت به امام علی، امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) ناسزا گفت. مسلم: تو و پدرت به اینگونه حرفها سزاوارترید. ابن زیاد: او را پشت بام ببرید و سرش را از تن جدا کنید. پس از دقایقی، خواسته ابن زیاد توسط جلاد، به اجرا در آمد. (۲).

۲- طفلان مسلم: ابراهیم و محمد

اشاره

گرچه شهادت ابراهیم و محمد (طفلان مسلم) پس از واقعه عاشورا رخ داد ولی بنا به نقل مشهور، دستگیری آنان، که زمینه ساز شهادتشان بود، پیش از عاشورا صورت گرفت. براین اساس، می توان آنان را از شهدای پیشتاز عاشورا به حساب آورد. سماوی، در ابصارالعین آورده است: از مسلم بن عقیل چهار پسر در نهضت

۱- شعراء: ۲۲۷.

۲- نکه: ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، صفحات ۱۰۳ - ۹۷.

ص: ۱۴۸

عاشورا شهید شدند؛ محمّد و ابراهیم که به عنوان «طفلان مسلم» شهرت دارند و محمّد و عبدالله که در روز عاشورا، در کربلا به شهادت رسیدند. (۱). البته، بنا به نوشته بعضی، حمیده بنت مسلم نیز در روز عاشورا، هنگام یورش سپاه ظلم به خیام امام (علیه السلام) به شهادت رسید. (۲). اشاره شد که دو تن از پسران مسلم به نام های محمد (۷- ساله) و ابراهیم (۵- ساله) نیز از ظلم یزیدیان در امان نماندند و کشته شدند. مادر آن دو طفل، رقیه دختر امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. بعضی از مقتل نویسان نوشته اند: طفلان مسلم، هنگام حمله لشکر عمر سعد به خیام امام، در روز عاشورا گریختند و پس از چندی اسیر و کشته شدند ولی بسیاری نوشته اند: طفلان مسلم همراه پدرشان وارد کوفه شدند و در هنگام بلوای کوفه مسلم آنان را به شریح قاضی سپرد و پس از شهادت مسلم اسیر گشتند و به زندان افتادند که پس از چندی از زندان گریختند ولی دو باره دستگیر شدند و توسط حارث به شهادت رسیدند. لیکن برخی از مورّخان معتقدند طفلان مسلم در همراهی اسرای کربلا- وارد کوفه، و از طرف عبیدالله زیاد بازداشت شدند و.... (۳).

مدت زندان

در میان مورّخان، مسأله مدت مکث طفلان مسلم در زندان کوفه، به گونه ای

- ۱- نک: سماوی، ابصارالعین، ص ۲۲۳ و ۱۰۵؛ و نک: کمره ای، عنصر شجاعت هفتاد و دو تن و یک تن، ج ۳، ص ۱۶۴. درباره محمد پسر مسلم بن عقیل، شیخ طوسی در رجال خود و سید ضامن در تحفه الأظهار و شیخ اردبیلی در جامع الرواۃ نقل کرده اند که وی در کربلا به شهادت رسید، اما کسی برای مسلم پسری به نام ابراهیم ذکر نکرده است، به جز علامه مجلسی در بحار که برای آن مدرکی ارائه نداده و مرحوم شیخ عباس قمی در منتهی الآمال از وی نقل کرده است. سید عبدالرزاق کمّونه حسینی، آرامگاه های خاندان پاک پیامبر، ترجمه صاحبی، ص ۳۰۲، چاپ آستان قدس رضوی.
- ۲- نک: معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۶۶.
- ۳- سپهر، ناسخ التواریخ، ج ۲، فصل فرزندان مسلم؛ امالی صدوق، مجلس ۱۹، صص ۷۶- ۸۱، ح ۲.

ص: ۱۴۹

برجسته مورد توجه قرار نگرفته است ولی از بعضی عبارات می توان به دست آورد که حدود یک سال در زندان مانده اند. در کتاب «نفس المهموم» (۱) به نقل از امالی شیخ صدوق آمده است: چنان که سالی بر آمد، یکی از آنان به برادر خود گفت: در زندان بسیار ماندیم و نزدیک است عمر ما به سر آید و بدن ما پیوسد... در «معالی السبطين» (۲) آمده است: «فلما طال بالغلامين المکث حتى صارا في السنة قال أحدهما لصاحبه: يا أخي قد طال بنا مکثنا و يوشک أن تفتنى أعمارنا و تبلى أبداننا». از تعبیرهای «چنان که سالی بر آمد» و «حتى صارا في السنة» به دست می آید که آن دو، حدود یک سال از عمرشان را در زندان به سر برده اند و سرانجام توسط مشکور آزاد شده اند.

رهایی از زندان

در یکی از کتب مقتل آمده است: «آنگاه که یک سال از مدت حبس آنان سپری شد، یکی از آن دو برادر به دیگری گفت:... هرگاه زندانبان آمد، خود را به او بشناسیم، شاید آب و غذای ما را تغییر دهد، چون شب شد زندانبان برای آنان غذای هر شب را آورد، پسر کوچک از او پرسید: آیا محمد را می شناسی؟ گفت: چگونه نشناسم! گفت: آیا جعفر بن ابی طالب را می شناسی؟ گفت: چگونه نشناسم و حال آن که خداوند برای او دوبرال قرار داد که با فرشتگان پرواز می کند. گفت: آیا علی بن ابی طالب را می شناسی؟ گفت: چگونه نشناسم کسی را که پسرعموی پیغمبر و برادر او است. گفت: ای شیخ، ما از عترت محمدیم، ما فرزندان مسلم بن عقیلیم که در دست تو اسیریم، از تو غذای خوب خواستیم به ما ندادی، آب سرد می خواهیم نمی دهی، زندان را بر ما...» (۳).

۱- نفس المهموم، ص ۱۶۱.

۲- معالی السبطين، ج ۲، ص ۴۵.

۳- بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۰۰، باب ۳۸ «فلما طال بالغلامين المکث حتى صارا في السنة، قال أحدهما لصاحبه يا أخي، قد طال بنا مکثنا و يوشک أن تفتنى أعمارنا و تبلى أبداننا فإذا جاء الشيخ فأعلمه مکاننا و تقرب إليه بمحمد صلی الله علیه و آله لعله یوسع علينا فی طعامنا و یزیدنا فی شرابنا فلما جنهما اللیل أقبل الشيخ إليهما بقرصین من شعیر و کوز من ماء القراح، فقال له الغلام الصغیر: یا شیخ أتعرف محمداً؟ قال: فكيف لا أعرف محمداً و هو نبی! قال: أتعرف جعفر بن ابی طالب؟ قال و كيف لا أعرف جعفرأ و قد أنبت الله له جناحین يطیر بهما مع الملائكة كيف یشاء. قال: أتعرف علی بن ابی طالب؟ قال: و كيف لا أعرف علیاً و هو ابن عم نبی و أخو نبی! قال له یا شیخ، فنحن من عتره نبیک محمد صلی الله علیه و آله و نحن من ولد مسلم بن عقیل بن ابی طالب بیدک آساری، نسألك من طیب الطعام فلا تطعمنا و من بارد الشراب فلا تسقینا و قد ضیقت علينا سجننا...».

ص: ۱۵۰

آن دو، پس از شناساندن خود به مشکور زندانبان که شیعه بود، از زندان کوفه آزاد شدند. مشکور در هنگام بازجویی گفت: چون آنان فرزندان پیامبر بودند آزادشان کردم. پس از این ماجرا، مشکور مورد غضب عیب‌الله قرار گرفت و بر او پانصد تازیانه زدند که در اثر این شلاق‌ها بدرود حیات گفت (۱) صاحب نفس المهموم از قول فرهاد میرزا در قمر مقام می نویسد: طفلان مسلم در کربلا شب یازدهم متواری و پس از چندی توسط مأموران عیب‌الله دستگیر گردیدند و بعد، از زندان متواری گشتند. یکی از طفلان مسلم در خانه حارث خواب دید که پیامبر (صلی الله علیه وآله) خطاب به مسلم گفت: آیا دلت راضی شد که دو طفل خود را در میان دشمنان رها ساختی و آمدی؟ مسلم پاسخ داد: اینان فردا شب مهمان ما هستند. او هنگامی که از خواب بیدار شد نزدیک بودن شهادت خود را به برادر خود خبر داد. (۲) در برخی از کتب مقتل آمده است که حارث در آغاز به غلام خود دستور داد تا طفلان مسلم را بکشد، او از آن کار شانه خالی کرد و گفت از پیامبر (صلی الله علیه وآله) خجالت می کشم! حارث عصبانی شد و وی را کشت. پس از آن، همسر حارث دخالت کرد و به حمایت برخاست و حارث وی را مجروح نمود، پس پسر حارث به حمایت از مادر به حارث اعتراض کرد و حارث که در کوره خشم می گذاخت شمشیری برآورد و وی را از پای درآورد و سپس خود به کشتن آن دو طفل بی گناه اقدام کرد (۳) آنگاه که حارث در صدد

- ۱- نفس المهموم، ص ۶۹؛ معالی السبطين، ج ۲، ص ۴۲؛ دمع السجوم، ص ۱۶۶.
- ۲- نفس المهموم، ص ۶۹؛ معالی السبطين، ج ۲، ص ۴۳.
- ۳- نک: زندگانی امام حسین، عمادزاده، ج ۱، ص ۲۷۵؛ معالی السبطين، ج ۲، ص ۴۴.

ص: ۱۵۱

قتل فرزندان مسلم برآمد. آنان پیشنهادهایی به حارث دادند: ۱- انتساب ما به رسول الله را در نظر بگیر و ما را رها کن. (حارث بدان توجه نکرد). ۲- بر کودکی ما رحم کن و دست از ما بردار. (حارث گفت: اصلاً خدا در دلم رحم نیافریده است!) ۳- ما را در بازار بفروش. (این پیشنهاد نیز پذیرفته نشد). ۴- ما را زنده پیش عیدالله برسان، شاید او بر ما ترحمی روا دارد. (قبول نکرد). ۵- اجازه بده تا نماز بخوانیم. (بنا به قولی اجازه داد). ۶- برادر بزرگ تر گفت: اول مرا بکش. (پذیرفت). (۱). حارث پس از کشتن آن دو، بدنشان را در آب شط کوفه انداخت و جهت دریافت جایزه، سرها را به دربار عیدالله برد. نوشته اند که وقتی پیکر بی سر و خونین برادر بزرگ تر را در آب شط انداخت، بدن روی آب نمودار بود تا آن که بدن برادر دیگر بدان ملحق شد و سپس در آب ناپدید گشتند. مرحوم علامه شیخ جعفر شوشتری در «خصائص الحسینیه» می نویسد: وقتی که چشم عیدالله به سرهای آن دو نوجوان افتاد، عواطفش به جوش آمد و دستور داد در همان مکان سر حارث را نیز از تن جدا سازند. حارث در میان راه، در برابر آزادی اش، ده هزار درهم به قاتل وعده داد، لیکن او نپذیرفت و گفت: حتی اگر حکومت کوفه را به من می دادند این قدر خوشحال نمی شدم. (۲). آنقدر گرم است بازار مکافات عمل مرد اگر بینا بود هر روز محشر است

۳- هانی بن عروه

اشاره

پیشتر آوردیم که نخستین زمینه ساز نهضت عاشورا مسلم بن عقیل و پس از وی

۱- معالی السبطين، ج ۲، ص ۴۷ با تفاوتی مختصر.

۲- خصائص الحسینیه، بخش فرزندان مسلم؛ معالی السبطين، ج ۲، صص ۴۴ و ۴۵.

ص: ۱۵۲

فرزندانش بودند و به تفصیل در مورد آنان نوشتیم. اکنون به سرگذشت یکی دیگر از تاریخ سازان و رجال برجسته تاریخ عاشورا، هانی بن عروه می پردازیم. اعلمی در دائرة المعارف می نویسد: «هانی بن عروه مرادی، از قبیله مذحج، شیعه و مورد وثوق است. او همراه مسلم بن عقیل به شهادت رسید. از بزرگان شیعه بود و دوران پیامبر (صلی الله علیه و آله) را درک کرد و در نشست های آن حضرت حضور داشت». (۱). بعضی می گویند: هانی نامه های مردم کوفه را در مکه به امام رساند. در ضمن باید توجه داشت که این هانی، غیر از آن هانی است که هانی بن سبعی نام داشت. هنگامی که مسلم بن عقیل به عنوان نماینده امام (علیه السلام) مأموریت یافت تا در کوفه اوضاع را بررسی کند، به منزل هانی وارد شد (۲) و البته در این باره که مسلم، در چه زمان و موقعیتی وارد خانه هانی شد، دیدگاه دیگری نیز به چشم می خورد؛ از جمله: مسلم که در خانه سلیمان بن صرد (امیرالتوابعین) مستقر شده بود و پس از ورود عیدالله زیاد به کوفه، به منزل او وارد شد. اعلمی معتقد است که مسلم از خانه مختار به منزل هانی آمد؛ زیرا مختار دستگیر و حبس کرده بودند. (۳). ابوالفرج اصفهانی می نویسد: عیدالله زیاد برای عیادت شریک بن اعور، که در منزل هانی بستری شده بود، رفت و شریک به مسلم پیشنهاد داد که عیدالله را از پای درآورد و او پذیرفت لیکن پس از آن، از انجام این عمل سرباز زد و شریک از او پرسید: چرا او را نکشتی؟ مسلم گفت: دو چیز مانع شد: ۱- هانی خوش نداشت این مرد در خانه او کشته شود. ۲- حدیثی است از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) که آن حضرت فرمود: اسلام، کشتن غافلگیرانه (ترور) را منع کرده است و هیچ مسلمانی نباید غافلگیرانه کشته شود.

-
- ۱- دائرة المعارف، ج ۱۸، ص ۳۸۲، «هانی بن عروه المرادی الی مدحجی الإمامی الثقة الشهید بالكوفة مع مسلم بن عقیل، کان من اشراف الكوفة وأعیان الشیعة أدرك النبى وتشرّف بصحبته». و نیز نک: مامقانی، تنقیح المقال، ج ۳، صص ۲۸۸ - ۲۹۰، چاپ قدیم - ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۹۸.
 - ۲- نک: ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۴، ص ۱۷۰.
 - ۳- دائرة المعارف علمی، ج ۱۸، ص ۳۸۲.

ص: ۱۵۳

شریک در پاسخ گفت: وی مسلمان نبود بلکه فاسق و فاجر و کافر مکاری بود که کشتن وی منعی نداشت! (۱) ناگفته نماند که ابن نما، در مشیرالاحزان (۲) نقل می کند وقتی شریک پرسید چرا عیدالله را نکشتی؟ مسلم فرمود: خانمی به من قسم داد که این کار را نکنم. هانی در جواب گفت: وای بر او که هم مرا به کشتن داد و هم خودش را. بنابراین، جلوگیری هانی از قتل عیدالله که ابوالفرج اصفهانی (۳) نوشته است، به نقل از دشمنان است و می تواند تهمتی برای آن بزرگوار باشد. نکته دیگر این که چطور غیر از ابوالفرج، کسی این روایت را از مسلم نقل نکرده است؟ (۴). روزی عیدالله در دارالاماره یادی از هانی کرد. گفتند او مریض است. عده ای وساطت کردند تا او پیش عیدالله بیاید. وقتی هانی بر عیدالله وارد شد، عیدالله به او گفت: گمان می کنی از پناه دادن مسلم خبر ندارم؟ هانی پناه دادن مسلم را انکار کرد. عیدالله دستور داد تا جاسوس او معقل را آوردند و او جریان را فاش کرد. پس از آن، عیدالله هانی را زندانی کرد. به دنبال آن، قبیله هانی با شمشیر اطراف دارالاماره را محاصره کردند، شریح قاضی قیام قبیله او را با رساندن خبر سلامت هانی خاموش کرد. بعضی نوشته اند که عیدالله از هانی خواست تا آدرس محل سکونت مسلم را فاش کند و هانی خودداری نمود. ابن شهر آشوب می نویسد: این زیاد از هانی خواست تا مسلم را به او تسلیم کند، او گفت: چنین چیزی عملی نیست! و نیز گفت: «به خدا سوگند که برای من بزرگ ترین ننگ ثبت خواهد شد که با وجود بازوان سالم و نیروی کمکی فراوان پناهنده و میهمانم را تسلیم کنم. (۵).

۱- ترجمه مقاتل الطالبیین، ص ۹۷؛ کامل، ج ۴، ص ۲۷.

۲- مشیرالاحزان، ص ۱۴.

۳- نک: مقاتل الطالبیین، ص ۹۷.

۴- نک: رجال السید بحر العلوم، ج ۴، صص ۳۳ - ۳۶.

۵- «و الله عَلَيَّ اَعْظَمُ الْعَارِ اِنْ اُسْلِمَ جَارِي وَ صَيْفِي وَ رَسُولُ بَنِ رَسُولِ اللَّهِ وَ اَنَا حَيُّ صَحِيحُ السَّاعِدِيْنَ كَثِيْرُ الْاَعْوَانِ».

ص: ۱۵۴

پس از شهادت مسلم بن عقیل، به دستور عبیدالله هانی را از زندان به دارالاماره آوردند و دست و پایش را محکم بستند و او فریاد می زد: قبیله من کجایند؟ و نیز فریاد می کشید که عصا یا خنجری برایم نیست تا از خود دفاع کنم. در آن جلسه جلاد گفت: گردنت را پیش بیاور. هانی گفت: من در این باره سخاوتی ندارم. جلاد ضربه ای به آن حضرت زد. هانی می گفت: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) سپس جلاد ضربه ای دیگر وارد آورد تا اینکه هانی به شهادت رسید. او هنگام شهادت ۸۹ سال داشت. (۱).

شهادت یحیی فرزند هانی

بعضی از وقایع نگاران می نویسند: پس از شهادت هانی، پسرش یحیی بن هانی متواری شد و پس از ورود امام حسین (علیه السلام) به کربلا، به ایشان پیوست و در رکاب آن حضرت جنگید و به فیض شهادت نایل گشت. (۲).

۴- قیس بن مسهر صیداوی عبدالله بن یقطر

از رجال نامور در تاریخ عاشورا که زمینه ساز این نهضت بود، عبدالله بن یقطر است. در برخی از منابع قیس بن مسهر صیداوی و در برخی از منابع نیز بشیر بن مسهر صیداوی ذکر شده است. دو اختلاف تاریخی: در میان مورخان، در مورد عبدالله بن یقطر، دو گونه اختلاف نظریه وجود دارد که عبارتند از: ۱- نام او چیست؟ ۲- نامه او از سوی چه کسی بود؟

۱- نک: رجال السید بحر العلوم، صص ۳۳ - ۳۶.

۲- رجال السید بحر العلوم، ج ۴، ص ۵۲، «لَمَّا قُتِلَ هَانِي مَعَ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ فَرَّ ابْنُهُ يَحْيَىٰ وَاخْتَفَىٰ عِنْدَ قَوْمِهِ خَوْفًا مِنْ ابْنِ زِيَادٍ - لَعْنَةُ اللَّهِ - فَلَمَّا سَمِعَ بِنُزُولِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِكَرْبَلَاءَ جَاءَ وَانضَمَّ إِلَيْهِ وَلَزِمَهُ إِلَى أَنْ ثَبِتَ الْقِتَالُ يَوْمَ الطُّفِّ، فَتَقَدَّمَ وَقُتِلَ مِنَ الْقَوْمِ رَجَالًا كَثِيرَةً، ثُمَّ نَالَ شَرَفَ الشَّهَادَةِ - رَضْوَانَ اللَّهِ عَلَيْهِ».

ص: ۱۵۵

شیخ مفید (رحمه الله) در ارشاد از این مرد در یک فصل به نام قیس یاد می کند و در فصل دیگر به نام عبدالله بن یقطر می گویند، عبدالله بن یقطر، یا قیس بن مسهر صیداوی برادر رضاعی امام حسین (علیه السلام) بوده است. (۱) علامه محسن امین می نویسد: قیس بن مسهر صیداوی به امر امام (علیه السلام) همراه مسلم بن عقیل به سوی کوفه حرکت کرد، پس از چندی نامه مسلم را در مکه به امام رساند (۲) و سپس با نامه ای از آن حضرت به سوی کوفه آمد امام در این نامه نوشتند:... در روز سه شنبه هشتم ذی الحجه، از مکه به سوی شما حرکت کردم و چون پیک من به شما رسید، باید کمر متابعت بر بندید و اسباب کار و زار را آماده سازید و مهیای نصرت من باشید که به زودی خود را به شما می رسانم، والسلام. راز ارسال این نامه این بود که: مسلم بیست و هفت روز قبل از شهادت خود به امام (علیه السلام) نامه ای نوشت و در ضمن آن، آمادگی مردم کوفه را جهت حمایت و بیعت با آن حضرت خاطرنشان کرد. البته جمعی از اهل کوفه نیز نامه هایی نوشته بودند و تأکید داشتند که در این جا صد هزار شمشیرزن برای نصرت تو مهیاست، هرچه زودتر خود را به شیعیان برسان. (۳) عبدالله (یا قیس) - سفیر امام (علیه السلام) در قادسیه به دست حصین بن نمیر، گرفتار شد. وی بی درنگ نامه را پاره کرد. او را نزد ابن زیاد بردند. ابن زیاد پرسید چرا نامه را پاره کردی؟ قیس جواب داد: تا تو از متن آن آگاه نشوی. ابن زیاد گفت: نامه از چه کسی و برای چه کسانی نوشته شده بود؟ قیس گفت: از حسین؛ برای جماعتی از اهل کوفه و من نام آنها را نمی دانم. ابن زیاد غضبناک شد و گفت: تو را رها نمی کنم تا اسامی آنان را فاش کنی و یا آن که بالای منبر بروی و بر حسین و برادر و پدرش ناسزا بگویی. او گفت: نام های یاران امام (علیه السلام) را نمی گویم ولی مطلب دیگر را قبول می کنم. و

۱- ارشاد مفید، صص ۲۲۰ و ۲۳.

۲- اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۸۹.

۳- معالی السبطين، ج ۱، صص ۱۴۰ و ۱۴۱؛ منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۲۴؛ دمع السجوم، ص ۱۸۵.

ص: ۱۵۶

آنگاه بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنا بر امام حسین و برادر و پدرش و اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) بر ابن زیاد و پدرش و بنی امیه لعن و نفرین نثار نمود و گفت: ای اهل کوفه من پیک حسین به سوی شما هستم. فرزند رسول الله عازم این دیار است، به سوی او بشتابید. (۱). پس از این سخنان کوبنده، او را به دستور ابن زیاد از بالای بام قصر به پایین انداختند و به شهادتش رساندند. (۲). در ارشاد اضافه شده است: آن بزرگوار را با دست های بسته از پشت بام پرت کردند و استخوان های بدنش خرد شد و هنوز رمقی داشت که عبدالملک بن عمیر لخمی سرش را از بدن جدا کرد. قیس همان کسی است که با پنجاه سوار نامه های جمعی از مردم کوفه را با پیمودن سیصد فرسنگ راه به مکه رساند و همراه مسلم بن عقیل به کوفه بازگشت و سپس نامه موفقیت مسلم را به حسین (علیه السلام) و نامه امام (علیه السلام) را به کوفه آورد که دستگیر شد. امام حسین (علیه السلام) بعد از طی دوستان فرسخ راه، چون خبر شهادت او را شنید، برای او اشک ریخت و این آیه را قرائت کرد: (۳) (فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا). فرهاد میرزا در «مقام» از مسعودی در «مروج الذهب» نقل می کند: هنگامی که پامام (علیه السلام) خبر شهادت مسلم بن عقیل، هانی و عبدالله بن یقظ را به همراهان خود داد، جمعی از همراهان آن حضرت که پانصد تن سواره و یک صد تن پیاده بودند، از امام (علیه السلام) جدا شدند. از این رو، امام با بقیه یاران خود مقداری آب برداشتند و حرکت کردند (۴). آنچه در مروج الذهب آمده چنین است: «... فَعَدَلَ إِلَىٰ كَرْبَلَاءَ، وَهُوَ فِي مَقْدَارِ خَمْسِ مِائَةِ فَارِسٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَأَصْحَابِهِ رَوْحًا وَنَحْوَ مِائَةِ رَاجِلٍ» همراهان امام (علیه السلام) شامل پانصد

-
- ۱- دمع السجوم، صص ۱۸۵ و ۱۸۶.
 - ۲- جلاء العیون، ص ۵۳۸، ص ۲۳۸؛ مفرم، ص ۲۰۶؛ ارشاد مفید، ج ۷۲، ص ۲۲۰ چاپ بصیرتی.
 - ۳- آیت الله کوه کمره ای، عنصر شجاعت، ج ۱، ص ۱۸۲.
 - ۴- نک: مقام فرهاد میرزا ج ۱، ص ۲۴۹، بخش خروج امام به سمت عراق.

ص: ۱۵۷

سواره و یکصد پیاده بوده اند. پس از عبارت فوق، از کثرت حضور لشکر عمرسعد در کربلا- سخن به میان آورده است، لیکن متذکر نمی شود که این گروه یاران امام در چه مقطعی از تاریخ و در کجا از کنار امام پراکنده شدند و فقط می نویسد: «وَكَانَ جَمِيعٌ مِّنْ قِتَالٍ مَّعَ الْحُسَيْنِ فِي يَوْمِ عَاشُورَاءَ بِكَرْبَلَاءَ سَبْعَةَ وَثَمَانِينَ» (۱). مجموع یاران امام (علیه السلام) که به فیض شهادت نایل آمدند ۸۷ نفر بودند. گرچه اعلی در «دایره المعارف» از «بحار الأنوار»، (۲) نقل می کند که: «كَانُوا أَصْحَابَ الْحُسَيْنِ مِقْدَارَ أَلْفٍ فَارِسٍ»؛ اصحاب امام حسین (علیه السلام) در آن هنگام حدود هزار سوار بودند. ولی توضیح نمی دهد که چه زمانی از امام حسین (علیه السلام) جدا شده اند. قابل ذکر است که ابن شهر آشوب می نویسد: آنگاه که مسلم بن عقیل موفقیت خود را مشاهده کرد، نامه ای به امام حسین (علیه السلام) نوشت و وی را در جریان امور کوفه قرار داد و از او خواست تا به سوی کوفه حرکت کند. این نامه توسط عبدالله بن یقطر برای امام ارسال شده بود که توسط عمال عبیدالله زیاد دستگیر شد، او توسط ابن زیاد کشته شد. (۳). ابن شهر آشوب از کسی که نامه امام را به طرف مردم کوفه آورد و دستگیر گردید، به نام قیس بن مسهر صیداوی یاد می کند.

۵- میثم تمار

اشاره

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می نویسد: میثم فرزند یحیی، ایرانی، مکنی به ابوسالم، به رسم بردگان در مدینه، در میان قبیله بنی اسد زندگی می کرد. (۴). میثم از زمینه سازان و پیشمرگان عاشورا است. ابن زیاد آنگاه که جامعه را آبتن تحوّل عظیم دید و ترسید که مردم به امام حسین (علیه السلام) پیوندند و بر ضد حکومت شام

۱- نک: مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۱، طبع دارالمعرفه - بیروت.

۲- بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۲۰۹ طبع قدیم.

۳- نک: ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۱۰۰ و ۱۰۱، نامه مسلم: «أَمَا بَعْدُ: فَإِنِّي أَخْبِرُكَ أَنَّهُ قَدْ بَايَعَكَ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ كَذَا، فَإِذَا أَتَاكَ كِتَابِي هَذَا فَالْعَجَلِ الْعَجَلِ فَإِنَّ النَّاسَ مَعَكَ وَلَيْسَ لَهُمْ فِي يَزِيدٍ رَأْيٌ وَلَا هَوَى...».

۴- شرح نهج البلاغه، ج ۲، صص ۲۹۱ و ۲۹۲.

ص: ۱۵۸

همصدا شوند، اقدام به دستگیری و کشتار یاران آن حضرت کرد. عید الله میثم و نیز مختار را در بند کرد و در ۲۸ ذیقعده (سال ۶۰) ده روز پیش از حرکت به سوی عراق، با وضعیتی سخت، به شهادت رساند. بعضی از مورّخان می نویسند: ده روز پیش از حضور سالار شهیدان - حسین بن علی (علیه السلام) در کربلا، حدود ۲۰ روز پس از شهادت مسلم و هانی، میثم تمّار توسط عیدالله بن زیاد در کوفه به شهادت رسید. میثم تمّار در ضمن سخنان خود گفته بود: به خدا سوگند، این امت پسر دختر پیامبر را در دهم محرم الحرام خواهند کشت و دشمنان دین، آن روز را عید خواهند گرفت و سپس برای امام حسین (علیه السلام) گریست. (۱).

ملاقات حبیب و میثم

فضیل بن زبیر گوید: میثم تمّار و حبیب بن مظاهر در نزدیکی محله ای از بنی اسد سواره با هم روبه رو شدند و با یکدیگر به گفتگو پرداختند. آن دو، به قدری به هم نزدیک شدند که گردن اسبانشان، به موازات هم درآمد. حبیب گفت: من پیرمرد اصیل (کسی که موهای قسمت پیشین سرش ریخته است) شکم بزرگ خرما فروش را می بینم که (نزدیکی دارالزرق کوفه) به جرم حبّ و دوستی خانواده نبوت به دار آویخته شده و شکم او را دریده اند و برچوبی آویخته اند. میثم گفت: پس من هم به تو خبر دهم از مرد سرخ فامی که دارای دو گیسوی آویخته از دو سوی چهره است. او را می بینم که از کوفه برای یاری فرزند دختر پیامبر خارج شده و با فداکاری بی مانند خود، به این جرم شهید می گردد و سرش را در کوفه می گردانند. (۲). جمعی از شاهدان که سخنان آنان (حبیب و میثم تمّار) را می شنیدند گفتند: از این دو، دروغگوتر ندیدیم. پس از آن که آن دو رفتند. رشید هجری یکی دیگر از عاشقان علی (علیه السلام) سر رسید، سخنان آن دو را به او باز گفتند، او گفت: خدا رحمت کند برادرم میثم

۱- نک: میرزا ابوالفضل تهرانی، شفاء الصدور.

۲- قاموس الرجال، ج ۳، ص ۶.

ص: ۱۵۹

تمار را چرا نگفت که به آورنده سر حبیب، از کربلا به کوفه، صد درهم بیشتر از دیگران جایزه می رسد. شنوندگان با شگفتی گفتند: این مرد از آن دو دروغگوتر است ولی چیزی نگذشت که میثم تمار در کوفه به دار آویخته شد و پس از آن سر حبیب را در کوفه گرداندند. (۱). علامه محسن امین می نویسد: میثم تمار، غلام زنی از قبیله بنی اسد بود، امیرالمؤمنین (علیه السلام) وی را خرید و آزاد کرد. نام پدر او یحیی بود (۲) هنگامی که میثم به محضر امام رسید. حضرت از او پرسید: نامت چیست؟ پاسخ داد: سالم. امام فرمود: پیامبر به من خبر داد که نام تو از سوی پدرت که انتخاب نموده بود میثم است. میثم گفت: خدا و رسول و امیرالمؤمنین (علیهم السلام) راست گفتند: پدرم مرا میثم نامید. امام فرمود: چرا به همان نام که پدرت انتخاب کرده است باز نمی گردی؟ و تأکید کرد که نامت همان میثم باشد و میثم پذیرفت. امام (علیه السلام) از عاقبت او و چگونگی شهادت و کیفیت پایداری اش خبر داد. حتی مکان دار و درخت مورد نظر را به او نشان داد. میثم زیر آن درخت همواره نماز می گزارد و به عمرو بن حُرَیث می فرمود: من همسایه ات خواهم بود و او گمان می کرد که میثم یکی از خانه ها در همسایگی وی را خواهد خرید. در سال ۶۰ هـ پس از مرگ معاویه، میثم به مدینه رفت و به دیدار امّ سلمه شتافت و خود را معرفی کرد. امّ سلمه به او گفت: پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بارها از تو به امیرالمؤمنین سفارش هایی داشت. میثم احوال امام حسین (علیه السلام) را جویا شد، امّ سلمه گفت: در باغ مشغول کار است. او گفت: سلام مرا به حضرتش ابلاغ کنید. امّ سلمه عطری آورد و گفت محاسن خود را خوشبو کن و افزود: محاسن تو به زودی با خونت خضاب خواهد شد. او از آنجا وارد کوفه شد و زمانی نگذشت که از سوی عییدالله دستگیر گردید.

۱- نک: کشی، رجال ج ۱، ص ۲۹۲.

۲- نک: امین، اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۹۸.

ص: ۱۶۰

- وقتی آن درخت پیشگفته را بردند، او دانست که شهادتش نزدیک است. او در جلسه عیدالله، مورد بازجویی قرار گرفت. عیدالله پرسید: این مرد همان کسی است که، علی را برگزید؟ و سپس گفت: «أَيْنَ رَبِّكَ؟»؛ «خدایت کجاست؟»، میثم پاسخ داد: «بِالْمِزْصَادِ لِكُلِّ ظَالِمٍ وَأَنْتَ أَحَدُ الظَّالِمِيَّةِ»؛ «خدا در کمین ظالمان است و تو یکی از آنان هستی». عیدالله گفت: عجم را جرئت تا بدان جاست که هر چه بخواهد بگوید؟! ابن زیاد گفت: میثم! مولایت درباره من چه خبر داد؟ میثم گفت: مولایم خبر داد تو مرا به دار خواهی آویخت و دار من از سایر دارها کوچک تر است. در همان حال، دهان مرا لجام خواهی زد و افزود مولایم جایگاه به دار آویخته شدن مرا به من نشان داد. عیدالله گفت: من باید خلاف پیشگویی او رفتار کنم. از این رو، میثم را در زندان هم بند مختار نمود. او در زندان به مختار گفته بود که تو آزاد خواهی شد ولی مرا به دار خواهند آویخت و این چنین شد. مردم پای دار میثم جمع شدند و او از فضایل علی سخن می گفت. به ابن زیاد خبر دادند که او تو را و خاندان بنی امیه را رسوا کرد. عیدالله گفت: به دهانش لجام بزنید، (اول کسی را که در بالای دار لجام زدند، میثم بود). پس از سه روز با خنجر وی را ضربت زدند و او صدای تکبیر خود را بلند نمود؛ به طوری که از دهانش خون جاری شد و پس از چندی از بالای دار به دیار عالم ملکوت شتافت. شیخ مفید (۱) می گوید: ده روز مانده به ورود امام حسین (علیه السلام) به کربلا، میثم به شهادت رسید. او (میثم) خرما فروش بود؛ از این جهت او را تمّار می گفتند و همین لقب برایش ماندگار شد. میثم هنگام قتل مسلم بن عقیل در زندان به سر می برد.

ص: ۱۶۱

تاسوعا

از روز دوم محرم الحرام، که سپاه نور به کربلا قدم نهاد، لشکر ظلمت نیز وارد آنجا شد. همواره بر تعداد آنان افزوده می شد و این فزونی به نمایش قدرت شبیه تر بود تا یک رزم جدی و تمام عیار. ولی پس از هفتم محرم صحنه کربلا شاهد دگرگونی مهمی شد. تصمیم سردمداران لشکر ظلمت، بسیار مأیوس کننده بود؛ به طوری که پانصد و به قولی چهارهزار سوار، میان شریعه فرات و سپاه امام حسین (علیه السلام) حایل شدند. تعدادی از افراد امام، مانند فراس بن جعده و... یکی پس از دیگری از امام جدا شدند. پیشگیری از پیوستن هفتاد سوار از سلحشوران بنی اسد به دعوت حبیب بن مظاهر به سپاه نور از سوی لشکر کفر، و نیز نامه ای که شمر از کوفه برای عمر بن سعد و همچنین «امان نامه» ای که برای عباس بن علی و برادرانش آورده بود، (۱) همه از یک تصمیم خونین در امر برخورد با پسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) حکایت داشت و پانصد سوار و به قولی چهارهزار سوار میان شریعه فرات و سپاه امام حایل شدند. امام صادق (علیه السلام) درباره «تاسوعا» می فرماید: «تاسوعا روزی است که حسین (علیه السلام) و اصحابش در کربلا محاصره شدند» سپس فرمودند: «بَابِي الْمُسْتَضْعَفِ الْغَرِيبِ»؛ (۲).

۱- بلاذری، انساب الأشراف، ج ۲، صص ۱۸۹ - ۱۸۶.

۲- سفینه البحار، ذیل کلمه تسع.

ص: ۱۶۲

«پدرم، فدای آن مستضعف دور از وطن باد!» آری؛ تاسوعا روز «محاصره» است. علامه قزوینی در ریاض القدس نقل کرده که حضرت سکینه (علیها السلام) فرمود: «عَزَّ مَاؤُنَا فِي يَوْمِ النَّاسِ مِنَ الْمُحَرَّمِ»؛ «در روز نهم محرم آب برای ما کمیاب شد»، وقتی که رفتم به عمه ام زینب، جریان تشنگی خود را بگویم، دیدم: «أَخِي الرَّضِيعُ فِي حِضْنِهَا وَ هِيَ تَارَةٌ تَقُومُ وَ تَارَةٌ تَقْعُدُ، وَ هُوَ يَضْطَرُّ كَأَضْطِرَابِ السَّمَكَةِ فِي الْمَاءِ»؛ «برادر شیرخوارم، در آغوش اوست. عمه ام از فرط تشنگی گاهی می ایستاد و گاه می نشست و آن کودک همانند ماهی در آب، نا آرام و بی قرار بود»، وقتی مرا دید تسلی داد و فرمود: «صَبْرًا صَبْرًا يَا بَنَ أَخِي»؛ «فرزند برادرم! شکیبا باش، شکیبا باش» من وقتی این صحنه را دیدم تشنگی خود را فراموش کردم. (۱). عمر بن سعد، جهت دریافت نظر نهایی ابن زیاد، در روز هشتم، نامه ای به او نوشت، و در آن یادآور شد: «خداوند آتش جنگ را خاموش نمود، امر امت را اصلاح کرد و حسین قول داد که به سرزمین خود بازگردد و یا مانند یکی از مسلمانان در جایی زندگی کند». (۲). ابن زیاد در جواب عمر بن سعد نوشت: «بنگر که حسین و اصحاب او، براساس

۱- ریاض القدس، ج ۲، ص ۲۵۴.

۲- وقایع الأيام، صص ۲۸۴، ۲۹۲، ۲۹۷، ۲۹۸.

ص: ۱۶۳

نظر من عمل می‌کنند یا خیر؟ اگر تسلیم شدند آنان را به سوی من گسیل دار و گرنه با آنان مقاتله و جنگ کن تا کشته شوند. سپس آنان را «مثله» کن. آنها مستحق این عقوبتند! اگر آنان را کشتی، برنانشان اسب بتاز؛ زیرا آنان «عاق و ظلوم» اند. گرچه این عمل پس از کشته شدن آنان برایشان دردآور نیست، ولی قول مرا نادیده نگیر و بدان عمل کن!». هنگامی که درخواست عیدالله بن زیاد را به امام ابلاغ کردند، امام فرمودند: «مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ أَنْزَلَ عَلَيَّ حُكْمَ ابْنِ مَرْجَانَةَ أَيَّدًا». (۱). هنگامی که شمر نامه عیدالله را به عمر بن سعد داد، عمر بن سعد پیش بینی کرد که امام حسین (علیه السلام) هرگز تسلیم نخواهد شد؛ زیرا روحیه پدرش در وجود اوست. شمر به عمر بن سعد گفت: «جنگ را آغاز کن در غیر این صورت حکم را به من واگذار!»، عمر بن سعد گفت: «خود بدان اقدام خواهم کرد». شمر که از آغاز در کربلا بود، وقتی دید در شب هشتم محرم جلسه ای میان حسین بن علی (علیهما السلام) و عمر بن سعد تشکیل شده، به کوفه رفت و به عیدالله بن زیاد هشدار داد، از این رو عیدالله در نامه ای به عمر بن سعد نوشت: «اگر نمی‌توانی کار را یکسره کنی، حکم سپهسالاری را به شمر واگذار». (۲). عصر تاسوعا، امان نامه ای از سوی عیدالله به حضرت عباس (علیه السلام) و برادرانش عرضه شد، لیکن اینان پاسخ دادند: «ما را نیازی به امان شما نیست، امان الهی بهتر از امان پسر سمیه است». پس از ارسال این نامه، شمر پیش آمد و بانگ برآورد: «يَا بَنِي أُخْتِي أَنْتُمْ آمِنُونَ»؛ «شما ای خواهرزادگانم! در امانید».

۱- بلاذری، انساب الأشراف، ج ۲، ص ۱۸۳؛ وقایع الأيام - صص ۲۹۲، ۲۹۷ و ۲۹۸.

۲- وقایع الأيام، ص ۲۹۹.

ص: ۱۶۴

آنها پاسخ دادند: «لَعَنَكَ اللَّهُ وَلَعَنَ أَمَانِكَ، لَئِنْ كُنْتَ خَالِنَا، أَتُؤْمِنُنَا وَابْنِ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ لَا أَمَانَ لَهُ»؛ (۱). «خداوند بر تو و امان نامه ات لعنت کند! اگر تو دایی ما هستی، به ما امان می دهی ولی برای پسر پیامبر خدا امانی نیست؟!» در عصر تاسوعا آنگاه که سپاه باطل به سوی لشکر حق حمله ای کرد، امام (علیه السلام) سر بر زانوی خویش نهاده، به خواب رفته بود. ناگهان صدای غمگین زینب (علیها السلام) از خواب بیدارش کرد. در همان لحظه، پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به خواب دید که به او فرمودند: «فردا شب میهمان ما خواهی بود.» امام به برادرش عباس فرمود: «يَا عَبَّاسُ إِزْكَبْ بِنَفْسِي أَنْتَ يَا أَخِي» طبق نوشته برخی از مورخان امام فرمود: «یا آخی إِزْكَبْ بِنَفْسِي أَنْتَ» (۲) برادرم! جانم فدای تو باد! سوار بر مرکب شو و بین اینان چه می خواهند. عباس پاسخ داد: «بلکه، جان من فدای تو باد!». و آنگاه همراه «زهیر بن قین و حیب بن مظاهر» و شانزده یا هیجده سوار، در مقابل لشکر عمر بن سعد قرار گرفتند و از آنان پرسیدند: «چرا ناگهان به حرکت در آمدید؟». پاسخ دادند: «دستور امیر (ابن زیاد) است؛ عیب‌الله از شما می خواهد که یا جنگ را اختیار کنید و یا تسلیم را». عباس (علیه السلام) فرمودند: «صبر کنید تا این مسأله را به برادرم گزارش دهم و نظر ایشان را جویا شوم». امام (علیه السلام) به عباس فرمودند: «امشب را از آنان مهلت بگیر تا در پیشگاه خدا به نماز بایستیم و به دعا و استغفار پردازیم. چه، او می داند که من نماز، تلاوت قرآن و عبادت را

۱- الکامل، ج ۴، ص ۵۶؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۱۵.

۲- بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۸۹؛ ارشاد، مفید، ص ۲۳۰.

ص: ۱۶۵

دوست می دارم» (۱). در احوال امام می نویسند: «... فقام اللَّيْلُ كُلُّهُ يُصَلِّي وَيَسْتَغْفِرُ وَيَدْعُو وَيَتَضَرَّعُ، وَقَامَ أَصْحَابُهُ كَذَلِكَ، يُصَلُّونَ وَيَدْعُونَ وَيَسْتَغْفِرُونَ». (۲). «همه ساعات شب را در حال نماز و استغفار و دعا و تضرع در پیشگاه خدا به سربرد. و اصحاب آن حضرت نیز به نماز، دعا و استغفار پرداختند.»

۱- «إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَصْرِفَهُمْ عَنَّا فِي هَذَا الْيَوْمِ؛ فَافْعَلْ لَعَلَّنَا نُصَلِّيَ لِرَبِّنَا فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ، فَإِنَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي أَحِبُّ الصَّلَاةَ لَهُ وَتِلَاوَةَ كِتَابِهِ...».

۲- شیخ مفید، ارشاد، ص ۲۳۲.

ص: ۱۶۶

عاشورا

اشاره

ابن اثیر در «النهایه» ذیل واژه «عشر» آورده است: عاشورا روز دهم محرم را گویند و یک نام اسلامی است. (۱). فیروز آبادی در قاموس، ذیل ماده «عشر» می نویسد: عاشوراء و عَشوراء و عاشور، دهم یا نهم محرم را گویند. (۲). بعضی از لغت دانان گفته اند: اینکه عاشورا یک اسم اسلامی است سخن بجا و درستی است؛ زیرا، کلمه عاشورا در مناجات موسای کلیم آمده است: «خداوندا! چرا امت محمد را بر دیگر امت ها برتری بخشیدی؟ خداوند در پاسخ وی فرمود: به جهت ده ویژگی... و عاشورا.» وقتی موسی (علیه السلام) پرسید عاشورا چیست؟! ندا رسید: «عاشورا روز گریه و حالت گریستن بر فرزند محمد و روز سوگواری و عزاداری بر مصیبت فرزند مصطفی است.» (۳).

۱- ابن اثیر، النهایه، ج ۳، ص ۲۴۰.

۲- فیروزآبادی، قاموس المحيط، ج ۲، ص ۹۲.

۳- «وَفِي حَدِيثٍ مُنَاجَاةٍ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ قَالَ: يَا رَبِّ لِمَ فَضَّلْتَ أُمَّةَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيَّ سَائِرِ الْأُمَمِ؟ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: فَضَّلْتُهُمْ لِعَشْرِ خِصَالٍ. قَالَ مُوسَى: وَمَا تِلْكَ الْخِصَالُ الَّتِي يَعْمَلُونَهَا حَتَّى أَمَرَ بَنِي إِسْرَائِيلَ يَعْمَلُونَهَا. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: الصَّلَاةُ وَالزَّكَاةُ وَالصَّوْمُ وَالْحِجُّ وَالْجِهَادُ وَالْجُمُعَةُ وَالْجَمَاعَةُ وَالْقُرْآنُ وَالْعِلْمُ وَالْعَاشُورَاءُ. قَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا رَبِّ وَمَا الْعَاشُورَاءُ؟ قَالَ: الْبُكَاءُ وَالتَّبَاكِيُّ عَلَى سَبْطِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْمَرْثِيَّةُ وَالْعَزَاءُ عَلَى مُصِيبَةِ وُلْدِ الْمُصْطَفَى. يَا مُوسَى مَا مِنْ عَبْدٍ مِنْ عِبِيدِي فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بَكَى أَوْ تَبَاكَى وَتَعَزَّى عَلَيَّ وَوُلِدِ الْمُصْطَفَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَّا وَكَانَتْ لَهُ الْجَنَّةُ...» مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۸.

ص: ۱۶۷

بنابراین، پیش از اسلام از کلمه «عاشورا»، به معنای روز عزاداری حسین بن علی (علیهما السلام) یاد شده است. عاشورا در تاریخ قبل از اسلام همواره مورد توجه اقوام و صاحبان اندیشه بوده و به عنوان یکی از «روزهای خدا» شهرت داشته است؛ «إِنَّ عَاشُورَاءَ يَوْمٌ مِنْ أَيَّامِ اللَّهِ». (۱).

عاشورا کدامین روز از هفته بود؟

در این که عاشورا در چه روزی از هفته رخ داد، اختلاف نظریه وجود دارد: ۱- گروهی نوشته اند روز جمعه به وقوع پیوست. (۲). ۲- برخی این رخداد را روز پنج شنبه می دانند. (۳). ۳- تعدادی بر این باورند که روز دوشنبه بوده است. (۴). ۴- بعضی روز چهارشنبه را نوشته اند. (۵). ۵- و در بعضی روایات آمده است که عاشورا روز شنبه به وقوع پیوسته است؛ «يَخْرُجُ الْقَائِمُ يَوْمَ السَّبْتِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ». (۶).

-
- ۱- المعجم لالفاظ الحديث النبوي، ماده «عشر».
 - ۲- نکه: مفید، ارشاد، ص ۲۳۳، چاپ اعلمی، بیروت.
 - ۳- نکه: ملبوبی: الوقایع والحوادث، ج ۲، ص ۲۴۸.
 - ۴- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۰۱. فی یوم عاشوراء فی یوم الجمعة فی سنه إحدى و ستین و يقال فی یوم عاشوراء یوم الإثنين.
 - ۵- علامه مجلسی، جلاء العیون، ص ۴۶۵.
 - ۶- نکه: سفینه البحار، ماده عشر.

ص: ۱۶۸

شام عاشورا

صاحب عوالم می نویسد: امام (علیه السلام) در شام عاشورا، که به عنوان حلّ بیعت، با یاران سخن می گفت، پس از مطالبی کوتاه، به آنان فرمود: «این تاریکی شب را برای خود شتر راهوار پندارید و از چشم دشمن دور شوید؛ زیرا آنان تنها مرا می جویند و اگر بر من دست یابند، با شما کاری نخواهند داشت. شما آزادید و من بیعت را از شما برداشتم؛ بنابراین، می توانید بروید.» آنان یک صدا اظهار داشتند: «نه، به خدا قسم! هرگز چنین نخواهد شد.» امام (علیه السلام) فرمود: «فردا همه کشته خواهید شد و کسی نجات نمی یابد.» یاران ابا عبدالله گفتند: «حمد، سزاوار خداوندی است که توفیق شهادت در کنار تو را به ما عنایت کرد.» (۱). در شب عاشورا، یاران امام چنان عاشقانه به عبادت پرداختند که به گفته راوی: «لَهُمْ دَوِيُّ كَدَّوِي النَّحْلِ مَا بَيْنَ قَائِمٍ وَقَاعِدٍ وَ رَاكِعٍ وَ سَاجِدٍ.» (۲). «آنان را زمزمه ای است چونان زمزمه ای که از کندوی زنبور عَسَلِ شنیده می شود. آن شب را گروهی در حال رکوع بودند، بعضی در سجود و بعضی در ذکر و دعا به سر بردند.» نیز در حدیث آمده است: «بأثوا قارئین ساجدین.» (۳). «آنان شب را در قرائت قرآن و سجده گذراندند.»

۱- عوالم، ص ۳۵۰ «قادتنا» اثر آیت الله میلانی، ج ۶، صص ۳۴ و ۳۵.

۲- مقتل الحسين، صص ۲۱۶ و ۲۱۷ - اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۱.

۳- همان.

ص: ۱۶۹

جمعی از سربازان عمر بن سعد با دیدن این حالت، متحوّل شدند و حدود ۳۲ تن به امام (علیه السلام) پیوستند. (۱).

اعمال شب عاشورا

۱- احیا در شب عاشورا

پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره عظمت و اهمیت عرفانی شب عاشورا فرمود: «مَنْ أَحْيَا لَيْلَةَ عَاشُورَاءَ فَكَأَنَّمَا عَايَدَ اللَّهَ عِبَادَةَ جَمِيعِ الْمَلَائِكَةِ وَأَجْرُ الْعَامِلِ فِيهَا كَأَجْرِ سَبْعِينَ سَنَةً». (۲). «کسی که شب عاشورا احیا بگیرد، گویی به اندازه عبادت تمام فرشتگان عبادت کرده است و پاداش عبادت در آن شب، به اندازه پاداش هفتاد سال عبادت است.»

۲- نماز عملیات عرفانی و دعا

ابن عباس گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: در شب عاشورا چهار رکعت نماز با کیفیت خاص

- ۱- قمری، ج ۱، ص ۳۸۶. شام وداع در آستانه شام عاشورا بود که سپاه کفر کیش حمله ناگهانی خود را به سوی خيام امام علیه السلام آغاز کردند، چنان که در فصل قمر بنی هاشم یادآوری شد، عباس به امر امام علیه السلام در برابر دشمن یک تنه ایستاد و پیشنهاد آن حضرت را به آنان ابلاغ کرد که در آن آمده بود: جنگ به فردا موکول شود تا ما امشب را به عبادت و دعا بگذرانیم و این چنین شد. یکی از واقعه نگاران می نویسد: آن شب در خیمه گاه تاریخ سازان عاشورا از ذکر و دعا و غوغا بود: «بَانَ الْحُسَيْنِ وَأَصْحَابِهِ تِلْكَ اللَّيْلَةَ وَلَهُمْ دَوِيٌّ كَدَوِيٌّ النَّحْلِ مَا بَيْنَ رَاكِعٍ وَسَاجِدٍ وَقَائِمٍ وَقَاعِدٍ»، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۹۴. او می افزاید: در پرتو این حالت معنوی و حلقه های ذکر بود که جمعی از یاران عمر سعد، هدایت یافتند و ۳۲ تن از آنان به سپاه امام علیه السلام ملحق گشتند: «فَعَبَّرَ إِلَيْهِمْ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ مِنْ عَسْكَرِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ إِثْنَانٌ وَثَلَاثُونَ رَجُلًا»، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۹۴.
- ۲- بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۳۳۶.

ص: ۱۷۰

خواننده شود و پس از نماز دعای ویژه ای مورد توجه آن حضرت بوده است. از نمازهایی که در شب عاشوار مورد توجه پیامبر بود، عبارت است از: چهار رکعت که در هر رکعت پس از حمد پنجاه بار سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» خوانده می شود و پس از نماز ذکر صلوات بسیار بر محمد و آل محمد مورد تأکید است و نیز لعن و نفرین بر مخالفان آل محمد (علیهم السلام) و دعایی خاص نیز در کتاب بحار آمده است. بنابراین، احیا و انجام نماز و پرداختن به دعا در شب عاشورا توسط یاران امام حسین (علیه السلام) در راستای دستورات فوق بوده است. (۱).

۳- حضور در کربلا

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «مَنْ بَاتَ عِنْدَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) لَيْلَةَ عَاشُورَاءَ لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُلَطَّحًا بِدَمِهِ كَأَنَّمَا قُتِلَ مَعَهُ فِي عَزْصَةِ كَرْبَلَاءَ». (۲). «کسی که شب عاشورا را در کنار قبر حسین (علیه السلام) تا صبحدم بیتوته کند، مانند کسی است که در کربلا همراه امام (علیه السلام) با دشمنان جنگیده است.» ابن اثیر در الکامل می نویسد: «فَلَمَّا أُمِّسُوا قَامُوا اللَّيْلَ كُلَّهُ يُصَلُّونَ وَيَسْتَغْفِرُونَ وَيَتَضَرَّعُونَ وَيَدْعُونَ». (۳) «هنگامی که شب فرا رسید، همه به نماز، استغفار، تضرع و دعا در پیشگاه خدا پرداختند.» بلاذری در انساب الأشراف نیز می نویسد: وقتی شب فرا رسید حسین و یارانش،

۱- بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۳۳۸، باب ۸، الأعمال المتعلقة بليلة عاشورا؛ وسائل الشيعة، ج ۸، ص ۱۸۲، باب استحباب صلاة أول المحرم و... عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «تُصَلِّي لَيْلَةَ عَاشُورَاءَ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ فِي كُلِّ رَكَعَةٍ الْحَمْدَ مَرَّةً وَقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ خَمْسِينَ مَرَّةً فَإِذَا سَلِمْتَ مِنَ الرَّابِعَةِ فَأَكْثِرْ ذِكْرَ اللَّهِ تَعَالَى وَالصَّلَاةَ عَلَى رَسُولِهِ وَاللَّعْنَ لِأَعْدَائِهِمْ مَا اسْتَطَعْتَ.».

۲- وسائل الشيعة، ج ۱۴، ص ۴۷۷.

۳- الکامل، ج ۴، ص ۵۹.

ص: ۱۷۱

همگی به نماز، تسیح، تهلیل، استغفار و دعا پرداختند؛ «وَلَمَّا جَنَّ اللَّيْلُ عَلَى الْحُسَيْنِ (علیه السلام) وَأَضِيحَاهِ قَامُوا اللَّيْلَ كُلَّهُ يُصَيِّمُونَ وَيُسَبِّحُونَ وَيَسْتَعْفِزُونَ وَيَدْعُونَ وَيَتَضَرَّعُونَ». (۱). شب عاشورا، شب یاران امیرالمؤمنین (علیه السلام) در صفین را تداعی می کرد؛ شبی که علی (علیه السلام) به دلیر مردان همراه خود توصیه کرد: «إِلَّا أَنْكُمْ مُلَاقُوا الْعَدُوِّ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، فَأَطِيلُوا اللَّيْلَةَ الْقِيَامَ وَ أَكْثِرُوا تِلَاوَةَ الْقُرْآنِ وَ اسْأَلُوا اللَّهَ الصَّبْرَ وَ النَّصْرَ»؛ (۲). «هان! بدانید، به زودی با دشمن درگیر خواهید شد. پس امشب را بیشتر به نماز و تلاوت قرآن مشغول شوید و از خداوند صبر و نصرت بخواهید.»

عباس در اندیشه آینده

زهیربن قین شب عاشورا عباس بن علی (علیه السلام) را گریان دید، راز آن را جويا شد. عباس پاسخ داد: به حال اهل بیت حسین (علیه السلام) در شب آینده می اندیشم و می گویم. (۳). آن شب امام حسین (علیه السلام) نیز با خنجر، خارهای حوالی خیمه را بردند و به کناری انداختند. وقتی سبب را پرسیدند، فرمود: فردا دختران من از روی همین خارها عبور خواهند کرد. امام (علیه السلام) شب عاشورا در جمع یاران خود این چنین خطبه خواندند: «با بهترین وجه به ستایش و ثنای خدا می پردازم و در همه حال، از خوشی و تلخکامی، خدا را شکر و سپاس می گویم. خدایا! تو را حمد می گویم که ما را به «نبوت» پیامبر (صلی الله علیه و آله) گرامی داشتی و قرآن را به ما آموختی و ما را در دین فقیه و بینا

۱- انساب الأشراف، ج ۲، ص ۱۹۱.

۲- پرورش روح، ج ۲، ص ۳۸۱ مبحث حماسه عاشورا.

۳- سخنان امام حسین از مدینه تا کربلا - فصل ابوالفضل.

ص: ۱۷۲

ساختی و به ما گوش ها، چشم ها و دل ها (راه های درک حقایق) ارزانی داشتی و ما را در شمار مشرکان قرار ندادی. اما بعد؛ من اصحابی برتر و اهل بیته نیکوکارتر و عامل تر به قانون صله رحم، از اصحاب و اهل بیت خود سراغ ندارم. خداوند همه شما را جزای خیر عنایت کند! (و افزودند) جدم پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) مرا خبر داده، از آینده ام که به طرف عراق حرکت خواهم کرد و در سرزمینی به نام «عمورا - کربلا» (۱) فرود خواهم آمد و در همان جا به شهادت خواهیم رسید و آن وعده نزدیک است. آگاه باشید! که من از فردا خبر دارم و به شما اذن رفتن از این سرزمین را می دهم. پس برخیزید و بروید و از ناحیه من آزادید. از پوشش تاریکی شب استفاده کنید و هریک از شما دست یکی از اهل بیت مرا بگیرد و از این سرزمین بروید و خدا همه شما را بهترین جزا عنایت کند! پس به سوی آبادی ها و شهرهای خود متفرق گردید. این قوم فقط مرا می جویند. هنگامی که به من دست (یابند) با کس دیگر کاری ندارند». (۲) و (۳). امام سجاد (علیه السلام) می گوید: من از شکاف خیمه ام، سخنان پدرم را در جمع اصحاب می شنیدم، سکوت باشکوهی بود. امام پس از سخنانی چند، با ابراز احساسات خالصانه یاران با وفا مواجه شد، لذا لب به سخن گشوده، فرمودند: «شما را بشارت دهم به جنت دنیوی. به خدا سوگند! ما به قدری که خدا می داند مکث و درنگ می کنیم تا آن قائم ما ظهور کند، او از دشمنان ما انتقام می گیرد و من و شما مشاهده می کنیم آنان را در زنجیرها و زندانها و انواع کيفرها...»

۱- نک: کتاب قادتنا «آیت الله میلانی» ج ۶، ص ۹۸.

۲- مقتل الحسین، ص ۲۱۳.

۳- اثنی علی الله أحسن الثناء و أحمدده علی السراء و الضراء اللهم إني أحمدك علی أن أكرمتنا بالنبوة و علمتنا القرآن و فقّهتنا فی الدین و جعلت لنا أسمعاً و أبصاراً و أفئدة فاجعلنا من الشاكرين أما بعد فإني لا أعلم أصحابا أوفى و لا خيراً من أصحابی و لا أهل بیت أبرّ و لا- أوصل من أهل بیته فجزاكم الله عني خيراً». بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۹۲؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۹۱. «...و إني قد أذنت لكم فانطلقوا جميعاً فی حلّ لیس علیکم منی ذمام هذا اللیل قد غشیکم فاتخذوه جملاً و لیاخذ کل رجل بید رجل من أهل بیته و تفرقوا فی سوادکم و مدائنکم فإنّ القوم إنما یطلبوننی و لو قد أصابونی للهوا عن طلب غیری» المناقب، ج ۴، ص ۹۸. «...ثُمَّ نَظَرَ إِلَى بَنِي عَقِيلٍ وَقَالَ: حَسْبُكُمْ مِنَ الْقَتْلِ بِصَاحِبِكُمْ مُسْلِمٍ، إِذْ هَبُوا فَقَدْ أَذِنْتُ لَكُمْ». کتاب لهوف.

ص: ۱۷۳

تعلیلی از مسأله حل بیعت

در مسأله حل بیعت اختلاف چندانی به چشم نمی خورد و اختلاف در جدایی تعدادی از یاران از امام (علیه السلام) در شب عاشورا است که سه نظریه عمده به چشم می خورد: ۱- در شب عاشورا جمعی از یاران از امام جدا شده، دست از یاری اش برداشتند. ۲- هیچ کس از یاران امام از آن حضرت جدا نشدند. ۳- جمعی از یاران از امام جدا شدند، ولی نه در شب عاشورا؛ بلکه در میان راه. در تحلیل حل بیعت، بهتر است ابتدا به تعداد شهدای کربلا اشاره کنیم و سپس به بیان دیدگاه و در آخر به اظهار نظر نهایی پردازیم. (۱).

تعداد یاران امام حسین و شهدای کربلا

آیا در شب عاشورا، کسی از یاری امام حسین دست برداشت؟

در مورد تعداد یاران امام حسین (علیه السلام) در شب عاشورا اختلاف است؛ چنان که در باب جدایی و عدم جدایی یاران در شب عاشورا اختلاف به چشم می خورد. علامه مجلسی (رحمه الله) این مسأله را یادآور می شود که: محفل و انس عرفانی یاران امام (علیه السلام) در شب عاشورا، موجب بیداری ۳۲ تن از سپاهیان عمر سعد و پیوستن آنان به امام شد. (۲). فرهاد میرزا در قمقام می نویسد: امام حسین (علیه السلام) با ۱۸ تن از اهل بیت و ۶۰ تن از انصار، به کربلا وارد شد. (۳) همچنین سید بن طاووس در لهوف با نقل حدیثی از

۱- روزنامه ها در صبح روز ۱۱ بهمن سال ۵۷ ساعتها پیش از حرکت امام خمینی قدس سره از پاریس به ایران، نوشتند ایشان به یاران خود فرمود: من بیعت خود را از شما برمی دارم جان خود را به خطر نیفکنید ما به سوی کار بزرگی می رویم نقل از برنامه سلام صبح بخیر تلویزیون شبکه اول، ۱۱/۱۱/۷۹ اخبار بامدادی ساعت هفت صبح. تردیدی نیست که گفتار امام خمینی قدس سره جمله درس هایی است که از عاشورا به یادگار دارد.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۹۴.

۳- قمقام، ج ۱، ص ۳۳۵.

ص: ۱۷۴

امام باقر (علیه السلام) بر این نکته پای می فشارد که تعداد یاران امام (علیه السلام) ۴۵ سواره و ۱۰۰ نفر پیاده بوده اند. او به جدا شدن کسی از سپاه امام (علیه السلام) اشاره ای نمی کند. (۱). ابن قتیبه، مورخ نامی (۲۷۰هـ) می نویسد: «جمعی در شب عاشورا از یاری امام حسین (علیه السلام) دست برداشتند و تنها سیصد نفر باقی ماند». (۲). البته برخی از مورخان نوشته اند: «همه رفتند و تنها چهل تن پیاده و سی و دوتن سواره باقی ماندند». مسعودی در مروج الذهب آورده است: یاران امام حدود پانصد نفر بودند که هشتاد و هفت نفر از آنان به شهادت رسیدند (۳) ولی توضیح نمی دهد که افراد دیگر (غیر از شهیدان) چه زمانی و چگونه از امام جدا شدند. همین نویسندگان در اثبات الوصیه، مبحث امام حسین (علیه السلام)، یاران امام (علیه السلام) را شصت و یک تن دانسته، می گوید همه آنان شهید شدند. (۴). در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (علیه السلام)، در ذیل آیه ۳۴ سوره مبارکه بقره، آمده است: «جمعی از اصحاب امام در آن شب از آن حضرت جدا شدند». مرحوم سپهر نیز همین عبارت را در کتاب ناسخ التواریخ ترجمه کرده است، ولی بسیاری از مورخان نامور و سیره نویسان، بر این مسأله تأکید دارند که: «حل بیعت و اذن جدایی از امام، مورد استقبال یاران قرار نگرفت»، (۵) و حتی مسلم بن عوسجه گفته است که: «وَبِمَا نَعْتَدُ إِلَى اللَّهِ فِي أَدَاءِ حَقِّكَ؟»؛ «اگر از تو جدا شویم، در باب ادای حق تو، در پیشگاه خدا چه عذری خواهیم داشت؟» و سپس همگان؛ از جمله اهل بیت نیز اظهار وفاداری کردند. (۶).

۱- لهوف، ص ۴۳، چاپ نجف. «فَرُوِيَ عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُمْ كَانُوا خَمْسَةً وَ أَرْبَعِينَ فَارِسًا وَمِائَةً رَاجِلًا وَ رُوِيَ غَيْرُ ذَلِكَ.»

۲- فریشر، امام حسین و ایران، ص ۱۹۴.

۳- مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۱.

۴- مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۱۶۲.

۵- طبری، ج ۲، ص ۳۱۸؛ ارشاد، ص ۲۳۱؛ ابن کثیر، بدایه، ج ۸، ص ۱۷۷؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۱؛ اعلام الهدی، ص ۲۳۵؛ روضه الواعظین، ص ۱۸۳؛ الکامل، ج ۴، ص ۵۷، ۵۷؛ لهوف ص ۴۰.

۶- وقایع الأيام، صص ۳۳۶ و ۳۳۲.

ص: ۱۷۵

امام سجاد (علیه السلام) می گوید: «در شب عاشورا پدرم همراهان و یاوران خود را یکجا جمع کردند و فرمودند: «یا أَهْلِي وَ شَيْعَتِي اتَّخِذُوا هَذَا اللَّيْلَ جَمَلًا - لَكُمْ فَأَنْجُوا بِأَنْفُسِكُمْ، فَلَيْسَ يَطْلُبُونَ غَيْرِي، وَ أَنْتُمْ فِي حِلٍّ وَ سَعَةٍ مِنْ بَيْعَتِي وَ عَهْدِي الَّذِي عَاهَدْتُمُونِي عَلَيْهِ». «ای پیروان من، تاریکی شب را به سان شتری راهوار پندارید و خود را نجات دهید؛ زیرا آنان کسی را غیر از من طالب نیستند و شما از بیعت و پیمانی که با من بسته اید آزادید.» آنگاه که یاران، سخن امام را شنیدند، همگی به یک زبان گفتند: «مولای ما! سوگند به خدا هرگز دست از دامن تو بر نمی داریم!» (۱). بلاذری می نویسد: «شب عاشورا کسی از امام جدا نشد، تنها در شب هفتم، سه شب قبل از شام عاشورا، هنگامی که موقعیت صحنه روشن شد «فراس جعه» از همراهی امام منصرف شد و امام (علیه السلام) هم به او اجازه رفتن داد. این مسأله هنگامی بود که پانصد سوار میان امام و شریعه فرات، فاصله انداخته، او را در محاصره بی آبی قرار داده بودند». (۲).

دیدگاه‌ها

آنچه از تاریخ به دست می آید، آن است که دنیا پرستان با امام (علیه السلام) همراهی نداشتند و اگر ایامی را همراه آن حضرت سپری کردند، در هنگام مخمصه و حساس، آن حضرت را تنها گذاشتند و اختلاف در مکان و زمان این جدایی است که بعضی گفته اند پس از ملاقات سپاه امام با سپاه حر در میان راه بوده و بعضی بر این باورند که این جدایی، هنگام رسیدن خبر شهادت مسلم به امام (علیه السلام) در میان راه، منزل زباله، و یا شب عاشور بوده است. به نظر می رسد شب عاشورا این مسأله رخ نداده است. آری؛ آنگاه که امام (علیه السلام) از مکه عازم کوفه بودند، در میان راه، پیش از برخورد با

۱- خیابانی، وقایع الأيام، صص ۳۳۲ - ۳۳۶.

۲- بلاذری، انساب الأشراف، ج ۲، ص ۱۹۰.

ص: ۱۷۶

سپاه حرّ، در خطبه ای به یاران فرمودند: «أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ أَتَانَا خَبْرٌ فَطِيعٌ، قُتِلَ مُسْلِمٌ بِنِ عَقِيلٍ وَ هَانِي بِنِ عُرُوهُ وَ عَبْدِ اللَّهِ بِنِ يَفْطُرٍ، وَ قَدْ خَدَلْنَا شَيْعَتُنَا، فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ الْإِنْبِصِرَافَ فَلْيُنْصِرِ رِفْ فِي غَيْرِ حَرَجٍ، لَيْسَ عَلَيْهِ مَنَا ذِمَامٌ. فَتَفَرَّقَ النَّاسُ عَنْهُ، وَ أَخَذُوا يَمِينًا وَ شِمَالًا حَتَّى بَقِيَ فِي أَصْحَابِهِ الَّذِينَ جَاءُوا مَعَهُ مِنَ الْمَدِينَةِ وَ نَفَرِ يَسِيرٍ مِمَّنِ انْضَمُّوا إِلَيْهِ». (۱). پس از خطبه امام، همه رفتند، جز کسانی که از مدینه همراه امام آمده بودند و چندتن از دیگران، که در راه به امام پیوسته بودند. ابن اثیر می گوید: «وقتی خبر شهادت مسلم و برادر رضاعی امام (علیه السلام) به ایشان ابلاغ شد، امام (علیه السلام) خطبه ای خواندند و به همگان خطاب کردند و فرمودند: «قَدْ خَدَلْنَا شَيْعَتُنَا...». پس از سخنان امام، اصحاب از چپ و راست متفرق شدند و تنها یارانی که از مکه با امام بودند، ماندند. (۲). مقتل نویسان معتبر؛ از جمله سید بن طاووس می نویسند: «هنگامی که خبر شهادت مسلم به امام رسید و مطلب برای همراهان امام بازگو شد، همراهان طماع و اهل تردید، راه خود را از امام جدا کردند و تنها اهل بیت و شایستگان از اصحاب او ماندند.» (۳). برخی از مورخان نوشته اند که امام (علیه السلام) به برادرش - عون - دستور دادند: «به هر کس که جدا می شود، پنج دینار به عنوان خرجی راه بپردازد.» (۴). طبری (۵) می نویسند: امام در منزلگاه بیضه، در جمع یاران و سپاه حرّ، خطبه ای ایراد

۱- ارشاد، مفید، ص ۲۲۳.

۲- الکامل، ج ۴، ص ۴۳.

۳- لهوف، ص ۳۲، چاپ نجف. «... حَتَّى بَلَغَ «زُبَالَهُ» فَأَتَاهُ فِيهَا خَبْرٌ قَتَلَ مُسْلِمَ بِنِ عَقِيلٍ، فَعَرَفَ بِذَلِكَ جَمَاعَةٌ مِمَّنْ تَبِعَهُ فَتَفَرَّقَ عَنْهُ أَهْلُ الْأَطْمَاعِ وَالْإِزْتِيَابِ، وَبَقِيَ مَعَهُ أَهْلُهُ وَخِيَارُ الْأَصْحَابِ.»

۴- امام حسین و ایران، ص ۱۹۴، معالی السبطين، ص ۲۰۷.

۵- طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۳۰۴.

ص: ۱۷۷

کرد و در پایان آن فرمود: «فَلَكُمْ فِي أَسْوَةٍ، وَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَنَقَضْتُمْ عَهْدَكُمْ وَخَلَعْتُمْ بَيْعَتِي مِنْ أَعْنَاقِكُمْ فَلَعَمْرِي مَا هِيَ لَكُمْ بُنْكَرٌ، لَقَدْ فَعَلْتُمُوهَا بِأَبِي وَأَخِي وَابْنِ عَمِّي مُسْلِمًا». «من اسوه شمایم و اگر مانند من عمل نکنید و عهد پیمانتان را نادیده بگیرید و بیعت بشکنید، به جان خودم سوگند که این در نظر شما امر ناپسندی نیست؛ زیرا شما با به پدر، برادر و پسر عمویم مسلم چنین معامله ای را کردید.» این مطالب نشان می دهد که بیوفایانی در کنار امام بودند و از او جدا شدند؛ زیرا کلام امام در جمع عشاق، در شب عاشورا، حکایت از آن دارد که یاران امام یک دست و همگان مورد اعتماد آن حضرت بوده اند. میان این دو سخن، تفاوت فاحشی است و از آن به دست می آید که افرادی قبل از شب عاشورا از امام (علیه السلام) جدا شدند. حدیث معروفی از حضرت سکینه (علیها السلام) نقل شده که می گوید: «در شب عاشورا آنگاه که پدرم به یاران گفتند: «در این لحظه هدفی جز قتل من و کسانی که به همراه من جهاد می کنند، ندارند» (۱) پدرم سر به پایین گرفت و آنان ده نفر، ده نفر و گاهی بیست نفر، بیست نفر رفتند.» (۲). از میان معاصرین نیز علامه تستری صاحب «قاموس الرجال» (۳) در شرح حال زهیر بن قین می نویسد: «... إِنَّهُ قَالَ (علیه السلام) فِي مَسَاءِ التَّاسِعِ: هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشَيْتِكُمْ فَأَتَّخِذُوهُ جَمَلًا»، كِنَايَةٌ عَنْ أَنَّهُ (علیه السلام) رَفَعَ الْبَيْعَةَ عَنْهُمْ فَيَذْهَبُوا حَيْثُ شَاءُوا. وی در ادامه همین کلام می نویسد: «زهیر برخاست و گفت: دوست دارم در راه تو هزاران بار کشته شوم» اگر کسی از امام جدا شده بود، مورد اشاره قرار می گرفت. حقیقت امر همان است که، امام (علیه السلام) در میان راه واقعیت را با آنان در میان گذاشتند و بعضی از آنها، از امام جدا شدند.

۱- «الآن لَيْسَ لَهُمْ مَقْصِدٌ إِلَّا قَتْلِي وَقَتْلَ مَنْ يُجَاهِدُ بَيْنَ يَدَيَّ...».

۲- وقایع الأيام، ص ۳۲۴.

۳- قاموس الرجال، ج ۴، ص ۴۸۷، باب الزاء.

ص: ۱۷۸

هرچند که امام در شب عاشورا نیز مسأله انصراف را بزرگوارانه پیش کشیدند، لیکن کسی در این مرحله، از امام جدا نگشت. مؤید این نظر حدافل، نکات ذیل است: ۱- نگهبانان عمر بن سعد که تمام حوالی آن منطقه را زیر نظر داشتند، درباره برخورد با جدانشدگان از کاروان امام، گزارشی ارائه نداده اند. ۲- در تاریخ مشاهده نشده که کسی از جدانشدگان، در شرح خاطرات خود گفته باشد من در شب عاشورا از امام جدا شدم. ۳- مقتل نویسان مورد اطمینان نیز، مسأله رفتن همراهان در شب عاشورا را نفی کرده اند. (هرچند بعضی در این باره سکوت را برگزیده اند). ۴- در سخنان هیچ یک از یاران، که اظهار وفاداری کرده اند، کنایه ای از رفتن دیگران و یا گلاویه ای از آنان نیست. بی شک اگر کسی یا جمعی جدا می شد، در اظهار وفاداری یاران منعکس می گردید. ۵- مقتل نویسان پیوستن ۳۲ تن از سپاه عمر بن سعد به سپاه امام را گزارش کرده اند (۱) بدیهی است اگر کسی از سپاه امام جدا می شد، آن را نیز می نوشتند. ۶- امام (علیه السلام) در جمع یاران در شب عاشورا فرمودند: من کسی را با وفاتر و بهتر از اصحابم نمی شناسم و اصحاب کسی را از حیث نیکی و پرداختن به صله رحم، همسنگ اصحاب خود نمی یابم؛ «...فَأِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصِيحَابًا أَوْفَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصِيحَابِي وَلَا أَهْلَ بَيْتِ أَبَرِّ، وَلَا أَفْضَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي خَيْرَ الْجَزَاءِ». (۲). به دنبال این سخن بود که امام (علیه السلام) سخن از حلّ بیعت به میان آورد. و شرح آن پیشتر گذشت و این سخن گواه است بر عدم استحکام حدیث جدایی یاران در شب عاشورا. ۷- بلاذری در انساب الأشراف و دیگران؛ از جمله: محدث قمی، در دو

۱- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۴۹۴.

۲- الکامل، ج ۴، ص ۵۷.

ص: ۱۷۹

اثر معروف خود، (۱) روایات فرار برخی از یاران از کنار امام در شب عاشورا را ذکر نکرده اند. همچنین دکتر محمد ابراهیم آیتی در کتاب «بررسی تاریخ عاشورا» در این مورد، می نویسد: «شیخ مفید، طبری، ابوالفرج و ابن کثیر این خطبه را نقل کرده اند، ولی هیچ نگفته اند که در این هنگام، کسی از اصحاب، از کنار امام، رفته باشد». (۲). علامه مجلسی (رحمه الله) نیز در جلاءالعیون، خطبه فوق را اصل قرار داده، از حدیثی که مفاد آن «برخی رفتند» می باشد، با بی اعتنایی خاص به عنوان «قیل» یاد کرده است. در شب عاشورا، زینب (علیها السلام) با افسردگی ویژه ای رو به امام (علیه السلام) کرده، گفتند: «آیا یاران را آزموده ای تا تو را فردا تحویل دشمن ندهند؟!». علامه نراقی در طاقدیس، راجع به «حل بیعت» از سوی امام (علیه السلام) و پاسخ یاران چنین می سراید: گرد آورد آن شهنشاه سترگ جمله اصحاب از خُرد و بزرگازبرادر و زبرادر زادگان هم ز فرزندان و یاران جملگانگفت با ایشان که ای آزادگان ای همه از طینت ما زادگانای همه از خاک علین پاک ای همه در خاک مهر تابناکیبت خود از شما برداشتم من شما را با شما بگذاشتم این شب تار است و دشت بیکران راه ها پیدا به اطراف جهان دشمنان در خواب ظلمت پرده دار راه های روشن اندر هر کنار با من اینان را سرکار است و بس چون که من هستم نجویند هیچ کسبهر من این آسیا در گردش است بهر من این سیل اندر جنبش است چونکه جانبازان میدان وفا این شنیدند از شه ملک صفاجمله یکبار آمدند اندر خروش لجه دریای عشق آمد به جوش

۱- منتهی الآمال و نفس المهموم.

۲- بررسی تاریخ عاشورا، مجلس چهارم، ص ۶۹.

ص: ۱۸۰

جمله گفتند ای خلیفه کردگار ای جمال حق ز رویت آشکار جسم خوش باشد فدای جان شود از برای جان خود قربان شود (۱).

دلداری خواهر

ابن اثیر می نویسد: در شب عاشورا هنگامی که امام (علیه السلام) مشغول تیز کردن شمشیر بودند، این چنین زمزمه می کردند: یا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ كَمْ لَكَ بِالْأَشْرَاقِ وَالْأَصِيلِمِنْ طَالِبٍ وَصَاحِبِ قَتِيلٍ وَالْدَهْرُ لَا يَنْفَعُ بِالْبَدِيلِ كُلُّ حَيٍّ فَإِلَى سَبِيلٍ مَا أَقْرَبُ الْوَعْدُ إِلَى الرَّحِيلِ! راوی می گوید: زینب (علیها السلام) با شنیدن این اشعار، اختیار از دست داد و به سوی حسین حرکت کرد و فریاد برآورد: «وَأَتَكَلَّمُ! لَيْتَ الْمَيُوتِ أَعْرِدَ مِنِّي الْحَيَاءُ، الْيَوْمَ مَاتَتْ أُمِّي فَاطِمَةُ، وَأَبِي عَلِيٌّ، وَأَخِي الْحَسَنِ، يَا خَلِيفَةَ الْمَاضِينَ وَثَمَالَ الْبَاقِينَ». امام (علیه السلام) بدو نگریست و فرمودند: «يَا أُخْتَاهُ! لَا يَذْهَبَنَّ بِجِلْمِكَ الشَّيْطَانُ». (۲). سخنانی میان امام حسین (علیه السلام) و خواهرش رد و بدل شد. زینب (علیها السلام) با شنیدن کلام امام حسین (علیه السلام) که فرمود: «لَوْ تَرَكْتُ الْقَطَا لَيْلًا لَنَامَ»؛ «اگر پرنده قطا را به حال خود وامی گذاشتند می خوابید.» (۳).

۱- طاقدیس، ص ۴۲۲.

۲- بلاذری، انساب الأشراف، ج ۲، ص ۱۹۱.

۳- ضرب المثل معروفی است میان عرب.

ص: ۱۸۱

آنچنان بی تاب شد که بر زمین افتاد. امام (علیه السلام) برخاسته، روی خواهر خود زینب آب پاشیدند و او را به هوش آوردند و فرمودند: «خواهرم!» همه ساکنان زمین می میرند و همه اهل آسمان از بین می روند و همه چیز فانی می شود، جز پروردگار متعال، پدرم، مادرم، برادرم که بهتر از من بودند، از دنیا رفتند و پیامبر اسوه من و تمام آنان است.» (۱).

آنان که مال دیگران بر ذمه دارند از لشکر من جدا شوند

امام (علیه السلام) و یارانش، چون آب در خیمه ها نایاب شد، نماز صبح عاشورا را با تیمم و به جماعت برگزار کردند. (۲) و پس از نماز، حضرت خطبه ای کوتاه فرمودند: «أَشْهَدُ أَنَّهُ قَدْ أَدِنَ فِي قِتَالِكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاصْبِرُوا» (۳). سپس صفوف یاران خود را برای جهاد در راه خدا مرتب کرد (۴) و دستور داد منادی در میان یاران ندا دهد و به آنان بگوید: «هر کس مال دیگران را بر ذمه دارد، از لشکر من جدا شود.» (۵).

خاطره صفین در کربلا

اشاره

عصر روز دوم محرم الحرام، کاروان عاشورا، به سرزمین کربلا قدم نهاد. امام (علیه السلام) با دیده ملکوتی و حقیقت آشنای خود، به آینده کاروان و کربلا نظری افکند و فرمود: «این جا، جایگاه گرفتاری ها و مشکلات است. این جا سواره ها، زمین گیر خواهند

- ۱- «... وَاعْلَمِي أَنَّ أَهْلَ الْأَرْضِ يَمُوتُونَ، وَأَهْلَ السَّمَاءِ لَا يَبْقُونَ، وَأَنَّ كُلَّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ، أَبِي خَيْرٌ مِنِّي وَأُمِّي خَيْرٌ مِنِّي وَأَخِي خَيْرٌ مِنِّي وَلَهُمْ مَوْلَى كُلِّ مُسْلِمٍ بِرَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ» الإرشاد، ج ۲، ص ۹۳ والکامل، ج ۴، ص ۵۹.
- ۲- معالی السبطين، ج ۱، ص ۳۶۱.
- ۳- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۷.
- ۴- منتهی الآمال، صص ۲۴۸ و ۲۴۹.
- ۵- احقاق الحق، علامه شوشتری، ج ۱۱، ص ۴۳۷.

ص: ۱۸۲

شد. این جا محلّ بارانداز ما است، قتلگاه مردان ما و محل ریختن خون های ما است.» (۱). امّ کلثوم (علیها السلام) - خواهر امام حسین (علیه السلام) - گفت: زمین خوفناکی است. دلم در اضطراب است! امام به او نگریست و خاطره ای را اینگونه بیان کرد: «هنگامی که در رکاب پدرم به صفین می رفتیم، در راه (همین جا) بار انداز کردیم. پدرم که در کنار برادرم - حسن (علیه السلام) - قرار داشت، اندکی به خواب رفت، سپس بیدار شد؛ ولی می گریست! برادرم راز گریه ایشان را جویا شد. پدرم پاسخ داد: در خواب دیدم که این صحرا، دریایی از خون است و حسین من در میان آن دست و پا می زند، ولی کسی به فریاد او نمی رسد! در این هنگام، پدرم به من نگاه کرده، گفت: «كَيْفَ تَكُونُ يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ إِذَا وَقَعَتْ هَيْهُنَا الْوَأَقِعَةُ؟»؛ «چه خواهی کرد ای اباعبدالله! در صورت وقوع آن واقعه؟» گفتم: «صبر می کنم».

نفرین امام

پیش از آغاز نبرد، آنگاه که سپاه عمر بن سعد مهیای جنگ شدند، امام (علیه السلام) بریر بن خضیر را برای نصیحت دشمنان، به جانب آنان فرستاد، ولی آنان گوش به موعظه ها و تذکرات وی ندادند. بعد از او خود امام، سوار بر ناقه و به قولی، سوار بر اسب خود شد و در مقابل لشکر دشمن حضور یافت. خطبه ای خواند و آنان را نصیحت کرد، رهنمود داد، و سرزنش نمود و (آنگاه که آنان را غرق در غفلت یافت) فرمود: «ای بردگان امت، ای جمعیت ویژه (تافته جدا بافته)، ای پاره کنندگان قرآن، ای تحریف گران حقیقت، ای بقایای گناهان، ای باد دهن شیطان، ای نابود کنندگان سنت ها، آیا این قوم (یزید و یارانش) را کمک و حمایت می کنید و ما را تنها می گذارید؟» این آدم بدکاره، پسر بدکار مخیرم کرد میان مرگ و ذلت و البته زیر بار ننگ و

۱- «هَذَا مَوْضِعُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ، هَيْهُنَا مَنَاخُ رِكَابِنَا، وَ مَحَطُّ رِحَالِنَا، وَ مَقْتَلُ رِجَالِنَا، وَ مَسِيفُكُ دِمَائِنَا» علامه شوشتري - مواعظ، مجلس

ص: ۱۸۳

ذلت رفتن از ما به دور است؛ زیرا خدا، رسول، مؤمنان و دامن های آزاده و پاک زادگان، رفتن زیر بار ننگ و ذلت را از ما نمی پذیرند.» (۱). و در پایان همین خطبه، امام آنان را در سه جمله نفرین کرد: ۱- خدایا! باران رحمت را از آنان دریغ دار ۲- قحط سالی دوران یوسف را بر آنان تحمیل کن! ۳- غلام ثقیف (حجاج بن یوسف ثقفی) را بر آنان مسلط گردان (۲) و سپس امام از آنان فاصله گرفت و وقتی به خیمه بازگشت، عمر بن سعد با انداختن تیری به سوی خیم، فرمان جنگ را عملاً صادر کرد.

آغاز جنگ و شهدای گروه اول

صبح عاشورا عمر بن سعد در کنار پرچمدار سپاه خود قرار گرفت، تیری به کمان گذاشت و لشکر امام حسین (علیه السلام) را نشانه رفت و گفت: «ای مردم! گواه باشید، اول کسی که تیر به لشکر حسین انداخت من بودم!». آنگاه لشکرش به پیروی از وی، یاران اباعبدالله (علیه السلام) را تیرباران کردند که به قول سید بن طاووس (رحمه الله) تیر مانند باران بر سر یاران آن امام (علیه السلام) می ریخت. حضرت در آن حال رو به اصحاب خود کرد و فرمود: «مهیا شوید و برخیزید به سوی مرگی که چاره ای نیست خداوند در این مقاتله شما را مورد رحمت خود قرار دهد!» در گزارشی آمده است جمعی از یاران امام حسین (علیه السلام) شربت شهادت نوشیدند که مرحوم محدث قمی نام آنان را بدین ترتیب آورده است: ۱- نعیم بن عجلان ۲- حمران بن کعب ۳- حنظله بن عمرو شیبانی ۴- قاسط بن زهیر ۵- مقسط ۶- کنانه بن عتیق ۷- عمرو بن مشیعه تمیمی ۸- ضرغامه بن مالک تغلیبی

۱- «فَسَيَحَقُّ لَكُمْ يَا عبيد الأُمَّةِ، وَشُدَّاذَ الأَحْزَابِ، وَتَبَيَّذَهُ الْكِتَابِ، وَمُحَرَّفِي الْكَلِمِ، وَعُصْبَةَ الأَثَامِ، وَنَفَثَةَ الشَّيْطَانِ، وَمُطْفِئِي السُّنَنِ، أ هُوَ لَأِ تَغْضُّ دُونَ وَ عَنَا تَتَخَذُلُونَ؟ أَلَا إِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ: بَيْنَ السَّلَّةِ وَالدَّلَّةِ، وَهَيْهَاتَ مِنَّا الدَّلَّةُ، يَا بِي اللهُ ذَلِكَ لَنَا وَرَسُولُهُ وَالمُؤْمِنُونَ وَحُجُورٌ طَابَتْ وَحُجُورٌ وَطَهَّرَتْ...».

۲- «اللَّهُمَّ أَحْبِسْ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّمَاءِ، وَابْعَثْ عَلَيْهِمْ سَنِينَ كَسَيْتَنِي يُوسُفَ، وَسَلِّطْ عَلَيْهِمْ غُلَامَ ثَقِيفٍ فَيُسُومَهُمْ كَأَسَا مُصْبِرَةً فَإِنَّهُمْ كَذَّبُونَا وَخَذَلُونَا...» لهوف، ص ۴۳.

ص: ۱۸۴

۹ و ۱۰ - عامر بن مسلم عبدی و مولای او ۱۱ - سالم ۱۲ - سیف بن مالک نمری ۱۳ - عبدالرحمان ارحبی ۱۴ - حباب بن عامر التیمی ۱۵ - عمرو الجُندُعی ۱۶ - حلاس بن عمرو ۱۷ - نعمان بن عمرو ۱۸ - سَوار بن ابی عُمیر فهمی که مجروح گشت و او را اسیر کردند و بعد از مدتی در حالی که در بند و بیمار بود وفات نمود. ۱۹ - عَمّار بن ابی سلامه ۲۰ - زاهر بن عمرو ۲۱ - جبلة بن علی الشیبانی ۲۲ و ۲۳ - مسعود ابن الحجاج التیمی و پسرش ۲۴ - زهیر بن بشر الخثعمی ۲۵ - عَمّار بن حسان ۲۶ - مسلم بن کثیر ازدی ۲۷ - زهیر بن سلیم ۲۸ و ۲۹ - عبدالله و عبیدالله (پسران زیدبصری) ۳۰ - جندب بن حجر کندی خولانی ۳۱ - جنادة بن کعب انصاری ۳۲ - عمرو بن جنادة ۳۳ - سالم بن عمرو ۳۴ - قاسم بن حیب ازدی ۳۵ - بکر بن حی تیمی ۳۶ - جُوزین ابن مالک التیمی ۳۷ - امیة بن سعد الطائی ۳۸ - عبدالله بن بشر ۳۹ - بشر بن عمرو ۴۰ - حجاج بن بدر بصری ۴۱ - قعنب بن عمر نمری بصری ۴۲ - عاذ بن مجع بن عبدالله عائذی و ده نفر از غلامانش به نام های: اسلم بن عمرو - قارب بن عبدالله دثلی منجج بن سهم - سعد بن حرث - نصر بن ابی نیزر - حرث بن نبهان و چند تن دیگر، که نام آنان مشخص نیست. (۱). پیش از شروع جنگ، امام (علیه السلام) در برابر سپاه دشمن قرار گرفت و به عنوان اتمام حجت، سخن آغاز کرد ولی آنان سر و صدا راه انداختند تا کسی سخن امام را نشنود. امام (علیه السلام) به آنان فرمود: راز این مسأله که به سخن من گوش نمی دهید در آن است که شکم شما از لقمه حرام پر شده است «فَقَدْ مُلِئْتُ بِطُؤْنِكُمْ مِنَ الْحَرَامِ»؛ پس از آن کمی آرامش

۱- بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۶۴. ابن شهر آشوب نیز نامهای شهدای کربلا را اینگونه آورده است: نعیم بن عجلان، عمران بن کعب بن حارث الأشجعی، حنظلة بن عمرو الشیبانی، قاسط بن زهیر، کنانه بن عتیق، عمرو بن مشیعة، ضرغامة بن مالک، عامر بن مسلم، سیف بن مالک النمیری، عبدالرحمن الأرحبی، مجمع العائذی، حباب بن حارث، عمرو الجندی، الجلاس بن عمرو الراسبی، سوار بن ابی حمیر الفهمی، عمار بن ابی سلامة الدالانی، النعمان بن عمرو الراسبی، زاهر بن عمرو مولی ابن الحمق، جبلة بن علی، مسعود بن الحجاج، عبد الله بن عروة الغفاری، زهیر بن بشیر الخثعمی، عمار بن حسان، عبد الله بن عمیر، مسلم بن کثیر، زهیر بن سلیم، عبد الله، عبید الله ابنا زید البصری، عشرة من موالی الحسین علیه السلام، اثنان من موالی امیر المؤمنین علیه السلام.

ص: ۱۸۵

ایجاد شد و امام (علیه السلام) به سخنان مبسوطی پرداختند. (۱). حضرت در حالی که فرزندش علی اکبر، وی را همراهی می کرد، لشکر کفر را مخاطب ساخت و گفت: «أَتَطْلُبُونِي بِقَتِيلٍ؟ - أَوْ بِمَالِ اسْمِي تَهْلِكْتُهُ؟ أَوْ بِقِصَاصٍ مِنْ جِرَاحِيَّةٍ جَرَحْتُهَا؟». (۲). «آیا کسی از شما را کشتم که خون او را طلب می کنید، اموالی از شما را نابود کرده ام، جراحاتی بر شما وارد ساخته ام؟» کسی جواب نداد، امام «شبت» و «قیس» را صدا زد و فرمود: «مگر شما مرا دعوت نکردید؟» گفتند «خیر...». در این هنگام، - طبق نقل بلاذری - حرّ بن یزید ریاحی که از جریان دعوت نامه های آنان آگاهی داشت، به طور رسمی به سپاه نور پیوست و در برابر لشکر کفر، به ارشاد و نصیحت پرداخت که ناگهان، عمر بن سعد رسماً نبرد را با انداختن تیری به سوی سپاه نور آغاز کرد.

نماز و عاشورا

اشاره

اندیشمند بزرگ اسلامی، سید بن طاووس (متوفای سال ۶۶۴) در کتاب معروف خود «اللّهوف» می نویسد: «هنگامی که نامه های مردم کوفه در مکه نزد امام (علیه السلام) جمع شد، آن حضرت در کنار کعبه، بین رکن و مقام، ابتدا نماز گزارد و آنگاه پاسخ نامه کوفیان را داد. (۳). پرسش: چرا امام (علیه السلام)، به نماز اهمیت بسیار می داد؟ پاسخ: ابراهیم بن طلحه در پایان سفر کربلا، از امام سجاد (علیه السلام) پرسید: «مَنْ الْغَالِبُ؟»؛ «پیروز این میدان کیست؟»

۱- اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۲.

۲- بلاذری، انساب الأشراف، ص ۱۹۳.

۳- اللّهوف، ص ۱۶، چاپ مطبعة الحیدریه، نجف. «...فَعِنْدَهَا قَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَيَّرَ لِي رُكْعَتَيْنِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ وَسَأَلَ اللَّهَ الْخَيْرَةَ فِي ذَلِكَ، ثُمَّ طَلَبَ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ وَأَطْلَعَهُ عَلَى الْحَالِ وَكَتَبَ مَعَهُ جَوَابَ كُتُبِهِمْ...».

ص: ۱۸۶

امام (علیه السلام) پاسخ داد: «هنگامی که وقت نماز فرا رسید، اذان و اقامه بگو تا بشناسی پیروز کیست.» (۱). این مطلب کنایه از این است که نماز اساس اسلام است؛ «أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ...».

نماز در ظهر عاشورا

در، الکامل ابن اثیر (۲) و تاریخ طبری (۳) آمده است: «در گرماگرم نبرد، ابو ثمامه صاعدی (عمرو بن کعب) به امام (علیه السلام) گفت: فدایت شوم، دوست دارم تا آخرین نمازم را به امامت شما به جای آورم.» امام (علیه السلام) سر خود را به طرف آسمان گرفته، نگاهی کرد و گفت: «نماز را به یادم آوردی، خدا تو را از نماز گزاران و ذاکران محسوب بدارد. آری؛ این ساعت، ساعت نماز است، از آنان بخواه که از جنگ دست بردارند تا نماز اقامه کنیم.» (۴). از سوی امام (علیه السلام) «آتش بس موقت» پیشنهاد شد. «حصین بن نمیر» از میان لشکر کفر پاسخ داد: «إِنَّهَا لَا تُقْبَلُ!»؛ «نماز شما پذیرفته نیست!» حیب بن مظاهر، پاسخ داد: «نماز پسر پیامبر پذیرفته نیست ولی نماز شما پذیرفته است؟!». بار دیگر درگیری اوج گرفت. امام لشکر خود را به دو گروه تقسیم کردند؛ گروهی مشغول نبرد شدند و گروهی دیگر به نماز ایستادند و امام (علیه السلام) نماز ظهر و عصر آن روز را به صورت «نماز خوف» خواندند؛ (۵) چنانکه در تاریخ طبری آمده است: امام (علیه السلام) در ظهر عاشورا نماز خوف خواند. (۶). برخی نوشته اند: فقط امام (علیه السلام) به نماز ایستادند و یاران پروانه وار با ایما و اشاره

۱- مقتل الحسین، ص ۳۵۷. «إِذَا دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاةِ أَذِّنْ وَأَقِمَّ، تَعْرِفْ مِنَ الْغَالِبِ».

۲- ج ۳، ص ۳۹.

۳- ج ۷، ص ۳۴۷.

۴- «ذَكَرَتِ الصَّلَاةَ جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصَلِّينَ الدَّاكِرِينَ. نَعَمْ، هَذَا أَوَّلُ وَقْتِهَا، سَلَوْهُمْ أَنْ يَكْفُوا عَنَّا حَتَّى نُصَلِّيَ».

۵- کامل، ج ۴، ص ۷۱ و انساب الأشراف، ص ۱۹۵.

۶- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۶.

ص: ۱۸۷

نماز گزار شدند. گروهی نیز نوشته اند: چون امام مسافر بود، نماز را شکسته (قصر) به جای آورد و همراهان گمان بردند که امام «نماز خوف» خواند. (۱). علامه شوشتری می نویسد: «امام (علیه السلام) نماز خوف خواند و زهیر بن قین و سعید بن عبدالله انصاری محافظ ایشان بودند و سیزده چوبه تیر به سعید، اصابت کرد، او مثل «طایر عرشی» پَر در آورد. وقتی نماز پایان یافت، بر زمین افتاد و گفت: «أَوْفَيْتُ؟» - امام (علیه السلام) فرمود: «بَلَى وَفَيْتَ». (۲) سعید با این جمله از امام (علیه السلام) رضایت طلبید و امام (علیه السلام) نه تنها از او اعلام رضایت کرد که فرمود: «أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ»؛ «تو در بهشت پیش روی من خواهی بود.» پس از نماز، جنگ سنگین در گرفت، امام (علیه السلام) از فرط تشنگی بانگ بر آورد: «أَسْقُونَا مَاءً»؛ «به ما آب بدهید.» مردی در جواب درخواست امام (علیه السلام) تیری به سوی آن حضرت رها کرد. آن تیر به قسمت زاویه دهان مبارک آن حضرت اصابت کرد و آن قسمت را درید. امام (علیه السلام) در حق وی نفرین کرد، عطش بر آن مرد غلبه کرد که از فرط تشنگی خود را به شط فرات انداخت و به هلاکت رسید. (۳).

۱- نک: علامه حلی، المختلف، ج ۳، ص ۳۴ فصل سوم، طبع جدید. نماز خوف دو رکعت است. در صورتی که نیروهای اسلام در وقت ادای نماز، در عملیات رزمی باشند می توانند «نماز خوف» به جای آورند و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در برخی از غزوه ها از جمله غزوه «ذی قرد». سال ششم هـ تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، ص ۴۰۰ و غزوه «ذات الرقاع» در سال چهارم هجری نماز خوف خواند. مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۸.

۲- مواعظ، مجلس ششم.

۳- ذخائر العقبی، طبری، ص ۱۴۴. «عن رجل من کلب قال: صاح الحسین بن علی علیهما السلام اسقونا ماءً فرماه رجل بسهم فشق شذقه. فقال: لا- أرواک الله، فعطش الرجل إلى أن رمی نفسه فی الفرات حتی مات»، نک: مجمع الزوائد، هیثمی، ج ۹، ص ۱۹۳. بعضی از محققین بر این عقیده اند که امام حسین علیه السلام هرگز از دشمن درخواست آب نکرده است.

ص: ۱۸۸

پیش از این اشاره شد که نخستین شهید از اهل بیت، عبدالله بن مسلم بن عقیل است و پس از او، دو عمویش جعفر و عبدالرحمان پسران عقیل و بعد از آن دو، عبدالله جعفر و سپس برادرش عون و آنگاه، دیگر اهل بیت؛ همچون عباس بن علی (علیهما السلام). آنگاه علی اکبر (علیه السلام) به سوی میدان رفت و پس از آنکه تشنگی بر وی سخت شد، حضور پدر آمد و تقاضای آب کرد، امام زبان خود را به دهان پسر نهاد و انگشتری خود را در کام او نهاد... علی اکبر آخرین رزمنده ای بود که شهید شد و دیگر جز حضرت سجاد و حضرت محمد باقر (علیهما السلام) باقی نماندند. امام حسین (علیه السلام) علی اصغر، کودک شیرخوارش را به میدان برد تا سیرایش کند که گلوی آن سرباز شیرخوار توسط حرمله دریده شد و بدین وسیله وی نیز به شهادت رسید. پس از شهادت قمر بنی هاشم، عباس، ندای استنصار و کمک خواهی امام (علیه السلام) برای چندمین بار شنیده شد. نوشته اند در این هنگام بود که حضرت سجاد (علیه السلام) عصایی به دست گرفت و برای یاری امام از خیمه بیرون آمد. امام حسین (علیه السلام) به امّ کلثوم (علیها السلام) فرمودند: «فرزندم را از حرکت به سوی دشمن بازدار، تا زمین از نسل آل محمد (صلی الله علیه و آله) خالی نماند». امام (علیه السلام) اهل و عیال خود را امر به سکوت کردند و از خواهرش زینب پیراهن کهنه ای خواستند. زینب پیراهنی آورد، امام چند جای آن را با شمشیر پاره کردند و شلوار کهنه ای نیز آوردند و آن را زیر لباس های خود پوشیدند. (۱)

بعد از شهادت «علی اصغر» بود که امام دیگر بار بر آن قوم حمله برد و این چنین رجز خواند: **أُولَى مِنْ دُخُولِ النَّارِ (۲)**. «مرگ بهتر از ننگ بیعت با شما است و شکست ظاهری بهتر از ورود در جهنم است.»

۱- مقرر، مقتل الحسین، ص ۲۷۱.

۲- همان، ص ۲۷۴.

ص: ۱۸۹

شعار امام

امام (علیه السلام) در روز عاشورا، به شعار و تأثیر آن عنایت داشتند، و شعار او عبارت بود از: «یا مُحَمَّد». (۱). امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «شعارُ الحُسین، یا مُحَمَّد، وَ شِعَارُنَا یا مُحَمَّد». (۲). «شعار امام حسین هنگام نبرد، یا مُحَمَّد بود و شعار ما نیز یا مُحَمَّد است.».

وداع با امام سجاد و اهل حرم

امام حسین (علیه السلام) جهت وداع با فرزندش علی بن الحسین (علیهما السلام)، پسر ارشد و وصی خود، که در کربلا مریض بود (و ناتوانی جسمی و ضعف عمومی داشت)، به خیمه او آمد. زین العابدین (علیه السلام) با کمک عمه گرامی اش از جای برخاست و نشست و سخنانی میان او با پدرش به رسم وداع به میان آمد و سرانجام، آن حضرت از پدر اذن جهاد خواست، امام حسین (علیه السلام) فرمود: «لَيْسَ عَلَيْكَ جِهَادٌ وَ أَنْتَ الْحُجَّةُ وَ الْإِمَامُ عَلَى شِيعَتِي وَ أَنْتَ أَبُو الْأَيْمَةِ...». «شُرکت در جهاد، بر شما واجب نیست؛ زیرا تو امام و حجت خدایی. تو پس از من خلیفه و ولی بر شیعیانی و تفسیر و ترویج حقایق دینی با تو است.» امام (علیه السلام) وصیت ها را با فرزندش در میان نهاد و موارث انبیا را تسلیم او نمود (۳) سپس وداع کرد و از خیمه خارج شد. راوی گوید: امام (علیه السلام) سری به خیمه های برادران پدر و عموهای خود زد و آن ها را خالی یافت. پس از آن، سری به خیمه های فرزندان عقیل (بنی عقیل) زد و دید آن خیمه ها نیز خالی

۱- نک: وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۰۵، موسوعه، ص ۴۹۷.

۲- معالی السبطين، ج ۲، ص ۱۷.

۳- در برخی از احادیث آمده است که امام وصایای خود را با زینب علیها السلام در میان نهاد - به فصل «زینب کبری» مراجعه شود.

ص: ۱۹۰

است و آنگاه به خیمه یاران رفت و همواره می گفت: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ». امام (علیه السلام) سپس به سوی خیمه های اهل حرم رفت و پس از آن دوباره به خیمه حضرت سجاد (علیه السلام) آمد، در حالی که زینب پرستار ایشان بود: «فَدَخَلَ عَلَيْهِ وَعِنْدَهُ زَيْنَبُ تَمْرُضَهُ» حضرت سجاد (علیه السلام) نشست و پرسید: «پدر! با منافقان چه کردی؟» و امام (علیه السلام) پاسخ داد: «فرزندم! شیطان بر آنان چیره شده است». (۱) پس پرسید: ای پدر، عمویم عباس کجاست؟ این پرسش، زینب (علیها السلام) را منقلب کرد و منتظر بود که امام چه پاسخی می دهد. امام حسین (علیه السلام) فرمود: «پسرم! عمویت را کشتند و دو دست وی را در کنار فرات از تن جدا کردند» (۲) علی بن الحسین (علیهما السلام) گریست و از هوش رفت. (۳) او را به هوش آوردند. پرسش هایش را ادامه داد و امام حسین (علیه السلام) در هر مورد پاسخ می داد: «قَدْ قُتِلَ». در این هنگام امام حسین (علیه السلام) فرمود: «پسرم! در خیمه، جز من و تو از مردان کسی باقی نیست». حضرت سجاد (علیه السلام) باز به شدت گریست (۴) و سپس گفت: «عمه جان، زینب! عصا و شمشیری بیاور تا در این جهاد شرکت کنم» در این لحظه امام حسین (علیه السلام) ایشان را از این کار نهی کردند. (۵) می توان گفت سه مسأله موجب گریه امام سجاد (علیه السلام) شد: ۱- بی کسی، تنهایی و غربت پدر (مظلومیت حسین (علیه السلام)) ۲- مصیبت وارده بر یاران، به ویژه داغ عباس ۳- نداشتن توان برای شرکت در جهاد و یاری پدر. گروهی از مقتل نویسان نوشته اند: امام در آخرین لحظات وداع با اهل حرم، دستور داد عمود خیمه عباس را کشیدند (شاید امام می خواست با این کار به اهل حرم بفهماند که

۱- «يَا وَلَدِي قَدْ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ».

۲- «يَا بُنَيَّ إِنَّ عَمَّكَ قَدْ قُتِلَ وَ قَطَعُوا يَدَيْهِ عَلَي شَاطِئِ الْفُرَاتِ».

۳- «فَبَكَى عَلَي بَنِ الْحُسَيْنِ بَكَاءً شَدِيداً حَتَّى غَشِيَ عَلَيْهِ».

۴- «فَبَكَى عَلَي بَنِ الْحُسَيْنِ بَكَاءً شَدِيداً».

۵- نك: معالی السبطين، ج ۲، صص ۱۲ - ۱۰.

ص: ۱۹۱

خود را برای اسارت آماده کنند). همچنین در آخرین لحظات، امام به عنوان وداع، در کنار خیمه‌ها ایستاد و بانگ برآورد: «یا سَکِينَهُ، یا فاطِمَةَ، یا زَيْنَبَ، یا اُمَّ کُلثومَ، عَلَيكَ مِنِّي السَّلَامُ». سکینه (علیها السلام) پرسید: «یا اَبِيَّةَ اسْتَشِيْلَمْتَ لِلْمَوْتِ؟»؛ «پدرم! تسلیم مرگ شده‌ای؟» امام (علیه السلام) پاسخ دادند: «كَيْفَ لَا يَسْتَشِيْلِمُ لِلْمَوْتِ مَنْ لَا ناصِرَ لَهُ وَلَا مُعِينَ؟»؛ «چگونه تسلیم مرگ نشود کسی که یار و یآوری ندارد؟» سکینه (علیها السلام) گفت: «پدر جان! پس ما را به مدینه جدمان بازگردان»؛ «رُدُّنَا اِلَى حَرَمِ جَدِّنا». امام (علیه السلام) فرمود: «لَوْ تُرِكَ الْقَطَا لَنَامَ»؛ «اگر مرغ قطا را به حال خود گذارند آرام می‌گیرد و می‌خوابد.» (۱). آنگاه امام (علیه السلام)، سکینه را به آغوش کشید و فرمود: «لَا تَحْرِقِي قَلْبِي بِدَمْعِكَ حَسِرَةً ما دَامَ مِنِّي الرُّوحُ فِي جُثْمَانِي فَاِذَا قُتِلْتُ فَأَنْتِ اُولَى بِاللَّذِي تَأْتِيَنَّهُ يا خَيْرَةَ النِّسْوَانِ (۲)». «با اشک حسرت بار خود، دلم را آتش مزین و تا زنده ام چنین نکن.

۱- میان عرب ضرب المثل است.

۲- نفس المهموم، فصل عاشورا، ص ۱۸۴.

ص: ۱۹۲

هنگامی که کشته شدم تو نخستین کسی هستی که بر من اشک خواهی ریخت، ای بهترین زنان! امام (علیه السلام) به اهل خيام توصیه کردند: «چادرها را به سر کنید»؛ «وَتَعَطِّينَ بِإِزَارِكُنَّ» (۱). و بار دیگر با اهل بیت خود وداع کرده، فرمودند: «إِسْرَيْتَعُدُّوا لِلْبَلَاءِ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى حَافِظُكُمْ وَ حَامِيكُمْ، وَسَيَجِيئُكُمْ مِنْ شَرِّ الْأَعْدَاءِ... فَلَا تَشْكُوا، وَ لَا تَقُولُوا بِالْإِسْرَيْتِكُمْ مَا يَنْقُصُ مِنْ قَدْرِكُمْ» (۲). «خود را برای رویارویی با مشکلات مهیا سازید و بدانید که خدا حافظ و یاور شما است و شما را از شر دشمنان نگه می دارد. هرگز فریاد گله و شکایت سر ندهید و سخنی را بر زبان نیاورید که از شأن شما کاسته شود.» به خواهرش زینب (علیها السلام) خطاب کرد: «یا أُخْتِي لَا تَنْبِيئِي فِي نَافِلَةِ اللَّيْلِ»؛ (۳). «خواهرم! در نماز شبت فراموشم نکن.» هنگامی که امام (علیه السلام) عازم میدان شد، احساس کرد که صدای «مَهْلًا مَهْلًا» دخترش به گوش می رسد، از اسب پیاده شد و او را تسلی داد. او با خود می گفت: «پدر! آیا بار دیگر به خیمه باز می گردی؟» (۴). صدوق در «امالی» (۵) آورده است: روز عاشورا امام حسین (علیه السلام) به شمشیر خود تکیه کرد و با صدایی رسا خطاب به لشکر دشمن گفت: آیا می دانید جدم پیامبر خدا، پدرم علی مرتضی، مادرم فاطمه زهرا و جده ام خدیجه، عموی پدرم حمزه و عمویم جعفر

۱- مواعظ، مجلس دهم، ص ۱۴۳.

۲- نفس المهموم، ص ۲۴۶ و ۲۵۵ - مقرر، مقتل الحسین، ص ۲۷۶.

۳- نقدی، زینب کبری.

۴- مواعظ، علامه شوشتری، مجلس دهم، ص ۱۴۰.

۵- امالی، ص ۱۵۹.

ص: ۱۹۳

طیار است؟ همگی پاسخ دادند: آری. امام (علیه السلام) افزود: آیا می دانید عمامه ای که بر سر دارم، عمامه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و شمشیری که به دست گرفته ام شمشیر اوست؟ پاسخ دادند: آری. امام (علیه السلام) بار دیگر پرسید: آیا می دانید که علی، نخستین مسلمان است؟ و او عالم ترین، با حلم ترین و ولّی همه مؤمنان است؟ گفتند: آری، می دانیم. فرمود: چرا خون مرا مباح می دانید، در صورتی که در قیامت در کنار حوض کوثر جمع شوید و لواء الحمد در دست پدر من است؟! گفتند: هر چه گفتی، صحیح است ولی تا تو را به قتل نرسانیم رهایت نمی سازیم.

پیراهن کهنه قدیمی

از ودیعه های رسالت، که از ابراهیم (علیه السلام) به خاندان اسماعیل، عبدالمطلب، ابوطالب، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و سرانجام به فاطمه (علیها السلام) رسید، پیراهنی بود که میان بسته ای قرار داشت. فاطمه در آستانه ارتحال، آن را به زینب سپرد و فرمود: دخترم! هرگاه برادرت این پیراهن را از تو طلب کرد، بدان که ساعتی پس از آن کشته خواهد شد. سال ها گذشت، (پنججاه سال، از آن وصیت سپری شد) روز عاشورا فرا رسید، امام چندین نوبت به میدان رفت تا ناگهان زینب را صدا کرد و فرمود: «إِیتِنِی بِثَوْبٍ عَتِیقٍ»؛ «خواهرم! پیراهنی قدیمی (و به ظاهر کم قیمت، که کسی را بدان رغبتی نباشد) برایم بیاور.» با شنیدن این سخن، قلب زینب دگرگون شد. راوی گوید: امام (علیه السلام) آن را در زیر لباس رزم پوشید؛ درحالی که از چند جای بدنش خون جاری بود. آنگاه به زینب فرمود: خواهرم! این خون که به زمین ریخته شد، فوران خواهد کرد و زنده خواهد ماند. هرگز احساس خسارت نمی کنم؛ زیرا طبق وظیفه ام عمل

ص: ۱۹۴

کرده ام. (۱) شاعر می گوید: لباس کهنه بپوشید زیر پیرهنش که تا برون نکند خصم بد منش ز تشولی ز جور عدو کز جفای سیم ستور تنی نماند که پوشند خرقة یا کفنش

بوسه بر گلوی حسین وصیت مادر

در برخی از تواریخ آمده است: هنگامی که امام حسین (علیه السلام) چند قدمی از خیمه ها دور شد، حضرت زینب (علیها السلام) از خیمه بیرون آمد و صدا زد: «برادرم! لحظه ای درنگ کن تا وصیت مادرم فاطمه (علیها السلام) را نسبت به تو عمل کنم». امام (علیه السلام) توقف کرد و پرسید: آن وصیت چیست؟ زینب (علیها السلام) فرمود: مادرم به من وصیت کرده بود: هنگامی که نور چشم حسین روانه میدان جنگ با دشمن شد، عوض من گلویش را ببوس. آنگاه زینب گلوی برادر را بوسید و به خیمه بازگشت. (۲). برادر به قربان خلق نکویت اجازه بفرما ببوسم گلویت

سکینه در کربلا

سکینه دختر حسین بن علی (علیهما السلام) و مادر ایشان و علی اصغر رباب است. (۳) سکینه (علیها السلام) در کربلا شش سال داشته است. به نوشته برخی از مورخان فاطمه بنت الحسین، همان سکینه است. (۴) نام وی در اصل امینه یا امیمه بود. ابو الفرج اصفهانی نیز نام سکینه را امینه و همچنین امیمه ثبت

۱- بیرجندی، کبریت احمر، بخش روز عاشورا و نک: در کتاب وقایع الأيام همین فصل.

۲- ملاً حبیب الله کاشانی، تذکره الشهداء، ص ۳۱۱.

۳- بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۳۰. «...سکینه أمها رباب بنت امرئ القیس الکندیة...».

۴- حبیب السیر، ج ۲، ص ۶۱.

ص: ۱۹۵

کرده است. (۱). روز عاشورا، آنگاه که امام (علیه السلام) چند قدم به سوی میدان برداشت. ناگاه صدای ضعیفی از پشت سر شنید که کسی می گوید: ای پدر، اندکی تأمل کن، حاجتی دارم. امام (علیه السلام) وقتی به پشت سر نگریست، دید سکینه با سرعت می آید. عنان اسب را کشید و ایستاد. سکینه سر رسید و رکاب امام را گرفت و گفت: حاجتم این است که بار دیگر از اسب فرود آبی و مرا در کنار خود بگیری و مانند یتیمان نوازشم کنی. امام (علیه السلام) پیاده شد و روی خاک نشست و سکینه را کنار خود گرفت و دست نوازش بر سر وی کشید و اشک هایش را پاک کرد و او را دلداری داد و به خیمه بازگردانید. (۲). سیدبن طاووس در لهوف می نویسد: در روز یازدهم عاشورا که کاروان اسیران را به سوی کوفه حرکت دادند، مسیرشان از قتلگاه بود. خواهران و دختران امام وقتی چشمشان به قتلگاه افتاد، خود را از بالای شتر به زمین افکندند. سکینه در قتلگاه جسد پدر را چنان در آغوش گرفت که هنگام حرکت کاروان، جمعی از ستم پیشگان وی را با ضرب و شتم از جسد پدر جدا کردند! (۳).

فاطمه بنت الحسین

فاطمه دختر حسین بن علی (علیهما السلام) و نام مادرش امّ اسحاق دختر طلحه بن عبیدالله بوده است. (۴) وی می گوید: هنگامی که غارتگران به خیمه ما هجوم آوردند، یکی از آنان، خلخال را که به عنوان زینت در پایم بود، به زور گرفت. او در آن حال اشک می ریخت. خطاب به وی گفتم: چرا اشک می ریزی؟ گفت: چگونه نگریم که وسایل زینتی دختر پیامبر را به غارت می برم.

۱- مقاتل الطالیین، ص ۵۹.

۲- مقاتل الطالیین، ص ۵۹.

۳- لهوف، ص ۵۹. «ثُمَّ إِنَّ سَكِينَةَ إِعْتَنَقَتْ جَسَدَ أَبِيهَا الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاجْتَمَعَ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَابِ حَتَّى جَرُّوَهَا عَنْهُ».

۴- بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۳۰. «...فاطمه أمها أم إسحاق، بنت طلحة بن عبیدالله...».

ص: ۱۹۶

گفتم: پس چنین نکن. گفت: اگر من غارت نکنم دیگران آن را می ربانید! (۱).

مصیبت وداع به سفارش زهرا

میرزا یحیی ابهری می نویسد: در عالم خواب، علامه مجلسی (رحمه الله) را دیدم که در صحن مطهر سیدالشهدا (علیه السلام) و در طرف پایین پای آن حضرت - در طاق الصفا - نشسته و مشغول تدریس است. علامه به موعظه و پند و اندرز پرداخت و چون خواست مرثیه و مصیبت بخواند، شخصی آمد و گفت: حضرت زهرا (علیها السلام) می فرماید: «أَذْكَرُ الْمَصَائِبِ الْمُشْتَمَلَةَ عَلَيَّ وَدَاعِ وَلَدِي الشَّهِيدِ»؛ «مصیبت وداع فرزند شهیدم را بخوان». در آن هنگام، علامه مجلسی مصیبت وداع را خواند و شیون از جمعیت برخاست؛ به طوری که مانند آن را در عمر خود ندیده بودم و در همان رؤیاست که امام حسین (علیه السلام) به علامه مجلسی فرمود: «قُولُوا لِأَوْلِيَائِنَا وَ أُمَّنَانِنَا يَهْتَمُّونَ بِإِقَامَةِ مَصَائِبِنَا»؛ «به دوستان ما بگویید که در برپاداشتن جلسه های مصیبت برای ما کوشش کنند». امام حسین (علیه السلام) پس از حمله های کاری و حماسه ای، لحظاتی به استراحت پرداخت که ناگهان یکی از دشمنان سنگی به سویش انداخت و به پیشانی مبارکش خورد و خون بر صورت نازنینش جاری شد. حضرت جامه ای برداشت تا چشم و صورت خود را از خون پاک کند که تیری زهرآلود و سه شعبه بر سینه - و به گفته ای بر قلب مبارکش -

۱- قالت فاطمة بنت الحسين: دخلت الغارة علينا و أنا جارية صغيرة و في رجلى خلخالان من ذهب، فجعل رجل يفضّ الخلخالين من رجلى و هو يبكي، فقلنا: ما يبكيك يا عدوّ الله؟ فقال: كيف لا أبكي و أنا أسلب بنت رسول الله صلى الله عليه وآله فقلت: لا تسلبنى، قال: أخاف أن يجيء غيري فيأخذها، قالت: وانتهبوا ما في الأفنية حتى كانوا ينزعون الملاحف عن ظهورنا؛ انوار نعمانية، ج ۳، ص ۲۴۷، چاپ سوق المسجد الجامع.

ص: ۱۹۷

اصابت کرد و از پشت بیرون آمد. (۱) در این حال بود که فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَى مَلِّهِ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله)».

در آخرین لحظات

امام حسین (علیه السلام) در آخرین لحظات، آنگاه که تیر سه شعبه بر سینه اش اصابت کرد، بر آسمان نگریست و فرمود: خدای من! تو می دانی این گروه مردی را به قتل می رسانند که بر روی زمین پسر پیغمبری جز او نیست. سپس با دست خویش آن تیر را از پشت بیرون کشید و از جای آن تیر، خون مانند ناودان سرازیر شد. دستش را جای جراحت گرفت، چون از خون پُر شد، آن را به سوی آسمان پاشید (و از آن خون شریف قطره ای به سوی زمین برنگشت). (۲). کف دستش را بار دیگر پر از خون کرد و به سر و صورت و محاسنش کشید و فرمود: «با سر و صورت خون آلود، همچنان خواهم ماند تا جدم پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) را دیدار کنم و نام قاتلان خود را به او بگویم.» در این هنگام ضعف و ناتوانی بر آن حضرت چیره شد و از کارزار باز ایستاد، تا آن که مالک بن یسر به حضرت دشنام داد و با شمشیر ضربه ای بر سر مبارکش زد؛ چنانکه راوی می گوید: «كَانَ عَلَيْهِ قُلُوبَةٌ فَقَطَعَهَا حَتَّى وَصَلَ السَّيْفُ إِلَى رَأْسِهِ فَأَذْمَاهُ، فَأَمْتَلَّتْ الْقُلُوبُ دَمًا»؛ «به گونه ای که کلاه آن حضرت شکافته شد و شمشیر به سر مقدسش رسید و خون از آن جاری گشت، و آن کلاه پُر از خون شد.» امام (علیه السلام) در حق او نفرین کرد و سپس آن کلاه پُر از خون را از سر مبارک انداخت و

- ۱- «فَوَقَفَ يَسْتَرِيحُ سَاعِيَةً وَقَدْ ضَمِعَ عَنِ الْقِتَالِ، فَبَيْنَمَا هُوَ وَاقِفٌ إِذَا أَتَاهُ حَجْرٌ فَوَقَعَ فِي جَبْهَتِهِ، فَأَخَذَ الثُّوبَ لِيَمْسَحَ الدَّمَ عَنْ وَجْهِهِ فَأَتَاهُ سَهْمٌ مَحْدَدٌ مَسْمُومٌ، لَهُ ثَلَاثُ شُعَبٍ، فَوَقَعَ السَّهْمُ فِي صَدْرِهِ، وَفِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ: عَلَى قَلْبِهِ...».
- ۲- «فَانْبَعَثَ الدَّمُ كَالْمِيزَابِ، فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى الْجُرْحِ، فَلَمَّا امْتَلَأَتْ رَمَى بِهِ إِلَى السَّمَاءِ.».

ص: ۱۹۸

با دستمالی زخم سر را بست و عمامه ای بر آن نهاد. لشکر دشمن لحظاتی از جنگ با حضرت درنگ نمود، لیکن دوباره پیرامونش را گرفتند. زینب کبری وقتی مشاهده کرد که جمعی امام را در میان گرفته اند، به طرف خیمه عمر بن سعد شتافت و به او گفت: «وَيْحَاكَ يَا عُمَرُ! أَيْقَتُلُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَأَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ؟»؛ «ای عمر (بن سعد)، حسین را می کشند و تو تماشا می کنی؟!» راوی می گوید: «هنگامی که دشمن دید، امام (علیه السلام) همچنان حمله می کند، به گروه تیرانداز دستور دادند تا همگان یکباره به سوی او یورش ببرند و این دستور عملی شد». (۱). هلال بن نافع می گوید: در کنار عمر بن سعد بودم که ناگهان بانگ برآمد حسین کشته شد، من به پیش دویدم، دیدم جمال حسین همچون آفتاب، می درخشد به گونه ای که مجذوب درخشش سیمای او شدم؛ «وَلَقَدْ شَعَلَنِي نُورٌ وَجْهَهُ وَجَمَالُ هَيْأَتِهِ». (۲).

سرهای مبارک شهدا

علامه مجلسی در «جلاء العیون» می نویسد: «همان روزی که حسین (علیه السلام) کشته شد، سرهای شهدا را از بدن هایشان جدا کردند. (۳). یکی از مورخان می نویسد: «هفتاد سر را میان رؤسای قبایل تقسیم کردند (بنا به نقلی سر حرّ و علی اصغر را از بدن جدا نکردند). یکی دیگر از مورخان می نویسد: «تعداد سرها به ۷۸ می رسید». (۴). همچنین در مقام آمده است: «نخستین سری که در اسلام بر نیزه شد، سر حسین (علیه السلام) بود.»؛ «أَوَّلَ رَأْسٍ حُمِلَ عَلَى الرُّمْحِ [عَلَى رُمْحٍ] فِي الْإِسْلَامِ

۱- انساب الأشراف، ص ۲۰۳.

۲- اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۱۰.

۳- جلاء العیون، ص ۳۷۷.

۴- مقام، ج ۲، ص ۴۷۳.

ص: ۱۹۹

رَأْسُ الْحُسَيْنِ». (۱). ابن اثیر تعداد سرهای شهدا را هیجده سر از اهل بیت و شصت سر از دیگر شهدا می داند. (۲).

رخدادهای غم انگیز، پس از شهادت

حضور ذوالجناح کنار خيام

آنگاه که حضرت سید الشهداء (علیه السلام) به درجه رفیع شهادت رسید، اسب آن حضرت خود را به خون امام آغشته کرد و به سوی خیمه ها شتافت. آن حیوان در حالی که شیهه می کشید، دست های خود را بر زمین می کوبید. وقتی خواهران و دختران و اهل بیت حضرت، صدای این حیوان را شنیدند، از خیمه بیرون آمدند و آن را بی صاحب و بی سوار و غرق خون دیدند و فهمیدند که امام (علیه السلام) را کشته اند. در این حال بود که با صوتی حزین، فریاد به گریه و شیون بلند کردند. امّ کلثوم (علیها السلام) دستانش را بر سر گذاشت و گفت: «یا محمدا!، یا جداه! ای پیامبر! ای ابوالقاسم! ای علی! ای جعفر! ای حمزه! ای حسن!... این حسین شماست که در خاک کربلا افتاده و کشته شد. سر او را از پشت گردن بردند و عمامه و لباسش را به غارت بردند.» (۳).

غارت و تاراج خیمه ها

لشکر عمرین سعد برای تاراج خیمه های خاندان پیامبر و نور چشم زهرا (علیها السلام)، بریکدیگر پیشی می گرفتند. آنان در شقاوت تا آنجا پیش رفتند که حتی چادرها را از سر

۱- همان.

۲- الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۸۳.

۳- نکه: منتهی الآمال، ص ۴۶۸ و ۴۶۹ و نفس المهموم، ص ۳۷۵ - ۳۷۲، «وا مُحَمَّدًا! وا جَدَّاه! وا نَبِیَّاه! وا أَبَا القاسمِ! وا عَلِیَّاه! وا جَعْفَرًا! وا حَمَزَتاه! وا حَسَنًا! هذا حُسَيْنٌ بِالْعِراءِ، صَرِيعٌ بِكَرْبَلَاءَ، مَخْزُوزُ الرَّأْسِ مِنَ القِفاءِ، مَسْلُوبُ العِمامَةِ والرِّداءِ».

ص: ۲۰۰

زنان و دختران خاندان حرم پیامبر (صلی الله علیه و آله) کشیدند، در حالی که آنان در فراق حامیان و عزیزان خود شیون سرداده بودند. (۱).

خیمه ها در آتش

راوی گوید: بانوان در حالی که حتی جامه هایشان به تاراج رفته، پاهای مبارکشان برهنه شده، اشک چشمشان جاری بود، از خیمه ها بیرون شده، با حالت تحقیر به اسارت رفتند. (۲).

تاخت و تاز بر روی اجساد شهیدان

حدود ده تن از دشمنان، اسب های خود را مهیا کرده، به قولی نعل جدید زدند و روی اجساد شهدا به اسب تازی پرداختند: به گونه ای که اجساد شریف شهیدان، از پا در آمدند. راوی در این باره می گوید: «...فَدَا سُوا الْحُسَيْنَ (علیه السلام) بِحَوَافِرِ خَيْلِهِمْ حَتَّى رَضُوا صَيْدْرَهُ وَظَهْرَهُ...» (۳). این ده تن، پس از اسب تازی، در برابر پسر زیاد ایستادند و از کردار شوم خود (در کوفه) چنین گزارش دادند: نَحْنُ رَضْنَا الصَّدْرَ بَعْدَ الظَّهْرِ بِكُلِّ يَعْجُوبٍ شَدِيدِ الْأَسْرِ (۴). «ما همانهاییم که ابتدا پشت حسین و سپس سینه اش را با اسبان تیزرو، بلند قامت و قوی هیکل در هم شکستیم.»

۱- نک: سید بن طاووس، لهوف ۵۹، «تَسَابَقَ الْقَوْمُ عَلَى نَهَبِ بِيوتِ آلِ الرَّسُولِ، وَقُرَّةِ عَيْنِ الْبُتُولِ، حَتَّى جَعَلُوا يَنْزِعُونَ مَلْحَفَةَ الْمَرْأَةِ عَنْ ظَهْرهَا، وَخَرَجْنَ بِنَاتِ آلِ الرَّسُولِ وَحَرِيمُهُ يَتَسَاعَدْنَ عَلَى الْبُكَاءِ، وَيَتَدَبَّنَ لِفِرَاقِ الْحُمَاءِ وَالْأَحْبَاءِ.»

۲- نک: سید بن طاووس، لهوف ۵۹، «قال الراوی: ثُمَّ أَخْرَجُوا النِّسَاءَ مِنَ الْخَيْمَةِ، وَأَشْعَلُوا فِيهَا النَّارَ، فَخَرَجْنَ حَوَاسِرَ مُسَلَبَاتٍ حَافِيَاتٍ بَاكِيَاتٍ، يَمْشِينَ سَبَايَا فِي أَسْرِ الذَّلَّةِ.»

۳- نک: سید بن طاووس، لهوف ۵۹.

۴- نک: سید بن طاووس، لهوف ۵۹.

ص: ۲۰۱

ابوعمر و زاهدی می گوید: وقتی در زندگی نامه این ده تن، بررسی کردم، مشخص شد که همه آنان، زنازاده بوده اند. و همه آنان توسط مختار گرفتار شدند و به کیفر اعمال خود رسیدند. (۱).

جانبازان کربلا

این پرسش همواره مطرح است که آیا از میان یاران سید الشهداء و اهل بیت، در روز عاشورا، کسی یا کسانی بودند که زخمی شده، جان سالم به در برند؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت: نمی توان انکار کرد که بعضی زخمی شدگان از یاران امام حسین (علیه السلام) در کربلا، شفا یافتند، لیکن اینان از نظر تعداد، مورد اتفاق صاحب نظران نیستند. در منابع تاریخی آمده است که هفت تن از فرزندان امام مجتبی (علیه السلام) در رکاب امام حسین (علیه السلام) در کربلا حضور داشتند که پنج تن از آنان به شهادت رسیدند و دو تن دیگر در شمار زخمی ها بودند و نجات یافتند؛ (۲) یکی از آن دو «حسن مثنی» است که دایی وی اسماء خارجه (که در میان لشکر یزید بود) او را از میدان جنگ به کوفه برد، تحت درمان قرار داد و به مدینه روانه ساخت. (۳).

۱- نک: سید بن طاووس، لهوف ۵۹.

۲- نک: مبحث حضرت قاسم علیه السلام.

۳- نک: خراسانی، منتخب التواریخ، ص ۳۸۲.

ص: ۲۰۵

بخش دوم: حوادث پس از عاشورا**حوادث پس از عاشورا****۱- شب یازدهم شام غریبان**

عاشورا، با غم و اندوهی سنگین و جان فرسا پایان یافت. شب که فرا رسید، آتش جنگ با فروکش کردن تحرک میدان، فرو نشست. لشکر عمر بن سعد، مست غرور پیروزی بودند و جهت دریافت جایزه های آنچنانی دل خوش کرده و درانتظار به سر می بردند. عمر بن سعد و تمامی یزیدیان که نماز مجسم را سر بردند و به جنگ همه جانبه با دین رفتند و در جهت از پای در آوردن نخل ایمان، کمر بستند، ریاکارانه، با چهار هزار نفر نماز مغرب و عشا را به جماعت برگزار کردند!

۲- روز یازدهم محرم**اشاره**

عمر بن سعد در این روز دستور داد اجساد لشکرش را جمع آوری کرده، پس از گزاردن نماز بر اجساد آنها، به خاک بسپارند، لیکن پیکر پاک امام حسین (علیه السلام) و یارانش با وضع اسفبار و رقت انگیزی در قتلگاه برجای ماند. (۱). بعد از ظهر روز یازدهم، عمر بن سعد فرمان داد بازماندگان نهضت کربلا را به رسم اسارت، سوار بر شتران، به سوی کوفه به حرکت درآورند. از سوی اهل حرم پیشنهاد شد

۱- در محدوده حایر اختلاف است؛ بعضی تمام کربلا را حایر دانسته اند و بعضی حرم حضرت را. نک: العروة الوثقی، ج ۲، ص ۱۶۴ و ۱۶۵ مسأله ۱۱ فی احکام صلاة المسافر، چاپ المكتبة علمیه الاسلامیه.

ص: ۲۰۶

آنان را از قتلگاه عبور دهند تا برای آخرین بار با عزیزان خود وداع کنند و این پیشنهاد عملی شد. زنان و دختران امام (علیه السلام) با دیدن اجساد قطعه قطعه و عریان شهدا، از خود بی خود شدند. زینب (علیها السلام) در کنار پیکر برادرش حسین (علیه السلام) دست خود را زیر گردن بی سر برادر نهاد و به سوی آسمان بلند کرده، گفت: «إِلَهِي تَقَبَّلْ مِنِّي هَذَا الْقُرْبَانَ»؛ (۱) «خدای من! این قربانی را از من بپذیر.» آیا این استواری و شجاعت ویژه را در زنی غیر از زینب (علیها السلام) می توان سراغ گرفت؟! دیدن آن صحنه برای همگان، به ویژه برای امام سجاد (علیه السلام) که در حال کسالت و بیماری بود، بسیار دشوار می نمود. حال آن حضرت دگرگون شد که زینب به ایشان گفت: «مَا لِي أُرَاكَ تَجُودُ بِنَفْسِكَ يَا بَقِيَّةُ حَيْدِي وَأَبِي وَأَخِي». «ای یادگار جد، پدر و برادرم! چرا جان خود را به خطر می اندازی؟! و افزود: «به خدا قسم! این واقعه از زمان های پیش، مورد پیش بینی جدم و پدرت بوده است و در آینده گروهی که میثاق آنان بر همیاری با شهدا بسته شده است، این اجساد را به خاک خواهند سپرد. آنان این اعضای پراکنده را جمع آوری و دفن می کنند و پرچمی روی این قبرها نصب خواهند کرد که تا ابد و در همه ادوار تاریخی به اهتزاز در خواهد آمد و پیروان کفر و طاغوت های زمان، همواره می کوشند تا این چراغ پر فروغ الهی را خاموش کنند لیکن جز روشن تر شدن این چراغ، نتیجه ای عاید آنها نخواهد شد.» (۲). در کربلا به سید سجاد، عمه گفت بیند جهان، شکوه نمایان کربلا

۱- مقتل الحسین، مقرّم، ص ۳۰۷.

۲- فصل زینب کبری، نک: منتهی الآمال، ج اول، صص ۴۰۴ و ۴۰۵، فضل محرم، ص ۳۰۸.

ص: ۲۰۷

این شعله را زبانه بُود در زمانه ها بی انتهاست چشمه جوشان کربلا در بارگاه شام چنین گفت با یزید زینب، طلایه دار و سخندان کربلا هرگز تو را توان شکست قیام ما نبود نبود خزان به رونق بستان کربلا در آخرین لحظاتی که اهل بیت، در کربلا، کنار جسدهای شهیدانشان به عزاداری مشغول بودند، سکینه در کنار پدر، زبان به تظلم گشود و گفت: «پدرم! به سرهای بی پوشش ما بنگر. به دل های خونین و غمبار ما نظر کن و به عمه ام (زینب) که چگونه مورد ضرب و شتم دشمنان قرار گرفته است؟ و چه سان مادرم را کشان کشان از کنار شهیدان دور نموده آماده حرکتش می کنند؟!» (۱) و (۲). بدین ترتیب، در حالی که اسرا ۷۲ تن از شهدای خود را روی زمین نظاره گر بودند، از کربلا بیرون رفتند.

کلام زینب در قتلگاه

بلاذری می نویسد: هنگامی که اسیران را عازم کوفه کردند، زنان شیون سوزناکی سردادند و به ماتم نشستند و زینب دختر علی (علیه السلام) فریاد می زد: «ای محمد، - فرشتگان آسمان بر تو درود فرستند - این حسین تو است با بدن عریان و قطعه قطعه شده، در خاک افتاده است. ای محمد، این دختران تو هستند که آنها به اسارت می روند و اینان ذریه تو هستند که به قتل رسیده اند، و نسیم صحرا بر آنان می وزد». (۳). عمر بن سعد فریب کارانه بر بدن های مزدوران خود نماز خواند و آنان را به خاک

۱- رضی بن نبی، تظلم الزهراء، فصل عاشورا. «أَنْظُرُ إِلَى رُؤُوسِنَا الْمُكَشَّفَةِ، وَإِلَى أَكْبَادِنَا الْمُتَهَيَّئَةِ، وَإِلَى عَمَّتِي الْمَضْرُوبَةِ، وَإِلَى أُمِّي الْمَشْحُوبَةِ».

۲- انساب الأشراف، ص ۲۱۱.

۳- «وَا مُحَمَّدٍ دَاهٍ، صَيَّلِي عَلَيَّكَ مَلِيكَ السَّمَاءِ، هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ مُرْمَلٌ بِالدَّمَاءِ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ، يَا مُحَمَّدٍ دَاهٍ؛ وَبَنَاتِكَ سَبَايَا وَدُرِّيَّتِكَ مُقْتَلَةٌ تَسْفِي عَلَيْهَا الصَّبَا».

ص: ۲۰۸

سپرد، در حالی که بدن نماز مجسم و راستین و یارانش هنوز روی زمین، بدون کفن بر جای مانده بودند؛ صحنه به گونه ای بود که وقتی غلام زهیر بن قین، که از سوی همسر زهیر کفنی برای او به قتلگاه آورده بود، با مشاهده آن منظره، کفن را به کناری انداخت و به همسر زهیر گزارش داد شرمم آمد که بدن «عبد» را کفن کنم در حالی که بدن «مولا» بی کفن، روی خاک باشد! (۱). زینب در کنار جسد بی سر برادرش، در قتلگاه، چنان فریاد غم آلود کشید که به گفته راوی، دوست و دشمن را به گریه واداشت. سید بن طاووس در لهوف می نویسد: او به جدّ خود خطاب کرد و فرمود: «...یا مُحَمَّدَاةُ! صَلَّى عَلَيْكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ، مُرْمَلٌ بِالِدَّمَاءِ مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ، وَبَنَاتُكَ سَبَايَا، إِلَى اللَّهِ الْمُشْتَكَى وَإِلَى مُحَمَّدِ الْمُصْطَفَى، وَإِلَى عَلِيِّ الْمُرْتَضَى، وَإِلَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، وَإِلَى حَمْرَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ. يَا مُحَمَّدَاةُ! هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ تَشْفِي عَلَيْهِ الصَّبَا: قَتِيلُ أَوْلَادِ الْبُغَايَا، وَاحْزَنَاءُ! وَكُزْبَاءُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! الْيَوْمَ مَاتَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) يَا أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ! هُوَ لَاءِ ذُرِّيَةِ الْمُصْطَفَى يُسَاقُونَ سَوْقَ السَّبَايَا. وَدَرَّ رَأْسُكَ يَا مُحَمَّدَاةُ! بَنَاتُكَ سَبَايَا وَذُرِّيَّتُكَ مُقَتَّلَةٌ، تَسْفِي عَلَيْهِم رِيحَ الصَّبَا وَهَذَا حُسَيْنٌ مَجْرُوزُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ، يَا أَبَايَ مَنْ أَضْحَى عَسْكَرَهُ فِي يَوْمِ الْأَثْنَيْنِ نَهْبًا! يَا أَبَايَ مَنْ فَسْطَاطُهُ مُقَطَّعُ الْعَرَى. يَا أَبَايَ مَنْ لَا غَائِبٌ فَيُرْتَجَى وَلَا جَرِيحٌ فَيُدَاوَى. يَا أَبَايَ مَنْ نَفْسِي لَهُ الْفِدَاءُ.»

۱- قمقام، ج ۲، ص ۴۷۲ و ۴۷۳.

ص: ۲۰۹

بَابِي الْمَهْمُومِ حَتَّى قَضَى. بَابِي الْعَطْشَانُ حَتَّى مَضَى. بَابِي مَنْ شَيَّبَتْهُ تَقَطُّرُ بِالدَّمَاءِ. بَابِي مَنْ جَدَّهُ مُحَمَّدُ الْمُصْطَفَى. بَابِي مَنْ جَدَّهُ رَسُولُ إِلِهِ السَّمَاءِ. بَابِي مَنْ هُوَ سَبَبُ نَبِيِّ الْهُدَى. بَابِي [ابن] مُحَمَّدُ الْمُصْطَفَى. بَابِي [ابن] خَدِيجَةُ الْكُبْرَى. بَابِي [ابن] عَلِيِّ الْمُزْتَضَى. بَابِي فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. بَابِي مَنْ زُدَّتْ لَهُ الشَّمْسُ حَتَّى صَلَّى». (۱). زینب در قتلگاه به گونه ای حزن آلود سخن گفت که دوست و دشمن بر حال او اشک ریختند: «قال الزاوی: فَأَبْكَتْ وَاللَّهِ كُلُّ عَدُوٍّ وَصَدِيقٍ». (۲). زینب (علیها السلام) در حالی که نعش عریان و بی سر دو پسر، هفت برادر، چهارعموزاده (پسران عقیل) و چند تن برادرزاده و اجساد یاران و اصحاب حسین (علیه السلام) رادر قتلگاه بر روی زمین تفتیده مشاهده کرد، در کنار پیکر برادرش حسین (علیه السلام) با سوز دل گریست.

حرکت کاروان، همراه سرهای شهدا

سرهای شهدا را میان قبایل تقسیم کردند و همراه اسرا به حرکت در آوردند.

۱- اللهوف، ص ۵۸.

۲- اللهوف، ص ۵۸.

ص: ۲۱۰

زینب در کنار پیکر بی سر حسین (علیه السلام) به گونه ای می گریست که راوی می گوید: «به خدا سوگند زینب با گریه اش هر دوست و دشمنی را گریاندا!»؛ (فَأَبْكْتُ وَاللَّهِ كُلَّ عَيْدٍ وَصَيْدِيقٍ). (۱). در روز یازدهم بود که ضرب و شتم بازماندگان شهیدان، توسط سپاه عمر بن سعد صورت گرفت؛ به طوری که یکی از وقایع نگاران کربلا می نویسد: سکینه دختر امام حسین (علیه السلام) آنچنان جسد پدر را در بر گرفته بود که جمعی از لشکر عمر سعد وی را به ضرب تازیانه از او جدا کردند؛ «ثُمَّ إِنَّ سَكِينَةَ (۲) إِعْتَنَقَتْ جَسَدَ أَبِيهَا الْحُسَيْنِ (علیه السلام) فَاجْتَمَعَ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَابِ حَتَّى جَرُّوا عَنْهُ». (۳).

تعداد اسیران

در منابع معتبر، در مورد تعداد اسیران کربلا، اتفاق نظریه وجود ندارد. اسیران آل طه مرگب از سه گروه: زنان؛ کودکان و جمعی از مردان بودند، ولی از حیث تعداد، هریک از گروه ها، نظریه ای داده اند. در حدیثی آمده است امام سجاد (علیه السلام) فرمود: ما - دوازده تن از مردان - را در حالی که به غُل و زنجیر بودیم وارد مجلس یزید کردند؛ «أَدْخَلْنَا عَلَى يَزِيدٍ وَنَحْنُ إِثْنَيْ عَشَرَ رَجُلًا مَعْلُولًا». (۴). در گزارشی دیگر آمده است، زنان اهل بیت امام حسین (علیه السلام) بیست نفر بودند (۵) همچنین در برخی از کتاب های تاریخی، اسامی هفده تن از زنان اسیر را ذکر کرده اند. (۶).

۱- نک: اللهوف ۵۸.

۲- سَکِينَةُ: بِنْتُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ كَرِيمَةُ نَبِيلُهُ، كَانَتْ سَيِّدَةَ نِسَاءِ عَصْرِهَا تُوِّفِيَتْ سَنَةَ ۱۱۷ هـ. ق.

۳- نک: اللهوف، ص ۵۹.

۴- نک: خراسانی، منتخب التواریخ، صص ۳۸۳ و ۳۸۸.

۵- نک: خراسانی، منتخب التواریخ، ص ۳۸۳ و ۳۸۸.

۶- همان.

ص: ۲۱۱

ابن اثیر در «الکامل فی التاریخ» می نویسد: «سرهای شهدای اهل بیت سیدالشهدا (علیهم السلام) به هیجده می رسید و شصت سر مربوط به شیعیان بود». (۱).

۳- روز دوازدهم محرم

مسجد حنانه

مسجد حنانه در جایگاه ستونی از گچ و آجر که «عَلَم» نامیده می شد، احداث شده است و تاریخ بنای این مسجد در دست نیست. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در دوران خلافت، در دل شب ها، کنار آن نماز می خواند. این عَلَم در زمان های پس از عاشورا نیز باقی بودهاست. نوشته اند: هنگامی که جسد مطهر امیرالمؤمنین (علیه السلام) را در دل شب مخفیانه و غریبانه تشییع می کردند، از کنار دیوار آن مسجد عبور دادند، دیوار آن مسجد به نشانه احترام به انحاء گرایید، به همین جهت آن را حنانه خواندند و بر همین اساس خواندن دو رکعت نماز در آن مسجد وارد شده است. در برخی از کتب مربوط به تاریخ کربلا آمده است: شب دوازدهم، اسرای کربلا را به طور موقت در کنار مسجد حنانه جای دادند و سر مطهر سالار شهیدان را در میان این مسجد نهادند تا فردا [روز دوازدهم] با برنامه خاصی، اسرا را وارد شهر نمایند و از این رو در آنجا زیارت امام حسین (علیه السلام) وارد است. (۲) و قابل ذکر است که برخی از صاحب نظران روز ورود اسرا به کوفه را سیزدهم محرم می دانند. روز دوازدهم روز ورود اسرای کربلا به رهبری زینب کبری به کوفه است. از عجایب روزگار است که زینب (علیها السلام) روزی در کوفه به عنوان دختر خلیفه المسلمین و همچنین بزرگ ترین بانوی اسلام، کرسی تدریس تفسیر قرآن برای زنان اداره می کند و روزی نیز رهبری کاروان اسیران را (۳) به عهده می گیرد، با وضعیتی آشفته و داغدار، در

۱- کامل، ج ۴، ص ۸۳.

۲- نک: معالی السبطين، ج ۲، ص ۵۶.

۳- در سن ۵۵ سالگی.

ص: ۲۱۲

حالی که مادر دو شهید، خواهر هفت شهید، عمه چند شهید و خاله برخی از شهداست. (۱). در آستانه شهادت امیر مؤمنان (علیه السلام)، در ۲۱ ماه مبارک رمضان سال چهل هجری، که لحظاتی به ارتحال خورشید ولایت مانده بود، هنگام خداحافظی با پدر، زینب از پدر پرسید: امّ ایمن به من گفته است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: حسین مرا در کربلا- خواهند کشت. آیا این سخن صحّت دارد؟ امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود: «الْحَدِيثُ مَا حَدَّثَكَ أُمَّ أَيْمَنٍ...»؛ «آنچه که امّ ایمن به تو گفته، صحیح است.» (وافزود:) می بینم تو و جمعی از اهل بیت به عنوان اسیر وارد کوفه می شوید، در حالی که شما را خارجی می نامند. مردم شادمانند و شهر را آذین بسته اند! (سپس فرمود:) هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خبر شهادت حسین در کربلا را به ما دادند، افزودند: ابلیس با مسرت خاصی فرزندان و دستیاران خود را جمع کرده، می گوید: من قصاص خود را از فرزند آدم گرفتم. (۲).

۴- ورود اهل بیت به کوفه

اشاره

روز ورود اهل بیت به کوفه، شهر کوفه از طرف حکومت تعطیل شد. مأموران ابن زیاد کوفه را تحت نظر گرفتند و دستور صادر شد: هیچ کس با سلاح از منزل بیرون نیاید و به دنبال آن دستور، ده هزار سواره، کوچه و بازار و راه ها و خیابان ها را محاصره کردند تا مبادا غیرت و حمیت مردم به جوش آید و بر ضدّ حکومت به پا خیزند و از طرفی فرمان داده شد سرها را جلو کاروان حمل نمایند تا بدینوسیله ترس و واهمه در مردم ایجاد گردد و تسلیم حکومت شوند. با دیدن آن منظره، اهل کوفه نوحه سردادند و گریه کردند. حضرت زین العابدین (علیه السلام) فرمود: «أَتَتَوْحُونَ وَ تَبْكُونَ مِنْ أَجْلِنَا؟ فَمَنْ ذَا الَّذِي قَتَلَنَا؟!».

۱- رقیه دختر امیرالمؤمنین همسر مسلم بن عقیل، خواهر زینب است که از فرزندان او نیز در کربلا به شهادت رسیدند.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۸۳ و نفس المهموم، ص ۲۵.

ص: ۲۱۳

«شما به خاطر ما نوحه می خوانید و می گریید؟ پس چه کسی افراد ما را کشت؟!» (۱). در مقتل ابی مخنف است که راوی گوید: از حج بر می گشتم که وارد کوفه شدم، بازار تعطیل بود، دیدم گروهی از مردم گریانند و برخی خندان. زن های کوفه را دیدم گریان پاره کرده، موها از هم می افشانند و به صورت می زند. نزد پیرمردی رفتم و پرسیدم: قضیه چیست؟ آیا مراسمی دارید که من متوجه آن نیستم؟ دست مرا گرفت و به کناری برد و گریه سختی نمود و گفت: مراسمی نداریم، گریه آن دسته به خاطر دو لشکر است: قشون شکست خورده و لشکر پیروز. گفتم: کدامند آن دو لشکر؟ گفت: قشون حسین که شکست خورده و لشکر ابن زیاد که چیره گشته است. در این هنگام گریه بلندی کرد، هنوز کلامش تمام نشده بود که صدای بوق و کرنا به گوش رسید و کاروان اسرا را وارد ساختند. در همان لحظه سر امام حسین (علیه السلام) را دیدم که نور از آن ساطع بود. گریه بر من غالب شد، آنگاه اسیران را دیدم، امام زین العابدین بر شتر بی جهازی سوار بود و از پاهای او خون می ریخت. سپس زن زیبایی را دیدم که بر شتر بی جهاز سوار بود. پرسیدم: این زن کیست؟ گفتند: امّ کلثوم است. با فریاد می گفت: «یا أَهْلَ الْكُوفَةِ غَضُّوا أَبْصَارَكُمْ عَنَّا...» «ای مردم، چشمان خود از ما بپوشید. آیا از خدا و رسول شرم ندارید که به سوی حرم رسول الله نگاه می کنید، در حالی که اسیرند؟!» آنگاه به باب بنی خزیمه ایستادند: «فَلَمَّا نَظَرْتُ أُمَّ كَلْثُومٍ إِلَى رَأْسِ أَخِيهَا بَكَتُ وَ شَقَّتْ جَيْبَهَا». «چون نگاه امّ کلثوم به سر برادر افتاد، گریست و گریان چاک زد». و گفت: «مَاذَا تَقُولُونَ إِذْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ مَاذَا فَعَلْتُمْ وَأَنْتُمْ آخِرُ الْأُمَّمِ

ص: ۲۱۴

بِعِزَّتِي وَ بِأَهْلِي بَعْدَ مُفْتَقِدِي مِنْهُمْ أُسَارَى وَمِنْهُمْ ضُرُّجُوا بِدَمِيمَا كَانَ هَذَا جَزَائِي إِذْ نَصَحْتُ لَكُمْ أَنْ تُخْلِفُونِي بِسُوءِ فِي ذَوِي رَحِمَائِي لِأَخْشَى عَلَيْكُمْ أَنْ يَحِلَّ بِكُمْ مِثْلَ الْعَذَابِ الَّذِي يَأْتِي عَلَى الْأُمَّةِ طَبَقَ نَقْلِ بَرُخِي مِنْ أَرَبَابِ مَقَاتِلِ، زَيْنَبُ رُوزِ دَوَاذِهِمْ فِي كُوفَةِ خُطْبَةِ أَيِّ خَوَانِدٍ وَ بَرِ مَرْدَمِ خُمُوشِ تَمَاشَاجِي، كِهْ بَا هِرْ كِهْ بِهْ قَدْرَتِ مِي رَسِيدِ كِنَارِ مِي آمَدَنَدِ، بَرِ آسَفَتِ. - اِحْتِمَالاً رُوزِ دَوَاذِهِمْ بُوَدِ كِهْ: زَيْنَبُ فِي مَجْلَسِ عَيْبِدَاللَّهِ، اِنْقِلَابِي بِهْ پَا كَرْدِ وَ جَلْسَهْ رَا بَرِ ضِدِّ عَيْبِدَاللَّهِ شُورَانَدِ وَ دَرِ پَاسِخِ اَوْ كِهْ پَرَسِيدَهْ بُوَدِ، كَارِ خُدَا رَا دَرِ كَرِبَلَا چِگونَهْ دِيدِي؟ كَفت: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا»! - زَيْنَبُ بَا لِبَاسِ بَسِيَارِ عَادِي وَ كَهَنَهْ وَارِدِ كُوفَهْ شُد: اِبْنِ نَمَا دَرِ «مِثِرِ الْأَحْزَانِ» مِي نُويسَد: «لَبِسْتُ أَرْدَا ثِيَابَهَا» وَ مَفِيدِ دَرِ «اِرْشَادِ» مِي كُويد: «لَبِسْتُ أَرْدَلَّ ثِيَابَهَا»؛ «پست ترين و بي ارزش ترين لباس را پوشيد.» و مِي كَفت: ما دَرِ پاي نخل اسلام، نِهْ تَنَهَا خُونِ دَادِيمِ، بَلَكِهْ آسَايشِ وَ رَا حَتِي رَا هَمِ فِدَا كَرْدِيمِ. زَنِي هَنْگَامِ وَرُودِ اَسْرَا پَرَسِيدِ: «مِنْ أَيِّ الْأُسَارَى أَنتنَّ؟»؛ «شما اسيران کدامين قبيله ايد؟» پَاسِخِ دَادَنَدِ: «نَحْنُ أُسَارَى آلِ مُحَمَّدٍ (صَلِيَ اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)»؛ «ما از خاندان آل محمديم.» آن زن دويد و چادري برايش آورد. (۱). با اينكه پس شهادت حسين و يارانش (عليهم السلام) زمينه سخن گفتن فراهم نبود، اما زينب در آغاز ورود به كوفه، همچون شام، جنايات امويان و خيانت كوفيان و مظلوميت اهل بيت (عليهم السلام) را با كمال شهامت بيان كرد و صحنه اي به وجود آورد كه دشمن هرگز آن را پيش بيني نمي كرد. يكي از ناظران و تماشاچيان مِي كُويد: زَيْنَبُ (عَلَيْهَا السَّلَامُ) دَرِ آن رُوزِ مَسْأَلَهْ نَا مَمْكِنِي رَا مَمْكِنِ سَاخْتِ وَ بَا اِرَادَهْ أَيِ پُولَادِينِ، جَلْسَهْ رَا بَرَايِ سَخْنِ كَفتنِ وَ اَفْشَاگَرِي

ص: ۲۱۵

مهیا ساخت؛ به گونه ای که «فَارْتَدَّتِ الْأَنْفَاسُ وَ سَكَتَتِ الْأَجْرَاسُ»؛ «نفس ها در سینه ها حبس شد و زنگ ها از صدا افتادند.» به قول شاعر: در سینه ها خفتند آوای جرس ها اندر گلو ماندند فریاد نفس ها قهرمان کربلا، در آن جو نامساعد، در خطبه ای، حمد و ثنای الهی گفت و نسب و شخصیت خانوادگی خود را بازگو کرد. مردم کوفه، به ویژه تماشاچیان را مورد نکوهش قرار داد و آنان را از پیامدهای ناگوار کارشان آگاه ساخت و بانگ سرزنش زد که: «وَيْلَكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! أَ تَدْرُونَ أَيَّ كَيْدٍ لِرَسُولِ اللَّهِ فَرَيْتُمْ؟ وَ أَيَّ كَرِيمَةٍ لَهُ أَبْرَزْتُمْ؟ وَ أَيَّ دَمٍ لَهُ سَفَكْتُمْ؟ وَ أَيَّ حُرْمَةٍ لَهُ أَنْتَهَكْتُمْ؟ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا، تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَنْفَطِرْنَ مِنْهُ، وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ، وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا...» (۱). «وای بر شما! ای اهل کوفه، آیا می دانید که چگونه جگر رسول الله را پاره پاره کردید؟ و نوامیس او را در دید عموم قرار دادید و چه خونی از پیامبر ریختید و چه حرمتی از آن حضرت را هتک کردید. کار عجیبی از شما سرزد که جا دارد آسمان ها متلاشی و زمین شکافته و کوه ها پراکنده شوند!» زینب در کوفه توفان به پا کرد و همه را مبهوت ساخت، تا آنجا که امام سجاد (علیه السلام) خطاب به وی گفت: «أَسِيكُنِّي يَا عَمَّةُ فَأَنْتِ بِحَمْدِ اللَّهِ عَالِمَةٌ غَيْرَ مُعَلَّمَةٍ، وَ فَهِيَةٌ غَيْرَ مُفَهَّمَةٍ». «عمه! سخن بس کن. سپاس خدای را که تو دانای مکتب نرفته و حکیم استاد ندیده ای.» زینب سکوت را برگزید و لب فرو بست، لیکن شیون و ناله ای عظیم شهر را فرا گرفت. این سخن امام سجاد (علیه السلام) به عمه اش زینب، دلیل بر احاطه و آگاهی زینب از علوم لدنی او است. (۲). قَالَ بَشِيرُ بْنُ حَزِيمٍ الْأَسَدِيُّ: وَنَظَرْتُ إِلَى زَيْنَبِ بِنْتِ عَلِيٍّ (عَلَيْهِمَا السَّلَام) يَوْمَئِذٍ وَلَمْ أَرَ حَفْرَةَ قَطٍ وَاللَّهِ أَنْطَقَ مِنْهَا كَأَنَّهَا تُفْرِعُ مِنْ لِسَانِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَام)، وَقَدْ أَوْمَأَتْ إِلَى النَّاسِ أَنْ أَسِيكُنُوا فَارْتَدَّتِ الْأَنْفَاسُ وَ سَكَتَتِ الْأَجْرَاسُ ثُمَّ قَالَتْ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ عَلَى أَبِي (حَيْدِي) مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الْأَخْيَارِ. أَمَا بَعِيدٌ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، يَا أَهْلَ الْخَنْبَلِ وَالْعَدْرِ! أَتَبْكُونَ؟ فَلَا رَقَاتِ الدَّمْعِ، وَلَا هَيْدَاتِ الرُّنَّةِ، إِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ الَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعِيدٍ قُوَّةً أَنْ كَانَتْ تَنْخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ. أَلَا وَهَلْ فِيكُمْ إِلَّا الصَّلْفُ النَّطْفُ وَالصَّدْرُ وَالشَّنْفُ وَمَلَقَ الْأَمَاءِ وَغَمَزَ الْأَعْرَاءِ؟ أَوْ كَمَرَعَى عَلَى دِمْنَةٍ أَوْ كِفْضَةَ عَلَى مَلْحُودَةٍ، أَلَا سَاءَ مَا قَدِمْتُ لَكُمْ أَنْفُسِكُمْ أَنْ سَيَحِطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَفِي الْعِيَابِ أَنْتُمْ خَالِدُونَ. أَتَبْكُونَ وَتَنْتَحِبُونَ؟ إِي وَاللَّهِ فَابْكُوا كَثِيرًا وَاضْحَكُوا قَلِيلًا فَلَقَدْ ذَهَبْتُمْ بَعَارَهَا وَشَنَارَهَا وَلَنْ تَرَوْحُصُوهَا بَعْدَهَا أَبَدًا، وَأَنْتِي تَرَوْحُصُونَ قَتْلَ سَلِيلِ خَاتَمِ النُّبُوَّةِ وَمَعْدِنِ الرِّسَالَةِ وَسَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَمَلَاذِ خَيْرَتِكُمْ وَمَفْرِغِ نَازِلَتِكُمْ وَمَنَارِ حُجَّتِكُمْ وَمَدْرَةِ سَيِّتِكُمْ. أَلَا سَاءَ مَا تَزْرُونَ، وَبَعْدًا لَكُمْ وَسِيحْفًا. فَلَقَدْ خَابَ السَّعْيُ وَتَبَّتِ الْأَيْدِي وَخَسِرَتِ الصَّفِيقَةُ وَبُؤْتُمْ بِغَضَبِ اللَّهِ وَضَرَبَتْ عَلَيْكُمْ الدَّلَّةُ وَالْمَسِيكَةُ. وَيْلَكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! أَتَدْرُونَ أَيَّ كَيْدٍ لِرَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَرَيْتُمْ؟ وَ أَيَّ كَرِيمَةٍ لَهُ أَبْرَزْتُمْ؟ وَ أَيَّ دَمٍ لَهُ سَفَكْتُمْ؟ وَ أَيَّ حُرْمَةٍ لَهُ أَنْتَهَكْتُمْ؟ لَقَدْ جِئْتُمْ بِهَا صَلْعَاءَ عُنُقَاءَ سُودَاءَ فَقَمَاءَ (وَفِي بَعْضِهَا) خَرْقَاءَ شَوْهَاءَ كَطَّلَاعِ الْأَرْضِ أَوْ مِلَاءِ السَّمَاءِ أَفَعَجِبْتُمْ أَنْ مَطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا، وَلَعِيَابُ الْأَخْرَةِ أَحْزَى، وَأَنْتُمْ لَا تَنْصَرُونَ، فَلَا يَسِيحُخَفْنَكُمْ الْمُهَلُّ فَإِنَّهُ لَا يَخْفِزُهُ الْبِدَارُ، وَلَا يَخَافُ قُوَّةَ الثَّأْرِ. وَإِنَّ رَبَّكُمْ لِبَالِمُرْصَادٍ...» قَالَ الرَّاوي: قَوَّالَهُ لَقَدْ رَأَيْتُ النَّاسَ يَوْمَئِذٍ حَيَارَى يَبْكُونَ وَقَدْ وَضَعُوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ. وَرَأَيْتُ شَيْخًا وَقَفًّا إِلَى جَنْبِي يَبْكِي حَتَّى اخْضَلَّتْ لِحْيَتُهُ...» (نك: ابن اعثم كوفى، الفتوح، ج ۵، صص ۲۲۵ - ۲۲۳).

۱- طبرسی، احتجاج، ص ۱۹۶.

۲- خطبه زینب در کوفه.

ص: ۲۱۶

زینب (علیها السلام)، پس از عاشورا و در وضعیت بسیار اسفبار اسارت، در حالی که به نوشته‌های ابن اثیر در «الکامل»، کهنه‌ترین و بی‌ارزش‌ترین لباس هایش را برتن داشت (۱)، با ابّهت و شوکت ویژه، بسان فاتح پیروزمندی که از جنگی طاقت فرسا فاتحانه بازگشته باشد، وارد دارالاماره کوفه و جلسه عیدالله شد. نوشته‌اند که او به گونه‌ای ناشناس وارد شد. (۲) او چنان بی‌اعتنا به مجلس گام نهاد که عیدالله احساس حقارت کرد و با خشم پرسید: «مَنْ هَذِهِ الْمُتَكَبِّرَةُ؟»؛ «این زن متکبر کیست؟» یکی از ندیمان پاسخ داد: «هَذِهِ زَيْنَبُ بِنْتُ فَاطِمَةَ». (۳).

-
- ۱- ابن نما در مشیرالأحزان از لباس زینب با عنوان: «أَرْدَاءُ ثِيَابِهَا»؛ «ارزان‌ترین و پایین‌ترین لباس‌هایش» یاد می‌کند. ولی مرحوم شیخ مفید، در ارشاد از آن با عنوان «أَرْدَلُ ثِيَابِهَا»؛ «بی‌ارزش‌ترین لباسها» نام می‌برد.
- ۲- «وَكَاثَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ قَدْ لَبِسَتْ أَرْدَاءَ ثِيَابِهَا وَهِيَ مُتَكَبِّرَةٌ...». نک: ابن نما، مشیرالأحزان، ص ۹۰.
- ۳- نک: ابن نما، مشیرالأحزان، ص ۹۰.

ص: ۲۱۷

بعضی نوشته اند او گفت: «هَذِهِ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ»؛ ولی ابن اثیر می نویسد: کسی به سؤال ابن زیاد پاسخ نداد و او سؤال خود را تکرار کرد. زنی از همراهان زینب (علیه السلام) لب به سخن گشود و گفت: «هَذِهِ زَيْنَبُ بِنْتُ فَاطِمَةَ (علیها السلام)» و همچنین شیخ مفید (۱) آورده است: «هَذِهِ زَيْنَبُ بِنْتُ فَاطِمَةَ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله)». (۲). علامه محسن امین در «اعیان الشیعه» (۳) می نویسد: ابن زیاد به زینب (علیها السلام) نگریست و پرسید: «كَيْفَ رَأَيْتِ صُنْعَ اللَّهِ بِأَخِيكَ وَأَهْلِ بَيْتِكَ؟»؛ «کار خدا را درباره اهل بیت و برادرت چگونه دیدی؟» زینب (علیها السلام) پاسخ داد: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا»؛ (۴). «من جز شکوه و زیبایی (بندگی و ایثار) چیزی ندیدم» و بانگ زد و گفت: «تَكَلَّتْ بِكَ أُمُّكَ يَا بَنَ مَرْجَانَةَ»؛ «مادرت به عزایت بگرید ای پسر مرجانه.» او چنان عیدالله را به محاکمه کشید و شجاعانه سخن گفت و پاسخ های دندان شکن به او داد که عیدالله در یک عقب نشینی انفعالی اظهار داشت: «هَذِهِ سَجَاعَةٌ» (۵). وَلَعَمْرِي لَقَدْ كَانَ أَبُوكَ شَاعِرًا وَسَجَاعًا. «به جان خودم سوگند! که این زن سخنور است و البته پدر او نیز سخنور بود.» (۶). بعضی نوشته اند که عیدالله گفت: او زن شجاع و قوی دل است و پدر او نیز چنین بود.

۱- ارشاد، ص ۱۱۷.

۲- بحار، ج ۴۵، ص ۱۱۵.

۳- اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۱۴.

۴- نک: مقرر، مقتل الحسین، ص ۳۲۴ اللهوف، ص ۷۰؛ معالی السبطين، ح ۲، صص ۶۶ و ۷۶.

۵- سَجَاعَهُ به زنی گویند که با نظم و قافیه سخن می گوید.

۶- الکامل، ج ۴، ص ۸۲.

دستور العمل زینب در کوفه

در ایام اسارت، زنان عرب ساکن کوفه به دیدار زینب آمدند، لیکن حضرت آنان را نپذیرفت و فرمود: «لَا يَدْخُلُنَّ عَلَيْنَا عَرَبِيَّةٌ إِلَّا أُمَّ وَلَدٍ أَوْ مَمْلُوكَةٌ فَإِنَّهُنَّ سُبَيْنٌ كَمَا سُبِينَا». (۱). مرحوم جزایری (۲) می نویسد: کسی اجازه دیدار از اسرا را نداشت جز کنیزکان که آنها زحمت اسیری را دیده بودند و غیر عرب؛ از جمله زنان ایرانی؛ زیرا زینب (علیها السلام) فرمود: از زنان عرب جز کنیزکان حق ندارند از ما دیدن کنند، آنان اسیرند همچون ما. از این بیان به دست می آید که ایرانیان حاضر در کوفه، هیچ کدام در کربلا نبودند و در کربلا فقط کوفیان عرب حضور داشتند، حتی از مردم شام نیز کسی در کربلا نبوده است؛ لذا در مروج الذهب (۳) آمده است: «وَكَانَ جَمِيعٌ مِّنْ حَضْرٍ مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ مِنَ الْعَسَاكِرِ وَحَارِبِهِ، وَتَوَلَّى قَتْلَهُ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ خَاصَّةً لَمْ يَحْضُرْهُمْ شَامِيٌّ». «تمام لشکریانی که کربلا بر ضد امام حسین گرد آمدند و جنگیدند، از کوفه بودند و کسی از شامیان در میان آنان حضور نداشت». موضع گیری فوق نشان می دهد که ستم پیشگان حاضر در کربلا، غیر عرب نبودند.

۵- شب سیزدهم، شب دفن شهیدان

در شب دفن شهدا که شب سوم شهادت شهدای کربلا بود، امام سجاد (علیه السلام) با استفاده از ولایت خویش، بگونه «طی الأرض» به یاری بنی اسد در کربلا شتافت و در شناسایی و نیز انجام نماز و دفن شهدا همکاری نمود.

۱- زینب الکبری، ص ۱۹ و ۳۴.

۲- خصائص الحسينیه، ویژگی های حضرت زینب علیها السلام، صص ۲۸۷ و ۲۸۸.

۳- مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۱.

ص: ۲۱۹

آن حضرت پس از دفن جسد مطهر پدرش، در حالی که به شدت می گریست، فرمود: «... طُوبَى لِأَرْضٍ لَزَّضَتْ جَسَدَكَ الطَّاهِرَ، فَإِنَّ الدُّنْيَا بَعْدَكَ مُظْلَمَةٌ، وَالْآخِرَةُ بُنُورٌ كَمُشْرِقَتِهِ، وَأَمَّا اللَّيْلُ فَمُسَهَّدٌ، وَالْحُزْنُ فَسَرْمَدٌ أَوْ يَخْتَارُ اللَّهُ لِأَهْلِ بَيْتِكَ دَارِكَ النَّارِ أَنْتَ بِهَا مُقِيمٌ، عَلَيْكَ مِنِّي السَّلَامُ يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ وَرَحِمَهُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ». (۱). «خوشا به حال زمینی که بدن پاک تو را در آغوش گرفت. دنیا پس از تو تاریک گشت و آخرت با نور تو نورانی شد. پس از تو شب هایم سخت و حزنم طولانی است تا اینکه خداوند سرایی را که تو در آن استقرار یافتی، برای اهل بیت مقرر بدارد. از من به تو درود باد و رحمت و برکات الهی.» سپس با انگشت مبارک خود روی قبر آن حضرت نوشت: «هَذَا قَبْرُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الَّذِي قَتَلُوهُ عَطِشًا غَرِيبًا». (۲). «این قبر حسین بن علی بن ابی طالب است که او را در حالتی که لب تشنه بود و غریب، کشتند.» امام سجاد در آن شب، همچنین پس از دفن بدن مطهر عباس، عموی بزرگوارش فرمود: «عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا يَا قَمْرَ بَنِي هَاشِمٍ، وَعَلَيْكَ مِنِّي السَّلَامُ مِنْ شَهِيدٍ مُحْتَسِبٍ وَرَحِمَهُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ». (۳). «خاک بر سر زندگی این دنیای بی حضور تو. ای قمر بنی هاشم، از من درود و سلام باد بر شهید راه خدا و درود و رحمت الهی بر تو باد.»

- ۱- نک: علامه شبّر، جلاء العیون، ج ۲ ص ۲۱۶ - حیاة الإمام الحسین ج ۳، ص ۳۲۴ - اعلامیة دائرة المعارف ج ۳ ص ۳۴۰.
- ۲- نک: علامه شبّر، جلاء العیون، ج ۲ ص ۲۱۶ - حیاة الإمام الحسین ج ۳، ص ۳۲۴ - اعلامیة دائرة المعارف ج ۳ ص ۳۴۰.
- ۳- نک: علامه شبّر، جلاء العیون، ج ۲، ص ۲۱۶، حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۳۲۵، اعلامی، دائرة المعارف، ج ۳، ص ۳۴۰.

ص: ۲۲۰

همانگونه که پیشتر اشاره شد، مراسم دفن اجساد شهدا دو روز پس از عاشورا، انجام گرفت. این مراسم توسط مردان بنی اسد، زیر نظر امام سجاد برگزار گردید. در آن شب همه شهدا، جز بدن های علی اصغر، حرّ و جون را دفن کردند؛ زیرا علی اصغر (علیه السلام) را امام حسین (علیه السلام) دفن کرده بود و بدن حرّ را، به نقلی قبیلہ اش از صحنه قتلگاه بیرون برده و در جای دیگر دفن کرده بودند و به نقلی حرّ نیز همراه با دیگر شهدا در کنار مرقد مطهر ابا عبدالله (علیه السلام) دفن گردید. و همچنین چون را پس از ده روز، بنی اسد یافتند و درحالی که خوشبو و معطر بود دفن کردند.

۶- دگرگونی های خونین در طبیعت

پس از شهادت سالار شهیدان، دگرگونی هایی خونین، در طبیعت مشاهده گردید؛ دگرگونی هایی که هریک برای صاحبان بصیرت، درس های عبرت آموز و برای غافلان، بانگ «بیدارباش» بود! هنگامی که امام (علیه السلام) شهید شدند، چنان تیرگی همه جا را فرا گرفت که ستارگان در آسمان دیده می شدند: «إِنَّ السَّمَاءَ أَظْلَمَتْ يَوْمَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ حَتَّى رَأَوْا الْكَوَاكِبَ». (۱). سیوطی در «درالمنثور» ذیل آیه ۲۹ سوره مبارکه دخان (۲) این حدیث را نقل می کند: «وَإِنَّ حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ يَوْمَ قَتْلِ أَحْمَرَ السَّمَاءِ». در حدیث دیگر آورده است: «... إِحْمَرَّتْ آفَاقُ السَّمَاءِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ». و دگرگونی های دیگری هم گفته اند مانند:

۱- بلاذری، انساب الأشراف، ص ۲۱۴.

۲- نک: درالمنثور، ج ۵، ص ۷۴۹.

ص: ۲۲۱

الف: آفتاب با چهره خونین و غمناک ظاهر شد. ب: زیر خشت ها و سنگ ها، خون به چشم می خورد. ج: چهره افق تیره و تار شد. سیاهی شب بگونه ای خاص همه جا را فرا گرفت. د: از دیوار دارالاماره کوفه، خون جاری گشت. ه: منادی میان زمین و آسمان شهادت مظلومانه پسر دختر پیامبر خدا را اعلام کرد. و: باران خون از آسمان بارید. موارد فوق و سایر موارد در جوامع تاریخی و کتب حدیثی شیعه و سنی به وفور به چشم می خورد. (۱). مسعودی در «اثبات الوصیه» می نویسد: «إِنَّ السَّمَاءَ بَكَتْ عَلَيْهِ أَرْبَعَةَ عَشْرَ يَوْمًا فَسُئِلَ: مَا عَلَامَةُ بُكَاءِ السَّمَاءِ؟ فَقَالَ: كَانَتْ الشَّمْسُ تَطْلُعُ فِي حُمْرَةٍ وَتَغْرُبُ فِي حُمْرَةٍ»؛ (۲). «آسمان در عزای حسین (علیه السلام) تا چهارده روز می گریست، از نشانه گریستن آسمان سؤال شد، فرمود: خورشید با هاله ای از سرخی طلوع و غروب می کرد.» در کلام امام صادق (علیه السلام) آمده است که به زراره گفت: «يا زُرَّارَةُ! إِنَّ السَّمَاءَ بَكَتْ عَلَى الْحُسَيْنِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا». (۳). «زراره! آسمان تاچهل شبانه روز در سوگ حسین (علیه السلام) گریست.».

۱- شیخ طوسی، تهذیب، ج ۲، ص ۷ فصل الحسین علیه السلام.

۲- مقتل الحسین، مفرم، انساب الأشراف، ص ۲۰۹.

۳- مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۱۶۴، نک: باب ۴۰... من بکاء السماء والأرض، ج ۴۵ بحار الأنوار، ص ۲۰۱.

ص: ۲۲۲

اسیران و ادامه رسالت**اشاره**

اسیران کربلا، پیام آوران حماسه عاشورا، احیاگران خون شهیدان، حافظان و نگهبانان و مروّجان قیام عاشورا بودند و می توان گفت: اگر کاروان اسیران به حرکت در نمی آمد، حرکت عاشورا در همان عصر و همان سرزمین به وسیله دشمن، همراه اجساد مطهر آنها دفن شده بود.

۱- مهم ترین وظایف کاروان

الف- نشان دادن اهمیت قیام؛ زیرا دشمن می کوشید که قیام عاشورا به دیگران و یا نسل های بعد معرفی و شناسانده نشود. و سعی می کرد قیام و حرکت تاریخ ساز شخصیتی همچون سیدالشهدا را کم رنگ، معمولی و عادی جلوه دهد و زمینه فراموشی آن را فراهم سازد و زینب سردار و رهبر کاروان اسیران بود که با خطبه هایی در کوفه و شام و موضع گیری های حکیمانه، اهمیت آن را به نمایش گذارد. زینب در کوفه نه تنها با خطبه خود مردم را بیدار کرد و عمق فاجعه را برای عموم آشکار ساخت، بلکه زنان کوفه را علیه مردانشان بسیج کرد.

ب- پیشگیری از تحریف ها و بدلکاری ها؛ دشمن سعی می کرد از آشکار شدن قیام حق علیه باطل پیشگیری کند و خود را حق و حسین را باطل بشناساند؛ از این رو، اسیران را خارجی (شورش) لقب داده بود.

ص: ۲۲۳

ج- انتقال صحیح جریان تاریخی قیام؛ این کاروان توانست حقیقت تاریخی قیام و گردانندگان اصلی آن و جزئیات واقعه را به طور صحیح به نسل‌های بعد از خود و یا برای غایبان صحنه روشن سازد.

همسر امام حسین، سر جدا از بدن آن حضرت را در مجلس عیدالله به آغوش کشید و گفت: حسین من! فراموش نمی‌کنم و به چشم خود دیدم که شمشیرهای ناپاکان تو را در میان گرفته بودند.

د- انتقال اهداف و پیام‌های قیام؛ این کاروان اسیران بود که هدف و پیام نهضت کربلا را به دنیا رساند و باید گفت: این است فلسفه آن سخن معروف امام از زبان جدش که: «أَنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا». (۱)

«خداوند می‌خواهد شما را اسیر ببیند.»

۲- اسرا در شام

اشاره

وقتی نخستین مرحله مأموریت تاریخ سازان عاشورا در کربلا پایان یافت، تداوم آن، قیام تازه ای بود که به رهبری امام سجاد (علیه السلام) و زینب کبری (علیها السلام) انجام گرفت و کاروان اسیران هجوم عاشورایی علیه اهریمنان شام و کوفه را آغاز کرد. اهل بیت در بند را روز یازدهم از کربلا به سوی کوفه حرکت دادند. ابن زیاد آنان را در کوفه زندانی کرد و نامه ای برای یزید فرستاد و از او کسب تکلیف کرد. پاسخنامه از سوی یزید، پس از چندی دریافت شد که در آن آمده بود: اسرا و سرهای کشتگان را به شام بفرستید (۲) و ابن زیاد با همراهی چهل مأمور مسلح، اسرا و سرهای شهدا را روانه شام کرد. (۳)

۱- میلانی، قادتنا، ج ۶ ص ۶۱.

۲- اللهوف، ص ۷۴. «...لَمَّا وَصَلَهُ كِتَابُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَقَفَ عَلَيْهِ، أَعَادَ الْجَوَابَ إِلَيْهِ يَأْمُرُهُ فِيهِ بِحَمْلِ رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَرُؤُوسِ مَنْ قُتِلَ مَعَهُ وَبِحَمْلِ أَثْقَالِهِ وَنِسَائِهِ وَعِيَالِهِ، فَاسْتَدْعَى ابْنَ زِيَادٍ بِمُحَمَّدِ بْنِ تَعْلِيَةَ الْعَائِدِي فَسَلَّمَ إِلَيْهِ الرُّؤُوسَ وَالْأَسِيرِي وَالنِّسَاءَ فَسَارَ بِهِمْ مُحَفَّرًا إِلَى الشَّامِ، كَمَا يُسَارُ بِسَبَايَا الْكُفَّارِ يَتَصَفَّحُ وَجُوهَهُنَّ أَهْلُ الْأَقْطَارِ».

۳- عوالم، ص ۳۹۹.

ص: ۲۲۴

شیخ بهایی و محدث کاشانی، روز ورود اهل بیت عصمت و طهارت به شام را اول ماه صفر دانسته اند. (۱).

مسجد السقط یادآور خاطره ای تلخ

هنگام ورود اسرا به شام، شهر را آذین بسته، جشن عمومی برگزار کردند. سرها را بالای نیزه زده، همراه کاروان حرکت می دادند. در پیشاپیش سرها، سر عباس بن علی قرار داشت، پس از آن سر حضرت حسین بن علی (علیهما السلام) بود که به آسمان می نگریست و نور ویژه ای از آن تلالو می کرد. عباس بن علی در کربلا پرچمدار و پیش مرگ برادرش امام حسین (علیه السلام) بود؛ از این رو در مسیر حرکت به شام نیز سر مبارکش به رسم پرچمداری، پیشاپیش قافله قرار داشت. از میان تماشاگران پیر زنی، با کینه خاصی، سنگی به طرف سر حسین پرتاب کرد.

۳- دربار یزید

بیشتر دربار یزید را برای ورود اسرا، مهیا کرده، سفرا، رجال و شخصیت های داخلی را دعوت نموده بودند. جمعیت در صحن و سالن کاخ موج می زد. یزید عبایی بردوش انداخته، با قیافه ای شادمان در جایگاه ویژه قرار گرفت. (۲). به دستور دربار، اهل بیت امام را با ریسمانی بستند و آنان را با وضعیتی رقت بار به مجلس یزید وارد کردند. امام سجاد (علیه السلام) در حضور همگان، رو به یزید کرده، فرمود: «ما ظَنَنَّاكَ بِالرَّسُولِ لَوْ يَرَانَا عَلَي هَذَا الْحَالِ؟» «اگر پیامبر (صلی الله علیه وآله) ما را در چنین حالتی ببیند، با تو چه خواهد کرد؟» سؤال امام سجاد (علیه السلام) با گریه شدید حضار روبه رو شد. وقتی یزید صحنه را برخلاف

۱- معالی السبطين، ج ۲، مبحث ورود اهل بیت به شام نفس المهموم، ص ۲۳۹.

۲- همان عبایی که پیامبر صلی الله علیه وآله در روز فتح مکه، جهت دلجویی و اطمینان بیشتر به ابوسفیان بخشید. معاویه در اعیاد این عبا را به عنوان فخر بردوش می افکند و یزید برای اولین بار در آن مجلس به دوش افکند. ریاض القدس، ج ۲، ص ۳۵۵.

ص: ۲۲۵

خواست خود دید، دستور داد تا ریسمان را از دست و گردن آنان گشودند. (۱). وضعیت حضور اسرا مطابق میل یزید پیش نرفت، به‌ویژه آنگاه که یزید به «نعمان بن بشیر» - که در کنارش نشسته بود - گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَهُ»؛ «حمد و سپاس خدا را که او (حسین) را کشت.» نعمان گفت: «اگر معاویه زنده بود، هیچ گاه دست به چنین کاری نمی زد.» (۲). این پاسخ نیز انبساط خاطر یزید را برهم زد. آنگاه تشتی در برابر یزید قرار دادند که سر حسین (علیه السلام) در آن بود. یزید دست به عصای دستی تشریفاتی اش برد و به دندان پیشین امام (علیه السلام) کوبید و گفت: «يَوْمَ بَدْرٍ»؛ (۳) «امروز، عوض روز بدر!» او در حضور همگان به سر مبارک امام جسارت کرد و مستانه این شعر را زمزمه کرد: (۴). لَيْتَ أَشِيَاخِي بِيَدْرِ شَهَدُوا تَا آن جَا كَه كَفْت: قَدْ قَتَلْنَا الْقُرْمَ مِنْ سَادَاتِهِمْ وَعَيْدَلْنَاهُ بِيَدْرِ فَأَعْتَدَلَّلِعِبْتُ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا خَبْرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ «ما بزرگان آنان (بنی هاشم) را کشتیم و ما از کشتگان خود در بدر، انتقام گرفتیم. بنی هاشم دین و حکومت را به بازی گرفتند در حالی که نه نبوت در کار است و نه چیزی به عنوان وحی نازل شده است.» حامل سر امام حسین (علیه السلام) به خاطر دریافت جایزه اینگونه سرود:

۱- مقتل الحسين، ص ۳۵۰؛ نفس المهموم، ص ۲۴۹.

۲- همان.

۳- ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۲، ص ۲۲۶.

۴- نفس المهموم، ص ۲۵۲. الاتحاف، ص ۱۸؛ مقاتل الطالبین، ص ۱۲۰؛ البداية والنهاية، ص ۹۲، ۱۹۷ و ۲۴۰؛ البدء والتاریخ، ج

۶، ص ۱۲؛ سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۱۴۴، باب ابن زهری.

ص: ۲۲۶

أَوْفِرِ رِكَابِي فَضَّةً وَذَهَبًا نِي قَتَلْتُ السَّيِّدَ الْمُحِبَّ قَتَلْتُ خَيْرَ النَّاسِ أُمَّ وَأَبًا «رکاب مرا از نقره و طلا کن؛ همانا من شخصیت پاکدامنی را از پای در آوردم. و کسی را کشتم که از نظر پدر و مادر برترین انسان بود.» یزید پرسید: تو که او را بهترین مردم یاد می کنی چرا کشتی؟ گفت: کشتم تا جایزه دریافت کنم. وقتی چنین پاسخ شنید، فرمان داد: گردن او را زدند. (۱). یزید همچنان مشغول جسارت به سر و صورت امام بود که ابو بَرزَه اسلمی به او گفت: من دیدم که پیامبر (صلی الله علیه وآله) دندان های پیشین او و برادرش را می بوسید و فرمود: شما - دو تن - بزرگ جوانان بهشتید و نیز فرمود: «قَتَلَ اللَّهُ قَاتِلَكُمْ» یزید از حرف ابو بَرزَه خشمگین شد و دستور داد او را از مجلس بیرون کردند. (۲).

۴- خطبه حضرت زینب در مجلس یزید

اشاره

آنگاه که یزید گستاخی های بسیار کرد و از پیروزی خود دم زد، لازم بود که پاسخ دندان شکن بشنود و غرورش شکسته شود. او که آیات قرآن را به غلط به نفع خود تأویل می کرد، لازم بود سر جایش بنشیند و مردم نیز باید آگاه می شدند و از گمراهی به هدایت راه می یافتند و از پیام شهیدان کربلا- و هدف آنان آگاه می شدند. از این رو، زینب قهرمان این میدان، که صلابت و شجاعت را از پدر و مادر به ارث برده بود، و در پرتو نورانیت برادرش امام حسین (علیه السلام) رشد کرده بود، از جا برخاست و خطبه خود را چنین آغاز کرد: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ، صَدَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ

۱- نفس المهموم، ص ۲۴۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۷؛ کامل، ج ۴، ص ۲۹۱.

۲- فصول المهمه، ص ۲۰۵؛ نفس المهموم، ص ۲۵۲.

ص: ۲۲۷

كَذَلِكَ يَقُولُ: (ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ) (۱). «حمد و سپاس از آن خداست که پروردگار جهانیان است. درود خداوند بر جدم که سرور انبیا است. چه راست گفت خدای متعال که: «فرجام کسانی که اعمال بد کردند، به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به تمسخر گرفتند.» (۲). أَظَنَنْتَ يَا يَزِيدُ - حَيْثُ أَخَذْتَ عَلَيْنَا أَقْطَارَ الْأَرْضِ وَآفَاقِ السَّمَاءِ فَاصْبِرْ بِنَحْنِ نَسَاقٍ كَمَا تُسَاقُ الْإِمَاءُ أَنْ بِنَا هَوَانًا عَلَى اللَّهِ وَبِكَ عَلَيْهِ كَرَامَةٌ؟ وَإِنَّ ذَلِكَ لِعِظَمِ خَطْرِكَ عِنْدَهُ فَشَمِخْتَ بِأَنْفِكَ وَنَظَرْتَ فِي عِطْفِكَ جَذَلًا مَسْرُورًا حِينَ رَأَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ مُسْتَوْثِقَةً وَالْأُمُورَ مُتَسَقِّمَةً وَحِينَ صَفَا لَكَ مُلْكُنَا وَسُلْطَانُنَا فَمَهْلًا مَهْلًا أَنْسَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى: (وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ خَيْرًا لِنَفْسِهِمْ إِنَّمَا نُنْمِئِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ). (۳). ای یزید! می‌پنداری که چون اطراف زمین و آفاق آسمان را بر ما بستی، و راه چاره را بر ما سد کردی و ما را همانند برده به هر سو کشاندی، ما نزد خدا خواریم و تو گرامی و سرفراز؟! و این غلبه (ظاهری) تو بر ما از آبروی تو در پیشگاه خدا است؟ و از این رو بینی بالا- کشیدی و تکبر نمودی و به خود بالیدی؟! شادمانی که دنیا بر وفق مراد تو است، و ملک و مقام رهبری بر ما، برای تو صاف و همواره گشته! اندکی آهسته تر، آیا سخن خداوند را از یاد برده ای که فرمود: «آنان که کافر شدند (و راه طغیان پیش گرفتند) گمان نکنند که اگر به آنان مهلت می‌دهیم، به سود آنها است، این درنگ برای آن است که بر گناهان خود بیفزایند، و عذاب خوارکننده ای در پیش دارند. أَمِنَ الْعَدْلُ يَا بَنَیَّ الطَّلَقَاءِ تَخْدِيرُكَ حَرَائِرِكَ وَإِمَاءَكَ، وَسَوْفُوكَ بِنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) سَبَابًا؟ قَدْ هَتَكَتَ سُتُورَهُنَّ، وَأَبْدَيْتِ وُجُوهَهُنَّ تَخْدُو بِهِنَّ الْأَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى

۱- الروم، الآية ۱۰.

۲- روم: ۱۰.

۳- آل عمران: ۱۷۸.

ص: ۲۲۸

بَلَدٍ، وَيَشْتَرِفُهُنَّ أَهْلُ الْمَنَاهِلِ وَالْمَنَافِلِ، وَيَتَصَيَّفُحُ وَجُوهَهُنَّ الْقَرِيبُ وَالْبَعِيدُ وَالِدَنِيَّ وَالشَّرِيفُ، لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وَلِيٌّ، وَلَا مِنْ حُمَاتِهِنَّ حِمِيٌّ، وَكَيْفَ يُرْتَجَى مُرَاقَبُهُ مِنْ لَفْظِ فُوهٍ أَكْبَادَ الْأَرْكَبِاءِ وَنَبَتَ لَحْمُهُ مِنْ دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ؟ وَكَيْفَ يَسْتَبِطِي فِي بَعْضِ أَهْلِ الْبَيْتِ، مَنْ نَظَرَ إِلَيْنَا بِالشَّنْفِ وَالشَّنَانِ وَالْإِخْنِ وَالْأَضْغَانِ؟ ثُمَّ تَقُولُ غَيْرَ مُتَأَثِّمٍ وَلَا مُسْتَعْظِمٍ: لَأَهْلُوا وَاسْتَهْلُوا فَرِحًا ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تُسَلِّمُنِي حَيًّا عَلَى ثَنِيَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ تَنْكُتُهَا بِمُخَصَّرَتِكَ. ای پسر آنان که جَدَمَان (پیامبر (صلی الله علیه وآله) در فتح مکه) اسیرشان کرد و سپس آزادشان نمود، آیا این از عدالت است که زنان و کنیزان خود را در پشت پرده بنشانی و دختران پیامبر (صلی الله علیه وآله) را به صورت اسیر به این سو و آن سو بکشانی؟! پرده آنان را بدری و صورت هاشان را بگشایی تا دشمنان آنان را از شهری به شهری ببرند و بومی و غریب، چشم به آنها دوزند و نزدیک و دور، و شریف و غیر شریف، چهره آنها را ببینند، آن هم در وضعیتی که از مردان آنها، نه سرپرستی مانده و نه یار و نگهداری. به راستی چگونه توقع و امید دلسوزی باشد از کسی که دهانش جگر پاکان را جوید و بیرون ریخت و گوشتش از خون شهیدان بروید! چرا به دشمنی با ما برنخیزد خانواده ای که با نظر کینه و دشمنی به ما می نگرد! بی آنکه خود را گنهکار بدانی و بزرگی این گناه را درک کنی، می گویی: «کاش پدرانم بودند و شادی سر می دادند و می گفتند: ای یزید، دستت شل مباد...» در حالی که چوب خیزران به دندان های ابا عبدالله، سرور جوانان اهل بهشت (علیه السلام) می زنی؟! وَكَيْفَ لَا تَقُولُ ذَلِكَ؟ وَهَذَا نَكَاتُ الْقُرْحَةِ وَاسْتَأْصَلَتِ الشَّافَةَ بِإِرَاقَتِكَ دِمَاءَ ذُرِّيَّةِ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه وآله) وَتُجُومَ الْأَرْضِ مِنْ آلِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، تَهْتَفُ بِأَشْيَاخِكَ، زَعَمْتَ أَنَّكَ تُنَادِيهِمْ! فَلَتَرَدَّنَّ وَشِيكًا مَوْرِدَهُمْ وَلَتَوَدَّنَّ أَنَّكَ سُلِّلتَ وَبُكِمْتَ وَلَمْ تَكُنْ قُلْتَ مَا قُلْتَ وَفَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ.

ص: ۲۲۹

اللَّهُمَّ خُذْ لَنَا بِحَقِّنَا وَانْتَقِمِ مِمَّنْ ظَلَمْنَا وَاحْلُلْ غَضَبَكَ بِمَنْ سَفَكَ دِمَاءَنَا وَقَتِلْ حُمَاتَنَا! فَوَاللَّهِ مَا فَرَيْتَ إِلَّا جِلْدَكَ، وَلَا حَزْرَتَ إِلَّا لَحْمَيْكَ، وَلِتَرَدَّنَّ عَلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) بِمَا تَحَمَّلْتَ مِنْ سَفْكَ دِمَائِ دُرَيْتِهِ، وَأَنْتَهَكْتَ مِنْ حُرْمَتِهِ فِي عِمْرَتِهِ وَلَحْمَتِهِ، وَحَيْثُ يَجْمَعُ اللَّهُ شَمْلَهُمْ وَيَلْتَمِسُ شَعْنَهُمْ وَيَأْخُذُ بِحَقِّهِمْ (وَلَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا يَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ) (۱) وَحَسْبُكَ بِاللَّهِ حَاكِمًا، وَبِمُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) خَصِيمًا، وَبِجَبْرِئِيلَ ظَهِيرًا. چرا چنین نگویی، تو پوست از زخم دل ما برداشتی و شکفتی و با این خونی که از خاندان محمد (صلى الله عليه وآله) و ستارگان درخشانش، از فرزندان عبدالمطلب بر زمین ریختی، ریشه کردی، حال پدران را صدا می زنی؟! به گمانت که صدایت به گوش آنان می رسد؟! به همین زودی نزد آنان خواهی رفت و آنگاه است که آرزو کنی: ای کاش دستت شل بود و زبانت لال که چنین سخنی نمی گفتی و مرتکب چنین کاری نمی شدی. خدایا! حق ما را بستان از آنکه بر ما ستم روا داشت. انتقام ما را بگیر و خشم خود را بر کسی که خون های ما را ریخت و یاران ما را کشت فرود آر. ای یزید! سوگند به خدا که ندریدی مگر پوست خود را و نبریدی مگر گوشت خود را، و بدان با همین بار گناهی که از ریختن خون خاندان پیامبر (صلى الله عليه وآله) و هتک حرمت او در مورد خاندان و خویشانش بردوش داری، بر آن حضرت وارد خواهی شد، آنگاه که پروردگار همه را جمع خواهد کرد و پراکندگی آنان را گرد خواهد آورد و حق آنان را باز می گیرد. (خداوند می فرماید: «هرگز آنان را که در راه خدا کشته شده اند، مرده مپندار، بلکه آنها زنده اند و در پیشگاه خداوند از مواهب و نعمت ها برخوردارند.» (۲)). و برای تو همین بس که خداوند حاکم است، و محمد (صلى الله عليه وآله) طرف دعوا، و جبرئیل پشتیبان او. وَ سَيَعْلَمُ مَنْ سَوَّلَ لَكَ وَمَكَّنَكَ مِنْ رِقَابِ الْمُسْلِمِينَ، بُئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا وَأَيُّكُمْ

۱- آل عمران، الآية ۱۶۸.

۲- آل عمران: ۱۶۹.

ص: ۲۳۰

شَرُّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا، وَلَيْسَ جَرَتْ عَلَيَّ الدَّوَاهِي مُخَاطَبَتِكَ إِنِّي لَأَسْتَضِيءُ بِغُرِّ قَدْرِكَ، وَأَسْتَعِظُمُ تَقْرِيعَكَ، وَأَسْتَكْثِرُ تَوْبِيخَكَ، لَكِنَّ الْعَيْوَنَ عَبْرِي، وَالصُّدُورَ حَرِي. أَلَا فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ حِزْبِ اللَّهِ النَّجْبَاءِ، بِحِزْبِ الشَّيْطَانِ الطُّلُقَاءِ، فَهَذِهِ الْأَيْدِي تَنْطَفُ مِنْ دِمَائِنَا، وَالْأَفْوَاهُ تَتَحَلَّبُ مِنْ لُحُومِنَا، وَتَلْمَسُكَ الْجُثَّةُ الطَّوَاهِرُ الرَّوَاكِي تَتَنَاهَبُهَا الْعَوَاسِلُ وَتُعَفِّرُهَا أُمَّهَاتُ الْفِرَاعِلِ، فِي آيِنَدِهِ أَيْ نَهْ چِنْدَانِ دُورِ، آَنَكِهْ فِرِيْتِ دَادِ وَ بَرْدُوشِ مَرْدَمِ سِوَارْتِ كَرْدِ، خِوَاهِدِ فِهْمِيْدِ كِهْ سَتْمَكَارَانِ رَا بَدِ نَصِيْبِي اسْتِ وَ خِوَاهِدِ فِهْمِيْدِ كِهْ كِدَامِيَكِ از شِمَا جَايگَاهَشِ بَدْتَرِ وَ سِپَاهَشِ نَاتِوَانِ تَر اسْتِ. گَر چِهْ پِيَشِ آمِدِهَائِي نَاگِوَارِ رُوزگَارِ، مَرَا بِهْ سَخْنِ كَفْتَنِ بَا تُو وَا دَاسْتِ، لِيَكْنِ دَر عِيْنِ حَالِ، اَرزَشِ تُو دَر نَظَرِ مَن نَاجِيْزِ وَ سِرزَنَشْتِ بَزْرگِ، وَ مَلَامَتِ بِيَشْمَارِ اسْتِ. چِهْ كَنَمِ كِهْ چِشْمِ هَا پَر از اشْكِ اسْتِ وَ سِيْنِهْ هَا سِوزَانِ. بَدَانِ، بَسِي مَايِهْ شَكْفَتِي اسْتِ وَ بَسِيَارِ شَكْفَتِ آوَرِ اسْتِ كِهْ اِنْسَانِهَائِي پَاكِ وَ حِزْبِ خِدا دَر جَنگِ بَا اَحْزَابِ شَيْطَانِ كِهْ بَرْدگانِ آزَادِ شُدِهْ بُوْدَنْدِ، كَشْتِهْ مِي شُوْنَدِ وَ خُونِ مَازِ سَرِ پَنجِهْ هَائِي شِمَا مِي رِيْزِدِ وَ گوْشْتِهَائِيْمَانِ از دِهْنِ هَائِي شِمَا بِيرونِ مِي اَفْتَدِ وَ اِيْنِ پِيكْرِهَائِي پَاكِ، پِيوسْتِهْ خِوْرَاكِ گَرگِ هَائِي دَرَنْدِهْ شِمَا گَشْتِهْ وَ دَر زِيْرِ چِنگَالِ بِيچِهْ كَفْتارِهَا بِهْ خَاكِ آلوْدِهْ شُدِهْ اسْتِ. وَلَيْسَ إِتَّخَذْتَنَا مَعْتَمًا؛ لَتَجِدُنَا وَشِيكًا مَعْرَمًا حِيْنَ لَا تَجِدُ (إِلَّا مَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَمَا رُبُّكَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ) (۱) فَالِي اللَّهِ الْمُشْتَكِي وَعَلَيْهِ الْمُعْوَلُ. فِكَيْدُ كَيْدِكَ، وَاسِعَ سَيْعِيكَ، وَنَاصِبَ جُهْدِيكَ، فَوَاللَّهِ لَا تَمُحُو ذِكْرَنَا، وَلَا تُمِيتْ وَحْيَنَا، وَلَا تُدْرِكْ أَمِدْنَا، وَلَا تَزْحَضْ عَنكَ عَارَهَا، وَهَلْ رَأَيْكَ إِلَّا فَنَدًا، وَأَيَّامِيكَ إِلَّا عَيْدًا، وَجَمْعِيكَ إِلَّا يَدًا، يَوْمَ يُنَادِي الْمُنَادِي: أَلَا لَغْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ، فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي حَتَمَ لَأَوْلِنَا بِالسَّعَادَةِ وَالْمَغْفِرَةِ، وَلَاخِرِنَا بِالشَّهَادَةِ وَالرَّحْمَةِ،

ص: ۲۳۱

وَنَسِئَالُ اللَّهِ أَنْ يُكْمِلَ لَهُمُ الثَّوَابَ، وَيُوجِبُ لَهُمُ الْمَزِيدَ، وَيُحْسِنُ عَلَيْنَا الْخِلَافَةَ، إِنَّهُ رَحِيمٌ وَدُودٌ، وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ». (۱). اگر امروز ما را برای خود غنیمتی می دانی، به همین زودی خواهی دید که مایه زیانت بوده ایم! و آن، هنگامی است که هر چه از پیش فرستاده ای، آن را خواهی دید و پروردگار تو بر بندگان ستم نمی کند. شکایت نزد خدا برم و به او توکل کنم. هر نیرنگی که می خواهی به کارگیر و هر اقدامی که توانی بکن و هر کوشش که داری دریغ مدار، سوگند به خدا که نه نام ما را محو توانی کرد، و نه قدرت آن داری که نور وحی را خاموش کنی و به غایت ما نخواهی رسید و ننگ این ستم را نتوانی زدود. رأی تو سست است و شماره ایام دولت اندک و جمعیت پراکنده شوند. آن روز منادی فریاد زند: «آگاه باشید، لعنت خدا بر گروه ستمگر باد!» حمد و سپاس خداوندی را که اول ما را به سعادت و مغفرت ختم کرد و آخر ما را به شهادت و رحمت فائز گردانید. از در گاهش می خواهیم که پاداش آنها (شهدا) را کامل کند و بر آن بیفزاید و ما را بازماندگان نیک آنها گرداند که او مهربان و پر مهر است، و خداوند ما را بس است و وکیل نیکویی است». (۲). آری، زینب (علیها السلام) در مجلس شام بر یزید بر آشفت و در ضمن بیان شورانگیز خود از ماهیت زشت خاندان بنی امیه پرده برداشت و با گفتن «يَا بَنَ الطُّلُقَاءِ» (۳) به تحقیر آنان پرداخت. این عتاب و خطاب را زینب از بیان پدرش علی (علیه السلام) الهام گرفته بود که در نامه ای به معاویه نوشت: «وَمَا لِلطُّلُقَاءِ وَأَبْنَاءِ الطُّلُقَاءِ» (۴) و این هر دو از سخن پیامبر (صلی الله علیه وآله) در فتح مکه حکایت دارد که آن حضرت به اهل مکه خطاب کرد و فرمود: «إِذْهَبُوا أَنْتُمْ الطُّلُقَاءِ». (۵).

۱- بلاغات النساء، ص ۲۱- ۲۳؛ جمهره خطب العرب، ج ۱، ص ۱۲۹- ۱۲۶؛ أعلام النساء، ج ۲، ص ۹۵- ۹۷.

۲- ترجمه اللهوف، ص ۱۸۱- ۱۸۶، نفس المهموم، ص ۲۵۳- ۲۵۶، بحار، ج ۴۵، ص ۱۳۳- ۱۳۵.

۳- مقتل الحسين، ص ۳۱۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۳۴.

۴- نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۳۸۶، نامه ۲۸.

۵- کامل التاريخ، ج ۲، فتح مکه، ص ۲۰۲؛ واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۸۳؛ البدايه والنهایه، ج ۴، ص ۳۰۰ چاپ دارالفکر بیروت نیز می نویسد: در سال هشتم هجری که مکه به دست سلحشوران همراه پیامبر صلی الله علیه وآله فتح شد و پیامبر اسلام پیروزمندانه در کنار کعبه به مردم اهل مکه که در آنجا بودند، گفتند: فکر می کنید که درباره شما چه تصمیمی خواهم گرفت؟ پاسخ دادند: جز عفو و بزرگواری انتظار نمی رود. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «إِذْهَبُوا أَنْتُمْ الطُّلُقَاءِ».

خاطره ای از حضرت موی

جا حظ در کتاب تاریخی خود «الأسخياء» در شرح حال عبدالله جعفر می نویسد: سلیمان حضرت موی (۱) می گوید: از یمن وارد مدینه شدم. پس از چندی شترم مرد و چون زاد و توشه بازگشت هم نداشتم، بسیار اندوهگین گشتم، یکی از دوستان مرا به خانه عبدالله جعفر راهنمایی کرد، بدانجا رفتم اما خبردار شدم که او به سفر رفته و هفتاد روز دیگر باز می گردد. همانجا روی خاک نشستم و گریه مجالم نداد، زنی مجلله، مرا به درون خانه عبدالله دعوت کرد و پس از پذیرایی گفت: من زینب دختر امیرالمؤمنین (علیه السلام) همسر عبدالله هستم. حاجت تو چیست؟ سرگذشت خویش را باز گفتم. گفت: گله شتر عبدالله در فلان منطقه است، برو آنجا و خود را معرفی کن و هرشتری را که مورد نظر تو است انتخاب کن و به عنوان عطیه، از ما بپذیر. سلیمان می گوید: زمانی زینب را دیده بودم که وضعیت مالی آنان خوب بود و لباس های مناسب برتن داشت. سلیمان می افزاید: روزی هم وارد شام شدم و دیدم شهر را آذین بسته اند. معلوم شد اسرای کربلا وارد شام می شوند. قضیه را از مردم پرسیدم، گفتند: زینب دختر علی همراه اسیران وارد می شوند، خود را به اسیران نزدیک ساختم و به کنار زینب رسیدم وضعیت ظاهری او مرا تکان داد؛ زیرا مندرس ترین لباس ها را بر تن داشت؛ «وَعَلَيْهَا أُرْدَلُ ثِيَابَهَا» وقتی خود را معرفی کردم و تقاضا کردم تا از من چیزی بخواهد، فرمود: پارچه ای فراهم کن تا زنان ما صورت های خود را بپوشانند و من چنین کردم.

۵- خطبه امام سجاد

روایت شده که یزید - لعنة الله عليه - فرمان داد منبری آوردند و از خطیب خواست بر فراز آن رفته، در ذم حسین بن علی و علی بن ابی طالب (علیهما السلام) سخن بگوید. خطیب بر منبر رفت و بعد از ستایش و سپاس خدا، مطالبی بر ضد علی و حسین (علیهما السلام) گفت و در

۱- حضرت موی، پیشتر جزو یمن بوده و امروزه جزو عمان است.

ص: ۲۳۳

توصیف و شأن معاویه و یزید - لعنة الله علیهما - سخن راند و از آنان بسیار تجلیل کرد. در این هنگام، امام سجاد (علیه السلام) فریاد برآورد: وای بر تو! رضایت مخلوق (یزید) با خشم و غضب خداوند معامله کردی؟! نشیمنگاهت پر از آتش باد! آنگاه رو به یزید کرده، فرمود: «یا یزید! إِنْذَنْ لِي حَتَّى أَصِيْعَدَ هَذِهِ الْأَعْوَادَ فَأَتَكَلَّمُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ فِيهِنَّ رِضًا وَلِهَوْلَاءِ الْجُلَسَاءِ فِيهِنَّ أَجْرٌ وَثَوَابٌ.» ای یزید، فرصتی در اختیارم بگذار تا بالای این چوب‌ها روم، و مطالبی بگویم که در آن خشنودی خدا باشد و نیز برای حاضران موجب اجر و پاداش است. أَيُّهَا النَّاسُ أُعْطِينَا سِتًّا وَفُضِّلْنَا بِسَبْعٍ؛ أُعْطِينَا الْعِلْمَ وَالْحِلْمَ وَالسَّمَاخِيَةَ وَالْفَصَاخِيَةَ وَالشَّجَاعِيَةَ وَالْمَحَبَّةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ، وَفُضِّلْنَا بِأَنَّ مَنَا النَّبِيَّ الْمُخْتَارَ مُحَمَّدًا وَمَنَا الصَّدِيقَ وَمَنَا الطَّيَّارَ وَمَنَا أَسَدَ اللَّهِ وَأَسَدَ رَسُولِهِ وَمَنَا سَبْطَ هَذِهِ الْأُمَّةِ، مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَمَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي أَنْبَأْتُهُ بِحَسَبِي وَنَسَبِي. ای مردم، به ما شش چیز داده شد و به هفت چیز، ما بر دیگران برتری یافتیم. آن شش چیز که بر ما عطا شد عبارتند از: علم، حلم، جوانمردی (بخشش)، فصاحت، شجاعت و دوستی (که در دل مؤمنان جای گرفتیم). و اما آن هفت چیز که ما با آن‌ها بر دیگران برتری دادیم، عبارتند از اینکه: پیامبر برگزیده، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) از ما است. صدیق (نخستین کسی که به او ایمان آورد؛ یعنی علی (علیه السلام)) از ما است. جعفر طیار از ما است. شیر خدا و شیر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) (حضرت حمزه) از ما است. از ما است دو سبط پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این اُمت (حسن و حسین (علیهما السلام)). هر کس مرا شناخت که شناخت و آن کس که نشناخت، او را به حسب و نسبم خبر می‌دهم: أَيُّهَا النَّاسُ، أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَمِنِي، أَنَا ابْنُ زَمْزَمَ وَالصَّفَا، أَنَا ابْنُ مَنْ حَمَلَ الرُّكْنَ بِأَطْرَافِ الرِّدَاءِ، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنْ انْتَزَرَ وَارْتَدَى، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنْ انْتَعَلَ وَاحْتَفَى،

ص: ۲۳۴

أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنْ طَافَ وَ سَعَى، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنْ حَجَّ وَ لَبَّى، أَنَا ابْنُ مَنْ حَمَلَ عَلَى الثُّبْرَاقِ فِي الْهَوَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ أُسْرِى بِهِ مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى، أَنَا ابْنُ مَنْ بَلَغَ بِهِ جَبْرَيْلُ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى، أَنَا ابْنُ مَنْ (دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى)، أَنَا ابْنُ مَنْ صَالَى بِمَلَائِكَةِ السَّمَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ أَوْحَى إِلَيْهِ الْجَلِيلُ مَا أَوْحَى، أَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى. «ای مردم، من فرزند مکه و منایم. فرزند زمزم و صفایم، فرزند کسی هستم که حجرالأسود را در میان عباى خود گذاشت و به جایش نهاد. منم فرزند بهترین انسان ها، که لباس احرام پوشید. منم فرزند بهترین انسان ها که کفش پوشید و (برای طواف) پا برهنه شد. من پسر بهترین انسان ها هستم که طواف کرد و سعی صفا و مروه نمود. فرزند بهترین کسی هستم که حج بجا آورد و لیبیک گفت. من پسر کسی هستم که از مکه به مسجد اقصی سیر داده شد و (در شب معراج) به سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى رسید. من پسر کسی هستم که آنقدر به خدا نزدیک و نزدیک شد، تا آنکه فاصله او به اندازه دو کمان یا نزدیکتر بود. من پسر کسی هستم که فرشتگان آسمان به او اقتدا کردند و نماز گزارند. من پسر آن کسی هستم که خدای بزرگ به او وحی کرد آنچه را که وحی کرد. من پسر محمد برگزیده خدا هستم.» أَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الْمُزْتَضَى، أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ خَرَاطِيمَ الْخَلْقِ حَتَّى قَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ سَيْفَيْنِ وَ طَعَنَ بِرُمْحَيْنِ وَ هَاجَرَ الْهَجْرَتَيْنِ وَ بَايَعَ النَّبِيِّينَ وَ قَاتَلَ بِيَدِهِ وَ حَنَنَ وَ لَمْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ، أَنَا ابْنُ صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَاثِ النَّبِيِّينَ وَ قَامِعِ الْمُلْحِدِينَ وَ يَعْسُوبِ الْمُشْرِكِينَ وَ نُورِ الْمُجَاهِدِينَ وَ زَيْنِ الْعَابِدِينَ وَ تَاجِ الْبُكَائِينَ وَ أَصْبَرِ الصَّابِرِينَ وَ أَفْضَلِ الْقَائِمِينَ مِنْ آلِ يَاسِينَ، رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، أَنَا ابْنُ الْمُؤَيَّدِ بِجَبْرَيْلِ الْمُنْصُورِ بِمِيكَائِيلِ، أَنَا ابْنُ الْمُحَامِي عَنْ حَرَمِ الْمُسْلِمِينَ وَ قَاتِلِ الْمَارِقِينَ وَ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمُجَاهِدِ أَعْدَاءَهُ النَّاصِبِينَ وَ أَفْخَرِ مَنْ مَشَى مِنْ قُرَيْشٍ أَجْمَعِينَ وَ أَوَّلُ مَنْ أَجَابَ وَ اسْتَجَابَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَوَّلِ السَّابِقِينَ وَ قَاصِمِ الْمُعْتَدِينَ

ص: ۲۳۵

و مُبِيدِ الْمُشْرِكِينَ وَ سَهْمٍ مِنْ مُرَامِي اللَّهِ عَلَى الْمُتَنَفِقِينَ وَ لِسَانِ حِكْمَةِ الْعَابِدِينَ وَ نَاصِرِ دِينِ اللَّهِ وَ وَلِيِّ أَمْرِ اللَّهِ وَ بُشْتَانِ حِكْمَةِ اللَّهِ وَ عَيْبِهِ
 عِلْمِهِ سَجْحَ سَخِيٍّ بَهِيٍّ يُهْلُولُ زَكِيٍّ أَبْطَحِيٍّ رَضِيٍّ مَقْدَامٍ هَمَامٍ صَابِرٍ صَوَامٍ مُهَذَّبٍ قَوَامٍ، قَاطِعِ الْأَصْلَابِ وَ مُفَرِّقِ الْأَحْزَابِ، أَرْبَطُهُمْ عِنَانًا
 وَ أَثْبَتُهُمْ جِنَانًا وَ أَمْضَاهُمْ عَزِيمَةً وَ أَشَدَّهُمْ شَكِيمَةً أَسِيدٌ بَاسِلٌ يُطْحِنُهُمْ فِي الْحُرُوبِ إِذَا أزدَلَفَتِ الْأَسِنَّةُ وَ قَرَبَتِ الْأَعِنَّةُ طَحْنَ الرَّحَى وَ
 يَدْرُوهُمْ فِيهَا ذَرَوَ الرِّيحِ الْهَشِيمِ، لَيْثُ الْحِجَازِ وَ كَبِشُ الْعِرَاقِ، مَكِّيٌّ مِيدَنِيٌّ حِينِيٌّ عَقَبِيٌّ يَدْرِيٌّ أُحْدِيٌّ شَجْرِيٌّ مُهَاجِرِيٌّ مِنَ الْعَرَبِ
 سَيْدُهُ وَ مِنَ الْوَعْيِ لَيْثُهُا، وَارِثُ الْمُشْعَرِينَ وَ أَبُو السَّبْطَيْنِ الْحَسَنِ وَ الْحَسَيْنِ ذَاكَ حَيْدِيٌّ عَلِيٌّ بَنُ أَبِي طَالِبٍ. «من فرزند علی مرتضی
 هستم؛ کسی که سران مشرک را کوبید تا گفتند: معبودی جز خدای یکتا نیست. من پسر کسی هستم که در پیشاپیش رسول خدا
 (صلی الله علیه و آله) با دو شمشیر با دشمن می جنگید و با دو نیزه نبرد می کرد، و دوبار هجرت کرد. من پسر کسی هستم که دوبار
 بیعت کرد و در جنگ بدر و حنین با دشمن جنگید. او حتی یک لحظه و به اندازه یک چشم به هم زدن کافر نشد. من پسر صالح
 مؤمنان و وارث پیامبران و نابود کننده ملحدان و پیشوای مسلمانان و مایه روشنی چشم مجاهدان و زینت پرستش کنندگان خدا و
 سرور مناجات کنندگان بسیار گریه کننده در گاه خدا و با استقامت ترین استقامت کنندگان و بهترین برخاستگان برای عبادت از آل
 یاسین، رسول پروردگار جهانیان هستم؛ آن کس که با خارج شدگان از دین جنگید و با بیعت شکنان و یاغیان نبرد کرد و با
 دشمنان ناصبی جهاد کرد. من پسر کسی هستم که سرافرازترین فرد قریش و نخستین مؤمن و تصدیق کننده خدا و رسول و پیشتاز
 پیشگامان و کوبنده متجاوزان و نابود کننده مشرکان و تیری از تیرهای خدا بر منافقان و زبان شناخت عابدان و حامی دین خدا و
 ولی امر خدا و باغ حکمت الهی و مخزن علم خدا است. کسی که جوانمرد، بخشنده، زیبا، هوشمند، پاک، از سرزمین حجاز، مرضی
 خدا، پیشگام، پیشوای بلند همت، صابر، بسیار روزه گیر، تهذیب شده، بسیار عبادت کننده، قطع کننده پشت های مشرکان و
 پراکنده کننده حزب های کفر، از همگان پر

ص: ۲۳۶

جرئت تر و قوی دل تر و با صلابت تر و خلل ناپذیرتر در برابر کافران و شیرِ دلاور بود. آن که در جنگ ها هنگام به هم خوردن نیزه ها و نزدیک شدن پیشتازان جنگ، کافران را مانند سنگ آسیا، خرد می کرد و می کوبید و مانند طوفان توفنده و در هم کوبنده، که خار و خاشاک را در هم می ریزد، دشمنان را در هم می ریخت. آن که شیر حجاز و یکه سوار عراق، سردار مکه و مدینه و خیف و منا و عقبه، بدر و أحد بود. آن که یکه تاز بیعت (تحت شجره رضوان) و هجرت و آقای عرب و پهلوان جنگ و وارث مشعر و عرفات و پدر دو نبیره رسول خدا (صلی الله علیه وآله)؛ حسن و حسین (علیهما السلام) بود. و اوست جدم علی بن ابی طالب (علیه السلام). أَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، أَنَا ابْنُ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ، أَنَا ابْنُ خَدِيجَةَ الْكُبْرَى، أَنَا ابْنُ الْمُقْتُولِ ظُلْمًا، أَنَا ابْنُ الْمَجْزُورِ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَاءِ، أَنَا ابْنُ الْعَطْشَانِ حَتَّى قَضَى، أَنَا ابْنُ طَرِيحِ كَرْبَلَاءِ، أَنَا ابْنُ مَسِيلُوبِ الْعَمَامِيَّةِ وَالرِّدَائِ... من فرزند فاطمه زهرايم. من فرزند خدیجه کبرایم. من فرزند کسی هستم که از روی ظلم کشته شد. فرزند کسی هستم که سرش از قفا بریده شد. فرزند تشنه کامی هستم که بالب تشنه به شهادت رسید و پیکرش در زمین کربلا افتاده. فرزند کسی هستم که عمامه و عبایش ربوده شد و... حضرت سجاد (علیه السلام) پیوسته سخن می گفت و مردم می گریستند. صدای ضجه و گریه بلند شد. یزید از ترس اینکه مبادا آشوب به پا شود، به مؤذن گفت: اذان بگو. مؤذن فریاد زد: الله اکبر، الله اکبر. امام سجاد (علیه السلام) فرمود: «لَا شَيْءَ أَكْبَرُ مِنَ اللَّهِ»؛ «هیچ چیزی بزرگتر از خدا نیست.» مؤذن گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». امام سجاد (علیه السلام) گفت:

ص: ۲۳۷

«شَهِدَ بِهَا شَعْرَى وَ بَشْرَى وَ لَحْمَى وَ دَمَى». «مو و پوست و گوشت و خونم به یکتایی خدا گواهی دهد.» مؤذّن گفت: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ». امام سجّاد (علیه السلام) خطاب به مؤذّن گفت: تو را به حقّ محمد ساکت باش تا من سخنی بگویم. از بالای منبر متوجه یزید شد و فرمود: «یا یزید! مُحَمَّدٌ هَذَا جَدِّي أَمْ جَدُّكَ؟ یا یزید فَإِنْ زَعَمْتَ أَنَّهُ جَدُّكَ فَقَدْ كَذَبْتَ وَ كَفَرْتَ وَ إِنْ زَعَمْتَ أَنَّهُ جَدِّي فَلِمَ قَتَلْتَ عِزَّتَهُ؟». «ای یزید، این محمّد جدّ من است یا جدّ تو؟ اگر بگویی جدّ تو است، دروغ گفته ای و کفر میورزی. اگر بر این باوری که جدّ من است، پس چرا عترت و خاندان او را کشتی؟» این سخن را گفت و دست به گریبان برد و جامه خود را چاک زد و گریست، سپس خطاب به مردم فرمود: «ای مردم، آیا در میان شما کسی هست که جدّ و پدرش، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) باشد؟! صدای شیون و گریه از مجلس برخاست. آنگاه فرمود: به خدا سوگند در جهان جز من کسی نیست که جدّش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) باشد. پس چرا این شخص (یزید) پدر مرا کشت و ما را مانند رومیان اسیر کرد. ای یزید، این کارها را می کنی باز می گویی محمّد (صلی الله علیه و آله) رسول خدا است؟ و رو به قبله می ایستی؟ وای بر تو که در روز قیامت، جدّم و پدرم طرف دعوای تو هستند. یزید فریاد زد: مؤذّن! اقامه بگو، هیا هو و صدای اعتراض از مجلس برخاست. بعضی با یزید نماز خواندند و بعضی پراکنده شدند. (۱).

۱- بحار، ج ۴۵، ص ۱۳۹ - ۱۳۷؛ مناقب، ج ۴، ص ۱۶۸؛ نفس المهموم، ص ۲۶ - ۲۶۰؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۶۹.

ص: ۲۳۸

۶- رقیه در شام

درباره دختر مظلوم حضرت سید الشهداء در شام چند مسأله قابل تردید نیست: ۱- قبری منسوب به حضرت رقیه در شام می باشد. ۲- در آنجا کودکی از اسرای کربلا آرمیده است. ۳- آن کودک از فرزندان امام حسین سید الشهداء (علیه السلام) است. ۴- بسیاری از تاریخ نویسان و سیره نگاران، به ویژه مقتل گویان از حضرت رقیه، نامی به میان نیاورده اند و راز این مسأله بسیار آشکار است؛ زیرا آنان غالباً از معاریف و و تاریخ سازان حماسه عاشورا در کربلا سخن به میان آورده اند و از عرصه های دیگر این حماسه، چندان سخنی نگفته اند. بر این اساس نام و تاریخ زندگی حضرت رقیه در کتب بزرگ تاریخی مشاهده نمی شود. در لغت نامه دهخدا، ج ۲۶، ص ۵۸۸ ذیل ماده «رقی» آمده: رقیه (به فتح را و قاف) بنت الحسین بن علی (علیهما السلام) که در خرابه شام شبی امام حسین (علیه السلام) را در خواب دید و بیدار شد و از حضرت زینب پدرش را خواست، همه اسرا در خرابه شام به شیون در آمدند و یزید آن ناله و گریه را شنید و سبب پرسید، جریان را گفتند: دستور داد سر امام را به خرابه بردند. همین که روپوش از سر مطهر برداشتند و چشم دختر بر سر پدر افتاد، چنان بی تاب و دگرگون گشت که از شدت گریه و اضطراب روح از تنش جدا شد. علامه طریحی در منتخب و علامه حائری در معالی السبطين و نیز محدث قمی در نفس المهموم و نیز در منتهی الآمال داستان ارتحال جانسوز حضرت رقیه در شام را با اندک تغییری نقل کرده اند. بعضی از این نویسندگان مسأله جان دادن حضرت رقیه را پس از مریض شدن چند روزه آن حضرت می دانند و بعضی می نویسند که آن حضرت با دیدن سر پدر، جان داد و در باب کلمات و سخنان آن حضرت در کنار سر بریده پدر نیز اختلاف نظریه جزئی میان آنان به چشم می خورد، لیکن در اصل وجود قبر حضرت رقیه در شام و جان دادن حضرت رقیه در خرابه شام در سالی که اسیران کربلا را به شام برده بودند تردیدی نباید کرد.

ص: ۲۳۹

از کاروان زینب، بر جای مانده ام من کز قدرت الهی بر پای مانده ام منمن یادگار نورم از کربلای طورم برگی ز شاخسار طوبای مانده ام منمن خلق را بشیرم، از کربلا سفیرم گل قطره ای ز موج دریای مانده ام منکو شوکت یزیدی، کو دولت هریمن سرزنده در دو عالم، مولای مانده ام مندشمن به نوبهارم بارید بس خزان ها پرپر، گلی به دشت و صحرای مانده ام مناز کربلا به کوفه، تا شام غم رسیدم پر آبله است پایم، ای وای مانده ام منصد داغ جان گرا را دارم به سینه یا رب در انتظار روی بابای مانده ام منروزم، شب، از جفای اعدای بی مروّت آلاله ای ز باغ زهرای مانده ام من

۷- حرکت به سوی مدینه

خبر حادثه کربلا زمانی در مدینه پیچید که ابن زیاد خبر شهادت امام حسین (علیه السلام) را به والی مدینه - عمرو بن سعید اشرق - (عمرو بن سعیدالعاص) (۱) اطلاع داد و او این خبر را در شهر اعلان کرد. در این حال بود که شیون و زاری به خصوص از خانه های بنی هاشم برخاست. والی مدینه با اشاره به قبر پیامبر (صلی الله علیه وآله) گفت: «يَوْمَ بَيْتِمْ يَدْرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ!» «ای رسول خدا، امروز عوض روز بدر!» جمعی از انصار که گفتار او را می شنیدند بر او برآشفتند. برخی از مقتل نویسان نوشته اند والی مدینه دستور داد خانه های بنی هاشم را خراب کردند. (۲). کفار، همواره از زخم عمیق و خاطره تلخ شکست جنگ بدر یاد می کردند و پیوسته در صدد انتقام بودند. امیّه بن ابی حذیفه، یکی از فرماندهان و از پرچمداران سپاه کفر در جنگ اُحد بود که از شکست مسلمانان در جنگ اُحد خشنود گشت و فریاد می زد: «يَوْمَ بَيْتِمْ بَدْر». او به دست توانمند امیر مؤمنان (علیه السلام) در همین جنگ به خاک افتاد

۱- نک: معالی السبطين، ج ۲، ص ۳۱.

۲- مقتل الحسين مقرر، صص ۳۳۴ و ۳۳۵؛ نک: معالی السبطين، ج ۲، ص ۳۱.

ص: ۲۴۰

و به حیاتش خاتمه داده شد. شعار پیشگفته پس از جنگ اُحد خاموش بود تا اینکه واقعه کربلا بهوقوع پیوست، و یزید در شام (۱) و والی او در مدینه، که به ظاهر مسلمان شده بودند، بار دیگر آن شعار را سرداند. هنگامی که خبر شهادت امام و یارانش؛ از جمله دو تن از پسران عبدالله بن جعفر به مدینه رسید، ابو السلاس، غلام او، آزرده خاطر شد و گفت: آنچه به روز ما آورد کسی جز حسین نبود! عبدالله بن جعفر با کفش خود بر سر او کوفت و فرمود: چه می گویی؟ به خدا سوگند اگر در رکاب او بودم جان خود را فدایش می کردم و افزود: آنچه در این باره بر من وارد شد چیز مهمی نیست. او سپس در میان یاران خود حضور یافت و گفت: خدای را شاکرم که با شهادت حسین ما را سربلند ساخت. (۲). آری، مؤمنان راستین شهادت را سربلندی می دانند ولی کفار و منافقان، آن را خسران و زیانبار می پندارند.

۸- اربعین حسینی

برای بررسی «اربعین حسینی» و یافتن پاسخ به این پرسش که: «آیا جابر برحسب اتفاق اربعین حسینی را در کربلا گذرانده؟» توجه به نکات زیر ضروری است: الف: خبر شهادت سیدالشهدا و یارانش به گونه ای معجزه آسا، در همه جا به خصوص در مدینه، انتشار یافته بود. (۳).

۱- حلیه الأبرار، بحرانی، ج ۱، ص ۴۷۸.

۲- کشف الغمه، ج ۲، ص ۶۸، قال أبو السلاسِ مولى عبد الله هذا ما لقينا من الحسينِ فحدفهُ عبد الله بنعله ثم قال: يا بن اللخناء أ للحسين تقول هذا؟! والله لو شهادته لأحبيت أن لا أفارقه حتى أقتل معه و الله إنه لما يسخى بنفسى عنهما و يعزى عن المصاب بهما أنهما أصيبا مع أخی و ابن عمی مواسين له صابرين معه. ثم أقبل على جلسائه فقال: الحمد لله عزّ على بمصرع الحسين عليه السلام.

۳- منتهی الآمال، ص ۵۲۴.

ص: ۲۴۱

ب: جابر بن عبدالله انصاری، از پیرمردان کهنسال اصحاب پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) و از ارادتمندان خاص اهل بیت عصمت و طهارت است. ج: این حدیث در میان مسلمانان، از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) معروف بوده که: «إِنَّ الْأَرْضَ لَتَبْكِي عَلَى الْمُؤْمِنِ إِذَا مَاتَ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا». (۱). «همانا زمین بر انسان مؤمن، هنگامی که بمیرد، چهل روز می گرید». همچنین امام صادق (علیه السلام) به زراره فرمود: «يَا زُرَّارَةَ إِنَّ السَّمَاءَ بَكَتْ عَلَى الْحُسَيْنِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا...». «ای زراره، آسمان چهل شبانه روز در سوگ حسین (علیه السلام) گریست». د: گرامی داشتن چهلم کسی که دیده از جهان فرو بسته، یکی از سنت های دیرینه ای است که نه تنها در میان مسلمین، که در میان نصارا و یهود نیز مورد توجه بوده است. (۲). با توجه به این نکته ها، شیخ طوسی در کتاب «مصباح المتهدج» می نویسد: «روز بیستم صفر، جابر به همراه «عطیه» از مدینه برای زیارت قبر حسین (علیه السلام) به کربلا آمد و اول کسی بود که امام را به عنوان اربعین زیارت کرد». (۳). جابر (۴) جهت تشریف به زیارت امام (علیه السلام)، اول در شط فرات غسل کرد و احرام بست و خود را معطر ساخت و با خشوع و خضوع کامل به زیارت شتافت. و هنگامی که به کنار قبر امام حسین (علیه السلام) رسید، سه بار تکبیر گفت و از شدت حزن و اندوه بیهوش روی قبر سیدالشهدا (علیه السلام) افتاد. (۵). ابن شهر آشوب می نویسد: سید مرتضی در بعضی از مسائل خویش گفته است:

۱- بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۸۶.

۲- مقرر مقتل الحسين، صص ۳۶۳ و ۳۶۴.

۳- تحقیقی درباره اربعین، تألیف شهید قاضی طباطبایی رحمه الله.

۴- جهت شناخت کامل جابر، به منتهی الآمال، ص ۱۴۶ مراجعه نمایید. - یکی از امتیازات این صحابه جلیل القدر پیامبر، این است که هفت تن از امامان معصوم علیهم السلام را دیدار کردند.

۵- معالی السبطين، ج ۲، صص ۱۱۶ و ۱۸۵.

ص: ۲۴۲

«سر مطهر امام حسین (علیه السلام) را از شام به کربلا بازگرداندند و به بدن او ملحق کردند»- شیخ طوسی نیز می نویسد: «زیارت اربعین، به همین علت است»- در تاریخ «حبیب السیر» آمده است: «یزید سرهای شهدا را به امام سجاد (علیه السلام) تسلیم کرد و آن حضرت سرها را روز بیستم صفر به بدن های مطهرشان ملحق کردند و سپس به مدینه بازگشتند» (۱).

۹- جابر بن عبدالله انصاری و عطیه

جابر بن عبدالله انصاری ۹۴ سال عمر کرد. در ۱۹ غزوه همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله) شرکت داشت. در جنگ جمل، نهروان و صفین از یاران امیرمؤمنان (علیه السلام) بود و در یکی از جنگ ها چشمش آسیب دید و از کار افتاد. جابر در جنگ بدر شرکت داشت و در جنگ «أُحُد» پدرش (عبدالله) وی را سرپرست هفت خواهرش نمود و خود به جنگ رفت و به شهادت رسید ولی در ادامه آن؛ یعنی در جنگ «حَمْرَاءُ الْأَسَد» جابر شرکت جست و در سال بعد هم در جنگ ذات الرقاع حضور یافت. در این جنگ بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از او پرسید: آیا ازدواج کرده ای؟ جابر پاسخ داد: آری، فرمود: با چه کسی؟ جابر جواب داد: با فلان زن. رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمود: چرا با دختری ازدواج نکردی؟ گفت: پدرم شهید شد و هفت خواهرم زیر نظر من زندگی می کنند، از این رو با کسی ازدواج کردم که سمت مادری داشته باشد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حق او دعا کرد. او در جنگ خندق همراه علی بن ابی طالب (علیه السلام) مقابل عمرو بن عبد وَدَّ حاضر شد. در روز عاشورا امام حسین (علیه السلام) از لشکر عمر بن سعد خواست تا از جابر بن عبدالله انصاری حقانیت او را جویا شوند. روزی امام سجاد (علیه السلام) همراه امام باقر (علیه السلام) به عیادت جابر رفتند. امام (علیه السلام) به فرزندش فرمود: سر عموی خود را ببوس، جابر که نابینا بود، پرسید: این جوان کیست؟ گفتند: او

۱- نفس المهموم، ص ۲۶۹؛ فتیال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۱۶۵؛ اللهوف، ص ۸۵ مناقب، ج ۲، ص ۲۰۰؛ ابن نما، مثیر الأحران، ص ۵۸.

ص: ۲۴۳

محمد بن علی (امام باقر (علیه السلام)) است. جابر به یاد پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) افتاد و سلام آن حضرت را به محمد بن علی (علیهما السلام) ابلاغ کرد. جابر که با عطیه عوفی، یکی از دانشمندان روزگارش، خود را در روز اربعین به کربلا رسانیدند، در شط فرات غسل کرد، با دو پارچه مانند حاجیان مُحرم شد، با سر و پای برهنه، با دلی پر از غم و اندوه به زیارت قبر محبوب خود، حسین (علیه السلام) مشرف شدند. در آن هنگام، ورود کاروانی نظر آنان را به خود جلب کرد. جابر به غلامش گفت: اینان کیستند؟ اگر از کارگزاران یزیدند، خودمان را پنهان کنیم و اگر زین العابدین (علیه السلام) و همراهان او هستند، تو را در راه خدا آزاد می‌کنم. غلام رفت و برگشت و گفت: زین العابدین (علیه السلام) همراه با عمه‌ها و خواهران و همراهانند. آنان هنگامی که نزدیک شدند، جابر با سر و پای برهنه از آنان استقبال کرد و همگی گریستند. صدای شیون بلند شد. جابر خود را روی قدم‌های امام سجاد (علیه السلام) انداخت و می‌بوسید و تسلیت می‌گفت؛ امام (علیه السلام) پرسید: «أَنْتَ جَابِرٌ؟» جابر پاسخ داد: «أَنَا جَابِرٌ». امام (علیه السلام) سپس فرمود: «ای جابر، این جا پدرم به قتل رسید. این جا جوانان ما را سر بردند. این جا خیمه‌های ما را به آتش کشیدند، از این جا زنان ما را به اسیری بردند». (۱) امام سجاد (علیه السلام) در کربلا برای جابر و همراهانش، روضه خواند. عطیه (یا عطا) از بزرگان اسلام و تابعین بود؛ یعنی از صحابه نیست و پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) را ندید، ولی به زیارت صحابه نایل آمد. او از بزرگ‌ترین دانشمندان و مفسران نامی اسلام است. (۲) عطیه بر ضد حجاج بن یوسف ثقفی شورید و سر انجام به فارس گریخت. ثقفی به عطیه دست یافت و از او خواست تا از علی (علیه السلام) بیزاری جوید، لیکن عطیه چنین نکرد... سر و ریش او را تراشیدند و چهار صد تازیانه به او زدند. (۳) او مدتی در خراسان و سپس در کوفه زندگی کرد و در سال ۱۱۱ هـ. ق. بدرود حیات گفت.

۱- بحار الأنوار، ج ۱ ص ۳۲۹ باب ۲۵، «یا جابر! هیئنا قتل أبو عبد الله، هیئنا والله قتل رجالنا، و ذبحت أطفالنا، و سببت نسائنا، و حرقت خیامنا».

۲- بررسی تاریخ عاشورا، ص ۲۰۱.

۳- سفینه البحار، ماده «عطا».

۱۰- تحقیقی درباره ورود اهل بیت به کربلا در اربعین

اشاره

در مورد «ورود جابر در اربعین حسینی به کربلا»، جای تردید نیست و آنچه مورد اختلاف میان ارباب مقاتل است، مسأله «ورود اهل بیت از شام به کربلا» در اربعین است. محدث قمی در منتهی الآمال می نویسد: «خیلی بعید است که اهل بیت بعد از این همه قضایا، از شام برگردند... و به کربلا وارد شوند». (۱). شعرانی در ترجمه نفس المهموم می نویسد: «رسیدن اهل بیت روز بیستم صفر به کربلا (برحسب عادت) محال است». (۲). ولی بسیاری از صاحب نظران طراز اول؛ از جمله علامه جبل عاملی، صاحب کتاب «اعیان الشیعه» روز اربعین را روز ورود جابر و نیز روز ورود اهل بیت به کربلا می دانند. (۳). در این باره آنچه شهرت دارد، همان نظریه سیدبن طاووس در لهوف است: هنگامی که اهل بیت امام حسین (علیه السلام) - بعد از گذراندن مراحل حساس تبلیغی خود - از شام به مدینه بازمی گشتند، در محدوده سر زمین عراق، به رییس قافله پیشنهاد کردند که آنان را از راه کربلا عبور دهد، این درخواست عملی گردید و در کربلا- فرود آمدند و در آنجا با جابر بن عبدالله انصاری و جماعتی از بنی هاشم ملاقات نمودند و عزاداری ویژه ای بر مزار آزادگان شجاع کربلا بر پا کردند و زنان آبادی های مجاور نیز در این ماتم شرکت جستند و چند روزی را این چنین سپری کردند سپس عازم مدینه منوره شدند. (۴) ارباب مقاتل توقف کاروان انقلاب در کربلا را سه روز دانسته اند. (۵). امام سجاد (علیه السلام) جایگاه واقعه خونین کربلا را به طور مفصل برای جابر شرح داد؛

۱- منتهی الآمال، فصل اربعین.

۲- نفس المهموم، ص ۲۶۹، فصل اربعین.

۳- عوالم، ج ۱۷، امام حسین، ص ۴۴۶؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۱۷.

۴- عوالم، ص ۱۷؛ امام حسین، ص ۴۴۶؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۱۷.

۵- مقتل الحسین، ص ۳۷۳؛ علامه جبل عاملی، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۱۷.

ص: ۲۴۵

«یا جابِرُ، هیهُنَا وَاللَّهِ قُتِلَتْ رِجَالُنَا، وَذُبِحَتْ أَطْفَالُنَا، وَ سُبِيَتْ نِسَاؤُنَا، وَ حُرِقَتْ خِيَامُنَا». (۱). نعمان بن بشیر یکی از صحابه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) با هیأتی سی نفره مأمور اعزام کاروان اسیران به مدینه شد (گرچه بعضی از مورخان از بشیر بن حدلم یاد می کنند لیکن بسیاری از اهل نظر از نعمان بن بشیر نام می برند). (۲). سید بن طاووس در لهوف می نویسد: در راه شام و مدینه، سخن از کربلا پیش آمد و آنان وارد کربلا شدند و سرهای شهدا را که به همراه خود آورده بودند، در کربلا دفن کردند، زنان روستاهای اطراف جمع شدند و زینب (علیها السلام) در میان آنان از فرط غم، پیراهن چاک زد و بیهوش افتاد و تا سه روز اقامه عزا کردند و سپس به سوی مدینه راه افتادند. (۳).

استمرار اربعین

استمرار اربعین حسینی و برگزاری مراسم اربعین در هر سال بر چه اساسی است؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت: الف: شهادت امام حسین (علیه السلام) در مقایسه با سایر شهادت ها، تفاوتی اساسی دارد. امام مجتبی (علیه السلام) در آخرین ساعات زندگی خود به امام حسین (علیه السلام) گفت: «لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ». امام صادق (علیه السلام) نیز فرمودند: «إِنَّ السَّمَاءَ بَكَتْ عَلَى الْحُسَيْنِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا بِالدَّمِّ، وَالْأَرْضُ بَكَتْ عَلَى الْحُسَيْنِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا بِالسَّوَادِ...». (۴). بنابراین، باید گفت: اربعین آن حضرت نیز با اربعین شهادت دیگر امامان

۱- اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۱۷.

۲- اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۱۷ - معالی السبطين، ج ۲، ص ۱۱۳.

۳- اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۱۷ - معالی السبطين، ج ۲، ص ۱۱۳.

۴- همان، صص ۳۶۴ و ۳۶۶.

ص: ۲۴۶

یکسان نیست. ب: درباره استمرار اربعین حسینی، احادیث ویژه ای در دست است که در سایر اربعین ها چنین نیست؛ از جمله، حدیث امام عسکری (علیه السلام) است که می فرماید: «عَلَامَاتُ الْمُؤْمِنِ خَمْسٌ؛ صِيْلَةُ إِحْدَى وَخَمْسِينَ وَ زِيَارَةُ الْأَرْبَعِينَ، وَالْجَهْرُ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَ التَّخْتُمُ بِالْيَمِينِ، وَ تَغْفِيرُ الْجَبِينِ». (۱). در این حدیث، امام عسکری (علیه السلام) «خواندن زیارت اربعین» را، هر سال در اربعین سالار شهیدان (علیه السلام)، یکی از نشانه های مؤمنان راستین دانسته اند. (۲).

۱۱- بازگشت کاروان اهل بیت به مدینه

فریاد شیون و زاری، زمانی در مدینه بالا- گرفت که بشیر بن خَدَلَم در کنار مسجدالنبی توجه همگان را به خود جلب کرد و با صدای دردآلود خویش گفت: يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مَقَامَ لَكُمْ بِهَا قَتَلَ الْحُسَيْنُ فَأَدْمَعِي مَدْرَارَ الْجِسْمِ مِنْهُ، بِكَرْبَلَاءَ مُضْرَجِ الرَّأْسِ مِنْهُ عَلَى الْقَنَاءِ يُدَارُ» ای اهل یثرب، در مدینه نمانید که حسین کشته شد و از این رو است که اشگم همواره ریزان است. جسم حسین در کربلا قطعه قطعه گشت و سر او در بالای نیزه از شهری به شهر دیگر برده شد. «بشیر، همچنین به مردم خبر داد که امام سجاد (علیه السلام) با خواهران و عمه ها و دیگر همراهان در بیرون مدینه اند. مردم سراغ واردین را از بشیر می گرفتند. بشیر جمعیت عظیم و سیل آسای مدینه را به بیرون مدینه هدایت کرد. چنان محشری از ازدحام جمعیت به پا شد که تا آن روز کسی چنین اجتماعی را ندیده بود. امام سجاد (علیه السلام) با چشمانی اشکبار از

۱- طوسی، تهذیب، ج ۲، مبحث زیارة الحسین علیه السلام، ص ۷.

۲- مقتل الحسین، ص ۳۶۶.

ص: ۲۴۷

خیمه بیرون آمدند و به جمع پرشور و هیجان انگیز استقبال کنندگان عزادار پیوستند. مردم به امام سجاد (علیه السلام) تسلیت می گفتند و ایشان بر چهارپایه ای نشسته، از شدت گریه نمی توانستند خود را نگه دارند. صدای گریه و زاری جمعیت بالا گرفت. امام (علیه السلام) به مردم اشاره کردند تا ساکت شوند، همگان ساکت شدند. آنگاه لب به سخن گشودند و پس از حمد و ستایش الهی، به بیان واقعه پرداختند: «أَيُّهَا الْقَوْمُ! إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى - وَ لَهُ الْحَمْدُ - إِبْتَلَانَا بِمَصَائِبَ جَلِيلَةٍ، وَ تَلَمَّهُ فِي الْأَسْلامِ عَظِيمَةً، قُتِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) وَعِزَّتُهُ، وَسَبِيَ نِسَاؤُهُ وَصَبِيَّتُهُ، وَ دَارُوا بِرَأْسِهِ فِي الْبُلْدَانِ مِنْ فَوْقِ عَامِلِ السَّنَانِ، وَ هَذِهِ الرَّزِيَّةُ الَّتِي لَا مِثْلَهَا رَزِيَّةٌ...». «ای قوم، خداوند تبارک و تعالی را سپاس می گویم که ما را با مصائب عظیم و... آزمود. ابو عبدالله الحسین و یاران او کشته شدند و زنان و دخترانش اسیر گشتند و همراه با سر او در شهرها گردانده شدند...» امام سپس افزودند: «به خدا قسم، اگر پیامبر به جای وصیت احترام به ما، دستور کشتن ما را می دادند، اینها بیشتر از آنچه را بر سر ما آوردند، انجام نمی دادند». (۱).

۱۲- همسویی

بعد از خطبه امام (علیه السلام)، «صوحان بن صعصعه» - که شخصی معلول بود - برخاست و گفت: «ای پسر پیامبر خدا! من به جهت وضع خاصی که دارم، توفیق یاری شما را نداشتم و گرنه شما را در کربلا همراهی می کردم. امام (علیه السلام) عذرخواهی وی را پذیرفتند و وی را مورد تَفَقُّد قرار دادند و از او تشکر کردند» (۲). به روایت ابن نما در مشیرالأحزان، این شخص صوحان بن صعصعه بن صوحان بود. در همین جلسه، ابراهیم بن طلحة بن عبیدالله بر امام (علیه السلام) وارد شد و با قیافه ای خاص

۱- نفس المهموم، صص ۲۷۲ و ۲۷۳.

۲- همان، ص ۲۷۴ و مقتل الحسین، ص ۳۷۵.

ص: ۲۴۸

و لحن تمسخر آمیز پرسید: پیروزی از آن کیست؟ «مَنْ الْغَالِبُ؟» (کنایه از این که خوب شکست خوردید!). امام (علیه السلام) پاسخ دادند: «إِذَا دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاةِ فَأَذَّنْ وَأَقِمَّ، تَعْرِفُ الْغَالِبَ». (۱). «هنگامی که وقت نماز فرا رسید، اذان و اقامه بگو و نماز به پا دار، می فهمی که پیروز کیست؟» (این سخن حضرت کنایه از این است که دشمن می خواست نام پیامبر را محو کند ولی نام او علی رغم خواست بدخواهان همچنان زنده است).

۱۳- اهل بیت در مدینه

امّ کلثوم در آغاز ورود به مدینه اینگونه زمزمه می کرد: مدینه جَدْنَا لَا- تَقْبَلِينَا فَبِالْحَسْرَاتِ وَالْأَحْزَانِ جِئْنَا خَرَجْنَا مِنْكَ بِالْأَهْلِينَ طُرّاً رَجَعْنَا لَا رَجَالَ وَلَا بَنِينَ (۲). «ای شهر جدم، ما را نپذیر، که با حسرت و اندوه فراوان بازگشتیم. از میان تو با همه خانواده رفتیم و بازگشتیم در حالی که مردان و پسران خود را نیاورده ایم.» و زینب کبری، پیش از آن که به منزل رود، به دیدار قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) شتافته، با دو بازویش دو طرف در مسجدالنبی را گرفت و گفت:

۱- مقتل الحسین، ص ۳۷۵.

۲- مقتل الحسین، ص ۳۷۶ مطرف بن مغیره می گوید: با پدرم به دیدن معاویه شتافتیم پدرم که از جلسه بازگشت، ناراحت بود، راز آن را جويا شدم، گفت: از پیش کافرترین و خبیث ترین آدم باز می گردم؛ زیرا من به او گفتم: الآن که بر خر مراد سوار شدی با بنی هاشم نیکی کن، پاسخ داد: کجا بر خر مراد سوار شدم و حال آن که در شبانه روز پنج بار در مأذنه ها اشهد انّ محمد رسول الله گفته می شود، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۴۱۳، طبع مصر.

ص: ۲۴۹

«یا جَدَّاهُ! اِنِّی نَاعِیَةٌ اِلَیْکَ اَخِی اَلْحَسَنِ». (۱). «ای جدّ بزرگووارم، خبر شهادت برادرم - حسین - را با سوز و گداز برایت آوردم.» برخیز حال زینب خونین جگر پیرس از دختر ستم زده حال پسر پیرسبا کشتگان، به دشت بلا گریخته ای من بوده ام حکایتشان سر به سر پیرساز ماجرای کوفه و از سرگذشت شام یک قصه ناشنیده، حدیث دگر پیرساز کودکانت از سفر کوفه و دمشق پیمودن منازل و رنج سفر پیرساز سکینه از تن صدپاره اش خبر حال گل شکفته ز مرغ سحر پیرساز چشم اشکبار و دل بی قرار ما کردیم چون به سوی شهیدان گذر پیرسبال و پرم ز سنگ حوادث به هم شکست برخیز حال طایر بشکسته پر، پیرس (۲) سکینه (علیها السلام) نیز در کنار قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) فریاد برآورد و با ناله گفت: «یا جدّاه، به تو شکایت می کنم از آنچه بر ما گذشت. به خدا قسم! من سنگدل تر از یزید ندیدم و کافر و مشرک، جفاکارتر، خشن تر و بدتر از او نیافتم. او در حالی که در برابرش نشسته بودیم، بر دندان های پدرم می زد و می گفت: «این زدن را چگونه می بینی ای حسین؟!». (۳). رباب تنها همسر امام حسین (علیه السلام) که در کربلا حضور داشت، (۴) پس از بازگشت از کربلا به مدینه، هرگز زیر سقف نرفت و همیشه در حزن و ماتم بود تا این که از دنیا رفت. (۵) گرچه بعضی از مورخان نوشته اند که رباب در کربلا با شیعیان اطراف آنجا، باقی ماند و به مدینه بازنگشت.

۱- مقتل الحسین، ص ۳۷۶.

۲- منتهی الآمال، فصل بازگشت اهل بیت به مدینه.

۳- مقتل الحسین، ص ۳۷۶.

۴- بررسی تاریخ عاشورا، مبحث علی اصغر.

۵- منتهی الآمال، ص ۵۲۴.

ص: ۲۵۰

خبر واقعه کربلا در مدینه‌گروهی از مورخان بر این باورند که خبر شهادت سید الشهداء و یارانش در کربلا، برای نخستین بار توسط امّ سلمه، همسر پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) در مدینه اعلام شد. بدین صورت که ام سلمه پس از عاشورا رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را در خواب دید که محزون و سر و صورتش غبارآلود است، چون علت را جویا شد، پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) پاسخ داد: از کربلا و از مراسم به خاک سپاری حسین می آیم. همچنین او، وقتی به شیشه ای که در آن مقداری از خاک کربلا بود، نگریست دید آن خاک خونین است و فهمید که حسین (علیه السلام) را کشته اند. یعقوبی در تاریخ خود، فصل مقتل الحسین می نویسد: نخستین کسی که برای حسین شیون سرداد، امّ سلمه بود؛ زیرا رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شیشه ای به او داده بود که در آن قدری از خاک کربلا قرار داشت و به او فرموده بود: هرگاه دیدی این خاک، خونین گشت، بدان که حسین مرا کشته اند. (۱) یعقوبی همچنین می نویسد: او همواره به آن شیشه می نگریست و آنگاه که آن را خونین یافت، شیون سرداد و در پی آن زنان از هر ناحیه ای شیون سردادند و مدینه را شیون بی سابقه ای فراگرفت. (۲).

- ۱- کان أول صارخه صرخه في المدينة أم سلمة زوج رسول الله صلى الله عليه وآله، كان دفع إليها قارورة فيها تربة و قال لها: إن جبرئيل أعلمني أن أمتي تقتل الحسين، قالت: وأعطاني هذه التربة وقال لي: إذا صارت دماً عبيطاً فأعلمي أن الحسين قد قُتل. سنن ترمذی، ج ۱۳، ص ۱۹۳؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۱۹؛ سیر النبلاء، ج ۳، ص ۲۱۳؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۴، ص ۹۳؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۰۱.
- ۲- یعقوبی، ج ۱، ص ۲۴۱.

تاکتیک‌ها و تدبیرهای یزید

موضع‌گیری‌های متنوع حق سیزان

یزید و سرسپردگان وی، هرگز انتظار نداشتند که روزی کام شیرین آنان تلخ، بهار بختِ آنان خزان و وضعیت سیاسی و اجتماعیشان دگرگون شود. آری؛ به قول شاعر: آنقدر گرم است بازار مکافات عمل مرد اگرینا بود هرروز روز محشر است آنان با کشتن امام حسین (علیه السلام) راه را برای جاودانگی حکومت خود هموار می‌دیدند و مستانه سرود پیروزی سرداده، با پرداخت «صله»ها، جوایز و ترفیع مقام و برپایی جشنها و پایکوبی‌ها، به همدیگر شادباش می‌گفتند، لیکن دیری نپایید که کتاب زندگیشان ورق خورد و فصل نویی در زندگی ننگینشان نمودار گشت! کارگزاران اموی برای پیشگیری از اثرهای خون امام مظلوم (علیه السلام)، پیش‌بینی‌های لازم را کردند. آنان ابتدا به ترور شخصیت امام و به انحراف اذهان عمومی از واقعیت‌های جاری جامعه دست زدند و در عین حال از مقدّس جلوه دادن اعمال خود نیز غافل نبودند، ولی عاقبت به انفعال افتادند و تظاهر به همسویی و دلسوزی با اهل بیت را پیشه خود ساختند. سرانجام به معرفی پسر مرجانه به عنوان عامل کشتار کربلا پرداختند. در نهایت، عرصه زندگی سیاسی، آن چنان بر رژیم اموی تنگ گردید که بیش از

ص: ۲۵۲

سه سال استحکام نیاورند و معاویه بن یزید به طور رسمی از خلافت کناره گیری کرد تا خود را از آثار کوبنده خون امام برکنار سازد. (۱).

تبیین موضع گیری ها

۱- ترور شخصیت

کارگزاران سفاک یزید، در همان آغازین کشتار خود در کربلا، سعی داشتند هویت اصلی شهدا را در پرده ابهام قرار دهند؛ تا مبادا این کشتار موجب حرکت جامعه علیه رژیم جبار یزید گردد. بر این اساس، «ترور شخصیت» شهدای کربلا در رأس برنامه های عملی و تبلیغی آنها قرار گرفت و طبق برنامه زیر عمل کردند: الف: از سوی کارگزاران حکومت اموی در کربلا، اعلام شد: «أَخْرِقُوا بُيُوتَ الظَّالِمِينَ»؛ (۲) «خانه های ظالمان را به آتش بکشید.» پیش از این نیز امام (علیه السلام) را به آتش جهنم نوید داده بودند! چنان که «عبدالله بن حوزة» به امام گفته بود: «أَبْشِرِ بِالنَّارِ!» و شمر نیز صبح عاشورا به امام (علیه السلام) گفت: «تَعَجَّلْتَ بِالنَّارِ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ». (۳). ب: عبدالله بن زیاد در جمع کوفیان، بعد از شهادت سیدالشهدا (علیه السلام) و یارانش، گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَظْهَرَ الْحَقَّ وَأَهْلَهُ، وَنَصَّرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَأَشْيَاعَهُ وَقَتَلَ الْكُذَّابَ ابْنَ الْكُذَّابِ!»؛ (۴). «حمد و سپاس خدای را که امیرالمؤمنین (یزید) را یاری کرد و حق و اهلش را پیروز گردانید و دروغگو و پسر دروغگو؛ یعنی حسین بن علی و پیروان او را به قتل رساند!» ج: در شام، در آغاز ورود اسیران به دمشق، از سوی یزید و کارگزاران او اعلام شده بود که: «يَا أَهْلَ الشَّامِ هَؤُلَاءِ السَّبَايَا أَهْلَ بَيْتِ الْمَلْعُونِ!»؛ (۵) «ای اهل شام، این افراد از

۱- مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۲؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۳۰.

۲- نقدی، زینب کبری، ص ۹۷.

۳- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۲۲.

۴- الکامل، ج ۴، ص ۸۲.

۵- عوالم، ج ۱۷ امام حسین علیه السلام، ص ۴۱۳. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۵۴.

ص: ۲۵۳

اسیران اهل بیت ملعون هستند!»: دستگاه جبار در شام و کوفه سیدالشهدا و یاران او را بیشتر با عنوان «خارجی» یاد می کردند (۱).
 که در رأس همه این ها، نسبت «فتنه گری» به امام (علیه السلام) قرار داشت. از آثار همین تبلیغات شوم بود که یکی از تماشاگران،
 در برابر اُسرا گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَكُمْ وَأَهْلَكَكُمْ وَقَطَعَ قُرُونَ الْفِتْنَةِ»؛ (۲) «حمد و سپاس خدای را که شما و خاندانتان را کشت
 و هلاکتان کرد و شاخ های فتنه را قطع نمود!»

۲- انتساب کارها به خدا

رژیم یزید تلاش می کرد تا عمل انجام شده در کربلا را به خدا نسبت دهد. راوی گوید: وقتی امام سجاد (علیه السلام) بر یزید وارد
 شد، یزید رو به آن حضرت کرد و گفت: «يا عَلِيُّ بْنَ الْحُسَيْنِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَ أَبَاكَ حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ»؛ «ای علی بن حسین، حمد
 و سپاس خدای را که پدرت - حسین بن علی - را کشت!» امام پاسخ دادند: «لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى مَنْ قَتَلَ أَبِي» (۳). همچنین، یزید که ابن زیاد
 را به عنوان قاتل حسین مورد سرزنش قرار داده بود، می گفت: «وَلَكِنْ قَضَى اللَّهُ أَمْرًا فَلَمْ يَكُنْ لَهُ مَرَدٌ»؛ (۴) «خدا کاری را اراده کرد
 که چاره ای جز انجام آن نبود!» از امام سجاد (علیه السلام) سؤال شد: نامت چیست؟ امام (علیه السلام) پاسخ داد: عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ
 [علیهما السلام] او گفت: أَلَمْ يَقْتُلِ اللَّهُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ؟؛ «مگر علی بن حسین را خدا نکشت؟» امام (علیه السلام) پاسخ داد:
 برادری داشتم که وی را علی بن حسین می گفتند که البته،

۱- نفس المهموم، ص ۲۶۶.

۲- عوالم بحرانی ج ۱۷، امام حسین، ص ۴۲۹.

۳- انساب الأشراف، ص ۲۲۰.

۴- نفس المهموم، ص ۲۶۶ - عوالم، ج ۱۷، امام حسین علیه السلام، ص ۴۳۱.

ص: ۲۵۴

مردم (جنایتکار) او را کشتند. ابن زیاد گفت: «بَلْ قَتَلَهُ اللَّهُ»؛ (۱) «بلکه خدا او را کشت.»

۳- امام را مقصر اصلی معرفی کردند

یزید در مجلس خویش به امام سجاد رو کرد و این آیه را قرائت نمود: (وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ). (۲) «هرچه که بر شما آمد، حاصل کار خود شماست!» امام سجاد (علیه السلام) بلافاصله در پاسخ وی این آیه را تلاوت کرد: (لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ...). (۳) «هرآنچه را از دست دادید تأسف مخورید و نسبت به آنچه که به شما داده شد، شادمان نباشید.»

۴- انحراف اذهان

دستگاه حاکم یزیدی سعی بر آن داشت تا هرگونه بیداری و جریان افشاگری را خنثی نماید. زیدبن ارقم می گوید: هنگامی که سر مطهر امام حسین (علیه السلام) را از کنار منزلم (در کوفه) عبور می دادند، دیدم لب های مبارک او این آیه را تلاوت می کند: (أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا). با دیدن این صحنه موهایم راست شد و گفتم: «رَأْسُكَ وَاللَّهِ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ أَعْجَبُ وَأَعْجَبُ». (۴) این صحنه، مورد توجه یزید و عمال او قرار گرفت و از این جهت برای انحراف اذهان، هنگام ورود سرهای شهدا به شام، پیش بینی لازم را به عمل آورده بودند؛ یعنی

۱- بلاذری، انساب الأشراف، ص ۲۰۷.

۲- شوری: ۳۰.

۳- حدید: ۲۲.

۴- ارشاد، مفید، ص ۲۴۵؛ منتهی الآمال، ص ۵۰۰.

ص: ۲۵۵

وقتی سرهای شهدا را به دمشق آوردند، مردی در پیشاپیش سر امام (علیه السلام) همین آیه را تلاوت می کرد. سر امام (علیه السلام) با زبانی فصیح - در حالی که همگان را متوجه خود ساخته بود چنین فرمود: «أَعْجَبُ مِنْ أَصْحَابِ الْكَهْفِ قَتْلِي وَ حَمَلِي»؛ (۱) «عجیب تر از داستان اصحاب كهف، قتل من و انتقال سرم به این دیار است.» با این اعجاز، ترفندهای یزیدی خنثی و شیطنت وی بی اثر شد. ابنو کیده می گوید: (هنگامی که صدای دلنشین قرآن را از سر بریده شنیدم)، تردید داشتم که سر مطهر امام (علیه السلام)، قرائت می کند؛ ولی امام به من نگریست و فرمود: «يَا بَنِيَّ وَ كَيْدَهُ أَمَا عَلِمْتَ إِنَّا مَعَاشِرَةُ الْأَنْمَةِ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّنَا نُزْزِقُونَ؟» لذا تصمیم گرفتم سر امام (علیه السلام) را بزنیم، که امام (علیه السلام) فرمود: «تو در این کار موفق نخواهی شد، ریختن خون من در پیش خدا مهم تر از گرداندن من (در بالای نیزه) در شهرهاست. آنان را به حال خود واگذار، به زودی در جهنم گرفتار غل و زنجیر خواهند شد.» (۲).

۵- تقدس بخشیدن به کردار زشت خود

یزید سعی می کرد تا پیروزی ظاهری خود را به عنوان یک پیروزی خداخواسته در اذهان دیگران مطرح سازد؛ از این رو بعد از ورود اسرا به مجلس، روی به همگان کرد و گفت: این شخص (امام) بر من برتری می جست و می گفت: پدرم از پدر یزید برتر است و مادر خود را از مادرم برتر می دانست و همچنین خود و جدّ خود را هم. اما در مورد ادعای اول خدا پاسخ وی را داد و از این رو پدرم در جنگ با او پیروز شد. اما مورد دوم او درست است؛ زیرا مادرش دختر رسول الله می باشد. و اما ادعای سوم، کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، جدّ مرا بالاتر از محمد نمی داند و اما مورد چهارم (برتری او

۱- بحار الأنوار ج ۴۵، ص ۱۸۸ و منتهی الآمال، ص ۵۱۲.

۲- المناوی، فیض القدیر، ج ۱، ص ۲۴۰.

ص: ۲۵۶

بر من)، گویا این آیه را قرائت نکرده است که: (قُلْ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ)؛ (۱) (کنایه از این که من در پیشگاه خدا عزیزترم و خداوند مرا پیروز گردانیده). همچنین، وقتی شمر، سر مطهر امام (علیه السلام) را از بدن جدا کرد، تکبیر گفت و به پیروی از او همگان تکبیر گفتند و نیز زمانی که سرهای مطهر را بر یزید وارد کردند، دستور داد تا صدای تکبیر و تهلیل (لااله الا الله) بلند کنند. (۲). همچنین به افتخار و شکرانه پیروزی بر امام حسین (علیه السلام) مسجد سازی ها گسترش یافت و به نام قاتلان حسین مسجد ساختند. از جمله در کوفه چهار مسجد بدین مناسبت احداث شد: مسجد اشعث، مسجد جریر، مسجد سماک و مسجد شبث (۳).

۶- عقب نشینی مزورانه (حالت انفعالی)

یزید در حرکت انفعالی خود، ابن زیاد را مورد لعن و نفرین قرار داد، او را به عنوان قاتل معرفی نمود. ابن شهر آشوب در مناقب می نویسد: «یزید در پاسخ به سخن (عبدالرحمان بن حکم) گفت: «لَعَنَ اللَّهُ بَنَ مَرْجَانَةَ...!»؛ اگر من در کربلا بودم تا آن جا که در توانم بود، خواسته های حسین را بر آورده می ساختم، گرچه به کشته شدن فرزندانم منجر می گردید!» (۴). بعد از شهادت حسین (علیه السلام) یزید نامه هایی چند برای رجال کشورها نوشت و به نوعی خود را از مسأله شهادت تبرئه کرد؛ از جمله به «محمد حنفیه» هنگام ملاقات گفت: «در رابطه با کشته شدن حسین، به تو تسلیت می گویم و دلم همچون تو سوخته است. اگر کار در دست من بود حسین را نمی کشتم. ولی عیب‌الله از نظر اصلی من آگاه نبود و اقدام به

-۱

۲- معالی السبطين، ج ۲، مبحث ورود اهل بیت به شام.

۳- بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۸۹.

۴- عوالم، ج ۱۷، ص ۴۳۱ و نفس المهموم، ص ۲۶۶.

ص: ۲۵۷

قتل او کرد». (۱). یزید در مرحله عقب نشینی مزورانه خود، از امام سجاد (علیه السلام) خواست تا حاجتی از وی بخواهد، امام (علیه السلام) خواستند تا قاتل پدرش را به وی معرفی نماید. یزید با مشورت درباریان، «خولی» را حاضر ساخت. او گفت: «سنان بن انس» قاتل حسین است. سنان را حاضر کردند، گفت: «شمر» قاتل حسین است. شمر را حاضر کردند گفت: «راست بگویم که قاتل حسین کیست؟» گفتند: بگو! گفت: «قاتل حسین کسی است که در خزینه را به روی سپاهیان گشود و سپاه را به کربلا فرستاد». یزید منفعل شد و بانگ زد: «برخیزید و بروید. خدا شما را لعنت کند. شما قبلاً افتخار می کردید که قاتل حسین هستید ولی اکنون همه چیز را انکار می کنید؟». (۲). ولی این ترفند یزید مؤثر واقع نشد؛ از این رو به ناچار در حضور همگان - در دمشق - خطبه ای خواند و گفت: «شما مردم شام معتقدید که من حسین را کشته ام؟! به خدا سوگند من او را نکشتم، نماینده من، عبیدالله او را کشت و به خدا سوگند من قاتل حسین را خواهم کشت». سپس دستور داد تا عاملین اصلی قتل حسین را حاضر کنند. یزید با شیادی خاص از «شبت بن ربیع» پرسید: «وای بر تو! آیا من تو را به قتل حسین دستور دادم». او گفت: «نه؛ بلکه، مصابر بن رهیبه حسین را کشته است». یزید رو به او کرد و گفت: «وای بر تو! تو حسین را کشتی یا من به تو دستور دادم؟». پاسخ داد: «نه، بلکه شمر حسین را کشت...». تا این که یزید خشمگین شد و به قصر بازگشت.

عزاداری بر حسین در دارالخلافه

در کتاب کامل بهایی آمده است: «زینب (علیها السلام) شخصی را نزد یزید فرستاد و پیشنهاد داد تا اجازه دهد برای برادرش - حسین (علیه السلام) (و یارانش) ماتم و عزاداری بپا کنند.

۱- عوالم، ج ۱۷، ص ۶۴۴.

۲- ریاض القدس، ج ۲، ص ۳۳۳.

ص: ۲۵۸

یزید در برابر این خواسته، نرمش و همسویی از خود نشان داد و اجازه داد تا در «دار الخلافة» محفلی به عنوان مجلس ماتم به پا شود! این محفل تا هفت روز ادامه یافت! زنان شام گروه گروه بر زینب وارد می شدند و تعزیت می گفتند و برای حسین (علیه السلام) اشک می ریختند و گریه و زاری می کردند، تا جایی که نزدیک بود این عزاداری به شورش عمومی علیه یزید مبدل گردد؛ مروان به یزید هشدار داد و گفت: «مصلحت نیست که اهل بیت را بیش از این در شهر شام نگهداری»؛ یزید نیز به همین دلیل، مقدمات حرکت آنان را فراهم ساخت. (۱). راوی گوید: هنگامی که زنان (امام) حسین، در مجلس عزایی که در کاخ یزید به پا شده بود، شرکت جستند، جمعی از زنان حرم سرای یزید، شیون سردادند: «وَ صَحْنُ نِسَاءٍ مِنْ نِسَاءِ یَزِیدِ وَ وُلُوکُنَّ حِینَ أُذْخِلَ نِسَاءُ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِنَّ وَ أَقْمَنَ عَلَی الْحُسَیْنِ مَاتَمًا». «آنگاه که زنان امام حسین وارد کاخ یزید شدند، زنی از زنان حرمسرای یزید فریادی برآورد و غلغله ای ایجاد شد و همگان محفل عزا به پا کردند.» گفتنی است در مجلس ماتم حسین (علیه السلام) همگان از جمله: آل معاویه و آل سفیان شرکت جستند و به گریه و زاری پرداختند. یزید نیز ریاکارانه برای امام اشک ریخت؛ «فَدَمَعْتُ عَیْنَا یَزِیدَ». و همواره می گفت: «لَعَنَ اللَّهُ بَنَ مَرْجَانَهُ...»؛ «خداوند لعنت کند پسر مرجانه را، به خدا سوگند من اگر در کنارش بودم، او را عفو می کردم، خدا حسین را رحمت کند!» (۲). گفتنی است همین یزید که اجازه داد تا در کاخ خود، محفل عزا برای امام حسین برگزار شود، دستور داده بود سر حسین (علیه السلام) را در بالای در ورودی کاخ بیاویزند (سیاست یک بام و دو هوا)، که این کار مورد سرزنش همسرش - هنده - قرار گرفت و فرمان داد تا

۱- نفس المهموم، ص ۲۶۲.

۲- فصول المهمه، ص ۱۹۴؛ بلاذری، ص ۲۱۲ و انساب الأشراف ص ۲۱۹ نیز چنین آورده اند: «لعن الله بن سمیة، أما والله لو كنت أنا صاحبه لعفوت عنه، رَحِمَ اللهُ الحسین فقد قتله رجل قطع الرحم بینه و بینه قطعاً».

ص: ۲۵۹

سر آن حضرت را پایین بیاورند. (۱).

یزید به امام سجاد (علیه السلام) گفت: «خواستہ های تو برآورده است، از من حاجتی بخواه» امام سجاد (علیه السلام) فرمودند: «خواستہ اول آن است که: سر پدرم را به من نشان دهی تا زیارتی به عمل آورم». یزید گفت: «هرگز آن را نخواهی دید». امام (علیه السلام) فرمودند: «خواستہ دوم آن که: هرآنچه از اموال ما در کربلا- توسط سپاهیان تو به غارت رفته است به ما بازگردانی». یزید گفت: «عوض آن را پرداخت می کنم». امام (علیه السلام) فرمودند: «خواستہ سوم من آن است که اگر می خواهی مرا به قتل برسانی، شخصی امین را برگزین تا اهل بیت ما را به مدینه جدّ مان بازگرداند». یزید گفت: «تو را نخواهم کشت و خود شما آنها را باز می گردانی». (۲).

تزویر دیگری که یزید جهت حفظ ظاهر عملی کرد، این بود که: اهل بیت را در خانه خود جای داد و علی بن الحسین (علیهما السلام) را در همه نشست ها با احترام ویژه ای حاضر می ساخت. (۳) و به اصطلاح نرد آشتی و صلح می باخت و صبحگاهان و شامگاهان را با امام سپری می کرد. (۴).

یزید در راستای کنترل افکار عمومی که علیه او بسیج شده بود، حاضر شد چندین برابر قیمت اموال به غارت رفته را بپردازد، لیکن از طرف اهل بیت

۱- عوالم، ج امام حسین علیه السلام، ص ۴۴۴.

۲- نفس المهموم، ص ۲۶۸ و ۲۷۳؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۱۷.

۳- عوالم، ص ۴۴؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۷۳.

۴- معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۴۱.

ص: ۲۶۰

پذیرفته نشد. (۱). تذکر: از عوامل مهم بیداری جامعه و بیزاری مردم از حکومت بنی امیه و شرکت آنان در نابودی و اضمحلال رژیم اموی، حرکت اسرا از کربلا به سوی کوفه و شام بود. در حالی که یزید به منظور نمایش قدرت اهریمنی خود و جهت ایجاد رعب و وحشت بیشتر در دل ها و مأیوس ساختن مخالفان، اسیران را از مراکز مختلف عبور داد اما این کار یزید، بهترین تبلیغ علیه حاکمیتش و به نفع امام حسین (علیه السلام) و کاروان انقلاب بود و چهره یزید را آشکار ساخت. امام سجاد (علیه السلام) در حالی که غل و زنجیر برگردن داشت به سوی شام حرکت داده شد (۲). ولی اهل بیت از این فرصت حداکثر بهره برداری را کردند و تحوّل بزرگ بر ضدّ رژیم اموی ایجاد نمودند؛ چنان توفان سهمگینی آفریده شد که قدرت اهریمنی دستگاه اموی توان مهار آن را پیدا نکرد.

۱- همان.

۲- انساب الأشراف، بلاذری، ص ۲۱۴.

برخی از پی آمدهای قتل امام حسین (تمولات سیاسی - اجتماعی)**۱- اعتراض در کربلا**

از برخی نوشته ها به دست می آید، سحرگاه شب عاشورا ۳۲ تن از لشکر ظلمت به سپاه نور پیوستند (۱). این نخستین جرقه اعتراض بر ضد یزید بود. البته در روز عاشورا حرّ و پسرش از لشکر ظلمت فاصله گرفته به سپاه نور ملحق شده و به شهادت رسیدند. همچنین در شب سیزدهم قوم بنی اسد به دفن اجساد شهدای کربلا پرداختند که این نیز موجی دیگر از اعتراض بر ضد یزید بود.

۲- ابراز نارضایتی مردم در کوفه**اشاره**

در نخستین ساعات ورود اسرا به کوفه، پس از خطبه معروف زینب کبری و امام سجاد (علیهما السلام)؛ مردم بانگ برآوردند: «ما با کسانی که با شما نبرد کنند به جنگ برمی خیزیم و با کسانی که در برابر شما تسلیم باشند، تسلیم خواهیم بود. و بیزاریم از کسانی که در حق شما و ما ستم روا داشته اند». (۲). با افشاگری اسیران، دامنه نارضایتی آنچنان بالا گرفت که «مرجانه» - مادر عیدالله -

۱- نک: بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۴۹۴.

۲- مقتل الحسین، ص ۳۱۷.

ص: ۲۶۲

به عیبدالله گفت: «ای خبیث، پسر پیامبر را کشتی؟ به خدا سوگند هرگز بهشت رانخواهی دید!» (۱). همچنین عیبدالله در مسجد کوفه از طرف «عبدالله عقیف» مورد مؤاخذه قرار گرفت و عبدالله عقیف به او گفت: «يَا بَنَ مَرْجَانَةَ! إِنَّ الْكُذَّابَ ابْنَ الْكُذَّابِ أَنْتَ وَ أَبُوكَ وَاللَّهِ وَلَا كَ وَ أَبَاكَ». «ای پسر مرجانه، تو و پدرت و آن که تو و پدرت را استاندار کوفه کرد، دروغ پیشه اند. ای پسر مرجانه، آیا فرزندان پیامبر را کشتی؟!» (۲). همچنین «خولی» - که در روز عاشورا جنایت های بسیار کرد - برای دریافت جایزه به همراه «حمیدبن مسلم»، سر مبارک سیدالشهدا (علیه السلام) را از کربلا به کوفه حمل کرد. چون شب هنگام، به دارالاماره رسید، در را بسته دید. به ناچار وارد خانه خود شد و سر امام را زیر «اجانه ای» (۳). نهاد. همسرش پرسید: از سفر چه آورده ای؟ پاسخ داد: ثروت و بی نیازی یک جهان را به ارمغان آورده ام. این سر حسین است که در خانه تو است. همسرش (نوار) گفت: وای بر تو! مردم طلا و نقره به منزل می آورند و تو سر پسر رسول الله (صلی الله علیه و آله) را به خانه ام آورده ای؟! به خدا قسم هیچ گاه در کنار تو نخواهم بود؛ برخاست و از او دور شد. همسر خولی گوید: «تا صبح، هر گاه به آن سر می نگریستم، عمودی از نور، از آن به طرف آسمان ساطع بود و می دیدم که پرنده سفید در فضای آن پرواز می کند.» (۴).

۱- سبط ابن جوزی، تذکره الخواص ۲۵۹.

۲- الکامل، ج ۴، ص ۸۳، عبدالله عقیف از یاران علی علیه السلام و از جانبازان رکاب آن حضرت بود که چشم چپ او در جنگ جمل و چشم راست او در جنگ صفین نابینا گشته بود، انساب الأشراف، ص ۲۱۰.

۳- اجانه، یکی از وسایل نان پزی است.

۴- کامل، ج ۴، ص ۸۰ و ۸۱؛ انساب الأشراف، ص ۲۰۶.

ص: ۲۶۳

در مجلس عبیدالله

در مجلس عبیدالله، وقتی آن شقاوت پیشه با عصا روی لب های حسین (علیه السلام) می کوبید، زید بن ارقم (۱) لب به اعتراض گشود و گفت: دست بردار! به خدا قسم من با چشم خود دیدم که لب های پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر روی این لب ها قرار می گرفت و آن را می بوسید. سپس خود گریه کرد. ابن زیاد به وی گفت: خدا دیده ات را بگریاند، اگر پیرمرد نبودی الآن گردنت را می زدم. زید از جای برخاست و خارج شد. (۲). گریه زید و خروج اعتراض آمیز او، نشانه اعتراض علیه دستگاه اموی بود. او در حالی که از مجلس بیرون می رفت می گفت: «از امروز شما برده خواهید شد. ای گروه عرب، فرزند فاطمه را کشتید و پسر مرجانه را رییس خود کردید. او کسی است که بهترین شما را می کشد و بدترین شما را به بردگی خویش در می آورد.» (۳).

۳- اعتراض مردم شام**الف - در مجلس رسمی یزید**

یکی از رجال برجسته رومی، که به عنوان سفیر دولت روم در مجلس یزید حاضر بود، از او پرسید: ای پادشاه عرب، این سر از کیست؟ یزید گفت: تو را بدین سر چه کار؟ سفیر گفت: چون به کشور خود بازگردم، باید پادشاه را از جریان آگاه سازم. یزید گفت: این سر حسین بن علی [(علیهما السلام)] است.

۱- زید بن ارقم از صحابه رسول خداست. او پس از غزوه بنی المصطلق در سال ششم هجرت با آن که جوان نوری بود، هنگامی که سخنان تحریک آمیز عبدالله اَبی، منافق معروف را به پیامبر باز گفت، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله براساس خبر او تصمیم گیری کرد تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، ص ۴۰۹. - امام حسین علیه السلام در روز عاشورا، مخالفان را جهت بررسی مسایل امامت به سوی چندتن از معتمدین امت از جمله زید بن ارقم فراخواند و از زید بن ارقم، نام برد.

۲- کامل، ج ۴، ص ۸۱.

۳- انساب الأشراف، ص ۲۰۸، «أنتم العبید بعد الیوم. یا معشر العرب قتلتم ابن فاطمه و أمرتم ابن مرجانه فهو یقتل خیارکم ویستعبد شرارکم».

ص: ۲۶۴

سفیر پرسید: مادرش کیست؟ گفت: فاطمه دختر رسول الله [صلی الله علیه وآله]. سفیر با شنیدن نام پیامبر (صلی الله علیه وآله) برافروخت و گفت: «دین من از دین تو بهتر است» پدرم از نیره داوود نبی است و میان ما تا داوود، فاصله بسیار است، با این حال نصاری خاک پای او را به تبرک می برند؛ ولی شما فرزند دختر پیامبر خود را به قتل می رسانید با آن که یک مادر بیشتر با آن فاصله ندارید. این چه دینی است که شما دارید؟ سپس پرسید آیا از کلیسای «حافر» اطلاع دارید؟ یزید گفت: بگو تا بشنوم. سفیر گفت: میان عمان و چین دریایی است و در میان آن جزیره ای، که ساکنان آن دارای مذهب مسیح می باشند، در آن جا کلیسایی است به نام «کلیسای حافر». این نامگذاری بدان جهت است که سُم خر حضرت عیسی مسیح (علیه السلام) در میان حقه ای از جواهر گرانها در محراب آن نگهداری می شود و ما هر سال با نذورات آهنگ آنجا می کنیم؛ ولی شما پسر دختر پیامبر خود را می کشید، چه مردم شومی هستید! یزید در برابر گفته های سفیر خشمگین شد و بانگ برآورد: این سفیر را بکشید تا در کشور خود، ما را رسوا نکند. وقتی جلاد حاضر شد، سفیر گفت: حال که مرا به قتل می رسانید، مهلتی دهید تا خواب شب گذشته ام را برای شما بگویم، دیشب پیامبر اسلام را در خواب دیدم که به من فرمود: «ای نصرانی، تو اهل بهشت خواهی بود.» از سخن آن حضرت در شگفت بودم ولی الآن راز آن را فهمیدم. سپس لب به «شهادتین» گشود و از جای برخاست و سر مطهر امام حسین (علیه السلام) را به سینه خود چسباند و بر آن بوسه زد و اشک می ریخت، تا این که او را به قتل رساندند. (۱). سیدبن طاووس در لهوف می نویسد: یزید در مجلس عیش و طربی که با حضور سرهای شهدای کربلا ترتیب داده بود، نماینده پادشاه روم را نیز به همین مناسبت دعوت

۱- نفس المهموم، ص ۲۶۴؛ منتهی الآمال، بخش «اهل بیت در شام»، ص ۵۲۶؛ عوالم، ج ۱۷، ص ۴۴۳.

ص: ۲۶۵

کرد. نماینده، با دیدن آن سر نورانی، از یزید پرسید: این سر از کیست؟ یزید گفت: از حسین، پرسید: پدرش کیست؟ گفتند: علی بن ابی طالب. از مادرش پرسید. گفتند: فاطمه بنت رسول الله. در این هنگام آن مرد رومی گفت: «وای بر تو و بر کیش تو، کیش من از کیش تو بهتر است.» و افزود: «پدرم از نبیره های داوود است که پدران فراوانی میان من با داوود فاصله اند و نصاری مرا مورد احترام ویژه خود دارند ولی شما کسی که میان او و پیامبر یک مادریش فاصله نیست به قتل می رسانید؟ این چه آیینی است که شما دارید؟!» (۱). ابن حجر می نویسد: «هنگام حرکت اسرا به سوی شام، راهب مسیحی که از دور ناظر ورود آنان بود، درباره «سر» پرسید. بعد از آگاهی از سر امام حسین (علیه السلام)، به آنان گفت: «شما قوم بدی هستید!» و سپس تقاضا کرد تا با پرداخت ده هزار دینار، یک شب میزبان آن سر مطهر باشد و آنان نیز پذیرفتند. او آن سر را با عطر و گلاب شستشو داد و تا صبح در برابر آن به عزاداری پرداخت و بعد مسلمان شد و از «دیر» بیرون آمد و به پذیرایی اهل بیت امام (علیه السلام) پرداخت. (۲). یحیی بن حکم - برادر مروان - نیز با دیدن سر حسین (علیه السلام) اعتراض کرد و به عنوان مخالفت، مجلس یزید را ترک کرد و گفت: «در هیچ کاری با شما همراهی نخواهم کرد». (۳).

ب - انزوا به عنوان اعتراض

یکی از شامیان در شام، با دیدن سر حسین (علیه السلام)، از دستگاه خشمگین شد و به خانه رفت و تا مدت زمانی طولانی در را به روی خود بست و به عنوان اعتراض از خانه بیرون

۱- أُمَّ لَكَ وَلَدِيكَ، لِي دِينَ أَحْسَنُ مِنْ دِينِكُمْ، إِنَّ أَبِي مِنْ حَوَافِدِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَيْنِي وَبَيْنَهُ آبَاءُ كَثِيرَةٌ، وَالنَّصَارَى يُعْظُمُونَنِي وَيَأْخُذُونَ مِنْ تُرَابِ قَدَمِي تَبْرُكًا بِي يَا نَبِيَّ مِنْ حَوَافِدِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأَنْتُمْ تَقْتُلُونَ ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ نَبِيِّكُمْ إِلَّا أُمَّ وَاحِدَةٌ، فَأَيُّ دِينِ دِينِكُمْ؟!.

۲- الصواعق المحرقة، ص ۱۱۹.

۳- ارشاد، ص ۲۴۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۶.

ص: ۲۶۶

نیامد، چون دلیل انزوا را از او پرسیدند، این شعر را خواند: جَاؤَا بِرَأْسِكْ يَا بِنْتِ مُحَمَّدٍ مُتْرَمِّلًا بِدِمَائِهِ تَوَمِيلًا وَكَأَنَّما بِكَ يَا بِنْتِ مُحَمَّدٍ قَتَلُوا جِهَارًا عَامِدِينَ رَسُولًا قَتَلُواكَ عَطْشَانًا وَلَمْ يَتَرَقَّبُوا فِي قَتْلِكَ التَّأْوِيلَ وَالتَّنْزِيلَ وَيَكْبُرُونَ بِأَنْ قُتِلْتَ وَإِنَّمَا قَتَلُوا بِكَ التَّكْبِيرَ وَالتَّهْلِيلَ (۱). «ای پسر دختر محمد، سرت را در حالی که خون آلود بود، آوردند.» ای پسر دختر محمد (صلی الله علیه وآله) اگر تو را کشتند، گویی پیامبر را آشکار و به طور عمد کشتند. تو را با حال عطشان کشتند و در این باره به «تنزیل» و «تأویل» نظر نمودند. وقتی تو را کشتند، تکبیر گفتند؛ در حالی که با کشتن تو «تکبیر و تهلیل» را کشتند! این خود نوعی موضع گیری و خشم مقدس نسبت به حکومت یزید بود. - یکی از هم بزمان یزید به او گفت: «...هَبْ لِي هَذِهِ الْجَارِيَةَ» او فاطمه صغری را برای کنیزی خواست. فاطمه به عمه اش پناه برد. میان زینب و یزید مناظره ای در گرفت. آن شخص پیشنهاد خود را چندبار تکرار کرد. تا این که هویت اُسرا برای آن مرد، مشخص شد. در این هنگام رو به یزید کرد و گفت: «لعن و نفرین بر تو! عترت پیامبر را کشتی؟ فرزندان او را اسیر کردی، من خیال می کردم اینان اُسرای رومی اند!» (۲).

۴- اعتراض مردم مدینه

الف - حرکت تند و خشم آلود حره

پیش از توضیح درباره واقعه خونین حرّه، به فضایل اصحاب حرّه از زبان پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) می پردازیم:

۱- عوالم، ج ۱۷، امام حسین، ص ۴۲۹.

۲- منتهی الآمال، صص ۵۱۲ و ۵۳۳.

ص: ۲۶۷

ابن قتیبه می نویسد: پیامبر (صلی الله علیه وآله) در بازگشت از یکی از مسافرت‌ها، از حرّه عبور کردند و کلمه استرجاع؛ (إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) را بر زبان جاری کردند. اصحاب پرسیدند: راز آن چیست؟ پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) پاسخ داد: «يُقْتَلُ فِي هَذِهِ الْحَرَّةِ خِيَارُ أُمَّتِي بَعْدَ أَصْحَابِي». «در این سنگلاخ، بهترین افراد امت، پس از اصحابم به قتل می‌رسند.» (۱). به جهت اوج جنایت و فسق یزید و کارگزارانش (۲) مردم مدینه به اتفاق آراء در سال ۶۳ هـ ق. یزید را از خلافت خلع کردند و امور مدینه را به دست «عبدالله انصاری» سپردند؛ همه افراد بنی امیه و بنی مروان را - که بیش از هزار نفر بودند - از مدینه اخراج کردند. یزید دوازده هزار نفر به سرکردگی «مسلم بن عقبه» را به سرکوبی مردم مدینه گسیل داشت؛ ولی مردم تحت فرماندهی «عبدالله بن حنظله» (۳) و دوازده تن از پسرانش آن چنان مقاومت کردند که منجر به قیامی خونین، معروف به «حرّه» گردید. در این واقعه، به دستور یزید، جان و مال و ناموس مسلمانان مدینه، تا سه روز، بر لشکر یزید مباح اعلان گردید و در همان سال، هزار دختر به خانه بخت نرفته، فرزند آوردند. (۴) عمال یزید در مدینه، در واقعه حرّه، از مردم خواستند تا با یزید به عنوان بردگان یزید بیعت کنند و به دنبال این واقعه به مکه هجوم بردند تا عبدالله زبیر را بکشند و او به حرم کبریایی پناهنده شد که عمال یزید با نصب منجنیق، حرم را آتش باران کردند. (۵). در این حمله ددمنشانه، مزدوران یزید هفتصد تن از قریش و انصار و هشتاد تن از صحابه پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) و ده هزار تن از مردم مدینه را به قتل رساندند. این واقعه در تاریخ ۲۷ ذی الحجه سال ۶۳ اتفاق افتاد (۶) و آنان پس از شش ماه به سراغ عبدالله زبیر رفتند.

۱- ابن قتیبه، الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۲۴۷.

۲- الصواعق المحرقة، ص ۱۳۲.

۳- او فرزند حنظله غسیل الملائکه است که در جنگ احد به شهادت رسید - نک: منتخب التواریخ، ص ۴۸۰.

۴- ابن اثیر، الکامل، ج ۴، صص ۱۲۱ - ۱۱۱.

۵- مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۸.

۶- تفصیل این داستان را در کتاب الامامة والسياسة ابن قتیبه، ج ۱، صص ۲۳۹ - ۲۳۳ مطالعه نمایید.

ص: ۲۶۸

۵- قیام توابین

ابن اثیر، در کتاب معروف خود «الکامل» می نویسد: «در نخستین سال شهادت امام حسین (علیه السلام)، بعضی از شیعیان ایشان، به طور مخفیانه، در پی جمع آوری «عِدَّة و عُیْدَه» به عنوان خونخواهی امام حسین (علیه السلام) برآمدند. بسیاری از توابین در کربلا حضور داشتند و پس از شهادت امام پشیمان شدند. (۱). گروه توابین جلسات سرّی تشکیل می دادند و روزشماری می کردند تا زمینه لازم قیام علنی مهیا شود. یکی از رجال برجسته توابین، سلیمان بن صُرَد خزاعی است. محدث قمی می نویسد: سلیمان از بنی مازن بود. نام او در جاهلیت یسار بوده که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) او را سلیمان نامید. او از یاران امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جنگ های صفّین، جمل و نهروان بود. (۲). سلیمان پسر سردبن جون، مُکَنّی به ابوالمطرف، ملقب به خزاعی، از صحابه معروف پیامبر (صلی الله علیه و آله) است. او در تاریخ کربلا- و در میان رجال عاشورا به امیرالتوابین شهرت دارد. (۳). اعلمی در دائرة المعارف می نویسد: «سلیمان بن سرد، همان صحابی معروف است که در کوفه ساکن بود. او مردی خیراندیش، اهل علم و دیندار بود.» (۴). ابی مخنف یادآور می شود که عیدالله در آغاز، دست به بازداشت ها زد. ابتدا سلیمان بن سرد و یارانش را (که چهار هزار و پانصد تن بودند) به بند کشید. هنگام ورود امام حسین (علیه السلام) به کربلا، سلیمان و بسیاری از یارانش و نیز هانی و یارانش، از جمله ابراهیم فرزند مالک اشتر، در زندان به سر می بردند و گرنه بی شک، در کنار امام (علیه السلام) در کربلا، حضور می یافتند. (۵).

۱- در این باره به منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۹۶ مراجعه نمایید.

۲- تحفة الأحاب، ص ۳۰۶.

۳- نکه اعلمی دائرة المعارف، ج ۱۰، ص ۴۸۴ نیز تنقیح المقال، ج ۲، صص ۶۲ و ۶۳.

۴- همان. «سلیمان بن سرد... الصحابی سکن الکوفه کان خیراً فاضلاً دیناً».

۵- نکه علامه تستری، قاموس الرجال، ج ۱۳، ص ۲۸۰، طبع نشر اسلامی و حکایه المختار، به روایت ابی مخنف، ص ۲۴، این کتاب

همراه لهوف سید بن طاووس انتشار یافت، نیز تنقیح المقال، ج ۲، ص ۶۳.

ص: ۲۶۹

علامه تستری بر این باور است که سلیمان بن صرد، در یاری دادن به حسین بن علی (علیهما السلام) کوتاهی کرد. گرچه امام (علیه السلام) را از طریق مکاتبه و راه های دیگر دعوت کرده بود ولی از حضور در کربلا و حمایت از آن حضرت خودداری ورزید. از آن سوی، صاحب نظرانی چون مامقانی معتقدند: سلیمان بن صرد و جمعی از یاران او به خاطر آن که در زندان عبدالله گرفتار شده بودند، در کربلا حضور نداشتند. (۱). علامه تستری جهت اثبات مدعای خود دلیلی قابل قبول ارائه نمی دهد و فقط به ذکر این نکته بسنده می کند که سلیمان در آغاز حرکت خونخواهانه خود با یارانش در کربلا حضور یافتند و او در جمع آنان خطبه خواند و در ضمن آن گفت: «خداوند نیکان ما را امتحان کرد و ثابت شد که آنان در وعده خود راجع به یاری دادن به پسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) صادق نبودند». (۲). علامه تستری از این کلام نتیجه می گیرد که سلیمان در شمار بیوفایان بوده است. در حالی که دقت بیشتر و توجه دقیق تر در این سخن، عکس برداشت او را نشان می دهد؛ زیرا سلیمان می دانست که در جمع آنان کسانی هستند که بی وفایی کردند ولی الآن در کنار قبر امام همراه سلیمان حضور دارند، لذا تعریضی به آنان زد و گفت: «نیکان ما در شمار دروغ گویان واقع شده اند» و نیز به دست می آید که همراهان او از کسانی هستند که خود سلیمان در آغاز دعوت از امام (علیه السلام)، وقتی در میان آنان سخنرانی کرد، به آنان گفت: اگر احساس می کنید که نمی توانید از عهده دعوت و یاری دادن همه جانبه امام حسین (علیه السلام) برآید، او را دعوت نکنید. (۳) حاضران یک جا و یک صدا پاسخ دادند: «با دشمنان او می جنگیم و در رکاب او جان خویش را فدا می کنیم». (۴). سلیمان با توجه به آن خطبه و حضور لا- اقل بخشی از همان جمع در گروه توأبین، گفت: «خوبان ما امتحان خوبی پس ندادند» و نگفت: ما امتحان خوبی پس ندادیم.

۱- تنقیح المقال، ج ۲، ص ۶۴.

۲- نک: علامه تستری، قاموس الرجال، ج ۱۳، صفحات ۲۷۷ تا ۲۸۳.

۳- «وَإِنْ خِفْتُمْ الْوَهْلَ وَالْفِشْلَ فَلَا تَغْرُوا الرِّجْلَ فِي نَفْسِهِ».

۴- «لَا، بَلْ نُقَاتِلُ عَدُوَّهُ وَنَقْتُلُ أَنْفُسَنَا دُونَهُ».

ص: ۲۷۰

بنابراین، ادعای علامه تستری و جاهت چندانی ندارد و حقّ با گروه مقابل اوست. سلیمان رییس خونخواهان امام حسین (علیه السلام) بود که در منطقه «عین الورد» با همراهی گروه توابع با لشکر کفرپیشه مروانی به نبرد برخاست و همراه بسیاری از یاران خود؛ از جمله مسیب بن نجبه به شهادت رسید و سر او را برای مروانیان به شام فرستادند. او به هنگام شهادت ۹۳ سال داشت. (۱). سلیمان از کسانی بود که برای امام حسین (علیه السلام) نامه نوشت. بعضی می نویسند: مسلم نماینده امام حسین (علیه السلام) در خانه او فرود آمد و تا آمدن عبیدالله به کوفه در منزل او بود و پس از آن به منزل هانی بن عروه رفت. (۲). همزمان با سلیمان، که همراه با توابع از کوفه جهت خونخواهی و نبرد با قاتلان امام حسین (علیه السلام) بیرون می رفت، مختار به کوفه وارد شد. مردم از او خواستند به جمع سلیمان پیوندند، لیکن او پاسخ داد: سلیمان برای رهبری این گروه مناسب نیست و به فنون نبرد آگاهی ندارد. (۳). گفتنی است سلیمان بن صرد کسی است که امام حسین (علیه السلام) در نامه اش برای مردم کوفه، که توسط قیس بن مسهر صیداوی (عبدالله بن یقطر) ارسال کرد، نام وی را در صدر نامه اش نوشت. وقتی قیس بن مسهر گرفتار دشمن شد نامه امام حسین (علیه السلام) را پاره کرد و بلعید و آن نامه چنین آغاز می شد: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ... مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، إِلَى سُلَيْمَانَ بْنِ صُرْدٍ، وَالْمُسَيْبِ بْنِ نَجْبَةَ (۴)، وَرِفَاعَةَ بْنِ شَدَادٍ (۵)، وَحَسِيبِ بْنِ مُظَاهِرٍ، وَعَبْدِ اللَّهِ ابْنِ وَاثِلٍ...». (۶).

۱- نک: اسدالغابه، ج ۳، ص ۶۱، طبع ایران؛ بحارالأنوار، ج ۱۰، ص ۲۱۲.

۲- نک: دینوری، اخبار الطوال، ص ۲۳۵.

۳- تجارب الأمم، ج ۲، ص ۹۷.

۴- مسیب بن نجبه بن ربيعة الفزازی.

۵- رفاعه بن شداد البجلی.

۶- نک: اعثم کوفی، الفتوح، ص ۱۸۸.

ص: ۲۷۱

سلیمان بن سرد از یاران با اخلاص امام مجتبی (علیه السلام) بود. او حتی پس از گذشت دو سال از امضای ترک مخاصمه میان امام حسن (علیه السلام) و معاویه، در حضور امام گلایه سر داد که اگر از معاویه میثاق می گرفتی و اقامه شهود می کردی که پس از او خلافت از آن تو باشد، کار بر ما آسان تر بود! امام (علیه السلام) از جای برخاست و سخنرانی کرد و فرمود: شما شیعیان راستین ما هستید و افزود: معاویه از من زیرک تر نیست ولی من چیزی را می بینم که شما نمی بینید. و افزود: من این پیمان نامه را جز برای جلوگیری از نسل کشی معاویه امضا نکردم. (۱). قابل ذکر است که: اعتراض سلیمان به امام مجتبی (علیه السلام) (به فرض صحت خیر) اعتراض خصمانه نبود بلکه اعتراضی دلسوزانه در محدوده توانایی در کش از مسائل سیاسی جاری آن روز بوده است. براین اساس، سلیمان پس از سخنان روشنگرانه امام ساکت و تسلیم شد. او همواره در صراط اهل بیت بود و بعضی راز عدم حضور وی در کربلا را کوتاهی او به بهانه ناتوانی جسمی و بعضی هم به بهانه در محاصره قرار داشتن کوفه توسط سپاه عبیدالله زیاد دانسته اند، لیکن حقیقت مطلب آن است که او هنگام ورود امام به کربلا در زندان به سر می برد. سلیمان در ۹۳ سالگی (و به قولی در ۸۹ سالگی) در سال ۶۵ هـ در دوران حکومت عبدالملک مروان، در نبردی با سپاه شام که برای خونخواهی از سالار شهیدان رفت، در منطقه «عین الورد»، در جنگی تن به تن، همراه چهارهزار نفر از یاران خود، به شهادت رسید. فرهاد میرزا می نویسد: «بعد از مرگ یزید، ابن زیاد، عمر بن سعد را برای امارت بر کوفه برگزید. (عبیدالله در این زمان امیر عراق بود و می خواست به شام برود). عمر بن سعد در آغازین ساعات امارتش، بر فراز منبر رفت. قبیله زنان همیدان شیون سر دادند و سپس زنان قبایل نخع و ربیع و کهلان به آنان ملحق شدند و برای عزاداری پیرامون منبر گرد آمدند و می گفتند: «عمر بن سعد را همین بس که پسر زهرا (علیها السلام) را کشت...».

۱- نک: سید مرتضی، تنزیه الأنبياء، باب امام مجتبی علیه السلام.

ص: ۲۷۲

همچنین در بصره به طور رسمی علیه او آشوب شد تا آنجا که خود عیدالله بن زیاد با لباس مبدل از بصره به سوی شام گریخت». (۱). پس از یزید و استعفای معاویه بن یزید، مروان روی کار آمد. او هم پس از نه ماه خلافت، مردم را به بیعت با دو پسرش عبدالملک و عبدالعزیز دعوت کرد. سلیمان بن صرد رییس گروه توّابین در سال ۶۵ هـ حرکت خود علیه آنان را آغاز کرد. چهارهزار نفر با او حرکت کردند و وقتی به کربلا رسیدند، به عزاداری پرداختند و سپس به سوی لشکر شام رفتند، که به سرداری عیدالله و به فرماندهی شاحیل به میدان تاخته بودند. جنگ سخت و نمایانی رخ داد و متأسفانه فرمانده گروه اول توّابین؛ سلیمان صرد خزاعی کشته شد و یاران او متفرق گشتند. گرچه مختار از زندان به آنان نامه ای نوشته و به خونخواهی از سالار شهیدان تشویقشان نموده بود، ولی عملاً به آنان نپیوست.

۶- قیام مختار

اشاره

دومین حرکت تند مسلحانه علیه رژیم بنی امیه، قیام مختار بن ابوعبیده ثقفی است. که پس از پنج سال از شهادت امام، صورت پذیرفت. به نقل از خوارزمی، او در مدت هیجده ماه، حدود ۴۸۵۸ نفر از یاران یزید را کشت. «ابن نما» این تعداد را «۱۸۰۰۰» نفر می داند. (۲). مختار پیش از حضور در کوفه، نامه ای از سوی یزید، جهت حمایت دریافت داشته بود. یزید به همه رجال سرشناس و سران عرب نامه نوشت و آنان را در برابر حرکت امام حسین (علیه السلام) به مقابله فراخواند. مختار در پشت بام قدم می زد که زنی بانگ زد و گفت: آن قسمت بام که قدم می زنی، چندان دوام ندارد. مختار اندیشید که اگر بر خلاف پیشنهاد زن عمل کند،

۱- محدث قمی، تمهة المنتهی، ص ۵۰؛ بررسی تاریخ عاشورا، ص ۳۷.

۲- مقتل الحسین، ص ۳۳۰.

ص: ۲۷۳

رستگاری است، لذا به جای اینکه مواظب باشد، جلوتر آمد و سقوط کرد و پایش شکست. پس از آن بود که نامه یزید بدو رسید. او به نامه رسان گفت: احوال مرا برای یزید بازگو کن. (۱). مختار، از پیشتازان همراهی با امام بود و به قول بعضی از مورخان، بیعت با امام از طریق مسلم بن عقیل در کوفه، در منزل مختار صورت گرفت. او در هنگام ورود امام به کربلا توسط ابن زیاد در زندان «طاموره» محبوس گردید ولی بعد از جریان کربلا با وساطت عبدالله بن عمر آزاد شد. مختار در زندان با میثم تمار هم بند بود. میثم وی را بشارت آزادی و انتقام گرفتن از خون امام حسین (علیه السلام) داد. همان روز، نامه ای از شام به عییدالله در کوفه رسید و در پی آن مختار آزاد شد و پس از چندی میثم تمار را در کوفه به دار آویختند. (۲). مختار همواره در فکر تلافی و خونخواهی بود. او دو سال بعد از مرگ یزید (سال ۶۶هـ) به همراهی ابراهیم بن مالک اشتر، قیام مسلحانه خود را آغاز کرد و انتقام خون حسین (علیه السلام) و یارانش را از جنایتکاران گرفت. (۳) مختار در گام نخست، به سراغ آن ده نفری رفت که بر بدن های شهدا اسب تاخته بودند. آنان را روی زمین خواباند و دست و پایشان را با میخ های آهنین بر زمین کوید و به سوارانش دستور داد بر روی آنان بتازند. مختار از قبیله معروف «ثقیف» و پدرش - ابو عبیده بن مسعود - از مسلمانان راستین بود که در جنگ اعراب و ایران به شهادت رسید. مختار، خود نیز در این جنگ شرکت داشت. منزل مختار محل و پایگاه قیام امام و بیعت با ایشان بود. او حدود هیجده ماه حکومت کرد و سرانجام توسط «مصعب» برادر عبدالله بن زبیر به شهادت رسید. (۴).

۱- جواهرالعقول.

۲- قمام، ج ۲، ص ۷۰۷.

۳- کامل، ج ۴، ص ۲۲۸؛ جلاء العیون، ص ۶۵۴.

۴- همان، ص ۲۷۵.

۷- افشای سیمای بنی امیه

از روزی که منشور پیامبر (صلی الله علیه و آله) در غدیر خم مورد بی‌اعتنایی قرار گرفت؛ حقدر هاله‌ای از ابهام فرو رفت. از سویی، وجود خوارج که در مقابل معاویه سکوت اختیار کردند و علیه علی (علیه السلام) به مبارزه برخاستند، بر غربت حق و کنار زدن اهل بیت بی‌تأثیر نبود. مصیبت بزرگتر این بود که ماهیت رژیم بنی‌امیه برای جامعه افشا نشده بود. معاویه حدود ۴۲ سال بر شام حکومت کرد و او سرسلسله چهارده تن از خلفای سفیانی و مروانی است. بنی‌امیه از سال ۴۱ هـ. ق تا سال ۱۳۲ هـ. ق. یعنی هزارماه به عنوان خلیفه، حکومت اسلامی را در قبضه خود داشتند. آری، حماسه عاشورا چهره واقعی بنی‌امیه و سیمای کریه آنان را، که عبارت از: بی‌دینی، خشونت و تعصب بود، بر مردم شناساند:

یزید در شعر معروف خود مستانه می‌گفت: **وَإِنْ حُرِّمَتْ يَوْمًا عَلَى دِينَ أَحْمَدَ فَخُذْهَا عَلَى دِينَ الْمَسِيحِ بْنِ مَرْيَمَ** «می‌بریز! اگر فکر می‌کنی که خوردن آن در دین اسلام حرام است، بر دین مسیح می‌نوشم». (۱). او با کمال صراحت، آنچه را که در نهان داشت، بر زبان جاری ساخت و گفت: **لَعِبْتُ هَاشِمًا بِالْمُلْكِ فَلَا خَبْرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ** (۲). «بنی‌هاشم از راه دین و حکومت دینی مردم را به بازی گرفتند؛ زیرا اصلاً وحی الهی در کار نیست!»

۱- همان، ص ۱۵.

۲- نک: اللهوف، ص ۷۹.

ص: ۲۷۵

اظهارات کفرآمیز فوق، نشأت گرفته از همان یاوه سرایی هایی است که ابوسفیان، سردمدار این قوم، در جمع خاندان اموی گفته بود: حکومت اسلامی را همچون توپ میان خود دست به دست بگردانید. «تَلَقُّوْهَا تَلَقُّفَ الْكُرَّةِ، أَلَا وَالَّذِي يَحْلِفُ بِهِ أَبُو سَفْيَانَ لَا جَنَّةَ وَلَا نَارَ». (۱). مسعودی بعضی از کردارهای زشت این طایفه - به خصوص یزید - را یادآوری کرده است؛ از جمله: باده گساری؛ قتل پسر دختر پیامبر؛ لعن وصی پیامبر، تخریب کعبه، خون ریزی ها، فسق و فجور و... (۲). هنگامی که عبدالله عمرو بن مطیع مردم را به شورش علیه یزید دعوت می کرد، می گفت: «إِنَّهُ (يَزِيدُ)، كَفَرَ وَفَجَرَ وَشَرِبَ الْخَمْرَ وَفَسَقَ فِي الدِّينِ»؛ (۳). «یزید فردی کافر، فاجر، میگسار، فاسق و خارج از دین است».

- ۱ - کشتن کودک تازه به دنیا آمده - (عبدالله رضیع) در کربلا، اقدام به تیراندازی در پاسخ استرحام امام برای کودک عطشان. (۴)
- ۲ - بستن آب بر روی اطفال و زنان ۳ - آتش زدن خیمه های اهل بیت ۴ - اسارت خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) ۵ - نواختن چوب خیزران بر لب و دندان امام حسین (علیه السلام) در برابر چشمان زن و فرزندان ایشان؛ از جمله این موارد است.
- یزید در حضور همگان، مستانه با عصای دستی خود، بر لب و دندان امام حسین (علیه السلام)

۱- حماسه حسینی، ج ۱، صص ۱۷۹ و ۲۱۹.

۲- مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۸.

۳- انساب الأشراف، بلاذری، ص ۲۷۸.

۴- مقتل الحسين، ص ۳۴۸.

ص: ۲۷۶

می نواخت و می گفت: «يَوْمٌ بِيَوْمِ بَدْرٍ». (۱). قَدْ قَتَلْنَا الْقِرْمَ مِنْ سَادَاتِهِمْ وَ عَدَلْنَا بِبَدْرٍ فَأَعْتَدَلُ (۲). او اشعار کفرآمیز ابن زبعرای کافر را می خواند که پس از جنگ اُحُد و شهادت یاران دلاور اسلام، از جمله حمزه سیدالشهدا و سایرین، به عنوان سرود فتح می خواند؛ مانند: لَيْتَ أَشْيَاخِي بَبَدْرٍ شَهِدُوا جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقَعِ الْأَسْلِ (۳). یزید نیز چند بیت بدان افزود و مستانه خواند. همچنین در «جیرون» وقتی به تماشای صحنه اسرا ایستاده بود، گفت: کلاغ، بانگ ناهنگام سرداد، گفتم بانگ تو گویای هرگونه مسائلی است، باشد ولی بدان که من طلبکاری خود را از پیامبر وصول کردم. الْغُرَابُ فَقُلْتُ صَح، أَوْ لَا تَصِحَّ فَقَدْ أَقْتَضَيْتُ مِنَ الرَّسُولِ دُونِي (۴). او با این تعصبات، سیمای درونی خویش را برملا کرد تا کسی در کفر او شک نکند.

۸- استعفا و کناره گیری ولیعهد یزید از خلافت

از آثار مهم قیام بیدارگر کربلا، مسأله استعفای معاویه پسر یزید و استعفای او از منصب خلافت بود.

۱- مناقب، ج ۲، ص ۲۲۶.

۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۸۳.

۳- أبو سعد عبدالله بن زُبَعری بن قیس قرشی، شاعر قریش در جاهلیت و از مخالفان سرسخت مسلمانان بود. هنگامی که فتح مکه رخ داد، او به نجران گریخت و در سال ۱۵ هـ مرد. الأعلام، ص ۸۷. اشعار او را در کتاب سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۱۴۴ بخوانید.

۴- روح المعانی، ج ۲۶، ص ۷۳.

ص: ۲۷۷

ابن حجر در کتاب «الصواعق المحرقة» می نویسد: «یزید بن معاویه در سال ۶۴ هـ به هلاکت رسید. پسر جوان او که مردی صالح و شایسته و همواره بیمار بود، به عنوان ادامه خلافت، قدمی به پیش نهاد و از آن استقبال نکرد و در هیچ امری مداخله ننمود. او حدود چهل روز و به قولی دو یا سه ماه خلیفه بود. در سن بیست سالگی به منبر رفت و گفت: «إِنَّ هَذِهِ الْخِلَافَةُ حَبْلُ اللَّهِ». خلافت ریسمان الهی است که جدم معاویه به ناحق از آن خود کرد و حال آن که این حق از آن علی بن ابی طالب بود. هنگامی که جدم با گناهانش در قبر آرمید، پدرم خلافت را غاصبانه عهده دار گردید، درحالی که خلافت حق پسر دختر پیامبر خدا بود و پدرم نیز هم اکنون در قبر خود با گناهان بسیارش، دست به گریبان است». او پس از این اعترافات گریست و گفت: «عظیم ترین و وحشتناک ترین عمل پدرم، قتل عترت رسول خدا (صلی الله علیه وآله)، روی آوردن به میگساری و تخریب خانه خدا است. من راه آنان را ادامه نخواهم داد و مقلد آنان نیستم و اختیار شما مردم با خود شماست، اگر جهان مداری و دنیاداری خوب است، ما به قدر لازم به آن رسیدیم و اگر بد است به این مقدار که رسیدیم ذریه ابی سفیان را کافی است». سپس از انظار مردم پنهان شد و بعد از چهل روز در گذشت. ابن حجر پس از نقل این فراز از تاریخ، می نویسد: «او (معاویه بن یزید) از پدر و جدّ خود باانصاف تر بود!». (۱)

بعد از کناره گیری و فوت او، مروان متمایل بود تا خلافت را به عبدالله بن زبیر که در مکه به سر می برد، انتقال یابد و با او بیعت شود، ولی عبیدالله بن زیاد وی را منصرف کرد و با خود او بیعت نمود و پس از وی چهار پسرش یکی پس از دیگری به خلافت رسیدند. مروان در جنگ جمل اسیر شد و با شفاعت امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) آزاد گردید، چنانکه علی (علیه السلام) در نهج البلاغه می فرماید: (۲) مروان مورد طرد و لعن پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و

۱- نکه: الصواعق المحرقة، ص ۱۳۴؛ الإمامة والسیاسة، ج ۲، ص ۱۷.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۴۸.

ص: ۲۷۸

امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود. عایشه به مروان گفت: «أَمَّا أَنْتَ يَا مَرْوَانَ فَأَشْهَدُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَعَنَ أَبَاكَ وَأَنْتَ فِي صُيُوبِهِ». (۱). در «نهج البلاغه» می‌خوانیم: «لَا حَاجَةَ لِي فِي بَيْعَتِهِ إِنَّهَا كَفُّ يَهُودِيَّةٍ». مروان با همسر یزید ازدواج کرد تا خلافتش بهتر بگذرد، ولی وقتی که نسبت به خالد بن یزید، پسر آن زن فحاشی کرد، او با همکاری کنیزهای خود، مروان را خفه کردند. (۲).

۱- نهج البلاغه، شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۱۵۰.

۲- الإمامة والسياسة، ج ۲، ص ۲۳.

ص: ۲۷۹

تاریخ سازان عاشورا

اشاره

شرح زندگی نقش آفرینان در حماسه عاشورا را نمی توان در این گونه مجموعه ها به گونه ای بایسته و شایسته مورد ارزیابی قرار داد، لیکن در حد مقدور، به شرح احوال برخی از آن ها می پردازیم.

۱- علی بن الحسین زین العابدین

اشاره

علی بن الحسین (علیهما السلام) بقیة السیف عاشوراییان بود و سلسله امامان معصوم (علیهم السلام) از نسل پیامبر (صلی الله علیه و آله)، از او امتداد یافت. او دارای چندین فرزند بود؛ از جمله: ۱- محمد باقر ۲- عبدالله الباهر ۳ و ۴- حسن و حسین (۱) ۵- سلیمان ۶- عبدالرحمان ۷- علی ۸- قاسم (در منتهی الآمال، ج ۲، ص ۴۳) به جای قاسم، محمد اصغر آورده است) ۹- حسین اصغر ۱۰- زیدالشهید ۱۱- عمرالأشرف. آن حضرت همچنین چند دختر داشت که عبارت بودند از: ۱- امّ الحسن ۲- امّ موسی ۳- سکینه ۴- خدیجه ۵- علیّه ۶- عبده ۷- فاطمه ۸- ملیکه ۹- امّ کلثوم (۲) عالمه. بعضی از ارباب قلم؛ از جمله علامه سید محسن امین در اعیان الشیعه (۳) برای آن

۱- نک: محدث قمی، منتهی الآمال، ج ۲، صص ۴۲ و ۴۳ و بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۱۵۵.

۲- اعلی دایرة المعارف، ج ۱۳، صص ۲۷۴ و ۲۷۵.

۳- نک: محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۹۲۹.

ص: ۲۸۰

حضرت ۱۵ پسر و چهار دختر ثبت کرده اند. امام سجاد (علیه السلام) در سال ۳۸ (یا ۳۷ یا ۳۶) هـ.ق. تولد یافت و در سال ۹۴ (یا ۹۵) هـ.ق. بدرود حیات گفت. او ۵۶، ۵۵ یا ۵۷ سال زندگی کرد. حدود سه سال دوران امیرالمؤمنین (علیه السلام) ۲۳ یا ۲۴ سال دوران پدر و عموی خود امام مجتبی (علیه السلام) عمر کرد. امامت او در دوران یزید و معاویه بن یزید و مروان بن حکم و عبدالملک و ولید بن عبدالملک سپری شد. (۱). دو کتاب: «رسالة الحقوق» و «صحیفه سجادیه» از یادگارهای مشهور اوست. علامه سید محسن امین می نویسد: امام سجاد (علیه السلام) در کربلا ۲۴ سال داشت (۲) و در آن هنگام دارای زن و فرزند بود که پسرش امام باقر (علیه السلام) ۳ یا ۴ ساله در کربلا حضور داشت. تاریخ واقعه کربلا به گونه ای کامل از او به ما انتقال یافت و امامت کبری نیز برعهده او بود.

مادر امام سجاد

خواند میر، در «حبيب السیر» می نویسد: امام سجاد (علیه السلام) در کربلا ۲۳ ساله بود و پس از واقعه کربلا ۳۴ سال زندگی کرد و در محرم سال ۹۵ از دنیا رفت و در بقیع به خاک سپرده شد، (معالی السبطين، ج ۲، ص ۱۲. وی همچنین در ج ۲، ص ۵۲ از نبیره امام محمد باقر (علیه السلام) نام می برد. صاحب معالی السبطين از حضور امام سجاد (علیه السلام) همراه فرزندش امام باقر ۴ ساله یاد می کند. این مطلب که امام حسین (علیه السلام) چگونه شهربانو، دختر یزدجرد، پادشاه ایرانی را به همسری برگزید، در میان مورخان مورد اتفاق نیست. ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب آل ابی طالب»، در باب «فی إمامه أبی عبدالله» می نویسد: هنگامی که اسرای ایرانی را وارد مدینه کردند، عمر تصمیم گرفت زنان آنان را در معرض فروش قرار دهد و مردانشان را برای طواف دادن مردان پیر و بیمار به خدمت کعبه درآورد.

۱- نک: فرهاد میرزا، قمقام الزخار، ج ۲، ص ۶۴۹.

۲- امین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۳۵.

ص: ۲۸۱

علی بن ابی طالب (علیه السلام) به یاد عمر آورد که پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «أَكْرَمُوا كَرِيمَ قَوْمٍ وَإِنْ خَالَفُواكُمْ وَهَؤُلَاءِ الْفُرْسُ حُكْمَاءُ كُرْمَاءٍ...» در این هنگام مهاجرین و انصار گفتند: ما حق خود را به برادر پیامبر (علی علیه السلام) بخشیدیم؛ امام (علیه السلام) فرمودند: «اللَّهُمَّ فَاشْهَدُ أَنَّهُمْ قَدْ وَهَبُوا وَقَبِلْتُ وَأَعْتَقْتُ». عمر، آزرده خاطر شد و گفت: علی بن ابی طالب تصمیم ما را درباره عجم ها متزلزل کرد. او آنگاه بخشنامه خود را ملغی نمود. البته وقتی جمعی از مردم مدینه به خرید زنان ایرانی تمایل نشان داده بودند، زنان ایرانی به شدت به مخالفت برخاستند، در اینجا نیز امام علی (علیه السلام) دخالت کرد و فرمود: آنان را مخیر بگذارید و مجبورشان نکنید و سپس به شهربانو اشاره کرد و فرمود: آیا کسی را به عنوان شوهر انتخاب می کنی؟! او سکوت کرد، امام (علیه السلام) فرمود: با سکوتش رضایت داد، اکنون خود با زبان اقرار کند که چه کسی را اختیار می کند. بار دیگر پرسیدند چه کسی را اختیار می کنی؟ گفت: اگر دارای اختیارم چه کسی جز نور درخشنده و تابان؛ یعنی حسین (علیه السلام) را برگزینم. در این هنگام امیرالمؤمنین (علیه السلام) به شهربانو فرمود: چه کسی را به عنوان نماینده و وکیل خود معرفی می کنی تا خطبه عقد را از سوی تو بخواند؟ گفت: تو را. حضرت به حذیفه بن یمان دستور داد تا از سوی شهربانو خواندن خطبه عقد را نیابت کند. (۱).

۱- بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۳۰. «لما ورد بسبب الفرس إلى المدينة أراد عمر أن يبيع النساء و أن يجعل الرجال عبيد العرب و عزم على أن يحمل العليل و الضعيف و الشيخ الكبير في الطواف و حول البيت على ظهورهم، فقال أمير المؤمنين عليه السلام إن النبي صلى الله عليه وآله قال: أكرموا كريم قوم و إن خالفوكم و هؤلاء الفرس حكماء كرماء، فقد ألقوا إلينا السلام و رغبوا في الإسلام و قد أعتقت منهم لوجه الله حقی و حقّ بنی هاشم، فقالت المهاجرون و الأنصار قد وهبنا حقنا لك يا أخا رسول الله، فقال: اللهم فاشهد أنهم قد وهبوا و قبلت و أعتقت، فقال عمر: سبق إليها علي بن أبي طالب عليه السلام و نقض عزمي في الأعاجم و رغب جماعة في بنات الملوک أن يستنكحوهن، فقال أمير المؤمنين: تخيرهنّ و لا- تکرههنّ، فأشار أكبرهم إلى تخيير شهربانويه بنت يزدجرد فحجبت و أبت، فقيل لها: أيا كريمه قومها من تختارين من خطابك و هل أنت راضية بالبعل؟ فسكتت. فقال أمير المؤمنين: قد رضيت و بقي الإختيار بعد سكوتها إقرارها فأعادوا القول في التخيير فقالت: لست ممن يعدل عن النور الساطع و الشهاب اللامع الحسين إن كنت مخيرة، فقال أمير المؤمنين: لمن تختارين أن يكون وليك؟ فقالت: أنت، فأمر أمير المؤمنين حذيفة بن اليمان أن يخطب فخطب و زوجته من الحسين.»

ص: ۲۸۲

بعضی از مورخان بر این باورند که امام حسین (علیه السلام) شهربانو را در سال ۳۳ به همسری گرفت (نه در سال ۲۳) و پس از گذشت یک سال این زن به امام سجاد باردار شد. طبق این نوشته، امام حسین (علیه السلام) در سنی حدود سی سالگی ازدواج کرد نه در سن حدود ۲۰ سالگی و بر این اساس امام سجاد (علیه السلام) در کربلا ۲۷ ساله بود. (۱). ابن عنبه عمر امام سجاد (علیه السلام) را در کربلا ۳۳ سال دانسته است. (۲). بعضی از مورخان سال ۲۲ را سال ازدواج امام حسین (علیه السلام) با شهربانو و تولد حضرت سجاد (علیه السلام) را سال ۳۸ هـ می دانند. نام مادر امام سجاد (علیه السلام) شهربانو یا غزاله بود، لیکن امیرالمؤمنین (علیه السلام) وی را شاه زنان نامید. (۳). در برخی از احادیث آمده است: در آغاز، این خانم نام خود را جهان شاه معرفی کرد، ولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: نام تو شهربانو است و در همین مصدر (۴) آمده است: امیرالمؤمنین (علیه السلام) او را مریم نامید و نیز در همین حدیث آمده است امیرالمؤمنین بر او فاطمه نام نهاد. همچنین در بعضی از منابع آمده است: طبق رهنمود امیرالمؤمنین (علیه السلام) سلمان فارسی مأموریت یافت تا برخی از جوانان مسلمان را به شهربانو دختر پادشاه ایران معرفی کند تا او یکی از آنان را انتخاب نماید و روزی که حسین (علیه السلام) از برابر چشمان شهربانو عبور کرد شهربانو او را برگزید و گفت: این جوان لایق من است و افزود: دوشیزه ای را دوشیزه ای باید (۵)، یعنی جوان ازدواج نکرده، باید با جوانی ازدواج نکرده میثاق زندگی ببندد. وقتی که این خبر به امیرالمؤمنین (علیه السلام) رسید، خوشحال شد و زمینه ازدواج آنان را فراهم

۱- اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۶۰۲.

۲- نک: ابن عنبه، عمده الطالب، ص ۷۸. در کتاب مزبور آمده است: قال زبیر بن بکار: «کان عمره یوم الطف ثلاثاً و عشرين سنه و قال الواقدی: وُلِدَ ابن الحسین سنه ثلاث و ثلاثین فیکون عمره یوم الطف ثمانیه و عشرين سنه». ظاهراً سهو القلم باشد؛ زیرا اگر امام را ۳۳ ساله بدانیم باید بپذیریم که آن حضرت در سال ۲۸ متولد شده است، در حالی که کسی عمر امام را کمتر از ۳۳ ذکر نکرده است.

۳- بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۹، حدیث ۲۰ و ۲۱.

۴- بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۱۳، حدیث ۲۴.

۵- نک: بحار الأنوار، امام سجاد، نک: حبیب السیر، خواندمیر، ج ۲، ص ۶۲.

ص: ۲۸۳

ساخت. البته این زن پس از تولد امام سجاد (علیه السلام) از دنیا رفت و زن دیگری که شهربانو نامداشت به عنوان دایه او انتخاب شد. او همواره مورد تکریم امام سجاد (علیه السلام) بود و برخی از مورخان به اشتباه از این زن به عنوان مادر واقعی آن حضرت یاد کرده اند. (۱). بعضی از اهل قلم نوشته اند: هنگامی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) عازم کوفه شد و کوفه را به عنوان دارالخلافه برگزید، امام حسین (علیه السلام) همراه پدر وارد کوفه نشد و بعد به آنان پیوست، چون همسرش شهربانو حامله بود. بدین جهت امام (علیه السلام) در مدینه ماند تا امام سجاد (علیه السلام) به دنیا آمد و اتفاقاً فوت شهربانو نیز پس از تولد امام سجاد (علیه السلام) رخ داد (۲) و وی را در مدینه دفن کردند و سپس امام حسین (علیه السلام) در کوفه به پدر ملحق گردید. البته میلاد امام سجاد (علیه السلام) را امیرالمؤمنین (علیه السلام) خبر داده بود؛ زیرا هنگامی که شاه زنان از میان همه حضار امام حسین (علیه السلام) را انتخاب کرد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) به امام حسین (علیه السلام) فرمود: «لَيْلَتُنَّ لَكُم مِّنْهَا خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ». (۳) «بهترین انسان روی زمین را برای تو خواهد آورد».

امام سجاد و روضه خوانی برای شهدای کربلا

این پرسش همواره برای برخی مطرح است که پیشینه روضه خوانی به چه زمانی باز می گردد؟ گروهی معتقدند: روضه خوانی یادگاری است از دوران صفویه. باید گفت آنان که چنین می اندیشند، از تاریخ، به ویژه تاریخ عاشورا بی خبرند. امام هشتم (علیه السلام) می فرمود: «كَانَ أَبِي إِذَا دَخَلَ شَهْرَ الْمُحَرَّمِ لَا يُرَى ضَاحِكًا». (۴). «سیره و روش پدرم این بود که هرگاه ماه محرم فرا می رسید، کسی او را خندان نمی دید».

۱- نک: اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۲۹؛ قمقام، ج ۲، ص ۶۴۵.

۲- انوار نعمانیه، ج ۳، ص ۷۸.

۳- نک: قمقام، ج ۲، ص ۶۴۳؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹، ح ۲۰.

۴- معالی السبطين، ج ۲، ص ۴.

ص: ۲۸۴

بدیهی است عزاداری سنتی متعارف در قرن چهارم، که توسط آل بویه پایه گذاری شد، تبلوری است از عزاداری های دوران ائمه معصوم (علیهم السلام)، البته کفار و منافقان و در یک کلمه، بدخواهان، همواره از عزاداری برای شهیدان کربلا در هراس بوده اند و جهت تضعیف آن، سخن سرایی ها و قلم فرسایی ها داشته و دارند. آنان پیوسته می کوشند سنت عزاداری برای سیدالشهدا و یارانش را کمرنگ و بی اهمیت جلوه دهند و این واقعه جانسوز را به فراموشی بسپارند. روضه خوانی و عزاداری سیره و سنتی است از حضرت زینب و امام سجاد (علیهما السلام). زینب در کنار پیکر پاک برادر چنان گریست که دشمنان به گریه درآمدند. در جلسه زنان شام، در دربار یزید، روضه خواند و همگان اشک ریختند. و امام سجاد (علیه السلام) (۱) در اربعین روضه خواند. و نیز نخستین ساعات ورود به مدینه، هنگام بازگشت از کربلا روضه خوانی کرد. سید بن طاووس در لهُوف می نویسد: زینب در قتلگاه چنان گریست که بر اثر اشک جانسوز او، دوست و دشمن گریستند (فَأَبْكَتْ وَاللَّهِ كُلُّ عَدُوٍّ وَصَدِيقٍ) و همچنین می نویسد: زینب در مجلس یزید، یقه پیراهن رویی خود را درید و آنچنان ناله دردناکی سرداد که به خدا سوگند همه کسانی که در مجلس حضور داشتند گریستند. (۲) زینب (علیها السلام) در کوفه و امام سجاد (علیه السلام) در جامع دمشق، آنچنان از مصائب اهل بیت (علیهم السلام) بازگو کردند که از هر سوی، صدای شیون برخاست. (۳) علی بن الحسین (علیهما السلام) همواره یاد و خاطره حیات بخش و رسواگر بیدادگران عاشورا را زنده نگه می داشت و در این باره از روش های گوناگون استفاده می کرد؛ از جمله: ۱ - جانمازی داشت که در آن، مقداری از تربت قبر پدرش، سیدالشهدا (علیه السلام) را نهاده بود و هنگام سجده، پیشانی مبارکش را بر آن می نهاد؛ (كَانَ لَهُ خَرِيطَةٌ فِيهَا

۱- روز اربعین، در کربلا برای جابر روضه خواند.

۲- اللهُوف، بخش زینب کبری علیها السلام، ص ۷۹.

۳- اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۱۴.

ص: ۲۸۵

تُزَبَةُ الْحُسَيْنِ (عليه السلام)). (۱). ۲- پس از دفن شهدا که با یاری بنی اسد انجام داد، بعد از دفن جسد مطهر پدر، در حالی که به شدت می گریست، این چنین روضه خواند: «طوبى لارض تَضَمَّتْ جَسَدَكَ الطَّاهِرِ، فَإِنَّ الدُّنْيَا بَعْدَكَ مَظْلَمَةٌ وَالْآخِرَةُ بِنُورِكَ مُشْرِقَةٌ أَمَا اللَّيْلُ فَمُسَيِّهٌ، وَالْحُزْنُ فَسَيْرَمْدٌ أَوْ يَخْتَارُ اللَّهُ لِأَهْلِ بَيْتِكَ دَارَكَ الَّتِي أَنْتَ بِهَا مُقِيمٌ، عَلَيْكَ مِنِّي السَّلَامُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ وَرَحِمَهُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ». «خوشا به آن زمینی که بدن پاک تو را در آغوش گرفت. دنیا پس از تو تاریک گشت و آخرت با نور تو نورانی شد. پس از تو (در فراق تو) شبهایم سخت و حزنم طولانی است، تا آنگاه که خداوند سرایی که تو در آن استقرار یافتی، برای اهل بیت مقرر بدارد. از من به تو درود و رحمت و برکات خدا نثار باد!». و سپس با انگشت مبارک خود روی قبر آن حضرت نوشت: «هَذَا قَبْرُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الَّذِي قَتَلُوهُ عَطْشَانًا غَرِيبًا». (۲). «این قبر حسین بن علی بن ابی طالب است که او را با لب تشنه و در غربت کشتند». ۳- بدن مطهر عموی بزرگوارش عباس را دفن کرد و سپس برای وی روضه خواند. ۴- در جامع دمشق، در حضور همگان، پیش از خطبه نماز جمعه، در ضمن سخنان خود فرمود: «أَنَا ابْنُ الْمَذْبُوحِ بِشَطِّ الْفُرَاتِ مِنْ غَيْرِ ذَخْلٍ وَلَا تُرَاتِ، أَنَا ابْنُ مَنْ قُتِلَ صَبْرًا، وَكَفَى بِذَلِكَ فَخْرًا». (۳).

۱- نک: ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۱۶۲.

۲- نک: علامه شبّر، جلاء العیون، ج ۲، ص ۲۱۶؛ حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۳۲۵، اعلمی؛ دائرة المعارف، ج ۳، ص ۳۴۰.

۳- اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۱۴.

ص: ۲۸۶

«من فرزند کسی هستم که در کنار شط فرات با لب تشنه به قتل رسید. من فرزند کسی هستم که با قتل صبر (سخت ترین نوع قتل) کشته شد و من از این بابت پشیمان نیستم؛ بلکه افتخار می کنم که در راه ایمان به خدا شکنجه شده ایم.» راوی گوید: آن روز با روضه خوانی امام سجاد (علیه السلام) جامع دمشق گریست. ۵- آن حضرت همیشه با دیدن طعام، بهویژه آب، می گریست و از این راه دل ها را به طرف کربلا می خواند و به خونخواهی وزنده نگه داشتن فرهنگ عاشورادعوت می کرد. ائمه معصوم (علیهم السلام) در باب روضه خوانی برای سالار شهیدان و زنده نگهداشتن پیام عاشورا، هر کدام تأکید داشته اند. پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در باب روضه خوانی برای حضرت سیدالشهدا به طور مستقیم و غیر مستقیم عنایت خاص نشان می داد و راز جاودانگی روضه خوانی عاشورا همین است.

۲- زینب کبری

اشاره

زینب، در میان اهل بیت، بلکه در تاریخ، نامی آشناست و چندتن دارای این نام بوده اند؛ از جمله: زینب دختر پیامبر (که در قبرستان بقیع مدفون است). زینب بنت الحسین. زینب بنت عقیل. زینب بنت علی (ام کلثوم زینب صغری) و زینب بنت علی (زینب کبری). (۱). اعلمی در دایره المعارف می نویسد: «زینب (به فتح زاء و نون)؛ درخت خوش منظری است که بوی خوش دارد. اصل این کلمه از «زین» یعنی زینت و «اب» است یعنی پدر، که می شود: زینت پدر». (۲). زینب (علیها السلام) دختر علی، امیر المؤمنین (علیه السلام) یادگار فاطمه (علیها السلام)، با القابی چون: صدیقه صغری، زینب کبرا و عقیله بنی هاشم، مورد توجه عام و خاص است. کنیه او نیز

۱- تاریخ طبری، ج ۵، صص ۴۵۷ و ۱۵۳ و ۳ و ۴؛ الارشاد، ج ۱، ص ۳۵۵.

۲- نک: اعلمی، دائرة المعارف، ج ۱۰، ص ۲۶۴؛ جزائری، الخصائص الزینبیه یا ویژگی های حضرت زینب، ص ۱۵۸.

ص: ۲۸۷

امّ کلثوم می باشد. او با عبدالله بن جعفر بن ابی طالب - پسرعمویش - ازدواج کرد و دختری به نام امّ کلثوم و پسرانی با نام های: علی و عون الا-کبر ثمره این وصلت مبارک بود. (۱). او در کربلا-مسئولیت امور داخلی خیام اهل بیت حسینی و بعد از واقعه کربلا مدیریت امور اهل بیت، بلکه تمام بنی هاشم را عهده دار بود (۲). زینب (علیها السلام) در کاروان انقلاب بعد از عاشورا، سرپرستی بیست زن داغدار و چندین کودک پدرازدست داده را برعهده داشت. او محبوب پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود. زینب (علیها السلام) در سال ششم یا هفتم هجرت متولد شد و در سال ۶۲ هـ (۳) در شام بدرود حیات گفت (۴) یعنی ۵۷ سال عمر کرد. زینب (علیها السلام) چهار یا پنج سال از عمر خود را با پیامبر (صلی الله علیه و آله) به سر برد و در سال ۶۱ هـ در کربلا در سن ۵۵ سالگی در کاروان انقلاب حسینی حضور داشت. زینب (علیها السلام) در سن ۷۲ سالگی از دنیا رفت و در بقیع دفن شد. (۵) وی پس از دو سال از واقعه عظیم کربلا، دار فانی را وداع گفت.

تولد زینب

هنوز چهار بهار (و به قولی پنج بهار) از عمر پیامبر (صلی الله علیه و آله) باقی بود که خبر مسّیرت بخش تولد زینب (علیها السلام) را به او دادند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) با شنیدن این خبر، به سرعت خود را به خانه فاطمه (علیها السلام) رساند و به دخترش فرمود:

- ۱- در همین صفحه در قولی دیگر «عون اکبر و عباس و محمد و امّ کلثوم آمده است. در «منتخب التواریخ»، ص ۱۱۳ علی، عون، عباس، محمد و امّ کلثوم آمده است. برای توجه بیشتر مراجعه شود به معالی السبطين، ج ۲، ص ۱۳۲.
- ۲- مقتل الحسین، ص ۳۰۵.
- ۳- در معالی السبطين، ج ۲، صص ۱۳۳ و ۱۳۴، سال ۷۴ و یا ۶۵ ذکر کرده و از سال ۶۲ حرفی نزده است و سال ۶۲ قول عیبدلی در اخبار زینیات صص ۱۲۲ - ۱۱۵ می باشد که آن هم در مصر است نه شام.
- ۴- معالی السبطين، ج ۲، ص ۱۳۳.
- ۵- منتخب التواریخ، ص ۴۹۰؛ حنبلی، شذرات الذهب، ج ۱، ص ۸۶.

ص: ۲۸۸

«یا بُنْتَاهُ اِیْتِنِی بِابْنَتِکِ الْمَوْلُودَةِ»؛ «دخترم! فرزند نوزادت را نزد من بیاور.» قنداقه آن مولود را به محضر پیامبر (صلی الله علیه و آله) آوردند. آن حضرت او را در آغوش کشید و به سینه چسباند و صورت خود را به صورت وی نهاد. لیکن فاطمه با کمال تعجب دید که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به جای خوشحالی و سرور، به شدت می‌گرید، تحمل این منظره بر فاطمه (علیها السلام) دشوار بود. پرسید: پدرم! خداوند دیدگان تو را نگراند، چرا گریان شدی؟ حضرت پاسخ دادند: «دخترم! فاطمه، بدان که این دختر در آینده به مشکل‌ها و مصیبت‌های بسیار دشوار و مختلف گرفتار خواهد شد.» (۱). و افزودند: «ای پاره تنم! ای نور دیدگانم! کسی که بر او و بر مصائب وی اشک بریزد، از حیث پاداش چنان است که برای دو برادرش (حسن و حسین) اشک بریزد.» (۲). پیامبر (صلی الله علیه و آله) سپس به نامگذاری آن مولود پرداخت و نام وی را زینب نهاد. (۳). زینب (علیها السلام) سومین فرزند زهرا (علیها السلام) است که دو سال پس از تولد امام حسین (علیه السلام) و سه سال پس از تولد امام حسن (علیه السلام) به دنیا آمد. (۴). او تنها زنی است که در وصف وی گفته شده: «أَشْبَهُ النَّاسِ بِأَبِيهَا وَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ»؛ (۵). «شبهه‌ترین مردم به پدرش (علی) و مادرش زهرا بود.» نیز درباره اش گفته اند: «كَانَتْ قُطْبُ دَائِرَةِ الْعِيَالِ فِي الْمَخِيْمِ الْحُسَيْنِ»؛ «او محور و رهبر اهل بیت امام حسین (علیه السلام) در خیمه گاه بود.»

۱- «یا بُنْتَاهُ یا فَاطِمَةُ اِغْلَمِی اَنَّ هَذِهِ الْبِنْتُ سَتُبْتَلِی بِبِلَايَا، وَ تَرِدُ عَلَیْهَا مَصَائِبُ شَتَّى، وَ رَزَايَا اُدْهَى.»

۲- «یا بَضْعَتِی وَ قُرَّةُ عَیْنِی اِنَّ مَنْ بَكَی عَلَیْهَا وَ عَلَی مَصَائِبِهَا یَكُونُ ثَوَابُهُ كَثَوَابِ مَنْ بَكَی عَلَی اَخْوَانِهَا.»

۳- معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۳۲.

۴- همان، صص ۱۳۳ و ۱۳۴.

۵- همان، ص ۱۳۴.

موقعیت اجتماعی زینب

زینب (علیها السلام) نه تنها مدیریت امور اهل بیت را، بلکه سرپرستی امور تمام بنی هاشم را بعد از امام حسین (علیه السلام) عهده دار بود. و او بود که هنگام بیماری امام سجاد (علیه السلام) پاسخ گویی به نیازمندی های دینی را بر عهده داشت. درباره اش گفته اند: «مردم برای حل مسائل شرعی، در امر حلال و حرام، به او مراجعه می کردند.» حتی امام سجاد (علیه السلام) گاهی از عمه اش زینب (علیها السلام) حدیث نقل می کردند. ابن عباس نیز گاهی می گفت: «حَدَّثَنِي زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ؛» «حدیث کرد (خبر داد) مرا زینب دختر علی.» خطبه فدک را ابن عباس از دختر فاطمه اطهر، زینب کبری (علیهما السلام) نقل می کند. (۱). زینب تنها کسی است که امام حسین (علیه السلام) از او درخواست دعای خیر به هنگام انجام نماز شب می کرد. «يَا أُخَيَّةُ لَا تَنْسَيْنِي فِي نَافِلَةِ اللَّيْلِ؛» «خواهرم، زینب! مرا در نماز شب فراموش نکن.» همچنین زینب وصی آن حضرت بود و این حدیث در شأن اوست: «حسین بن علی (علیهما السلام) وصیت نامه خود را به زینب (علیها السلام) تسلیم کرد، همچنین آن حضرت از او پیراهن کهنه را طلب نمود.» (۲).

شخصیت زینب

هرگاه زینب کبری بر امام حسین (علیه السلام) وارد می شد، امام (علیه السلام) به عنوان اجلال و تعظیم او، از جای خود برمی خاست. (۳).

۱- نقدی زینب الکبری، ص ۴۵، و ترجمه مقاتل الطالبیین، ص ۸۹.

۲- مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۲۶۲.

۳- فیض الإسلام، زینب کبری، صص ۱۴۲، ۱۴۳ و ۱۴۴.

امام علی و زینب

امام علی (علیه السلام) در آستانه ارتحال، اجازه فرمود تا مشتاقان به دیدارش بیایند و می فرمود: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي وَلَكِنْ خِفُّوا مَسْأَلَتَكُمْ» و آنگاه که نوبت زینب کبری (علیها السلام) شد، سخنانی میان آنان گذشت که به بعضی از آنها اشاره می شود: (۱). شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان، که وداع با علی (علیه السلام) صورت می گرفت، زینب کنار پدر نشست و پرسید: پدر جان! پیشانی ات عرق کرده است. امام پاسخ داد: از پیامبر شنیدم که فرمود: هنگامی که انسان مؤمن در آستانه ارتحال به عالم ملکوت قرار گیرد، عرق سرد در پیشانی او ظاهر می شود. ابن قولویه در کامل الزیارات نقل می کند که زینب (علیها السلام) گفت: «ای پدر، اُمّ ایمن از پیامبر خاتم نقل کرد که آن حضرت فرمود: حسین من در سرزمینی به نام کربلا با لب تشنه شهید می شود، دوست دارم از زبان تو آن را بشنوم. امام (علیه السلام) فرمود: «الْحَدِيثُ مَا حَدَّثْتِكِ اُمُّ اَيْمَنَ»؛ «سخن درست همان است که اُمّ ایمنبرایت گفته است» و افزون بر آن، از من بشنو: دخترم! می بینم تو و جمعیتی از اهل بیت تو به عنوان اسیر به کوفه وارد می شوید. شما را خارجی می خوانند و مردم در خوشحالی به سر می برند و شهر را آذین می بندند! و افزود: آن هنگام که پیامبر آن خبر را به ما داد. فرمود: ابلیس با مسرت و شادمانی ویژه ای فرزندان خود را جمع کرده، به آنان می گوید: من به آرزوی خود رسیدم و انتقام خود را از فرزندان آدم گرفتم!» (۲).

صبر انقلابی زینب

پس از جنگ احد، این خیر ناگوار در مدینه پیچید که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در احد شهید شد! زنی از انصار به نام هنده، دختر عمرو بن حزام، عمه جابر بن عبدالله انصاری پیکر مطهر شهیدان خود را از میدان رزم جمع آوری کرد و با طمأنینه ای ویژه از قتلگاه احد

۱- نک: شبهای پیشاور، ص ۴۷۳.

۲- نک: ابن قولویه، کامل الزیارات، صص ۸۰۸-۸۰۷.

ص: ۲۹۱

عازم مدینه شد. او جسد مطهر پسرش خلاد و شوهرش عمرو بن جُموح و برادرش عبد الله بن عمرو (پدر جابر) را بر شتری سوار کرد و به راه افتاد. در میان راه، به جمعیتی از زنان برخورد که از مدینه عازم رزمگاه احد بودند. وقتی چشم آنان به وی افتاد، سراسیمه از او پرسیدند: چه خبر؟ با کمال آرامش و وقار گفت: خبر خوش دارم! پیامبر زنده است و هر مصیبتی که پیش آید کوچک و ناچیز است! (۱). روحیه سلحشوری و همت بلند این زن، به عنوان اسوه صبر انقلابی بر سر زبان ها بود تا واقعه کربلا پیش آمد. روحیه هنده به نوبه خود قابل تحسین است، لیکن تحسین برانگیزتر از آن، روحیه عظیم و صبر انقلابی زینب (علیها السلام) است که در کربلا درخشید و حماسه تازه ای از صبر آفرید که کسی را یارای رقابت با او نیست.

حافظ جان امام سجاد

زینب (علیها السلام) در چند مورد جان امام سجاد (علیه السلام) را حفظ کرد؛ از جمله: ۱- در کربلا، آنگاه که خیمه و خرگاه امام سجاد (علیه السلام) را به آتش کشیدند و شمر سخت دل، آهنگ قتل امام سجاد را کرد. حمید بن مسلم گوید: دیدم زینب متوجه جریان شد و جلو آمد و گفت: «وَاللَّهِ لَا يُقْتَلُ حَتَّى أُقْتَلَ»؛ (۲) «به خدا سوگند! او کشته نخواهد شد مگر آن که من کشته شوم»، و شمر را وادار کرد تا از قتل امام سجاد (علیه السلام) منصرف شود. ۲- روز یازدهم، آنگاه که امام سجاد (علیه السلام) در قتلگاه، در کنار جسد پدرش امام حسین (علیه السلام) قرار گرفتند، نزدیک بود قالب تهی کنند، ناگاه فریاد زینب توجه وی را جلب کرد که می گفت: «چرا تو را چنین می بینم؟ گویا از فرط اندوه در آستانه جان باختن قرار گرفته ای؟» (۳).

۱- بررسی تاریخ عاشورا، ص ۱۵۹؛ کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۶۱؛ تاریخ پیامبر اسلام دکتر آیتی، ص ۳۱۰.

۲- معالی السبطين، ج ۲، ص ۵۲؛ نفس المهموم، ص ۳۷۸؛ دمع السجوم، ص ۴۱۲.

۳- کامل الزیارات، باب ۸۸، ص ۲۶۱. «مَا لِي أَرَاكَ تَجُودُ بِنَفْسِكَ يَا بَقِيَّةَ الْمَاضِينَ».

ص: ۲۹۲

۳- در مجلس عیدالله، هنگامی که ابن زیاد تصمیم گرفت امام سجاد (علیه السلام) را به قتل برساند، زینب از جای برخاست و دست خود را به گردن امام انداخت و خطاب به عیدالله گفت: ای پسر زیاد، خونریزی بس است. آیا غیر از این یک تن، کسی را برای ما باقی گذاشته اید؟ «اگر خواستی او را بکشی، پس مرا هم با او به قتل برسان.» (۱). ابن زیاد گفت: من از عشق و محبت زینب به او (امام سجاد) تعجب می‌کنم و اگر به قتل او اقدام می‌کردم باید زینب را نیز می‌کشتم. (۲).

وصی برادر

بی شک سید الشهداء، امام سجاد را وصی خود قرار داد؛ زیرا وصی امام معصوم باید امام معصوم باشد، ولی برای انحراف افکار دشمن از حضرت سجاد (علیه السلام) و برای اینکه جان وی حفظ شود، وصیت هایش را به حضرت زینب گفت: «إِنَّهُ أَوْصَى إِلَيَّ أُخْتِهِ زَيْنَبَ بِنْتِ عَلِيٍّ، سِثْرًا عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ تَقِيَّةً وَ اتَّقَاءً عَلَيْهِ.» (۳). «او به خواهرش زینب وصیت کرد تا جان امام سجاد از سوی دشمنان در معرض خطر قرار نگیرد.»

-
- ۱- طبری، ج ۳، ص ۳۴؛ مقتل الحسين، عوالم، ج ۱۷، ص ۳۲۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۱۷؛ مشیرالآحزان، ص ۹۱؛ معالی السبطين، ج ۲، ص ۶۷؛ «فَأَنْ أَرَدْتَ قَتْلَهُ فَاقْتُلْنِي مَعَهُ».
 - ۲- نک: کامل، ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۲.
 - ۳- نک: خراسانی، منتخب التواریخ، ص ۳۸۸.

بخش سوم: پرسش ها و پاسخ ها درباره قیام عاشورا

پرسش‌ها و پاسخ‌ها

پرسش ۱: فلسفه حماسه عاشورا چیست؟

اشاره

پاسخ: باید توجه داشت که: اهداف اساسی یک نهضت را از سخنان و مکتوبات و عملکردهای رهبر آن نهضت، بهتر می‌توان به دست آورد.

اهداف اصلی حرکت تاریخ‌ساز عاشورا را می‌توان فلسفه به وجود آمدن این حماسه تاریخ‌ساز نیز به حساب آورد. *** امام حسین علیه السلام در آستانه حرکت به سوی مکه، در پاسخ مروان که با نیرنگ و به ظاهر دلسوزانه، وی را به بیعت با یزید ترغیب می‌کرد، فرمود:

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ، إِذْ قَدْ تَلَيْتِ الْأُمَّةَ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدٍ». (۱)

فاتحه اسلام را باید خواند، آنگاه که رهبر حکومت اسلامی، انسانی چون یزید باشد و سپس فرمود: من از جدّم- پیامبر صلی الله علیه و آله- شنیدم که فرمود: خلافت برای خاندان ابوسفیان، حرام است. (۲) در اینجا، سخن از:

۱- مشیر الاحزان، ص ۲۴ و ۲۵.

۲- «و لقد سمعت جدی رسول الله صلی الله علیه و اله يقول: «الخلافة محرمة علی آل ابي سفیان» و طال الحدیث بینہ و بین مروان، حتی انصرف مروان و هو غضبان».

ص: ۲۹۵

الف: ایجاد انحراف در سطح رهبری جامعه است و امام حسین علیه السلام با یزید بیعت نمی‌کند تا هشدار برای مردم باشد و همگان بدانند حکومت یزید نامشروع است.

ب: ظهور فردی مثل یزید در رأس رهبری و حکومت بر جامعه، مایه تضعیف اسلام و زمینه بروز مرگ و نابودی دین در زندگی مردم است.

ج: نه تنها یزید و افرادی مانند او، بلکه خاندان ابو سفیان به‌طور کلی، حق ورود در حوزه رهبری جامعه اسلامی را ندارند؛ چراکه بنیان‌گذار اسلام (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) ورود آنان در این حوزه را تحریم نمود.

با توجه به نکات پیشگفته، روشن می‌شود که فلسفه قیام آن حضرت در راستای پیشگیری از یک منکر بزرگ صورت گرفت؛ منکری که می‌رفت تا زمینه اضمحلال دین را فراهم آورد و در چنین وضعیتی بر امام لازم است که به عناوین مختلف، حتی با فداکردن جان خود و یارانش، به مبارزه با آن همت گمارد. البته همین مسأله را در وصیت‌نامه مکتوب آن حضرت که به محمد حنفیه برادر و وصی و نماینده خود تسلیم نمود، می‌توان دید.

متن وصیتنامه امام حسین علیه السلام

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هذا ما أوصى به الحسين بن علي بن أبي طالب إلى أخيه محمد المعروف بابن الحنفية أن:

- الحسين يشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له.

- وأن محمداً عبده ورسوله، جاء بالحق من عند الحق.

- وأن الجنة والنار حق.

- وأن الساعة آتية لا ريب فيها.

- وأن الله يبعث من في القبور.

- وأنى لم أخرج أشراً ولا بطراً ولا مفسداً ولا ظالماً وإنما خرجت لطلب الإصلاح في أمة جدي صلى الله عليه وآله، أريد أن آمر

بالمعروف وأنهي عن المنكر، وأسير

ص: ۲۹۶

سیره جَدّی و اَبی (۱) علی بن اَبی طالب فمن قبلنی بقبول الحق فالله اُولی بالحق و هو اَحکم الحاکمین». (۲)

«به نام خداوند بخشنده مهربان، این وصیتی است که حسین بن علی بن ابی طالب تسلیم برادر خود محمّد، معروف به ابن حنفیه می کند که:

- حسین گواهی می دهد جز خدای واحد و بی شریک خدایی نیست.

- محمّد، بنده و رسول اوست که خود حق است و از سوی حق، جهت احیای حق مبعوث شده است.

- بهشت و دوزخ حقیقت دارند.

- قیامت در پیش است و تردیدی در تحقّق آن نیست.

- بی شک خدا همه مردگان را زنده می کند.

- من به گونه‌ای خودسرانه، مستکبرانه، افساد گرانه و ستمگرانه قیام نمی کنم بلکه قیام من فقط بدین جهت است که اصلاح لازم در جامعه امت جدّم را پدید آورم (جامعه دچار افساد شده، باید با آن مبارزه کنم).

من می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و بر اساس سیره جدّم و پدرم علی بن ابی طالب، رفتار نمایم. هر کس از من پذیرفت در واقع، خدا را پاسخ مثبت داده است و هر کس نپذیرفت من بر مواضع خود استوار و صابرم تا خدا حکم کند و او بهترین حاکم است.»

امام علیه السلام در وصیت نامه خود به روشنی، علل و فلسفه قیام تاریخ ساز عاشورا را تبیین می کند که عبارتند از:

۱- امر به معروف و نهی از منکر.

۲- اصلاح نظام سیاسی و اجتماعی جامعه.

۳- احیا و تداوم سیره پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام و عمل به سیره آن بزرگواران.

۱- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۸.

۲- المناقب، ج ۴، ص ۸۹.

ص: ۲۹۷

نکات مهم در وصیتنامه:**اشاره**

- ۱- اصلاح در مقابل افساد است و آن گاه اصلاح ضرورت پیدا می‌کند که افساد خودنمایی کرده باشد. مصداق اصلی افساد، ظهور افرادی مثل یزید در سطح رهبری جامعه است و مصداق اصلی اصلاح نیز مبارزه با این منکر است.
 - ۲- مبارزه با منکر بزرگ (حضور پدیده انحراف در سطح رهبری جامعه)، چه بسا از راه نبردهای مسلحانه و قبول پی آمدهای آن باشد. امام حسین علیه السلام در این وصیتنامه، با تأکید بر چند اصل، از تحریف تحریف‌گران و نیز متهم شدن به کفر و شرک و نیز متهم شدن به وابستگی به جریان‌های فکری باطل، پیشگیری کرد.
 - ۳- توجه به «مسأله نظارت عمومی» که اسلام برای مؤمنان، در سایه سار اصل «امر به معروف و نهی از منکر» منظور داشته، یک مسأله اساسی در سیره امام حسین علیه السلام است. بدین ترتیب حضور یک فرد مسلمان در جامعه، باید حضوری سازنده باشد و هر گونه بزدلی و بی‌تفاوتی، از سیره امام حسین علیه السلام به دور است.
- *** در توضیح علل یاد شده، باید به چند نکته پرداخته شود:

۱- یزید ادامه دهنده خط باطل بود**اشاره**

یزید وارث صف آرای‌ها، دشمن تراشی‌ها و مخالف‌های دیرینه «باطل شیفانی» در برابر «حقیقت محمدی» است. ابوسفیان سرکرده سپاه باطل و سردسته قبیله بنی‌امیه تا آنجا که می‌توانست کفار مکه را در سرکوبی و فرونشاندن نور حق (قبل از هجرت)، بسیج کرد. او در ترور شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و اذیت و آزار آن حضرت و یارانش بسیار کوشید گرچه توسن راهوار اسلام، علی‌رغم خواست آنان، همچنان به پیش‌تاخت و سرانجام پیروز گردید. ابوسفیان در صحنه‌های جنگ بدر، احد و خندق در مخالفت با حق پای فشرد؛ اما با فتح مکه توسط پیامبر صلی الله علیه و آله شکست خورد و به سازش و تسلیم تن داد و در شمار «طلقا» جای گرفت و به شیوه منافقانه روی آورد.

ص: ۲۹۸

او همواره در پی فرصت بود تا انتقام بگیرد و بر این سیاست بود که بعد از ارتحال پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هويت و باطن خود را بیشتر آشکار ساخت و در میدان‌های مختلف به فعالیت پرداخت. فعالیت‌های ابوسفیان گونه‌های مختلف داشت؛ از جمله:

الف- مخالفت‌ها

آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت کردند؛ ابوسفیان در نخستین فرصت، مخالف‌خوانی‌های خویش را آغاز کرد. او در مکه مردم را به ارتجاع و بازگشت به نظام جاهلیت دعوت کرد، به این خاطر «سهیل بن عمرو» بر او آشفت و در خطبه‌ای به مردم این چنین گفت:

«من می‌دانم که این دین، مانند آفتاب به مشرق و مغرب عالم تابیده و جهانگیر خواهد شد و ابوسفیان شما را فریب ندهد و او نیز بدانچه که من آگاهی دارم آگاه است؛ لیکن سینه او از کینه بنی‌هاشم سنگین است». (۱) همچنین در کنار کعبه بانگ برآورد و گفت: «یا أَهْلَ مَكَّةَ، لَا تَكُونُوا آخِرَ مَنْ أَسْلَمَ وَأَوَّلَ مَنْ ارْتَدَّ، وَاللَّهِ لَيُبَيِّنَنَّ اللَّهُ هَذَا الْأَمْرَ كَمَا ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ...».

(۲)

ب- فتنه‌انگیزی

ابوسفیان سراسیمه از مکه وارد مدینه شد. هنگامی که مشاهده کرد هریک از مهاجر و انصار فریاد «مِنَّا أَمِيرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ» را سر داده‌اند؛ منافقانه، به منظور شعله‌ور ساختن آتش اختلاف و درگیری، نزد امیرمؤمنان علیه السلام رفت و فریبکارانه اظهار داشت: «... لَوْ شِئْتَ مَلَأْتَهَا لَكَ خَيْلًا وَرِجَالًا»؛ «دست خود را به پیش بیاور تا با تو بیعت کنم و اگر

۱- الاستیعاب، ج ۲، ص ۱۱۰؛ الکامل، ج ۲، ص ۳۲۴؛ کلام و خطابه «سهیل بن عمرو». مکه را از ارتداد، نجات داد. و این عمل، تحقق نوید پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پس از جنگ بدر است، هنگامی که عمر بن خطاب پیشنهاد کرده بود که چون «سهیل بن عمرو» اسیر شد دندان پیشین او را از جای درآوریم، پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه نداد و فرمود: «دَعُوهُ، فَسَيَقُومُ مَقَامًا يُحْمَدُ عَلَيْهِ»؛ «او به زودی در یک موقعیت قابل ستایش قرار خواهد گرفت»

۲- مسعودی، اثبات الوصیه، مبحث حکایه السقیفه، ص ۹۴؛ ارشاد، مفید، فصل فی وفات النبی صلی الله علیه و آله، ص ۱۰۱.

ص: ۲۹۹

بخواهی مدینه را از پیاده و سواره جهت حمایت و یاری تو پر می‌کنم.»

امام علیه السلام پاسخ دادند: «مَهْ يَا أَبَاسُفِيَان، أَجَاهِلِيَّةٌ وَإِسْلَامًا؟»؛ (۱)

«خاموش باش ابوسفیان! در جاهلیت و در اسلام خواهان پیشامدهای ناگواری برای اسلام بوده‌ای» و افزودند: «ما را به تو نیازی نیست.» (۲) بانگ ابوسفیان در بقیع:

با پیروزی عثمان، زمینه ظهور ابوسفیان در صحنه امور سیاسی با ظاهری اسلامی، مهیا شد. خطر ظهور دشمنان در صحنه سیاسی جامعه اسلامی، برای خواص، پنهان نبود.

در دوران معاویه، وقتی امام حسن علیه السلام به معاویه گفت: هنگامی که عثمان روی کار آمد روزی ابوسفیان به حسین علیه السلام گفت: «دوست دارم دست مرا بگیری و به زیارت قبور بقیع ببری» ایشان او را به بقیع رساند، او فریاد زد: «ای اهل قبور (ای مردگان!) برای آن چیزی که با ما می‌جنگیدید، امروز به دست ما افتاده است «وَأَنْتُمْ رَمِيمٌ» در حالی که شما در زیر خاک پوسیده‌اید.

امام حسین علیه السلام وقتی این سخن را از وی شنید، به شدت ناراحت شد و فرمود: خدا روی تو و موهای سپید صورتت را زشت گرداند. در این هنگام دست مبارک خود را از میان دست ابوسفیان کشید و او را رها کرد. آنگاه فرمود: معاویه! اگر نعمان بن بشیر نبود، ابوسفیان که نابینا بود نمی‌توانست خود به تنهایی از بقیع بیرون بیاید و از پا درمی‌آمد. و گفت: شما خواهان ادامه همان خط هستید. (۳)

۱- علامه شهرستانی، نهضة الحسین، فصل ۷، ص ۵۰.

۲- مناقب، ج ۴، ص ۴۳.

۳- احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۲۷۵، طبع سعید، مشهد.

امام مجتبی علیه السلام در مناظره‌ای با معاویه و یارانش فرمود: «ثم انشدكم بالله هل تعلمون: ان اباسفیان دخل علی عثمان حین بویع فی مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله فقال:

یا ابن اخی هل علینا من عین؟

فقال: لا.

فقال ابوسفیان: تداولوا الخلافة یا فتیان بنی امیه، فوالذی نفس ابی سفیان بیده، ما من جنة ولا نار؟! وانشدکم بالله اتعلمون: ان اباسفیان أخذ بید الحسین حین بویع عثمان وقال: یا ابن اخی اخرج معی الی بقیع الغرقد، فخرج حتی إذا

توسط القبور اجتره فصاح بأعلى صوته:

یا أهل القبور! الذی کنتم تقاتلوننا علیه صار بأیدینا وأنتم رمیم.

فقال الحسین بن علی علیهما السلام: قَبَّحَ اللَّهُ شَيْئَتِكَ، وَقَبَّحَ وَجْهَكَ، ثُمَّ نَتَرَ يَدَهُ وَتَرَكَه، فَلَوْلَا النعمان بن بشیر أخذ بیده وردّه الی

المدینة لهلك، نک: طبرسی، احتجاج، ص ۲۷۵.

ص: ۳۰۰

پس از چندی، فرزند ارشد او یزید، از سوی خلیفه اول، فرماندار شام شد. پس از یزید پسر دیگرش - معاویه - آن سمت را عهده‌دار گردید و نیز در تاریخ آمده است:

آنگاه که نوبت خلافت عثمان رسید، ابوسفیان به‌طور رسمی از آنچه در نهاد خود داشت پرده برداشت و گفت:

«تَلَقَّوْهَا تَلَقَّفَ الْكِرَّةَ، أَلَا وَالَّذِي يَحْلِفُ بِهِ أَبُو سَفِيَانَ لِأَجْنَتِهِ وَلَا نَارًا» (۱)

«با خلافت همانند توپ (گرد) برخورد کنید و آن را به یکدیگر پاس دهید و سوگند به آنچه ابوسفیان به آن قسم می‌خورد از بهشت و جهنم خبری نیست.»

ج- دشنام‌ها و تبلیغات مسموم

پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بنی‌امیه اهانت‌ها، دشنام‌ها و تبلیغ‌های مسموم خود را به‌طور مستقیم علیه پیامبر صلی الله علیه و آله صورت ندادند؛ ولی به‌سوی کسی نشانه رفتند که حذف او حذف پیامبر صلی الله علیه و آله تلقی می‌شد؛ و بر این اساس سب و دشنام امیر مؤمنان علیه السلام را آغاز کردند.

ابن عباس می‌گوید: «إِنَّهُمْ يُرِيدُونَ بِسَبِّ عَلِيِّ سَبِّ رَسُولِ اللَّهِ»؛ «آنان با فحاشی به علی علیه السلام، فحش به پیامبر صلی الله علیه و آله را در سر دارند.» (۲)

د- انتصاب تبعیدی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله بر مصدر کارها

۱- پیامبر صلی الله علیه و آله، مروان حکم را به طائف تبعید کرده بود. پدر او که پیامبر صلی الله علیه و آله را مسخره می‌کرد و جاسوس مشرکین بود، مورد نفرین پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت و مطرود شد (۳).

۱- حماسه حسینی، ج ۱، صص ۱۷۹ و ۲۱۹.

۲- نهضة الحسين، فصل ۷ و ۸.

۳- ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۷۳۰ و اثبات الوصیه، ص ۱۴۵.

ص: ۳۰۱

او به همراه پدر خویش در حالی که طبق نظر ابن ابی‌الحدید کودک‌کی بیش نبود، راهی تبعیدگاه طائف شد (۱) و همچنان مطرود بود تا این که خلیفه سوم- عثمان- وی را به مدینه بازگرداند (۲) و به عنوان سیاستگذار خود منصوب کرد.

۲- پیامبر صلی الله علیه و آله، «حکَم بن ابی‌العاص»، پدر مروان و عموی عثمان را نیز از مدینه به طائف تبعید نمود. اما پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، عثمان درخواست بازگشت عمویش را از ابو بکر نمود؛ ابوبکر پاسخ داد: «کسی را که پیامبر صلی الله علیه و آله تبعید کرد، من او را باز نخواهم گرداند.»

عثمان در دوران عمر نیز چنین تقاضایی را کرد، لیکن عمر به درخواست او- مانند ابوبکر- پاسخ مثبت نداد تا این که پس از عمر، خودش او را به مدینه بازگرداند. (۳) ۳- «هیت» در هنگام فتح طائف از زیبایی و فریابی دختران طائف، به منظور تحریک سربازان اسلام، تعریف و توصیف می‌کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله کار او را به‌عنوان «الحرب خدعه» پذیرفت و وی را به کوه‌های طائف تبعید کرد و او در آن‌جا به سربرد، تا این که عثمان او را به شهر راه داد. (۴)

ه- از پا در آوردن نیروی حق (یاران امام علیه السلام)

خشم معاویه:

مسعودی در مروج‌الذهب می‌نویسد: «مُطَرَف بن مُعِیْرَه گفت: با پدرم به دیدار معاویه رفتم. شبی پدرم با معاویه جلسه‌ای داشت، آن‌گاه که از جلسه بازگشت، بسیار اندوهگین بود. سبب را از وی جویا شدم. گفت: «این مرد- معاویه- پلیدترین آدم روزگار است» گفتم: «مگر چه شده است؟» گفت: «من به معاویه پیشنهاد کردم

۱- شرح نهج‌البلاغه، ج ۶، ص ۱۴۸.

۲- عظمت حسینی، ص ۳۹ و ۴۹.

۳- فی ظلال نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۳۵۸؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۶، ص ۱۴۹.

۴- ناسخ‌التواریخ، ج ۳، ص ۳۲۲ و سفینه‌البحار، ماده «هیت».

ص: ۳۰۲

اکنون که حکومت را به چنگ آورده‌ای، بهتر است با بنی‌هاشم به عدالت رفتار کنی و بدرفتاری را کنار بگذاری» معاویه گفت: «هیئات! هیئات! ابوبکر عدالت کرد و عدالت گسترده و مُرد و نامش نیز با او دفن شد. عمر و عثمان نیز چنین شدند. ولی برادر هاشم؛ یعنی (رسول‌الله صلی الله علیه و آله) از دنیا رفت در حالی که هر روز پنج نوبت، فریاد برمی‌دارند: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»، سپس با خشم و ناراحتی گفت: «فَأَيُّ عَمَلٍ يَبْقَى مَعَ هَذَا، لَا أُمَّ لَكَ، لَا وَاللَّهِ إِلَّا دَفْنَا دَفْنًا»؛ (۱) «با وجود این، چه کاری صورت پذیرفت؟ (کدام هدف من جامه عمل به خود پوشید؟) ای بی‌مادر! نه؛ به خدا سوگند! باید این نام (پیامبر) را دفن کنم.» کوتاه سخن این که یزید وارث سیرت نامیمون این دو- ابوسفیان و معاویه- است و حتی از آن دو به مراتب خبیث‌تر و شرورتر نیز بوده است.

۲- سابقه دشمنی و اختلافات

پیکار بنی‌امیه و بنی‌هاشم (۲) که بارزترین آن در کربلا رخ داد، پیکاری است با پیشینه‌ای عمیق و ریشه‌دار. نزاع و کشمکش میان دو برادر، هاشم و عبدالشمس، از پسران عبدمناف، از قبیله قریش، پس از صدسال فاصله، دوباره میان تیره‌های آن دو؛ یعنی بنی‌هاشم و بنی‌امیه پرچمداران توحید و شرک، با ظهور اسلام به صورت برخوردهای خصمانه و جنگ‌های مسلحانه‌ای در طول نوزده سال به درازا کشید، که با پیروزی اسلام، به پیروزی بنی‌هاشم، منجر شد؛ ولی کینه دیرینه بنی‌امیه نسبت به بنی‌هاشم، به ندرت براساس مصلحت زمان! هویت بنی‌امیه را هویدا می‌ساخت. تا سی سال بعد، در زمان حکومت عثمان و خلافت امیرمؤمنان علیه السلام، مسأله به شکل حادثی به صورت جنگ‌های جمل، صفین و نهروان، خودنمایی کرد و شکل حادثی آن، در کربلا بروز کرد، که این جنگ با پیروزی ظاهری

۱- مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۶۶؛ بررسی تاریخ عاشورا، بخش مقدمه، ص ۱۸.

۲- النزاع والتخاصم، ترجمه فارسی با نام «دشمنی خویشاوندان».

ص: ۳۰۳

بنی‌امیه (یزید) و مغلوب شدن و شکست ظاهری بنی‌هاشم (امام حسین علیه السلام) خاتمه یافت؛ در نتیجه، جنگ کربلا تبلور کینه دیرینه بنی‌امیه نسبت به بنی‌هاشم است، از این رو هنگامی که «نضر بن مالک» از سالار شهیدان، تفسیر آیه شریفه: هَذَا نَحْنُ وَبَنُو آمِيَّةٍ اِخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ را پرسید، امام علیه السلام پاسخ دادند:

«نَحْنُ وَبَنُو آمِيَّةٍ، قُلْنَا صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَبَنُو آمِيَّةٍ قَالُوا: كَذَبَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» (۱)

«ما و بنی‌امیه، مصداق این آیه هستیم، ما می‌گوییم آنچه را خدا و رسول او گفته‌اند درست است ولی آنان می‌گویند خدا و رسول دروغ گفتند!»

پرسش ۲: مقصود امام چه بود، تشکیل حکومت یا نائل شدن به شهادت؟

خطبه تاریخ ساز امام علیه السلام در مکه

پرسش ۲: مقصود امام چه بود، تشکیل حکومت یا نائل شدن به شهادت؟

پاسخ: امام علیه السلام بر خلاف نظر برخی از نویسندگان (که می‌گویند امام به منظور تشکیل دولت اسلامی به سوی کوفه آمد، اتفاقاً اوضاع دگرگون گشت و به جنگی پیش‌بینی نشده گرفتار شد!) او از آغاز می‌دانست که جز از راه مبارزه استشهادی نمی‌توان چهره کریمه حکومت یزید را برملا ساخت و ارکان حکومت وی را متزلزل نمود.

خطبه تاریخ ساز امام علیه السلام در مکه

امام حسین علیه السلام در مدینه با بیان وصیت‌نامه خود، مردم را از فلسفه نهضتش آگاه ساخت ولی در مکه در آستانه حرکت به سوی عراق (کربلا) در یک خطبه تاریخی از شیوه برخورد خونین و مسلحانه خود با دشمن و از کیفیت برخورد دشمن بر او

ص: ۳۰۴

پرده برداشت:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَسَلَّمَ،
خُطَّ الْمَوْتُ عَلَى وُلْدِ آدَمَ مَخْطَ الْقَلَادَةِ عَلَى جِيدِ الْفَتَاةِ،
وَمَا أَوْلَهْنِي إِلَى أَسْلَافِي إِشْتِيَاقَ يَعْقُوبَ إِلَى يُوسُفَ،

وَ خَيْرَ لِي مَضِيرَعٌ أَنَا لِأَقِيهِ، كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَقَطَّعَهَا عُسْلَانٌ (۱) الْفَلَوَاتِ بَيْنَ النَّوَاوِيسِ وَ كَرَبَلَاءَ فَيَمْلَأَنَّ مِنِّي أَكْرَاشًا جَوْفًا، وَ أَجْرِبُهُ سُرْعَبًا
لَا مَحِيصَ عَنْ يَوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ، رَضِيَ اللَّهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ نَضِيرٌ عَلَى بَلَائِهِ، وَ يُؤَفِّقُنَا أُجُورَ الصَّابِرِينَ، لَنْ تَشُدَّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَ آلِهِ لِحْمَتُهُ وَ هِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ تَقْرُبُهُمْ عَيْنُهُ وَ يُنْجِزُ بِهِمْ وَعِيدَهُ، مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ وَ مَوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ
نَفْسُهُ؛ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا، فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى». (۲)

«حمد و سپاس از آن خداست و آنچه که خدا اراده کند تحقق خواهد یافت و قدرتی جز قدرت او در جهان هستی وجود ندارد.
مرگ.

همچون گردنبنندی بر گردن زندگی آدمی بسته شده و جدایی ناپذیر است.

من به درگذشتگان خود ملحق می‌شوم و بسیار مشتاقم، بیش از اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف.

می‌بینم بند بند اعضای بدن مرا گرگ‌های (مزدوران) بنی‌امیه در بیابان کربلا از هم جدا می‌سازند. من به رضای الهی رضایت دادم.
هر بلایی که در راه تحقق خط حق برایم مقدور است با جان و دل پذیرا هستم و بدان صابریم. هر کس خون قلب خود را در راه ما
جهت دریافت مقام قرب خدا، هدیه می‌کند، با ما حرکت کند. من فردا صبح به سوی سرنوشت سرخ، حرکت خواهم کرد.»

۱- العسلان: الماء حرّ كته الرمح فاضطرب منجد الطلاب، ص ۴۷۵. عسلان الرمح اضطرب واشتد اهتزازه منجد الطلاب، ص ۴۷۵.

۲- مشیر الأحزان، ص ۴۱.

ص: ۳۰۵

چند نکته از خطبه:

سید الشهداء علیه السلام در خطبه فوق به چند مورد اشاره کرد:

الف: در جمع حضار ایستاد و سخن گفت [ثُمَّ قَامَ خَطِيبًا] (۱) تا همگان بدانند که تصمیم نهایی امام چیست.

ب: از شهادت خود سخن گفت.

ج: از شرافت و برتری قتل (شهادت) سخن به میان آورد.

د: از درنده‌خویی دشمن خبر داد.

ه: سر انجام بر جای بدن‌های خود در میدان نبرد را بیان کرد.

و: از آینده روشن حرکت خود و از پیروزی معنوی‌اش در فردای تاریخ و روز قیامت مطالبی گفت.

ز: با صراحت به همراهان فرمود: آن کسی که جان بر کف عمل می‌کند و جان خود را فدای دین خدا می‌نماید، با ما همراهی کند.

ح: این خطبه پس از رایزنی‌ها و اظهار نظریه‌های محمد حنفیه، عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر و دیگران انجام گرفت و آخرین تصمیم سرنوشت ساز امام بود.

پرسش ۳: چرا امام علیه السلام زودتر قیام نکرد؟**اشاره**

پاسخ: زمینه قیام مسلحانه برای امام حسین علیه السلام در زمان معاویه مهیا نبود؛ زیرا:

الف: پیش از وی، امام مجتبی علیه السلام، عهده‌دار امامت بودند و نیز در آن زمان (در حیات معاویه)، شرایط لازم فراهم نبود.

ب: معاویه بر ضد مخالفان خود به شدت جو سازی کرد؛ به طوری که علی علیه السلام را منزوی و خانه نشین ساخت. وقتی مردم

وضع را اینگونه دیدند، از همراهی با امام علیه السلام در جنگ بر ضد حاکم فاسد خودداری نمودند.

ص: ۳۰۶

همین مسأله موجب رخوت و سستی عمومی، نسبت به قیام مسلحانه شده بود.

به‌عنوان مثال: امام مجتبی علیه السلام با آن که از کوفه به لشکرگاه «نخیله» رفتند و ده‌روز جهت پیوستن مردم به او، به انتظار نشستند، در مجموع، تنها چهارهزار نفر به آن حضرت پیوستند و ناگزیر خود به کوفه بازگشتند و مردم را به جهاد تحریک و تشویق نمودند. (۱) با آن که مسلمانان در معرض تهدید سپاه جرّار معاویه قرار گرفته بودند و لشکر او تهاجم به سوی پایتخت اسلامی را آغاز کرده بود، باز موجب بیداری و بسیج کوفیان نگشت، این شهر آشوب در مناقب می‌نویسد:

«وَاسْتَنْفَرُوا مُعَاوِيَةَ النَّاسَ، فَلَمَّا بَلَغَ جِسْرَ مَنْبِجٍ، بَعَثَ الْحَسَنُ حُجْرَ بْنَ عَدِيٍّ وَاسْتَنْفَرَ النَّاسَ لِلْجِهَادِ». (۲)

«معاویه مردم را در یک بسیج عمومی، به حرکت درآورد و تا پل معروف «منبج» به پیش تاخت و در این هنگام امام حسن علیه السلام حجر بن عدی را مأمور بسیج عمومی علیه معاویه کردند.»

ج: امضای ترک مخاصمه

طبق شرایط خاص آن روز، امام مجتبی علیه السلام با معاویه، جهت پیشگیری از ددمنشی‌های او، ترک مخاصمه نمود و صلحنامه را امضا کرد و این مسأله تا آخر حیات معاویه اعتبار داشت.

د: تفاوت سیاست معاویه با یزید

– یزید با معاویه در تاکتیک و روش، تفاوت اساسی و آشکار داشت، تا آنجا که امام حسن علیه السلام در زمان معاویه با او صلح کرد، اما امام حسین علیه السلام در باره یزید فرمودند: «در صورتی که جرثومه‌ای چون یزید زمامدار باشد، فاتحه اسلام خوانده است، شخصی مانند من با آدمی همچون یزید بیعت نخواهد کرد (۳) اگر در زندگی هیچ‌گونه پناهگاهی

۱- الشیعه و الحاکمون، ص ۶۲.

۲- مناقب، ج ۴، ص ۳.

۳- مقتل الحسین، ص ۲۳ و ۲۴.

ص: ۳۰۷

نیابم، هرگز با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد». (۱) اگر امام مجتبی علیه السلام هم در دوران یزید در قید حیات بودند، بی تردید قیام می کردند؛ زیرا کفر یزیدی، چیزی نبود که فقط فرزانه‌ای چون سالار شهیدان از آن بیمناک باشد؛ حتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز بارها خطر وجود او را به جامعه هشدار داده بودند.؟؟؟

سه دیو خطرناک؛ زمینه سازان پیروزی تفکر یزیدی

۱- ابوسفیان

ابوسفیان از سران کفار قریش بود که همواره جهت خاموش کردن چراغ اسلام کوشید. او همواره کفار را بر ضد اسلام بسیج می نمود که جنگ احد و جنگ خندق به فرماندهی او، علیه اسلام صورت گرفت. او در سال فتح مکه به گونه‌ای ناخواسته مسلمان شد و به زندگی منافقانه پرداخت.

سیوطی در تاریخ الخلفا می نویسد: ابوسفیان در سال ۳۱ ه. ق. درگذشت. (۲) (جهت آشنایی بیشتر با آن سوی چهره ابوسفیان، توجه به بانگ‌ها و خروش‌های مستانه و غرورآمیز او پس از به خلافت رسیدن عثمان ضروری است.

البته عثمان وصیت ابوسفیان را در عمل به کار گرفت و نتیجه آن حکومت شام است که در دست فرزندان ابوسفیان؛ یزید و معاویه قرار گرفت و ابوسفیان شاهد این عمل بود.

وقتی معاویه در سال ۶۰ ه. ق. (نیمه رجب)، در شام از دنیا رفت و با مرگ او زمینه قیام مردمی فراهم شد. از این رو مردم با نوشتن حدود دوازده هزارنامه به امام حسین علیه السلام برای تشکیل حکومت اسلامی، او را به کوفه فراخواندند. (۳) مردم بنی امیه را به درستی نمی شناختند و اغلب در اشتباه بودند؛ بلکه آنان را با دیده تقدس و قابل احترام می نگریستند. معاویه‌ای که بیشتر عمر خود را در کفر و شرک

۱- مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۴.

۲- تاریخ الخلفا، ص ۱۵۶.

۳- منتخب التواریخ، ص ۳۹۴.

ص: ۳۰۸

گذرانید، در فتح مکه به ناچار اسلام آورد. در چشم ساده لوحان با علی علیه السلام برابری! می نمود و گاه برتری داشت! با همین دیدگاه، ربیع بن خثیم (۱) در واقعه صفین در محضر علی علیه السلام اظهار داشت: «ای امیر مؤمنان، ما در حقانیت این پیکار تردید داریم با آن که از شأن و علو رتبت تو آگاهیم». (۲) و: موقعیت خاص معاویه در جامعه، زمینه را برای پیروزی انقلاب دشوار می ساخت؛ زیرا شخص معاویه:

اولاً: موقعیت سیاسی - اجتماعی خاصی داشت و سال ها بود که از سوی خلفا به عنوان استاندار شام، در رأس امور قرار گرفته بود و ادعای ولی دم عثمان بودن نیز وی را در دیدگاه مخالفان خط حق، موقعیت ویژه ای می داد. (۳) و (۴) ثانیاً: معاویه را به عنوان یکی از نویسندگان وحی، جا انداخته بودند. (۵) طرفداران معاویه می گویند: «معاویه کاتب وحی بود!» این حرف به هیچ وجه درست نیست؛ زیرا معاویه در سال هشتم هجرت به صورت ظاهر اسلام آورد که تقریباً دوره نزول وحی رو به اتمام بود. تردیدی نیست که معاویه در شمار آزاد شدگان (طلاق) فتح مکه، در سال هشتم هجری بوده است. (۶)

۱- یکی از زهاد هشتگانه که در مشهد مدفون است.

۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۰۹؛ سفینه البحار، ماده «ربیع» و «زهد»؛ «یا امیر المؤمنین، انا شککنا فی هذا القتال علی معرفتنا بفضلک».

۳- ابن صباغ مالکی، فصول المهمه، ص ۱۰۸.

۴- روز ۲۵ ربیع الأول سال ۴۱ ه. صلحنامه به امضا رسید و در اول ربیع الثانی همان سال معاویه رسماً بر تخت خلافت نشست و در سال ۱۳۲ بود که حکومت نود و یک ساله امویان با کشته شدن مروان حمار به دست ابو مسلم سقوط کرد. در مجموع بنی امیه و بنی مروان حدود هزار ماه خلافت کردند و با احتساب ۸ سال و چهار ماه دولت عبدالله بن زبیر، می شود هزار ماه.

وقتی معاویه در کوفه جلسه بیعت به عنوان خلافت برای خود را به طور رسمی برگزار کرد، همه بیعت کردند جز قیس بن سعد و آن سال را سال «عام الجماعة» لقب دادند. منتخب التواریخ، ص ۲۷۵.

۵- نک: شهای پیشاور، چاپ سوم، ص ۷۷۵.

۶- اسد الغابه، ج ۴، ص ۳۸۷؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۹۰.

ص: ۳۰۹

برخی از نویسندگان نوشته‌اند: عباس - عموی پیامبر صلی الله علیه و آله - از آن حضرت تقاضا کرد از معاویه برای نوشتن بعضی از مراسلات استفاده شود و در «صحيح مسلم» آمده است:

«إِنَّ مَعَاوِيَةَ يَكْتُبُ بَيْنَ يَدَيْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» لازم به گفتن است که این نویسندگی مربوط به وحی نیست. (۱) مسعودی در مروج الذهب می‌نویسد: «دوره این نویسندگی کوتاه بوده است.

ثالثاً: معاویه به‌عنوان برادر ام‌حبیبه همسر پیامبر، لقب خال‌المؤمنین را یدک می‌کشید و عمرو بن عاص در هنگام حکمیت و احتجاج به برتری معاویه، روی همین عناوین سه‌گانه به‌عنوان «امتیازات برجسته معاویه» انگشت گذاشت. (۲) باید گفت که لقب «کاتب‌الوحی» از طریق این و آن برای معاویه ساختگی است؛ زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در باره او فرمودند: «إِذَا رَأَيْتُمْ مَعَاوِيَةَ عَلَى مِثْرَى فَاقْتُلُوهُ» (۳)

جای بسی شگفتی است که ذهبی مورخ معروف (متوفای سال ۷۴۸) که می‌کوشد فضایی برای معاویه بترشد، وقتی به حدیث پیشگفته می‌رسد، بدون هیچ‌گونه تردیدی آن را نقل می‌کند و حتی در صدد توجیه آن به معانی دیگر نیز برنمی‌آید و این مسأله گواه صحت این حدیث در دیدگاه وی است. (۴)

۲- عمرو بن عاص که بود؟ (نکاح الرهط)

عمرو بن عاص، شیاد معروف تاریخ، یکی از بازوان پرتوان معاویه بود.

برای شناختن او، لازم است به مطلبی اشاره کنیم و آن اینکه در دوران جاهلیت ازدواج دست‌جمعی و گروهی رواج داشت و آن را «نکاح الرهط» می‌گفتند. و آن چنین

۱- شبهای پیشاور، ص ۷۷۵.

۲- فصول‌المهمه، ص ۱۰۸.

۳- «هنگامی که معاویه را بر روی منبر من دیدید، او را هلاک گردانید». شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۵، ص ۱۷۶؛ کنز‌الحقایق، المناوی، ص ۹؛ تهذیب‌التهذیب، ابن حجر، ج ۵، صص ۱۱۰، ۷۴، ۳۲۴؛ میزان‌الإعتدال ذهبی، ج ۲، صص ۷-۱۲۹.

۴- نک: تاریخ‌الاسلام، ج ۴، ص ۳۱۲، طبع دار‌الکتاب العربی.

ص: ۳۱۰

بود که جمعیتی کمتر از ۱۰ نفر زنی را بر می‌گزیدند، مخارج زندگی او را تأمین می‌کردند تا هنگامی که بچه‌اش را به دنیا بیاورد؛ اگر دختر بود نزد زن می‌ماند و اگر پسر بود، مردان در جلسه‌ای جمع می‌شدند، در حالی که آن زن پسر را در آغوش داشت وارد می‌شد، طبق نظر خود، بچه را به هر کس می‌داد، آن مرد به عنوان پدر آن طفل قلمداد می‌گشت.

درباره عمرو بن عاص هم گفته‌اند: وقتی لیلی، مادر او، وی را در آغوش عاص بن وائل گذاشت، ابوسفیان ناراحت شد. او همواره می‌گفت: بدون تردید، عمرو فرزند من است. (۱) فعالیت‌های سیاسی عمرو بن عاص:

پیش از هجرت و حدود سال ۵ یا ۶ بعثت، عمرو بن عاص از سوی کفار مکه مأموریت یافت تا به تعقیب مهاجران حبشه پردازد و آنان را به جنگ کفار مکه بازگرداند. او با همراهی همسر و یکی از زیباترین جوانان عرب به حبشه رفت ولی در این مأموریت موفقیتی کسب نکرد. (۲) همچنین عمرو بن عاص از جمله سران جنگ خندق علیه مسلمانان است. در تاریخ آمده است: عمرو بن عاص از سران جنگ خندق. (۳) کاروان ۵۰ هزار نفری مکه که موجب ایجاد جنگ بدر شد، به سرپرستی عمرو بن عاص و ابوسفیان از شام عازم مکه گردید. عبور کاروان از منطقه بدر بود که سرانجام موجب بروز جنگ بدر شد.

*** عمرو بن عاص در سال ششم هجرت مسلمان شد، هنگامی که عمرو بن امیه از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله به حبشه رفت تا ام‌حبیبه را به عقد آن حضرت درآورد، عمرو عاص در حبشه بود. او از نجاشی درخواست کرده بود تا نماینده پیامبر خدا را به او تحویل دهد،

۱- نک: جاهلیت و اسلام، ص ۶۰۵.

۲- بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۴۱۴.

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۱۸.

ص: ۳۱۱

نجاشی به او گفت: دین محمد پیروز خواهد شد و سپس خود نجاشی مسلمان شد و عمرو بن عاص را نیز به اسلام دعوت کرد و سر انجام عمرو بن عاص در حبشه به اسلام روی آورد.

سیوطی در تاریخ الخلفا می‌نویسد: ابوبکر خود را خلیفه پیامبر خدا می‌خواند و در نامه‌ها این چنین امضا می‌کرد: «ابو بکر خلیفه رسول الله»، البته عمر نیز پس از او خود را خلیفه ابوبکر می‌دانست و این چنین زیر نامه یا آغاز نامه‌ها می‌نوشت: «خليفة رسول الله» (آنان، لقب امیرالمؤمنین را برای خود روا نمی‌دانستند؛ زیرا این لقب را پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علی علیه السلام داد و این مسأله دارای اشتهاار خاصی بود.) و برای نخستین بار بود که عمرو بن عاص این لقب را در مورد عمر به کار برد. او وقتی بر عمر وارد شد و گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ»، مورد اعتراض عمر قرار گرفت. او پاسخ داد: «أَنْتَ الْأَمِيرُ وَ نَحْنُ الْمُؤْمِنُونَ»، از آن روز به بعد، این لقب برای عمر به کار گرفته شد. (۱)

۳- معاویه

برای درک موقعیت و چگونگی امضای صلح‌نامه یا ترک جدال ظاهری توسط امام مجتبی علیه السلام و توجه به چهره اصلی زمینه‌سازان حکومت یزیدی، شناخت چهره معاویه، ابوسفیان و عمرو بن عاص ضروری است. معاویه با لطایف‌الحیل بر اوضاع مسلط شد. او افکار عمومی شام را به سوی هر آنچه که خود به آن تمایل داشت، سوق می‌داد و کسی بر او خُرده نمی‌گرفت. او با بردباری ظاهری، انتقادات نسبت به خویش را حل می‌کرد. آنچنان دل‌های اهل شام را مجذوب خود ساخته بود که وقتی در روز چهارشنبه نماز جمعه اقامه کرد، کسی بر او خُرده نگرفت! (۲) معاویه به تحریف احادیث نبوی، که بر خلاف میل او بود، نیز

۱- نک: تاریخ الخلفا، ص ۱۳۸.

۲- بررسی تاریخ عاشورا، جلسه اول، ص ۴.

ص: ۳۱۲

می‌پرداخت؛ از جمله در تأویل و تفسیر سخن معروف پیامبر صلی الله علیه و آله در باره عمار بن یاسر (۱)(۲) گفت: «قاتل عمار کسی است که او را به جنگ فراخواند» ولی حضرت علی علیه السلام در جوابش فرمودند: «بنابراین قاتل حمزه سیدالشهدا نیز شخص پیامبر است!»

معاویه به دست و پا افتاد و گفت: کلمه «باغیه» در کلام پیامبر به معنای دعوت کننده است نه طغیانگر؛ و ماییم که مردم را به خونخواهی عثمان دعوت می‌کنیم. در برابر این تحریف نیز امام علی علیه السلام گفتند: «که قاتلان عمار کسانی هستند که وی را، به دوزخ فرامی‌خوانند، ولی او آنان را به بهشت». (۳) جرجی زیدان نیز معاویه را یکی از «بازیگران و سیاستمداران بزرگ دنیا» می‌نامد (۴) او با تردستی ویژه‌ای به مبارزه با اهل بیت می‌پرداخت، به گونه‌ای که مبارزه خونین تلقی نمی‌شد!

معاویه در مدینه به ابن عباس گفت: «به همه عمال خود نوشته‌ام تا از بیان مناقب آل علی خودداری کنند و از تو نیز همین را خواستارم» ابن عباس گفت: «ما را از قرائت قرآن و تفسیر آن نهی می‌کنی؟! معاویه گفت: «قرآن بخوان ولی از تفسیر آن خودداری کن و یا از قول کسانی که برخلاف اهل بیت تفسیر می‌کنند بگو» ابن عباس گفت: «قرآن در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده و اهل بیت او بهتر از آن آگاهی دارند؛ تو می‌گویی تفسیر آن را از آل سفیان بپرسم؟» معاویه ساکت شد و به عمال خود نوشت: «از همه کسانی که از فضایل اهل بیت می‌گویند بیزارم ... هر یک از دوستان عثمان یک فضیلت و منقبت برای او نقل کند او را مقرب بدارید و هر کس به دوستی علی تظاهر کند نام او را از دیوان بیت‌المال محو کنید». (۵)

۱- «تقتله الفئة الباغية، يدعوهوم الى الجنة ويدعونه الى النار»، نك: ابن ابی مغزالی، مناقب علی بن ابی طالب، ص ۴۳۷؛ حاکم، مستدرک، ج ۳، ص ۱۳۷؛ وجامع ترمذی، ج ۵، ص ۳۳۲.

۲- «تقتله الفئة الباغية، يدعوهوم الى الجنة ويدعونه الى النار»، نك: ابن ابی مغزالی، مناقب علی بن ابی طالب، ص ۴۳۷؛ حاکم، مستدرک، ج ۳، ص ۱۳۷؛ وجامع ترمذی، ج ۵، ص ۳۳۲.

۳- بررسی تاریخی عاشورا، جلسه اول، ص ۴.

۴- تاریخ تمدن اسلام- فصل سیاستمداران بزرگ.

۵- معاویه در راستای تأمین مقاصد شوم خود، سیاست «علی زدایی» را مورد توجه خود داشت. او طی بخشنامه‌ای به همه عمال خود نوشت که: «برئت‌الذمة ممن روی شيئاً من فضل أبي تراب و أهل بيته، فقامت الخطباء في كل كورة و على كل منبر، يلعنون علياً و يبرئون منه.» او به این دو مسأله قناعت نکرد، بلکه طی بخشنامه دیگری نوشت: گواهی دوستان و شیعیان علی در محکمه، پذیرفته نیست و نیز نوشت: شیعیان و هواداران عثمان را شناسایی کنید و مورد احترام ویژه قرار دهید و نیز نوشت: آنچه در فضل عثمان می‌دانید افشا کنید و هرچه حدیث و روایت در فضل علی است محو نمایید. و دستور داد که احادیث و روایاتی در فضل عثمان دست و پا کنند و آنها را به فرزندان پیام‌زند و نیز بخشنامه کرد که: و نیز نوشت: کسی که متهم به دوستی با علی است بر او سخت گیرید و خانه‌اش را برسرش خراب کنید؛ «فنگلوا به، و أهدموا داره». ابن ابی‌الحدید پس از نقل مطالب فوق می‌نویسد:

«فلم يزل الأمر كذلك حتى مات الحسن عليه السلام، فزاد البلاء والفتنة فلم يبق أحد من هذا القبيل إلا هو خائف على دمه أو طريد في الأرض»، نك: شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ...، ص ۱۱.

و همین بود که زمینه حرکت مردمی علیه رژیم و در نتیجه، نگارش دعوت‌نامه‌های بسیاری از بلاد اسلامی؛ از جمله کوفه و بصره به سوی امام حسین علیه السلام فراهم آورد.

ابن ابی‌الحدید حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که در آن آمده است: روزگار پیروان حق به جایی رسیده بود که اگر به شخصی گفته می‌شد زندیق یا کافر، بهتر بود از این که گفته شود: شیعه علی «حَتَّىٰ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَقَالُ لَهُ: زَنْدِيقٌ أَوْ كَافِرٌ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يَقَالَ لَهُ: شِيعَةٌ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ!».

ص: ۳۱۳

معاویه براساس سیاست اهریمنی و ظاهر فریبی خود به گونه‌ای عمل می‌کرد که در نظر افراد به‌عنوان «امین‌الله!» و «انسان برتر!» تجلی می‌نمود.

ابوموسی اشعری (۱) نماینده تحمیلی از سوی علی علیه السلام در مسأله حکمیت، روزی بر معاویه وارد شد و این چنین سلام داد: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا امِیْنَ اللّٰهُ!» (۲)

گروهی از مردم مصر نیز زمانی که جهت دیدار با معاویه در شام، وارد کاخ او شدند، اینچنین سلام دادند: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهُ!» حال آن‌که عمرو بن عاص از

۱- «ابوموسی در زمان عثمان فرماندار کوفه بود و از سوی علی علیه السلام بر این منصب ابقا شد. هنگامی که جنگ جمل فرا رسید و امام از کوفه نیروی رزمی خواست، او گفت: ای مردم هرکس در پی دنیا است حرکت کند و هرکس در پی آخرت است در خانه‌اش بنشیند و نیز به مسؤولان تجهیز نیروی رزمی علی علیه السلام گفته بود: بیعت عثمان به گردن علی علیه السلام، من و شما. باید با کشتن گان او مبارزه کنیم. وقتی که این خبر به امام گزارش شد، امام علیه السلام پسرش امام مجتبی علیه السلام و مالک اشتر را به کوفه گسیل داشتند. مالک بر ابوموسی برآشفته و گفت: «فواللّٰهُ اِنَّكَ مِنَ الْمُنَافِقِیْنَ قَدِیْمًا» و خلاصه او را از دارالاماره بیرون کردند. نک: شرح نهج البلاغه، زیر نظر آیت‌الله مکارم شیرازی، ج ۳، ص ۳۹۷.

۲- الکامل، ج ۴، ص ۱۲.

ص: ۳۱۴

آنان خواسته بود که به گونه عادی و معمولی بر او سلام دهند و به عنوان «امارت و خلافت» بر او سلام ندهند و بر خلاف این میل، حتی به عنوان «نبوت» بر او سلام دادند! (۱) هنگامی که مرگ معاویه فرا رسید، نزدیکانش را فراخواند و گفت: «روزی پیامبر پیراهن خود را به من داد و من آن را حفظ کرده‌ام و وقتی از دنیا رفتم آن را براندامم بپوشانید و نیز روزی پیامبر در پیش من ناخن دست‌هایم را چیده بود من آنها را جمع‌آوری کرده در شیشه‌ای نهاده‌ام و شما بعد از مرگ من آن را روی دهان و چشم‌هایم بریزید». (۲) این بود که معاویه دل‌های مردم را فریبکارانه تسخیر و به خود جلب می‌کرد. معاویه فردی چون عمرو بن عاص را در کنارش به عنوان وزیر مشاور داشت که به قول جرجی زیدان: «یکی از غول‌های خدعه و نیرنگ‌باز تاریخ بود». (۳) اما یزید از داشتن چنین فردی محروم بود.

پرسش ۴: چرا امام علیه السلام سکوت نکرد؟

اشاره

پاسخ: در احادیث و لسان اهل بیت عصمت و طهارت، از «سکوت» و یا از «جنگ» و «ستیزه‌جویی» به گونه‌ای مطلق، نکوهش و یا تشویق به عمل نیامده است و هریک از سکوت یا ستیز، تنها بر اساس معیارهای مشخص اسلامی، مورد تأیید یا تفتیح قرار گرفته‌اند و البته تشخیص این نکته که مورد سکوت ممدوح از نظر شارع مقدس اسلام کجاست؟ و یا در کجا باید زبان گشود و فریاد برآورد و سکوت را شکست، کار ساده‌ای نیست؛ بلکه یکی از دشوارترین مسایل در زندگی اجتماعی است و بیش‌ترین موارد اختلاف نظریه‌ها و احیاناً پیدایش تضادها و اختلافات از همین مسأله نشأت می‌گیرد. در همین رابطه از افراد یک خانواده و حتی از پیروان یک «ایدئولوژی» موضع‌گیری

۱- الکامل، ج ۴، ص ۱۱.

۲- همان، ص ۷.

۳- تمدن اسلام، نوشته جرجی زیدان، فصل سیاستمداران بزرگ، نک: ذهبی، تاریخ الإسلام، ج ۴، ص ۳۱۶ طبع دارالکتب العربی.

ص: ۳۱۵

متضادی بروز می‌کند به هر حال، گرچه نمی‌توان علت پیدایش اختلافات را در همه جا ناشی از مسأله تشخیص وظیفه در باب سکوت و یا قیام دانست، ولی به جرأت می‌توان گفت، که یکی از علل مهم آن همین مسأله است.

امام مجتبی علیه السلام تنها راه حفظ نظام و کیان اسلام را در صلح با معاویه دید. (۱) در آغاز نهضت عاشورا بعضی از افراد نزدیک امام حسین علیه السلام با او همدستان نبودند و آن حضرت را، رسماً از حرکت به سوی کربلا برحذر می‌داشتند. سکوت در برابر یزید از دیدگاه سیاستمداران و اهل حلّ و عقد آن روز، دارای فوایدی بود، از جمله:

الف: موقعیت و ابهت ظاهری امام علیه السلام نه تنها محفوظ می‌ماند؛ بلکه با حمایت دستگاه حاکم از او، روز به روز افزون‌تر می‌شد.

ب: زیان‌های حرکت و بانگ علیه دستگاه حاکم متوجه وی نمی‌شد؛ البته زیان‌های مخالفت با یزید نیز برای کسی پوشیده نبود و هر کسی می‌دانست که بر اثر مخالفت با قدرت حاکم، موقعیتش متزلزل می‌شود. یارانش را یکی پس از دیگری از موقعیت‌های اجتماعی برکنار می‌کنند و یا آن‌که به موقعیت‌های اجتماعی راه نمی‌یابند.

ارزیابی دوجانبه فوق، این مسأله را تأیید می‌کرد که، لازمه عافیت طلبی، این بود که امام علیه السلام لب فروبندد و اگر از قدرت حاکم حمایت نمی‌کند، با او مخالفت نیز نکند. ولی چرا امام علیه السلام علیه دستگاه حکومت برخاست؟!

حضرت می‌دیدند که اگر کم‌ترین سازش و نرمشی از خود نشان دهند، حکومت نامشروع یزید به‌عنوان یک «حکومت اسلامی» در چشم‌انداز دیگران مقبول می‌افتد و جامعه در برابر حکومت باطل، روحیه ستیز و عصیان را از دست می‌دهد و ... در نتیجه اسلام، کم‌کم به صورت یک «دستورالعمل فردی»، «نمادین» و تشریفاتی پدیدار گشته و به زودی از جامعه رخت برمی‌بندد.

ص: ۳۱۶

دومسأله بیش از همه، مشروعیت سکوت از سوی امام علیه السلام را زیر سؤال می‌برد:

۱- مرگ عدالت.

۲- قرار گرفتن تاریخ اسلام بر سر دو راهی.

مرگ عدالت

با رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله به دیار ابدی، بازار عدالت، به تدریج، به سردی گرایید و این سردی در دوران خلفای سه‌گانه، همچنان بیشتر می‌شد. بانگ بیدارباش حکومت کوتاه مدّت عدل علی علیه السلام نیز نتوانست روند نزولی آن را سد کند، تا این که خود و فرزندش امام مجتبی علیه السلام در راه آن به شهادت رسیدند و در نهایت امام حسین علیه السلام به همراه یاران پایدارش با خون حیات آفرین خود، در صدد تجدید حیات اسلام برآمدند.

*** سید قطب، در کتاب «العدالة الاجتماعية» می‌نویسد: «عثمان از بیت‌المال، در روز عروسی دویست هزار درهم به دامادش داد و پیرو آن «زید بن ارقم» - خزانه‌دار مسلمین - صبح روز بعد با کمال خشم و ناراحتی به‌عنوان اعتراض بر عمل عثمان استعفا کرد! عثمان به او گفت: ای پسر ارقم، از این که به «صله رحم» پرداختم گریان شدی؟ زید بن ارقم پاسخ داد: به خدا قسم اگر صد درهم به او بدهی زیاد است و عثمان به جای عذرخواهی، استعفای وی را پذیرفت». (۱) ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: «خالد بن معمر سدوسی» شخصی به نام «علباء بن هیثم سدوسی» را به کناره‌گیری و دوری از امیرمؤمنان علیه السلام دعوت می‌کرد. او روزی به وی گفت: ای علباء، در کار خود، قبیله و خویشاوندانت بیندیش. از طریق علی علیه السلام به دنیا نمی‌رسی. چه امید بسته‌ای به مردی که من می‌خواستم در عطیه فرزندانش - حسن و حسین - دراهمی بیفزایم تا از تنگی معاش آنان کمی کاسته گردد؛ پیشگیری کرد و خشمگین شد و چیزی بر عطای آن دو نیفزود». (۲)

۱- العدالة الاجتماعية، ص ۱۸۶.

۲- ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۰، ص ۲۵۰.

ص: ۳۱۷

تاریخ بر سر دو راهی:

در دوران معاویه چیزی از حیات راستین عدالت باقی نمانده بود و اگر نیم‌فروغی در چراغ کهنه آن به چشم می‌خورد، توسط یزید کاملاً خاموش شد. با نگاهی گذرا به دوران معاویه، جلوه‌های عجیب مرگ عدالت، در برابر دیدگان آدمی به نمایش در می‌آید. سید الشهدا علیه السلام در سر دو راهی حساس تاریخ قرار گرفته بود و پیرو آن، تاریخ اسلام بر سر دو راهی واقع شده بود. امام علیه السلام اگر به عافیت طلبی رضایت می‌داد، باید مرگ اسلام را شاهد می‌شد و اگر قیام می‌کرد باید مرگ خود و یاران و همه حق جویان را به چشم خود می‌دید. بالأخره تاریخ اسلام بر سر دو راهی حساسی واقع شده بود که تصمیم‌گیری لازم را دشوار می‌نمود و تنها امام علیه السلام بود که بهترین گزینه را برگزید و شمع‌گونه با سوختن و ذوب شدن خویش به نجات اسلام همت گمارد.

پرسش ۵: چرا امام مجتبی علیه السلام با معاویه صلح کرد و آثار مهم آن چه بود؟**اشاره**

پاسخ: پیش از آن که علل صلح تحمیلی امام مجتبی علیه السلام را بررسی کنیم، نظری به زندگی سیاسی مردم دوران معاویه می‌اندازیم که دو مسأله در آن دوره بسیار چشمگیر بود و آن‌ها عبارت بودند از:

- ۱- هجوم به سوی علی علیه السلام جهت بیعت با آن حضرت (پس از عثمان)
- ۲- پراکنده شدن و فرار از خط حق و جمع شدن در کنار پرچم معاویه.

قابل توجه است که امام امیرمؤمنان علیه السلام بیعت با مردم را جز در ملاء عام و نیز به دور از هرگونه مخالفت‌ها و مخالف‌خوانی‌ها نپذیرفت.

چنانکه ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه می‌نویسد: ممکن است گفته شود:

امام علیه السلام فرموده بود: اگر یک نفر هم مخالفت کند، من بیعت با شما را نمی‌پذیرم، در حالی که عملاً جمعی از مردم با آن حضرت بیعت نکردند پس چگونه شد که پذیرفت؟

در پاسخ به چنین اشکالی گفته می‌شود: مقصود امام علیه السلام این بود که اگر اختلاف در میان شما راجع به من پیش از بیعت مشاهده شود، من حاضر به قبول مسؤولیت نیستم و پس از

ص: ۳۱۸

بیعت مردم مخالفت جمعی، سبب نمی‌شود که من خلافت را ترک گویم؛ زیرا خلافت و رهبری با بیعت مردم تثبیت شده است. (۱)

چنانکه ابن عباس می‌گفت: هنگامی که علی علیه السلام برای بیعت مردم با وی وارد مسجد شد، من راجع به افرادی که پدر یا برادر یا خویشاوندانشان در جنگ‌های زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به دست علی علیه السلام کشته شده بودند، خوف آن داشتم اینان اظهار مخالفت کنند و علی طبق شرطی که بر زبان آورده بود، حاضر به قبول بیعت نشود ولی ملاحظه کردم که آنان نیز مخالفتی نکردند. (۲) اکنون به جریان پس از شهادت امیرمؤمنان علیه السلام می‌پردازیم. در آن هنگام معاویه جاسوسانی را به کوفه اعزام داشته بود، که دو نفر از آنان شناسایی شده و به امر «امام

۱- نک: ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۴، صص ۱۰-۸ طبع دار احیاء تراث العربی.

۲- شروط مهم امیرمؤمنان علیه السلام در باب پذیرفتن بیعت:

الف: بیعت باید علنی و در مسجد النبی باشد.

ب: باید همه مردم از بیعت استقبال کنند.

پس از قتل عثمان، مهاجر و انصار در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله اجتماع کردند، مسجد مملو از جمعیت بود، چهره‌های سرشناس آن روز از جمله: عمار بن یاسر، ابی‌الهیثم التیهان، رفاعه بن رافع، مالک بن عجلان و ابو ایوب و ... در باب بیعت با خلیفه لایق برای مردم سخن گفتند و همگان بجز علی علیه السلام کسی دیگر را واجد شرایط نمی‌دانستند.

مردم تصمیم گرفتند به سراغ امیرمؤمنان علیه السلام بروند، عمار بیش از دیگران سخن می‌گفت و مردم یک صدا می‌گفتند هرچه در فضل علی می‌گویید مورد قبول ماست و با هم از آنجا به سوی خانه «علی علیه السلام» به حرکت درآمدند. آنان امام علیه السلام را به بیعت دعوت کردند ولی آن حضرت نپذیرفت. دست وی را به عنوان بیعت گرفتند ولی او دست خود را باز نکرد. به منزل ایشان ریختند و نزدیک بود عده‌ای زیر دست و پا بمانند. امام علیه السلام فرمود: اگر بناست که آن را بپذیرم، باید در مسجد و نیز همه مردم بدان روی آورند دو شرط امام بسیار مهم بود؛ یکی آن که بیعت در مسجد النبی صورت پذیرد و دوم آن که اگر همگان بدان رضایت دادند، انجام گیرد.

مردم به اصرار پرداختند و امام علیه السلام را به مسجد بردند و در آغاز طلحه بیعت کرد که «قبیصه بن ذؤیب اسدی» گفت: می‌ترسم این امر پا نگیرد؛ زیرا اولین کسی که بیعت کرد دارای دستی لرزان است؛ «لأنَّ أوَّلَ یَدٍ بایعتهُ سَلَّاء» پس از آن زبیر بیعت کرد و همه بیعت کردند؛ جز محمد بن سلمه، عبدالله بن عمر، اسامه بن زید اسامه بن زید که در سال ۵۹ ه. ق از دنیا رفت، [نک: منتخب‌التواریخ، ص ۳۹۱ و ۳۹۳]، سعد بن ابی وقاص، کعب بن مالک، حسان بن ثابت، عبدالله سلام؛ اینان می‌گفتند: ما پس از آن که همه مسلمانان بیعت کردند خواهیم کرد! ولی در عمل به وعده خود وفا نکردند و به امام نپیوستند.

ص: ۳۱۹

مجتبی علیه السلام» به قتل رسیدند. (۱) هیجده روز پس از شهادت امیرمؤمنان علی علیه السلام (۲) معاویه به طور ناگهانی به سوی کوفه حمله تهاجمی را آغاز کرد و تا «پُل مَنبِج» (۳) به پیش تاخت. در این هنگام بود که امام مجتبی علیه السلام به ناچار «حجر بن عدی» را مسؤول بسیج عمومی مردم نمودند و خود، فرمان «جهاد فی سبیل الله را صادر کردند. (۴) حرکت امام مجتبی علیه السلام یک حرکت بازدارنده و دفاعی بیش نبود، چون از راه نبرد، پیشگیری این سیل بنیان کن برای امام مجتبی علیه السلام میسر نبود، از راه صلح- که معاویه نیز جهت فریب افکار عمومی از آن دم می‌زد و آن را حربه تبلیغاتی خود قرار داده بود- خواست تا تهاجم معاویه را متوقف سازد و از او پیمان گرفتند تا:

الف: براساس کتاب خدا عمل کند.

ب: خلافت را بعد از خودش، به شورای مردم واگذار نماید.

ج: تبلیغات ضد امیرمؤمنان علیه السلام را کنار گذارد. (سب و لعن را ترک کند).

د: مزاحم هیچ‌یک از شیعیان نگردد.

ه: عدالت را در جامعه برقرار سازد و حق هر کس را به اهلش برساند.

معاویه به این خواسته‌ها تعهد سپرد و سوگند یاد کرد که بدان‌ها عمل کند (۵) که «البته به هیچ‌یک از آن‌ها عمل نکرد. (۶) امام مجتبی علیه السلام با این عمل، هم تبلیغات نادرست و غیر واقعی صلح‌طلبی! معاویه (۷) را، که در کام بسیاری از همراهان امام علیه السلام شیرین آمده بود، خنثی کردند، که ضمن آن، خوی ددمنشی و سیمای کریه معاویه برای همگان آشکار گردید.

۱- مناقب، ج ۴، ص ۳۲.

۲- یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۴.

۳- «منبج» بروزن مجلس، ناحیه‌ای است در حلب سوریه، نک: مفید: ارشاد، ص ۱۷۱.

۴- مناقب، ج ۴، صص ۳۲ و ۳۳؛ فصول‌المهمه، ص ۱۶۱.

۵- مناقب، ج ۴، ص ۳۸؛ فصول‌المهمه، ص ۱۶۱.

۶- ارشاد مفید، ص ۱۹۱.

۷- مناقب، ج ۴، ص ۳۳.

ص: ۳۲۰

پس از این پیمان ترک مخاصمه بود که مردم، در واقع، آن سوی چهره کریه معاویه را بازشناختند و دانستند که او به هیچ قانون و میثاقی پایبند نیست و همچنین عمل امام مجتبی علیه السلام زمینه پیروزی انقلاب کربلا را فراهم می‌ساخت و بر همین اساس بود که امام مجتبی علیه السلام فرمودند: آنچه که من از راه صلح و امضای پیمان ترک مخاصمه، به اسلام خدمت کرده‌ام، بهتر است از آنچه که آفتاب بر آن می‌تابد. (۱) همچنان که قرآن نیز از صلح حدیبیه به‌عنوان «فتح مبین» یاد می‌کند و می‌فرماید: **إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا**. (۲) چرا امام حسن علیه السلام صلح با معاویه را پذیرفت و بدان تن داد؟

امام مجتبی علیه السلام، از راه پذیرش صلح، سدی در برابر حرکت ظالمانه معاویه ایجاد نمود و معاویه را بر سر دوراهی قرار داد که قبول هر کدام معاویه را از اهداف پلیدش باز می‌داشت؛ زیرا در صورت پایبندی به بندهای قطعنامه، معاویه از دستیابی به استقرار حکومت در خاندان خود محروم می‌گشت؛ و در صورت تخلف از مواد مورد مصالحه، چهره وی برای همگان زیر سؤال می‌رفت؛ و سرانجام؛ ضربه‌ای سخت و کاری بر او وارد می‌شد. ولی وی - که خود را بر سر دوراهی دید - راه دوم را برگزید و چهره پوشیده خود را با دستان خود برای همگان آشکار ساخت.

از طرف دیگر، اگر امام مجتبی علیه السلام تن به صلح تحمیلی نمی‌دادند چه می‌شد؟

پاسخ این پرسش را باید با دقت در اوضاع سیاسی - اجتماعی آن روز جستجو کرد.

معاویه با لشکر و نیروی مسلحی آماده، هنگامی یورش خود را به سوی امام مجتبی علیه السلام آغاز کرد که:

الف: شهادت علی مرتضی علیه السلام تاحدودی شیرازه لشکر اسلام را از هم گسیخته بود.

ب: مردم نیز بر اثر جنگ‌های سه گانه (صفین، جمل و نهروان) و تبلیغات آنچنانی دشمنان علیه حکومت حق، صحنه را خالی کرده بودند.

ج: لشکر امام مجتبی علیه السلام یکدست نبودند؛ یعنی سپاه امام مجتبی علیه السلام در اطاعت از

۱- منتهی الآمال، ص ۱۶۴.

۲- فتح: ۴۸.

ص: ۳۲۱

رهبری امام مجتبی علیه السلام، هم عقیده نبودند. در این خصوص ابن شهر آشوب (۱) و شیخ مفید در (۲) می‌نویسند: «شَرکت کنندگان در جنگ علیه معاویه، پیرو اعتقادات مختلف بودند.

برخی از شکاکان بودند که از شرکت کنندگان در جنگ صفین و نهروان نیز به حساب می‌آمدند ولی آن روز در شک و تردید به سر می‌بردند؛ برخی از خوارج و بعضی نیز از فتنه‌جویان، مزدبگیران، دنیاطلبان و بعضی دیگر از یاران و شیعیان بودند. و بر این اساس بود که دروغ و شایعه‌پراکنی معاویه، که می‌گفت: من با امام مجتبی علیه السلام صلح کرده‌ام، جز در گروهی خاص، در بقیه مؤثر افتاد».

ابن صباغ مالکی در کتاب نفیس خود (۳) می‌نویسد: «آن‌گاه که امام مجتبی علیه السلام مردم را به حرکت به سوی معاویه فراخواند، مردم چندان استقبال نکردند و سپس جمعیتی دور امام جمع شدند. این گروه مرکب از: گروهی از شیعیان او و پدرش، جمعی از خوارج و طرفداران حکمیت و برخی از دنیاطلبان که تنها به خاطر حضور رؤسای خود، پیوسته بودند. به هر حال همراهان امام علیه السلام برخلاف همراهان معاویه یکدست نبودند و لذا شایعه‌سازی‌ها و دروغ‌پراکنی‌های معاویه به سرعت در آنها مؤثر افتاد و نیز اطاعت لازم را نسبت به امام علیه السلام اظهار نمی‌کردند و همین امر خود هزاران مفسده را در لشکر، باعث گشته بود».

د: معاویه در ارکان سپاه امام مجتبی علیه السلام نفوذ کرد و سران و فرماندهان را یکی پس از دیگری به نوعی، خرید و به سوی خود جذب کرد. (۴) و رفتن هریک از آنها در تزلزل و شکاف میان لشکر امام علیه السلام بی‌اثر نبود.

ه: معاویه نامه‌ای به امام مجتبی علیه السلام نوشت. این نوشته که حاوی اعلام صلح یک‌جانبه از سوی معاویه بود، معاویه را فردی صلح‌جو و امام مجتبی علیه السلام را جنگ‌طلب معرفی می‌کرد. متن آن را بلاذری در کتاب معروف خود انساب‌الأشراف آورده است.

۱- مناقب، ج ۴، ص ۴۳.

۲- ارشاد، ص ۱۸۹.

۳- الفصول المهمه، ص ۱۶۱.

۴- مناقب، ج ۴، ص ۳۳ و اثبات‌الوصیه، ص ۱۵۶.

ص: ۳۲۲

نامه معاویه:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هذا كتاب للحسن بن عليّ، من معاوية بن أبي سفيان، إني صالحتك على أن لك الأمر من بعدى، و لك عهد الله و ميثاقه و ذمته و ذمّة رسوله محمّد صلى الله عليه و آله، و أشدّ ما أخذ الله على أحد من خلقه من عهد و عقد (ان) لا أبغيك غائله و لا مكروهاً و على أن أعطيك فى كلّ سنه ألف ألف درهم من بيت المال، و على أن لك خراج «فسا» و «دراجرد»، تبعث إليهما عما لك و تصنع بهما ما بدا لك». (۱)

در این نامه چند نکته قابل تأمل است:

- ۱- صلح یکجانبه و غیر مشروط از سوی معاویه.
 - ۲- امامت و زعامت پس از معاویه با امام حسن علیه السلام باشد.
 - ۳- سوگندهای آنچنانی در جهت اثبات صداقت معاویه.
 - ۴- قول و قرار بر ایجاد آرامش اجتماعى و پرهیز از هرگونه غائله آفرینی و تفرقه افکنی.
 - ۵- پرداخت مبلغ هزار میلیون درهم در سال، جهت تأمین مخارج امام علیه السلام.
 - ۶- در اختیار قرار دادن خراج دو منطقه به امام حسن علیه السلام.
- و- معاویه در پی نامه فوق، نامه‌ای دیگر نیز به سوی امام علیه السلام فرستاد و این نامه عبارت بود از کاغذی سفید که فقط معاویه زیر آن را امضا کرده بود و پیغام داده بود، هرگونه شروطی را که مورد نظر تو است در آن بنویس. (۲)***
- با توجه به نکات فوق و وضعیت خاص آن روز، اگر امام علیه السلام از طریق امضای صلح در برابر معاویه سدی ایجاد نمی کرد، بی گمان معاویه به پیش می تاخت و اساس و ریشه اسلام، اهل بیت و تشیع را بدون کمترین زحمتی از میان می برد و بر اوضاع مسلط می شد

۱- انساب الأشراف، ج ۲، ص ۴۳.

۲- همان، ص ۴۳.

ص: ۳۲۳

و افکار عمومی نیز وی را چندان زیر سؤال نمی‌برد و چه بسا امام علیه السلام زیر سؤال می‌رفتند!

از این رو، بهترین راه و مؤثرترین اقدام، همان بود که امام مجتبی علیه السلام بدان پرداختند.

– امام علیه السلام با دیدن اوضاع نابهنجار همراهان خود، که چند دستگی و تشّت آراء در میان آنها بیداد می‌کرد، خطبه‌ای خواندند؛ و در ضمن آن، پیشنهاد معاویه را در رابطه با صلح مطرح ساختند. بیشتر مورّخان نامی، این خطبه را در کتاب خود آورده‌اند.

ابن اثیر در «اسدالغابه» (۱) این خطبه را مورد توجه خویش قرار داده است. دقت در این خطبه موقعیت سیاسی – اجتماعی آن روز را روشن می‌سازد.

در ضمن خطبه امام علیه السلام آمده است:

«ألا- إن معاوية دعانا إلى أمر ليس فيه عزّ ولا- نصفه فان أردتُم الموتَ ردّناهُ عَلَیْهِ وَ حاکمناهُ إلى الله عزّ و جلّ بظنّ السّیوف، وإن أردتُم الحیاةَ قیلناهُ وأخذنا لکم الرّضا، فناداه القومُ من کلّ جانبٍ: البقیةُ البقیةُ، فلما أفردوه أمضی الصّلح» (۲).

«معاویه ما را به کاری فرا می‌خواند که عزّت ما در آن نیست و انصاف در آن رعایت نشده است. اگر آماده شهادتید، پیشنهاد وی را رد کنیم و کار را به خدا بسپاریم و قضاوت را به شمشیرها احاله کنیم ولی اگر به فکر زندگی دنیوی می‌باشید، ما بدان رضایت دهیم، در این هنگام، شنوندگان از هرسوی ندا دردادند، ماندن و زندگی را انتخاب می‌کنیم. وقتی که او تنها ماند و همه به ترک محاربه رأی دادند، پیشنهاد معاویه راجع به صلح را پذیرفت.»

۱- ج ۲، ص ۱۳.

۲- نک: مناقب، ج ۴، صص ۳۳-۳۴ و فصول المهمه، ص ۱۶۴

در «المستطرف» ص ۱۳۰ چاپ بیروت آمده است: معاویه در بالای منبر مدینه اظهار داشت: پسر علی، کیست؟ – امام مجتبی علیه السلام از جای برخاست، پس از حمد و ثنای الهی گفت: پروردگار کسی را مبعوث به رسالت نکرد جز آن که برای او دشمنانی از ستمگران و مجرمان قرار داد، و سپس فرمود: من، پسر علی هستم و تو پسر صخر. من پسر فاطمه هستم و تو پسر هند. مادر بزرگ من خدیجه است و مادر بزرگ تو قیله، یکی از زنان بدنام عرب جاهلی خدا لعنت کند هر یک از ما را که حسب و نسب او پست تر و یادش کمتر و کفرش بیشتر و نفاقش شدیدتر است.

ص: ۳۲۴

از دقت در این خطبه، نکات ذیل به دست می‌آید:

- ۱- مردمی که در کنار امام حسن علیه السلام گرد آمده بودند، از حیث روحیه و عقیده، هیچ شباهتی به مردمی که به همراهی امیرمؤمنان علیه السلام در جنگ جمل و صفین و نهروان شرکت جسته بودند نداشتند.
 - ۲- معاویه حربه صلح‌جویی را به دست گرفت و از این راه پیشاهنگ آرامش و آسایش‌طلبی شد؛ «ألا و إن معاویة دعانا إلى أمرٍ...».
 - ۳- امام علیه السلام همگان را به سرانجام صلح هشدار دادند که عزت و انصاف در صلح با معاویه برچیده می‌شود؛ و از این راه نظر منفی خود را در خصوص پذیرش صلح‌نامه به سمع مردم رساندند؛ تا بعدها نگویند ما از عواقب آن بی‌اطلاع بودیم.
 - ۴- امام علیه السلام وقتی که از مردم نظر خواستند، همه (اکثریت)، یکباره فریاد برآوردند: «البقیة البقیة»؛ (ما خواستار زندگی هستیم) و به تصریح، از امام علیه السلام خواستند تا به «صلح» تن دهند.
 - ۵- ابن‌اثیر، در پایان خطبه، جمله «لما أفردوه»؛ «هنگامی که او را تنها گذاشتند» را افزوده است. این گویای تصمیم‌گیری مردم است که قبل از امام علیه السلام صلح را پذیرفته بودند. وگرنه، در شجاعت امام مجتبی علیه السلام که سخنی نیست و قهراً راه سرکوبی باطل را ادامه می‌داد. (۱)***
- امام مجتبی علیه السلام بعد از پذیرش صلح، در میان مردم خطبه‌ای خواند و در ضمن آن، این چنین فرمود:
- «إن معاویة نازعنی حقاً هو لی، فترکتہ لصلاح الأمة وحقن دمائها...» (۲).
- «معاویه، در باره حق (حکومت)، که از آن من است، با من به نبرد پرداخت و من جهت رعایت مصالح جامعه و پیشگیری از خونریزی (نسل‌کشی) مسلمین، آن را

۱- نک: مناقب، ج ۴، ص ۳۳-۳۴ و فصول‌المهمه، ص ۱۶۴.

۲- احقاق الحق، ج ۱۹، ص ۳۵۰.

ص: ۳۲۵

رها کردم».

و نیز در جمع گروهی از خواص که از ایشان راز اصلی امضای معاهده با معاویه را جويا شده بودند فرمود:

«... و اِنِّي لَمْ اَفْعَلْ مَا فَعَلْتُ اِلَّا اِبْتِغَاءً عَلَيْكُمْ». (۱)

«من به چنین مسأله‌ای تن در ندادم جز برای پیشگیری از نسل‌کشی (... که معاویه در میان شما به آن دست می‌زد).»

البته از معاویه جز این، انتظار نمی‌رفت؛ زیرا موقعیت سیاسی-اجتماعی آن روز معاویه، در باب دست زدن به چنین عملی، مهیا بود؛ معاویه گروه خوارج را- هرچند که با او بد بودند ولی چون با خط حق دشمنی می‌ورزیدند و نیز امیرمؤمنان علیه السلام را از پای درآورده بودند- چندان کاری نداشت و گروه اهل تردید (کسانی که برایشان اهمیتی نداشت که در رأس مخروط حکومت، معاویه قرار گیرد یا امام حسن مجتبی علیه السلام) از همراهان امام علیه السلام نیز خود را با قدرت حاکم تطبیق می‌دادند. و دنیاطلبان و منافقان در سپاه امام مجتبی علیه السلام، جهت دریافت پاداش‌ها به معاویه خوش آمد می‌گفتند. فقط شیعیان راستین بودند که در معرض خطر قرار داشتند.

در کتاب کشف‌الغمه آمده است: جماعتی از رؤسای قبایل در لشکر امام علیه السلام برای معاویه نوشته بودند: «به حرکت خود ادامه بده و اگر بخواهی، امام مجتبی علیه السلام را تسلیم تو کنیم و یا آن‌که او را از پای درآوریم». (۲) چنانکه معاویه یک میلیون درهم برای فرمانده امام؛ یعنی قیس بن سعد بن عباده فرستاد و به او پیام داد: یا به ما ملحق شو یا دست از جنگ بردار و آن را رها کن، او نپذیرفت و گفت: «تَخَذَ عُنِي عَن دِينِي»؛ «می‌خواهی دین مرا از من بریایی»، ولی متأسفانه فرمانده اول امام مجتبی علیه السلام؛ یعنی عبیدالله بن عباس در برابر درخواست معاویه تسلیم شد، پول‌ها را گرفت و با هشت هزار سرباز تحت امر خود به معاویه پیوست.

۱- کشف‌الغمه، ص ۵۴۰.

۲- کشف‌الغمه، ص ۵۴۰.

ص: ۳۲۶

معاویه همواره میان لشکر امام شایع می‌کرد که قیس با معاویه صلح کرد، چنانکه شایع کرده بود امام حسن با معاویه آشتی کرد. (۱) در باطن امر، اکثریت جامعه آن روز به‌طور مستقیم و غیرمستقیم با معاویه همراهی داشتند و تنها گروه مورد نظر معاویه، شیعیان و پیروان راستین بودند که معاویه به‌خوبی به برکندن و از میان بردن آنان می‌پرداخت؛ و جامعه برای حکومت بلامنازع خاندان معاویه مهیا می‌شد و هیچ مدافعی برای خط حق، باقی نمی‌ماند و جریان امور بر وفق مراد او پیش می‌رفت. (۲) وانگهی، اگر امام علیه السلام از پذیرش صلح پیشنهادی معاویه سر باز می‌زد، همراهان آن حضرت، وی را به‌عنوان شخصی مخالف صلح و آرامش و فردی آشوب‌طلب در جامعه می‌کشتند! و یا تحویل معاویه می‌دادند؛ زیرا برخی از گروه‌های مردمی، سعی داشتند تا برای روز مبادای خود نیز فکری کرده باشند.

حمدالله مستوفی (۳) می‌نویسد: پس از امضای ترک مخاصمه، عمرو بن عاص، به معاویه گفت: از امام مجتبی [بخواه تا در میان جمع به منبر رود و از عزل خود و خلافت معاویه سخن بگوید، معاویه با التماس همین مسأله را از امام علیه السلام خواستار شد. امام علیه السلام به منبر رفت و این چنین گفت: «أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ أَحْمَقَ الْحَقِّقِ الْفُجُورِ وَأَكْيَسَ الْكَيْسِ الثَّقِيِّ وَإِنَّ هَذَا الْأَمْرَ الَّذِي تَنَازَعْنَا فِيهِ أَنَا وَمَعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سَفْيَانَ، أَمَّا إِنْ كَانَ هُوَ حَقُّهُ الَّذِي هُوَ أَحَقُّ مِنِّي بِهِ فَتَرَكَتْ لَهُ أَوْ كَانَ حَقِّي فَتَرَكَتْ عَنْهُ طَلِبًا لِصَلَاحِ الْمُسْلِمِينَ وَأَنِّي قَدْ أَقْرَرْتُ عَلَى مَعَاوِيَةَ لَكُمْ عَهْدَ اللَّهِ وَمِيثَاقَهُ أَنْ يَعْدَلَ بَيْنَكُمْ وَيُؤْفَرَ عَلَيْكُمْ وَلَا يُؤْخَذَ فِيهِ أَحَدٌ بِأَخِيهِ وَلَا يَرْدُ وَلَا شَيْءٌ كَانَ لَهُ فِي هَذِهِ الْحُرُوبِ».

و سپس نگاهی به معاویه کرد و فرمود: آیا همین نیست؟ (معاویه که غافلگیر شده بود) گفت: بلی، امام علیه السلام فرمود: «وَإِنْ أَدْرَى لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ، قَالَ: رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ، وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ».

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۴.

۲- مناقب، ص ۴۹۰ و فصول المهمه، ص ۱۶۲.

۳- تاریخ گزیده، ص ۲۰۰.

ص: ۳۲۷

برخورد امام علیه السلام، برای معاویه گران آمد و روی به عمرو عاص کرده، گفت: مرا به کاری واداشتی که اصلاً در شأن من نبود. خطبه امام و برخورد او و کلماتش، همه حکایت از غربت حق و ضعف و ناتوانی مسلمانان داشت؛ از این رو، امام مجبور شدند تا با اکثریت مردم همراه خود! همگام باشند، همچنان که امیر مؤمنان علیه السلام در صفین مجبور شد به حکمیت رضایت دهد؛ و اینجاست که امام حسن علیه السلام در پاسخ این است که امام حسین علیه السلام با دیدگانی اشک آلود به امام مجتبی علیه السلام عرضه داشت: «چرا خلافت را تسلیم معاویه نمودید؟»؟؟؟

امام مجتبی علیه السلام پاسخ دادند: «الَّذِي دَعَا أَبَاكَ فِيمَا تَقَدَّمَ»؛ (۱)

«همان عاملی که پدرت را بر آن داشت تا پیشنهاد حکمیت از سوی معاویه را در صفین بپذیرد، من نیز گرفتار همان عامل گشته‌ام.» (۲) کوتاه سخن آن که: سیاستمداران راستین و رهبران واقع بین، به ویژه رهبران الهی که «معصوم» اند، همیشه موارد برتر را مد نظر خود دارند.

امام مجتبی علیه السلام به «مسروق» می‌فرماید: «... نَدَبْنَا لِسِيَّاسَةِ الْأُمَّةِ»؛ (۳)

«خداوند متعال ما را سیاستمدار امت خوانده است»؛ یعنی، سیاستمدار راستین، ما هستیم نه دیگران، که براساس خدعه و نیرنگ عمل می‌کنند.

در نبرد خونین صفین، آنگاه که محمد حنفیه از پس جنگاوران بنی‌ضُبّه برنیامد و ناکام بازگشت، امام حسن علیه السلام وارد میدان شد و آنچنان دلیرانه جنگید که وقتی به قرارگاه بازگشت از نیزه‌اش خون می‌چکید، صورت محمد حنفیه از شرمندگی سرخ گردید، امام امیرمؤمنان علیه السلام به او گفت: «لَا تَأْتَفُ فَإِنَّهُ ابْنُ النَّبِيِّ وَ أَنْتَ ابْنُ عَلِيٍّ» (۴) و بدین‌وسیله امام از او دلجویی به عمل آورد.

۱- سفینه البحار، ماده «حسن»، ص ۲۵۸.

۲- اگر طرح این پرسش از سوی امام حسین علیه السلام صحت داشته باشد، برای این بوده که امام مجتبی علیه السلام با پاسخ قانع کننده خود، فلسفه صلح خود را برای مردی که از آن آگاهی نداشتند تبیین نماید.

۳- مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۵۲۷؛ الکامل، ج ۳، ص ۴۰۷.

۴- بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۴۵.

ص: ۳۲۸

براین اساس است که وقتی به امام علیه السلام گفته شد چرا تن به صلح دادی؟ پاسخ دادند:

«كَرِهْتُ الدُّنْيَا، وَرَأَيْتُ أَهْلَ الْكُوفَةِ قَوْمًا لَا يَتَّقُ بِهِمْ أَحَدٌ أَبَدًا إِلَّا غَلَبَ، لَيْسَ أَحَدٌ مِنْهُمْ يُوَافِقُ آخِرًا فِي رَأْيٍ وَلَا هَوًى، مُخْتَلِفِينَ، لَا تَبِيَّةَ لَهُمْ فِي خَيْرٍ وَلَا فِي شَرٍّ» (۱)

«از دنیا بیزار شدم و اهل کوفه را مردمی یافتم که هیچ کس بر آنها اعتماد نکرد، جز آن که شکسته شد، آراء و خواسته‌های آنان متضاد و مختلف است و آنان در خیر و شر، قدرت اراده و تصمیم‌گیری را از دست داده‌اند.»
یعقوبی در رابطه با راز توجه امام به صلح می‌نویسد:

«فَلَمَّا رَأَى الْحَسَنُ أَنَّ لِقْوَةَ بَنِي وَهَبٍ وَأَصْحَابِهِ قَدْ افْتَرَقُوا عَنْهُ فَلَمْ يَقُومُوا لَهُ، صَالِحٌ مُعَاوِيَةَ» (۲)

«وقتی امام حسن علیه السلام مشاهده کرد که از توان نظامی‌اش کاسته شده، چون سربازانش طریق بی‌وفایی را پیشه خود ساخته‌اند، ناگزیر به صلح با معاویه تن داد.»

حقیقت مسأله آن است که وقتی امام مجتبی علیه السلام احساس کرد شکست لشکر او در برابر سپاه معاویه حتمی است، با پذیرفتن صلح تحمیلی به پیروزی سیاسی خود حتمیت بخشید و در این جا باید گفت: معاویه بازی خورد، گرچه به ظاهر پیروز شد و اگر به جنگ ادامه می‌داد به مقصود خود می‌رسید و در آن صورت از پای درآوردن و کشتن شیعیان برای او دارای مشروعیت سیاسی بود و مقبولیت عامه هم عشق به معاویه و یا کینه نسبت به امام را به همراه داشت ولی با امضای صلح‌نامه این برگ برنده از دست معاویه خارج شد و او پس از چندی، به‌عنوان کسی مطرح شد که از پیمان‌ها عدول نموده، پای‌بند به هیچ‌گونه پیمانی نیست.

۱- انساب الأشراف، صص ۴۲ و ۴۴.

۲- یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۴.

ص: ۳۲۹

متن صلحنامه

امام مجتبی علیه السلام پس از در میان نهادن نامه‌های معاویه، با همراهان و نظرخواهی از مردم و پذیرفته شدن صلح تحمیلی معاویه، از طرف مردم، کاغذ سفیدی که از سوی معاویه، پایین آن مهر و امضا شده بود، مورد توجه خویش قرار داد و روی آن نوشت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَذَا مَا صَالَحَ عَلَيْهِ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ - مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ.

صَالِحُهُ أَنْ يُسَلِّمَ إِلَيْهِ وَلَايَةَ أَمْرِ الْمُسْلِمِينَ عَلَيَّ أَنْ يَعْْمَلَ فِيهَا بِكِتَابِ اللَّهِ، وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ وَ سِيرَةِ الْخُلَفَاءِ الصَّالِحِينَ، وَعَلَى أَنَّهُ لَيْسَ لِمُعَاوِيَةَ أَنْ يُعْهَدَ لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْ يَكُونَ الْأَمْرُ سُورِي وَالنَّاسُ آمِنُونَ حَيْثُ كَانُوا عَلَيَّ أَنْفُسِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ وَذَرَارِيهِمْ وَعَلَى أَنْ لَا يَبْغَى لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ غَائِلَةٌ سِرًّا وَلَا عَلَانِيَةً، وَعَلَى أَنْ لَا يُخِيفَ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِهِ». (۱)

ولی معاویه پس از چندی، خطبه‌ای خواند و چنین گفت: «أَلَا إِنِّي كُنْتُ شَرَطْتُ فِي الْفِتْنَةِ شُرُوطًا أَرَدْتُ بِهَا الْأَلْفَةَ وَوَضَعْتُ الْحَرْبَ، أَلَا وَإِنَّهَا تَحْتَ قَدَمِي». (۲)

او در این خطبه به‌طور رسمی اعلام کرد: همه آن شروط را زیرپای خود می‌نهد!

این سخن، اولین هشدار از سوی معاویه به صلح‌جویان همراه امام مجتبی علیه السلام بود و نیز اولین دلیل بر صدق نظر امام مجتبی علیه السلام؛ زیرا او مخالف صلح بود و پس از اظهار نظر همراهان، مجبور شد تا بدان تن دهد و نیز این سخن معاویه به آسانی ددمنشی او را آشکار ساخت و این هویدا شدن میوه آن شروط و ثمره آن امضا از سوی امام علیه السلام است.

واقعیت قضیه این است که امام علیه السلام سر دو راهی قرار گرفته بود:

۱- سپردن ولایت امر مسلمین به معاویه.

۲- جنگیدن با پسر ابوسفیان.

۱- انساب الأشراف، ج ۲، ص ۴۴.

۲- همان، ص ۴۷.

ص: ۳۳۰

جنگی نابرابر که سرانجام به پیروزی معاویه و نسل‌کشی از سوی او در میان مؤمنان و خاندان عترت می‌انجامید و در آن صورت حیات اسلام تهدید به نابودی می‌شد؛ زیرا معاویه، طالب سلطنت و امپراتوری بود، نه اوج گسترش اسلام و تعالیم حیاتبخش آن. او با سیاست اهریمنی ویژه‌ای، ظاهر اسلام را باقی گذارده، روح آن را برای همیشه، محکوم به فنا و فراموشی کرد. براین اساس، امام مجتبی علیه السلام، جهت احتراز از عدم تحقق امر دوم، راه حل اول را به ناچار پذیرفت و در برابر اعتراض برخی از یاران فرمود:

«أَنَا فَعَلْتُ مَا فَعَلْتُ إِنْ قَاءَ عَلَيْكُمْ»؛ (۱)

«به امضای صلح‌نامه تن دادم تا شما باقی بمانید.»

نیز می‌فرمود: «فَتَرَكْتَهُ لِيَصِلَ إِلَى أُمَّةٍ مُّحَمَّدٍ وَ حِقْنِ دِمَائِهَا»؛ «خلافت را در راستای مصلحت جامعه و حفظ امت و پیشگیری از خون‌ریزی (نسل‌کشی) ترک کردم.»

قابل ذکر است که پس از شهادت امام مجتبی علیه السلام شیعیان به امام حسین علیه السلام نامه تسلیت نوشتند و خاطر نشان کردند:

«... الْمُتَنْظِرُ لِأَمْرِكَ»؛ (۲)

«ما منتظر دستور تو هستیم.»

پرسش ۶: چرا امام حسین علیه السلام در زمان معاویه قیام نکرد؟

پاسخ: برای روشن شدن پاسخ پرسش فوق، باید به چند نکته توجه کرد:

اولاً: موقعیت دوران امام حسن مجتبی علیه السلام را نمی‌توان با موقعیت دوران امام حسین علیه السلام یک‌سان دانست. همانگونه که پیشتر اشاره شد، اگر امام مجتبی علیه السلام هم در دوران امام حسین علیه السلام و یزید، به سر می‌برد، بی‌تردید همچون او عمل می‌کرد؛ چنانکه امام حسین علیه السلام نیز در دوران امام مجتبی علیه السلام به بیعت تحمیلی با معاویه تن داد و حدود ده سال خلافت معاویه را تحمل کرد.

ثانیاً: عمل کرد معاویه پس از انعقاد صلح تحمیلی، موجب بیداری مؤمنان شد؛ زیرا در پرتو صلح تحمیلی، چهره واقعی و پنهان بنی‌امیه افشا شد. گرچه خواص جامعه، از ماهیت معاویه و پیروانش آگاه بودند و به یاد داشتند که پس از روی کار آمدن عثمان، ابوسفیان، (پدر معاویه) بر بالای قبر حمزه سیدالشهدا علیه السلام حاضر شد و لگد بر آن کوبید

۱- انساب‌الاشراف، ج ۲، ص ۴۸.

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۷.

ص: ۳۳۱

و گفت: «یا حَمَزَةَ إِنَّ الْأَمْرَ لِلَّذِي كُنْتَ تُقَاتِلُنَا عَلَيْهِ بِالْأَمْسِ، قَدْ مَلَكَنَاهُ الْيَوْمَ، وَكُنَّا أَحَقَّ بِهِ مِنْ تَيْمٍ وَعِدِيٍّ...»؛ «ای حمزه، ما وارث حکومت همان دینی شدیم که جهت موفقیت آن با ما می‌جنگیدید، دیروز با جنگ قدرت آن را از دست ما خارج ساختید، لیکن امروز بار دیگر بر شما پیروز شدیم و قدرت شما را نابود کردیم...» (۱) معاویه که ظاهر فریبنده‌ای داشت، به گونه‌ای عمل می‌کرد که باعث رسوایی خود و اطرافیان نشود و چهره خود را فاش نسازد، لیکن یزید اهل رعایت نبود و حفظ ظاهر نمی‌کرد و حتی دستورالعمل معاویه را نادیده می‌گرفت، تا آنجا که معاویه از یزید خواست چنانچه برحسین علیه السلام پیروز گشت، وی را به خاطر قرباتی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد، به قتل نرساند؛ «يَا يَزِيدُ إِنَّكَ إِنْ تَطَفَّرَ بِالْحُسَيْنِ فَلَا تَقْتُلْهُ، وَادْكُرْ فِيهِ الْقَرَايَةَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ». (۲)

اما یزید به این توصیه پدرش عمل نکرد.

بنابراین، برای امام حسین علیه السلام راهی جز دست یازیدن به قیام خونین وجود نداشت و این تنها راهی بود که می‌توانست تقابل میان حق و باطل را آشکارتر و شعله‌ورتر سازد و اهل باطل و سردمداران آن را به سقوط نزدیک تر کند.

پرسش ۷: حکومت نامشروع در نگرش اسلامی کدام است؟!

اشاره

پاسخ: بیان کوتاه، معروف و پرارج امام هفتم علیه السلام حقیقت مورد نظر را به بهترین وجه بازگو می‌کند که فرمودند:

«إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ، حُجَّةَ ظَاهِرَةٍ وَحُجَّةَ بَاطِنَةٍ، فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَيْمَةُ، وَأَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ». (۳)

«البته از سوی خدا، در میان مردم، دو رهبر و حجت الهی وجود دارد؛ رهبری ظاهری و رهبری باطنی؛ رهبر ظاهری، رسولان، انبیا و امامان معصوم علیهم السلام

۱- نک: انوارالنعمانیه، ج ۳، ص ۲۳۸.

۲- نک: علامه جزائری، انوارالنعمانیه، ج ۳، ص ۲۳۸.

۳- تحف العقول، مبحث امام هفتم، ص ۲۸۵، چاپ بیروت.

ص: ۳۳۲

هستند، اما رهبر باطنی، عقل آدمی است.»

از دقت در بیان فوق این حقیقت آشکار می‌گردد که:

الف: حکم از آن خداست **إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ** و فقط کسانی که از سوی خداوند متعال به‌عنوان راهبر، برگزیده شده و به جامعه بشری معرفی گردیده‌اند، حق حکومت و زعامت و رهبری مردم را دارند.

ب: هیچ‌گاه دنیا از وجود این دو خالی نمی‌شود؛ زیرا «اگر یک لحظه زمین بدون حجت الهی باشد، اهل خود را نابود می‌کند». (۱)

ج: رهبری الهی ظاهری در هر دوره‌ای در سیمای «رسول» یا «نبی» یا «امام» برای مردم محقق و مقرر است. و از زمان پیدایش آدم تا انقراض عالم، در مجموع، جوامع بشری را تحت پوشش خود دارد.

نتیجه: در دوران زمامداری معاویه، شیعه بر اساس «نظریه امامت معصوم علیهم السلام»، حاکمیت وی را نامشروع می‌دانستند؛ زیرا او در برابر خلیفه‌ای که از سوی خدا و خلق برگزیده شده بود ادعای خلافت داشت.

البته معاویه از آنجا که فضایی آکنده از رعب و وحشت ایجاد کرده و در چنان فضایی بر مردم حکومت می‌کرد و مردم به ناچار او را تحمل می‌کردند، ولی انقراض حکومتش را انتظار می‌کشیدند؛ که ناگهان با مسأله‌ای جدید به نام ولایتعهدی یزید روبه‌رو شدند و از آن زمان زمزمه مخالفت‌ها در هر نقطه از جهان اسلام کم و بیش بالا گرفت.

پیشنهاد مغیره

مغیره بن شعبه استاندار (والی) کوفه بود، معاویه تصمیم گرفت او را از این سمت عزل کرده، به جای او سعید بن عاص را به استانداری آنجا نصب کند اما مغیره که عاشق مقام و منصب بود، به فکر افتاد تا با مطرح ساختن مسأله ولایتعهدی یزید به معاویه

۱- اصول کافی، ج ۱، باب احتیاج به امام، «لَوْ خَلَّتِ الْأَرْضُ مِنْ حِجَّةٍ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا».

ص: ۳۳۳

تقرب جوید. او به همین منظور به شام نزد یزید رفت و به او گفت: «یاران پیامبر از دنیا رفته‌اند و سرکردگان قریش نیز از این جهان رخت بر بسته و تنها فرزندانشان برجای مانده‌اند و اکنون تو یکی از برترین، باتدبیرترین و داناترین آن‌ها به سنت و سیاستی و من نمی‌دانم سبب چیست که امیرمؤمنان برای خلافت تو از مردم بیعت نمی‌گیرد؟»

یزید گفت: «آیا چنین کاری به انجام می‌رسد؟».

مغیره پاسخ داد: آری.

یزید با شنیدن این سخن، خود را به معاویه رساند و گفتار مغیره را برای او بازگو کرد، معاویه مغیره را احضار کرد و به او گفت: «یزید چه می‌گوید؟»

مغیره گفت: «ای امیرمؤمنان، تو خونریزی‌ها و اختلافات پس از عثمان را دیده‌ای، یزید برای تو جانشین خوبی است، از مردم برای جانشینی و خلافت او بیعت بگیر تا اگر برای تو پیشامدی رخ داد، او خلیفه و مرجع مردم باشد و خون مردم ریخته نشود و فتنه‌ای ایجاد نگردد!»

مغیره در ادامه سخنش گفت: «بیعت اهل کوفه به عهده من و از مردم بصره نیز «زیاد» برای تو بیعت خواهد گرفت و از این دو استان هم که بگذری دیگر کسی نیست با تو مخالفت کند و مخالفت آنان اثری هم نخواهد داشت».

معاویه با خوشحالی گفت: «حال که چنین است پس تو برسر منصب خود بازگرد و با اطرافیان مورد اعتماد خویش این موضوع را بازگو کن تا در آینده روی آن اقدام کنیم».

مغیره چون نزد یاران خود بازگشت، آنها از وی پرسیدند که چه کردی؟ پاسخ داد:

«وَضَعْتُ رَجُلَ مَعَاوِيَةَ فِي غَرَزِ بَعِيدِ الْغَايَةِ عَلَى أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ وَفَتَقْتُ عَلَيْهِمْ فَتَقًا لَا يُرْتَقُ أَبَدًا»؛ «یعنی پای معاویه را در رکابی گذاردم که فاصله دوطرف آن در میان امت محمد بسیار دور است و شکافی در میان آن‌ها انداختم که هیچ‌گاه پُر نشود». (۱)

پرسش ۸: آیا مردم با یزید بیعت کردند؟

اشاره

ص: ۳۳۴

پاسخ: مورخ نامور- ابن اثیر- می‌نویسد: «معاویه نخستین کس در اسلام بود که برای فرزندش یزید از مردم بیعت گرفت». (۱)
معاویه سعی داشت تا در باب رهبری اسلامی طرحی نو دراندازد و حکومت اسلامی را به صورت امپراتوری و شاهنشاهی در خاندان خود پایدار سازد، لیکن در دستیابی به این مقصود، چند مانع اساسی او را تهدید می‌کرد که آنها عبارتند از:

الف: وجود امام حسن علیه السلام

امام حسن علیه السلام در عهدنامه‌ای که به ناچار بدان تن داده و آن را امضا کرده بود، (۲) از معاویه پیمان گرفته بود تا کسی را به عنوان جانشین خود تعیین نکند (۳) و نیز امام علیه السلام وی را «امیر مؤمنان» خطاب نماید. (۴) ب: عدم شایستگی یزید برای خلافت

معاویه برای حل این دو مسأله، طرحی ریخت و در نخستین گام پس از گذشت ده سال از صلح با امام مجتبی علیه السلام (۵) و امضای معاهده، در صدد مسموم کردن و از پای درآوردن امام برآمد، (۶) و هنگامی که امام حسن علیه السلام مسموم و شهید گردید، معاویه سر بر سجده گذاشت (۷) و سپس به نقض تمام بندهای صلحنامه پرداخت و پس از رفع مانع نخست، به دفع مانع دوم از اذهان همّت گماشت، و در این راه با «زر و زور و تزویر» (شتابزده) وارد عمل شد. (۸) یزید برخلاف پدرش - معاویه - چهره کریه خود را در هاله‌ای از تظاهر و ریاکاری

۱- همان، ج ۴، ص ۱۳.

۲- الغدیر، ج ۱۱، صص ۸-۶.

۳- نک: به مبحث صلح تحمیلی، در همین کتاب.

۴- همان.

۵- سفینه البحار، ماده «حسن» و «ارشاد»، ص ۱۷۴.

۶- الکامل، ج ۳، ص ۱۹۸: تاریخ یعقوبی، ج ۲۴، صص ۱۹۶-۲۰۳.

۷- مروج الذهب، ج ۳، ص ۷: الغدیر، ج ۱۱، ص ۹.

۸- جرجی زیدان در کتاب معروف خود- تمدن اسلام، فصل سیاستمداران بزرگ، معاویه را در شمار تزویرگران مهم تاریخ می‌شمارد.

ص: ۳۳۵

پنهان نمی کرد. سیره و روش عملی یزید؛ همان سیره فرعون بود. (۱) و نیز به عنوان «السُّكْرَانُ الْخَمِيرُ» (دائم الخمر) در جامعه شهرت داشت او- یزید- نه سابقه‌ای درخشان داشت و نه از شهرتی در نیکنامی برخوردار بود. در گزارشی آمده است:

«یزید کسی است که به محارم تجاوز جنسی می کرد، شراب می نوشید و اهل نماز نبود». (۲)(۳) عبدالله بن حنظله غسل الملائکه نیز از مشاهدات خود در زندگی یزید، چنین می گوید: «... و از پیش کسی (یزید) برمی گردیم که پایبند به دین نیست؛ باده گسار است، ابزار عیش و طرب در پیش وی نواخته می شود، سگباز است، او و کارگزاران و عمالش دزدانی بیش نیستند». (۴)

- ۱- «بل کان فرعون أعدل منه فی رعیتة وأنصف منه»، مروج الذهب، چاپ بیروت، ج ۳، ص ۶۸.
- نیز در ص ۷۲ می نویسد: «ولیزید و غیره اخبار عجیبه و مثالب کثیره من شرب الخمر، و قتل ابن بنت رسول الله ولعن الوصی و هدم البیت وإحراقه، و سفک الدماء، و الفسق و الفجور، و غیر ذلك مما قد ورد فیہ الوعد بالیأس من غفرانه...».
- ۲- «ینکح الأمهات و البنات و الأخوات و یشرب الخمر و یدع الصلاة»؛ بررسی تاریخ عاشورا، چاپ دوم، ۱۳۴۷، دکتر محمد ابراهیم آیتی، مقدمه ص ۲۲، ایضاً العدالة الاجتماعية فی الاسلام- سیدقطب، چاپ دوم، مصر، ص ۱۸۱.
- ۳- «ینکح الأمهات و البنات و الأخوات و یشرب الخمر و یدع الصلاة»؛ بررسی تاریخ عاشورا، چاپ دوم، ۱۳۴۷، دکتر محمد ابراهیم آیتی، مقدمه ص ۲۲، ایضاً العدالة الاجتماعية فی الاسلام- سیدقطب، چاپ دوم، مصر، ص ۱۸۱.
- ۴- الکامل، ج ۴، ص ۱۰۳. مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۷-۸۱؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲۴، ص ۱۶۵؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۳۲ قال: و أخرج الواقدی من طرق انَّ عبد الله بن حنظله بن الغسیل قال: والله ما خرجنا علی یزید حتّی خفنا أن نرمی بالحجارة من السماء، إنّه رجل ینکح الأمهات والأولاد و البنات و الأخوات، و یشرب الخمر، و یدع الصلاة، قال: وقال الذهبی: و لما فعل یزید بأهل المدینة ما فعل مع شربه الخمر، وإتیانه المنکرات، اشتدّ علیه الناس، و خرج علیه غیر واحد و لم یبارک الله فی عمره أقول و ذکره ابن سعد ایضاً فی طبقاته ج ۵، ص ۴۷ فروی عن غیر واحد أنّهم قالوا:
- لما وثب أهل المدینة لیالی الحرّة فأخرجوا بنی امیّة عن المدینة، وأظهروا عیب یزید بن معاویة و خلافته، أجمعوا علی عبد الله بن حنظله، فأسندوا أمرهم الیه فبايعهم علی الموت و قال: یا قوم اتقوا الله وحده لا شریک له فوالله ما خرجنا علی یزید حتّی خفنا أن نرمی بالحجارة من السماء.
- إنّه رجل ینکح الأمهات و البنات و الأخوات، و یشرب الخمر و یدع الصلاة، و الله لو لم یکن معی أحد من الناس لأبلیت الله فیہ بلاءٌ حسناً، فتوایب الناس یومئذ ینبایعون من کلّ النواحی الحدیث.
- وقدمنا من عند رجل لیس له دین، یشرب الخمر، و یعزف عنده القیان، و یلعب بالکلاب، و هم اللصوص».

ص: ۳۳۶

ژوزف ماک کاپ، در کتاب «عظمت مسلمین در اسپانیا» می‌نویسد: «یزید از تخریب گران اسلام و از کفّار به‌شمار می‌آید. مادر او زنی بود از خاندان مسیحی، و ابداً با اسلام موافقتی نداشت و به اسلام تحقیر رومی داشت و شراب می‌نوشید. و یزید بی‌اندازه با تقدس و پرهیزگاری دشمنی می‌ورزید و مایل بود که اسلام را از بین ببرد.» (۱)***

ترفند معاویه جهت اخذ بیعت برای یزید

اشاره کردیم که: مغیره بن شعبه با وسوسه‌های خود در دل یزید و سپس معاویه، تمایل اخذ بیعت برای یزید را زنده کرد، چنانکه مورخان، سال پنجم هجری را سال اخذ بیعت برای یزید توسط معاویه و عمّال او می‌دانند. (۲) مورخ نامی - یعقوبی - در تاریخ خود می‌نویسد: «معاویه نامه‌ای به والی مدینه - سعید بن عاص - نوشت تا از همه مهاجر و انصار برای یزید بیعت بگیرد و تذکر داد تا به افراد سرشناسی، همچون: «حسین بن علی علیهما السلام»، «عبدالله بن زبیر»، «عبدالله بن عمر» و «عبدالرحمان بن ابی بکر» فشار نیاورد و با آنان مدارا نماید. وقتی که درخواست معاویه از سوی والی به مردم مدینه ابلاغ شد، مردم گفتند: هرچه بزرگان قوم نظر داده‌اند عملی خواهد شد و سرانجام به دنبال امتناع شخصیت‌های بزرگ مدینه از بیعت با یزید، مردم نیز به‌طور یکپارچه از بیعت سرباز زدند. والی مدینه، جریان و اوضاع مدینه را به معاویه گزارش داد. معاویه به والی مدینه نوشت: «متعرض کسی نشود، تا او در این باره فکری بکند».

معاویه در همان سال عازم سفر حج گردید و جمعیت زیادی از مردم شام را با خود حرکت داد. معاویه ابتدا وارد مدینه شد و یکبار عموم مردم مدینه را مورد نکوهش قرار داد. آن سال شخصیت‌های بزرگ مدینه جهت عمره مفرده راهی مکه شده بودند.

۱- ماک کاپ، عظمت مسلمین در اسپانیا، سال ۱۳۲۶ شمسی، ص ۴۱.

۲- منتخب‌التواریخ، ص ۳۹۲.

ص: ۳۳۷

معاویه تا موسم حج در مدینه ماند و سپس عازم مکه شد و در آنجا به دیدار رجال اهل مکه و مدینه شتافت و در اکرام و تعظیم آنان کوشید. پس از مراسم حج، آنان را به جلسه‌ای فراخواند. آنان به سیدالشهدا علیه السلام گفتند: که شما با معاویه سخن بگویید، امام علیه السلام نپذیرفت ولی عبدالله بن زبیر پذیرفت تا با معاویه سخن بگوید. معاویه پس از احترام لازم (در آن جلسه) گفت: «دیدید که چقدر با شما مهربان هستم، یزید پسر عم و برادر شماست، من فقط می‌خواهم که اسم «ولایت» روی او باشد ولی کارها در دست شماست». سکوتی کوبنده مجلس را فراگرفت. سپس عبدالله بن زبیر گفت: «ای معاویه، یکی از سه کار را می‌توانی انجام دهی: یا همچون پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را به جانشینی تعیین نکن؛ یا بسان ابوبکر شخص معینی، غیر از خانواده خود انتخاب کن و یا همچون عمر، کار را به شورا واگذار». معاویه پرسید: آیا غیر از این سه راه، راهی دیگر هست؟ عبدالله گفت: نه! معاویه روی به دیگران کرد و گفت: نظر شما چیست؟ گفتند: سخنان عبدالله بن زبیر مورد قبول است. معاویه گفت: بسیار خوب! در جلسه فردا، من هم نظر خود را اعلان خواهم کرد؛ و افزود: البته در میان کلام من کسی را حق اعتراض نیست، اگر راست گفتم به خودم باز می‌گردد و اگر دروغ گفتم، دردسرش به خودم مربوط می‌شود و هرکس مخالفت کند کشته خواهد شد.

به دنبال این تصمیم، معاویه جلسه‌ای عمومی تشکیل داد و در حضور همگان، از مردم مدینه، شام و مکه، این چندتن را نیز احضار کرد و آنان را در کنار خود جای داد. و بالای سر هر کدام، دو مأمور مسلح گماشت؛ و آنگاه خود برخاست و خطبه‌ای خواند و در ضمن آن گفت: «من نظر کردم به جامعه و دیدم در میان شما شایعات بی‌اساس وجود دارد و شایع است که حسین بن علی، عبدالله بن زبیر، عبدالله بن عمر و عبدالرحمان بن ابی‌بکر با یزید بیعت نکردند و ایشان آقای مسلمین‌اند و هم‌اکنون در جلسه حاضرند و هیچ کاری بدون مشورت با اینان استوار نیست و من خودم اینان را بدین کار فراخواندم و اینان را مطیع و فرمانبردار یافتم، و همه با یزید بیعت کردند.» در این هنگام بود که اهل شام یکباره فریاد برآوردند، چه کسی با شما مخالف است. این چند تن مهم نیستند.

ص: ۳۳۸

دستور بده تا آنان را در همین جا نابود کنیم! معاویه گفت: شگفتا! چقدر مردم با قریش بدند و در پیش آنها چیزی از ریختن خون آنان شیرین تر نیست و آنگاه گفت: ساکت شوید و دیگر این حرف را تکرار نکنید! آنان نیز براساس پیش‌بینی قبلی ساکت شدند و از جای برخاستند و بی‌تابانه به بیعت پرداختند و معاویه هم از منبر به پایین آمد و کارگزارانش به سرعت از مردم بیعت گرفتند. سپس او سوار بر مرکب شد و سراسیمه از مکه بیرون رفت. بعضی از مردم به سوی آن رجال آمده، اعتراض کردند که چرا بیعت کردید؟ و افزودند: شما می‌گفتید بیعت نخواهیم کرد! آن‌ها پاسخ دادند: معاویه دروغ گفت و شما را فریفت. مردم گفتند: پس چرا در همان جلسه اعتراض نکردید؟ گفتند: در این صورت خون ما را می‌ریخت و اثر و فایده‌ای بر آن بار نمی‌شد؛ و معاویه با تزویر خود مسأله را لوٹ می‌کرد». (۱)***

توصیه‌های معاویه به یزید

عبدالله بن زبیر:

توصیه‌های معاویه به یزید

پس از گذشت ۷۲ روز از واقعه حرّه، یزید بن معاویه در سن ۳۸ سالگی در ۱۵ ربیع‌الأول سال ۶۴ هجری در «حوران» مرد، لاشه او را به دمشق آوردند و برادرش خالد و به نقلی پسرش معاویه دوّم بر او نماز خواند و در مقبره «باب الصغیر» مدفون ساخت. (۲) معاویه پیش از مرگش، به پسرش یزید گفت: من از همگان برای بیعت گرفتم و خلافت را برای تو مهتّا ساختم: «و لم يتخلف عن بيعتك إلّا أربعة، الحسين، و عبدالله بن عمر، و ابن زبیر، و عبدالرحمان بن أبي بكر»؛ «جز چهار تن؛ حسین، عبدالله بن عمر، ابن زبیر و عبد الرحمان بن ابی‌بکر از بیعت سرباز نزدند. پس نسبت به حسین نیکی کن به جهت نزدیکی‌اش به پیامبر؛ که گوشتش از گوشت پیامبر و خونس از خون اوست.» و

۱- الکامل، ج ۳، صص ۵۰۳ و ۵۱۱.

۲- سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۸۲، مادّه «یزید».

ص: ۳۳۹

عبدالله عمر نیز اهل عبادت است و به خلافت توجهی ندارد، عبدالرحمان بن ابی بکر اهل خانواده و همسر است کاری به کار تو نخواهد داشت و عبدالله زبیر همواره در کمین است.

عبدالله بن زبیر:

عبدالله بن زبیر، فرزند عمه‌زاده امیرمؤمنان بود، در کینه‌توزی به آل علی به گونه‌ای بود که چهل روز خطبه خواند، و صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله را در آن ترک کرد. وقتی از او راز ترک صلوات را پرسیدند، پاسخ داد: تا ناگزیر نشوم، بر آل او درود نفرستم. (۱) مادر او اسماء دختر ابوبکر و پدرش زبیر بن عوام است. او یکی از شجاعان بود. در جنگ جمل، در برابر مالک اشتر به میدان تاخت ولی وقتی که مالک، وی را به خاک‌انداخت و به روی سینه‌اش نشست، با هجوم لشکر عایشه، آزاد گردید و جان سالم به در بُرد (۲) او پس از آن که بر بخشی از جهان اسلام مسلط شد، مختار را از پای درآورد و قیامش را سرکوب کرد او در مجموع، هشت سال و چهار ماه حکومت کرد ولی توسط «حجاج» به امر «عبدالملک مروان» در کنار کعبه از پای درآمد، بدنش را بر دار آویختند و تا یک سال همچنان آویزان بود. گفتند تا مادر او- دختر ابوبکر- شفاعتش نکند، بدن او را از دار رها نسازند. روزی مادرش از آنجا می‌گذشت که بانگ برآورد: «آیا وقت آن نشده که این راکب از مرکوب خود پایین بیاید؟ او را در قبرستان یهودیان دفن کردند. او از جمله مهاجرین گروه اول بود که پس از سه ماه بازگشته بود و دوباره در سال پنجم هجرت با جعفر طیار به حبشه هجرت کرد. (۳) درباره او نوشته‌اند: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله را حجامت می‌کرد و خون‌های پیامبر صلی الله علیه و آله را که از بدنش خارج کرده بود، تناول کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: خون را چه کردی؟ پاسخ داد: در مخفی‌ترین مکان‌ها جای دادم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «وَيْلٌ لِلنَّاسِ مِنْكَ وَوَيْلٌ لَكَ

۱- تتمه المنتهی، محدث قمی، ص ۵۱.

۲- انصاری، نهج البلاغه، ص ۹۱۳.

۳- حیوة القلوب، ج ۱، ص ۴۵۴.

ص: ۳۴۰

مِنْ النَّاسِ». (۱) گروهی از مورخان نوشته‌اند: عثمان در یوم‌الدار (روزگار محاصره) عبدالله زبیر را به عنوان خلیفه خود انتخاب کرده بود (۲) ابن زبیر پس از هشت سال خلافت، توسط حجاج در مکه به دار آویخته شد و سر او برای عبدالملک مروان به شام ارسال گشت مادر او اسماء دختر ابوبکر است که پس از هفت روز از به خاک سپاری عبدالله درگذشت و در همین سال (پس از سه ماه) عبدالله عمر نیز درگذشت.

عبدالله بن عمر:

وی از بیعت با امیر مؤمنان سرباز زد. در برخی از کتب تاریخی آمده است: عبدالله عمر، پس از به دار آویخته شدن عبدالله بن زبیر، بر حجاج وارد شد و اظهار داشت:

«دست خود را دراز کن تا برای عبدالملک از طریق شما بیعت کنم؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»، (۳)

در این هنگام حجاج پای خود را دراز کرد. عبدالله گفت: آیا مرا مسخره کرده‌ای؟ حجاج پاسخ داد: ای احمق‌ترین فرد قبیله بنی‌عدی! «ما بایعت مع علی و تقول الیوم: مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً أَوْ مَا كَانَ عَلِيٌّ إِمَامَ زَمَانِكَ؟» «تو با علی بیعت نکردی و امروز حدیث: «مَنْ مَاتَ ...» می‌خوانی؟! مگر علی امام زمان تو نبود؟» و افزود: «تو به خاطر کلام پیامبر به این جا نیامده‌ای؛ بلکه این بر دار رفتن عبدالله زبیر است که تو را به اینجا آورده است» (۴) عبدالله بن عمر، به ظاهر مردی زهدپیشه بود، او در دوران عمرش به خاطر شرب خمر، شلاق خوردن و عمر که خلیفه وقت بود، پسر خود را تازیانه زد. عبدالله پس از شهادت امام حسین علیه السلام با هیأتی از مردم مدینه، به شام رفت ولی یزید با ترفندی وی را رام ساخت و او

۱- سفینه البحار، ماده «عبد»، ج ۲، ص ۱۳۲.

۲- نک: منتخب التواریخ ص ۴۸۹-۴۸۱.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۴۶.

۴- سفینه البحار، ج ۲، ماده «عبد»، ص ۱۳۶.

ص: ۳۴۱

از آن پس سکوت را برگزید. (۱) عبدالله در سال ۷۳ هجری پس از سه ماه از قتل عبدالله بن زبیر در سن ۷۳ سالگی مرد.

عبد الرحمان بن ابی بکر:

عبدالرحمان، یکی از سرشناسان آن روز و از مخالفان بیعت یزید بود. عماد حنبلی می‌نویسد: عبدالرحمان بن ابی بکر از زهاد و از شجاعان مسلمان است. وی پس از صلحنامه حدیبیه در سال هفتم هجری مسلمان شد. عبدالرحمان در روزگار معاویه، از بیعت با یزید سر باز زد و هزار درهم وجه اهدایی معاویه را رد کرد و گفت: «لا أُبِيعُ دِينِي بِدُنْيَا»؛ (۲)

«دین خود را به خاطر دنیا نمی‌فروشم.» عبدالرحمان پسر ابوبکر همگام با خواهر خود عایشه از مخالفان بیعت با یزید بود که هر دو، پیش از سال ۶۱ ه به گونه مشکوکی (توسط عمال معاویه) از پای درآمدند. (۳) دینوری می‌نویسد: عبدالرحمان بن ابی بکر در جنگ بدر علیه مسلمانان شرکت جست ولی پس از آن مسلمان گشت. وی همچنین می‌نویسد: عبدالرحمان بن ابی بکر در جنگ جمل نیز علیه امیر مؤمنان شرکت جست. «... فشهد يوم بدر مع المشركين ثم أسلم ... و كان شهد الجمل معها (عائشه)». در همین جنگ پسر دیگر ابوبکر؛ یعنی محمّد بن ابی بکر در کنار امیر مؤمنان علیه السلام علیه عایشه و یارانش می‌جنگید. دینوری یادآور می‌شود عبدالرحمان بن ابی بکر در سال ۵۳ ه. ق. به‌طور ناگهانی در گذشت. (۴)

پرسش ۹: چرا یزید در برابر امام حسین علیه السلام شدت عمل نشان داد؟

پاسخ: در سال ۶۰ ه. برای فرماندار مدینه، نامه‌ای از شام رسید که در آن، این

۱- برای آگاهی بیشتر به بخش اعتراض مردم مدینه علیه یزید، در همین کتاب مراجعه شود.

۲- نک: حنبلی، شذرات الذهب، ج ۱، ص ۵۹.

۳- نک: ایده‌ها و عقیده‌ها، سید محمد شفیعی، قسمت زندگی عایشه.

۴- المعارف، ص ۱۰۲.

ص: ۳۴۲

جملات به چشم می‌خورد: «از حسین، عبدالله بن عمر و عبدالله زبیر، به هر گونه که وضعیت ایجاب می‌کند، برایم بیعت بگیر». (۱) همچنین نامه‌ای دیگر، در پاسخ نامه خود- که در آن وضعیت مدینه را گزارش کرده بود- از سوی یزید دریافت کرد که در آن آمده بود: «وقتی که نامه به دست تو رسید، هر چه زودتر پاسخ آن را بنویس و اطلاعاتی از همه کسانی که در اطاعت ما هستند و یا از اطاعت با ما سر باز می‌زنند، همراه با سر حسین برایم بفرست!» (۲) در دو نامه فوق، قبل از هر چیز سخن از «حسین علیه السلام»، بیعت از او و یا فرستادن سر او به شام است! چرا این گونه شدت عمل؟!

یزید چرا نسبت به امام حسین علیه السلام این همه حساسیت نشان می‌داد؟ راز مسأله را باید در چند چیز جویا شد:

الف: توجه قلبی مردم به امام علیه السلام، چون آنان می‌دیدند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و صلحای سلف به امام حسین علیه السلام عشق و محبت بسیار داشته و دارند و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «حَسْبُ مَنِّي وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ» و «أَحَبُّ إِلَهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا». (۳)

و «حُسَيْنٌ مَنِّي وَأَنَا مِنْهُ أَحَبُّ إِلَهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا، الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سِبْطَانِ مِنَ الْأَسْبَاطِ». (۴)

و ...

و این‌ها از مهم‌ترین موانع پیشرفت خلافت یزید بود. از این رو، او به گونه‌ای کاملاً شتابزده در صدد رفع این مانع برآمد.

ب: وصیت امام مجتبی علیه السلام و تعیین برادرش امام حسین علیه السلام به امامت، پس

۱- الکامل، ج ۴، ص ۱۴.

۲- محمد تقی سپهر، ناسخ التواریخ، احوال امام حسین علیه السلام، ص ۱۶۱، «... اما بعد، فاذا أتاك كتابي هذا فَعَجِّلْ عَلَيَّ بِجَوَابِهِ وَ بَيْنَ لِي فِي كِتَابِكَ كُلِّ مَنْ كَانَ فِي طَاعَتِي أَوْ خَرَجَ عَنْهَا، وَلَكِنْ مَعَ الْجَوَابِ رَأْسَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، وَ السَّلَامَ».

۳- کنز العمال، ج ۶، ص ۲۳۳.

۴- مرتضی، امالی، ج ۱، ص ۲۱۹. الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۱۴۸؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۲۲۳، حدیث ۳۹۵۳. عطیه می‌گوید: «ابوسعید خدری گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که آن حضرت به امام حسین علیه السلام فرمودند: «یا حُسَيْنَ أَنْتَ الْإِمَامُ بْنُ الْإِمَامِ أَخُو الْإِمَامِ، تَسَعَةُ مِنْ وَلَدِكَ أُمَّةٌ أَبْرَارٌ تَأْسَعُهُمْ قَائِمُهُمْ. فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ: كَمْ الْأُمَّةُ مِنْ بَعْدِكَ؟ قَالَ: اثْنَا عَشَرَ، تَسَعَةُ مِنْ صَلْبِ الْحُسَيْنِ»، عوالم، امام حسین علیه السلام، ج ۱۷، ص ۷۴.

ص: ۳۴۳

از خود. (۱) ج: ارتباط سیاسی، اجتماعی و عقیدتی مردم با امام علیه السلام.

برخی از مورخان نوشته‌اند: «پس از شهادت امام مجتبی علیه السلام نامه‌ای از سوی شیعیان به حسین بن علی علیهما السلام رسید که اگر صلاح می‌دانید معاویه را از خلافت خلع کنیم و با شما بیعت نمایم. امام علیه السلام در پاسخ آنان نوشتند: بین من و معاویه قراردادی است که تا مدت آن نگذرد صحیح نیست برخلاف آن رفتار نمایم و آنگاه که او از دنیا رفت، در این مورد نظر خواهم داد». (۲) بعد از مرگ معاویه نامه‌ها و طومارهای فراوانی به امام حسین علیه السلام رسید؛ مبنی بر این که «منتظر دستور شما هستیم». (۳) کاروانی به تعداد صد و پنجاه نفر از سران و سرشناسان کوفه - که هر کدام حامل نامه‌هایی از مردم کوفه به‌عنوان دعوت از امام علیه السلام به کوفه بودند - با امام علیه السلام در مکه دیدار کردند و ایشان را به کوفه دعوت نمودند و نیز به امام نوشتند که «یکصد هزار شمشیر در یاری تو آماده است و چهل هزار تن با مسلم بن عقیل بیعت کرده‌اند». (۴) پاسخ نامه کوفیان از سوی امام علیه السلام هنگامی داده شد که دوازده هزار نامه نزد امام علیه السلام جمع شده بود. (۵) د: اهتمام امام علیه السلام نسبت به امور جاری جامعه: توجه مردم به امام، یک جانبه نبود.

بلکه امام نیز به نوبه خود مردم توجه داشتند و بدان اهمیت می‌دادند؛ از جمله در خطبه‌ای

۱- قال الحسن لأصحابه...: واللّه ما فیهما فی المشرق و المغرب حیّیه لله علی خلقه غیری و غیر أخی الحسین، نک: ارشاد، مفید، ص ۱۹۸.

* مراد امضاء معاهده ترک مخاصمه است که توسط امام مجتبی علیه السلام صورت گرفته بود که امام حسین علیه السلام هم امضا کرده بود، نک: تاریخ الخلفاء سیوطی، بخش امام حسین علیه السلام.

۲- محمد تقی سپهر، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۲؛ عوالم، امام حسین علیه السلام، ص ۲۳۱؛ فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ج ۱، ص ۱۷۱.

۳- عوالم، ص ۳۲۱.

۴- خیابانی، وقایع الأيام، مبحث محرم الحرام، ص ۲۵۹.

۵- ریاض القدس، ص ۱۱۰، مقرر، مقتل الحسین، ص ۱۴۴ ط. دارالکتاب الاسلامی بیروت.

ص: ۳۴۴

در حضور مردم فرمودند: «ای مردم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی بیند سلطان ستمگری را که حلال خدا را حرام می‌داند و به تغییر احکام الهی می‌پردازد، پیمان الهی را نادیده می‌گیرد، با سنت پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت می‌ورزد، در میان بندگان خدا بد رفتاری می‌کند و از راه گفتار و کردار بر او نشورد، برخداوند است که وی را در جایگاه او [جهنم] وارد سازد و افزودند: «آگاه باشید، که این گروه (دستگاه حاکم) به فرمانبرداری از شیطان روی آوردند و از اطاعت از حق گریزان شدند و تباهی و فساد را در جامعه آشکار ساختند، حلال الهی را حرام و حرام خدا را حلال دانستند، من از دیگران سزاوارترم که این وضع را دگرگون سازم». (۱) امام نه تنها خود را سزاوارترین شخص، در باب اعتراض و قیام علیه دستگاه حاکمه می‌دانستند؛ بلکه خود را اسوه و الگوی دیگران نیز می‌شمردند و از مردم می‌خواستند تا همچون او عمل کنند: «وَلَكُمْ فِي اسْوَةٍ» (۲) من الگوی شما هستم.

ه: آرمان بلند و لیاقت ذاتی: کم نبودند کسانی که مخالف دستگاه حکومت سفیانی به‌شمار می‌رفتند، لیکن آنان قابل مقایسه با امام علیه السلام نبودند؛ زیرا تنها امام بود که اجرای عدالت اسلامی و پیروی از فرامین الهی را سرلوحه کار خود داشت، ولی دیگران فقط به زعامت و ریاست خود می‌اندیشیدند، وانگهی مردم شخصیت‌های معروف بازار سیاست آن روز از جمله، «عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر و عبدالرحمان بن ابی بکر» را در صراط حق نمی‌یافتند؛ زیرا وقتی که بنا شد جمعی از سوی علی علیه السلام و جمعی از طرف معاویه در «دومه الجندل» درباره «امامت و خلافت» به حکمیت بنشینند و بیندیشند، اینان

۱- «أَيُّهَا النَّاسُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: «مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَجِلًّا لِحَرَامِ اللَّهِ، نَاكِثًا بِعَهْدِ اللَّهِ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْزِلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعِدْوَانِ، فَلَمْ يُعَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ، أَلَا وَإِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ، وَتَرَكُوا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ، وَظَهَرُوا الْفَسَادَ وَعَطَلُوا الْحُدُودَ، وَاسْتَأْتَرُوا بِالْفَيْءِ وَاحْتَلَوْا حَرَامَ اللَّهِ، وَحَرَّمُوا حَلَالَهُ وَآنَا أَحَقُّ مِمَّنْ غَيَّرَ».

۲- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۴. «ابن خلدون نیز می‌نویسد: «چون فسق و تبهکاری یزید نزد همه آشکار گردید و حسین علیه السلام احساس کرد که قیام علیه یزید تکلیف واجبی است که هر که بدان قدرت دارد لازم است ...» ابن خلدون مقدمه، ترجمه فارسی، ج ۱، ص ۴۳۱.

ص: ۳۴۵

به همراهی عمرو عاص از سوی معاویه در آنجا حاضر شده بودند (۱) این عوامل چهارگانه، یزید را بر آن داشت تا هر چه بیشتر نسبت به امام علیه السلام حساس باشد.

پرسش ۱۰: آیا امام حسین علیه السلام می‌دانست کشته می‌شود؟

پاسخ: در پاسخ این پرسش مطالب بسیاری گفته‌اند؛ از جمله:

۱- بعضی می‌گویند که امام علیه السلام نمی‌دانست که کشته می‌شود. او طبق اقتضای ظاهر جهت تشکیل حکومت قیام کرد، و نتیجه این قیام به قتل او منجر شد. اینان می‌گویند: اگر امام علیه السلام می‌دانست که کشته می‌شود و قیام کرد، عمل او نوعی انتحار و خودکشی است که عملی است ناستوده.

۲- گروهی می‌گویند امام علیه السلام از آغاز می‌دانست که حرکتش به شهادت او منتهی می‌شود، لیکن چون پای مرگ و حیات اسلام در میان بود، بر او لازم بود خود را برای اسلام فدا کند و این عمل چون مورد خواست خداست، انتحار و خودکشی محسوب نمی‌شود؛ زیرا بر اساس هواهای نفسانی نبود، از این رو وقتی در مدینه به امام علیه السلام گفتند:

خوب است که با یزید بیعت کنی، فرمود: «... وَ عَلَيَّ الْإِسْلَامُ إِذْ قَدْ بُيِّتَ الْأُمَةُ بِرَاعٍ مِثْلَ يَزِيدٍ»؛ «آنگاه که یزید در رأس خلافت اسلامی قرار گیرد، باید با اسلام وداع کرد.»

امام علیه السلام از راه‌های مختلف می‌دانست حرکت او در کربلا، منجر به شهادت ایشان خواهد شد و این عمل، یک عمل انتخابی بود و می‌توانست، شانه خالی کند ولی وقتی مصلحت اسلام را در آن دید که باید قیام کند، قیام کرد. قیامش انتخابی و اختیاری و مصلحتمند بود نه قیام اجباری و بر اساس خواهش‌های نفسانی. او با آزادی واقعی و اختیار راستین خود، قیام را انتخاب کرد و چنین مرگی از گرانسنگ‌ترین مرگ‌هاست.

پیامبر صلی الله علیه و آله بارها شهادت امام حسین علیه السلام در کربلا را به خود آن حضرت، به پدر و

۱- ابن صباغ مالکی، فصول المهمه، چاپ اعلمی، طهران، ص ۱۰۳.

ص: ۳۴۶

مادرش و نیز به دیگران گوشزد کرده بود. (۱) حتی آن حضرت فرمود: اصحاب حسین علیه السلام بر همه شهیدان برتری دارند. علامه حلی در شرح تجرید الاعتقاد می‌نویسد: «... وَأَخْبَرَ بِالْغُيُوبِ فِي مَوَاضِعَ كَثِيرَةٍ، كَمَا أَخْبَرَ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ وَ مَوْضِعِ الْفَتْكَ بِه، فَقَتِلَ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ ...». (۲)

رسول خدا صلی الله علیه و آله در موارد متعدد از آینده سخن گفت؛ از جمله از شهادت امام حسین علیه السلام و از جایگاه او خبر داده بود و این مسأله، طبق آنچه حضرت خبر داده بود، رخ داد.

*** امیر مؤمنان علیه السلام نیز در این باره، آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بود برای دیگران بازگو می‌کرد (۳) و در بیانی دیگر از امیر مؤمنان علیه السلام آمده است: «خَيْرُ الْخَلْقِ بَعْدَ ابْنِي الْحَسَنِ، ابْنِي الْحُسَيْنِ الْمَظْلُومِ بَعْدَ أَخِيهِ، الْمَقْتُولِ فِي أَرْضِ كَرْبِ وَبِلَاءِ، الْاِوَانَةِ وَأَصْحَابِهِ مِنْ سَادَةِ الشَّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ «برترین انسان‌ها پس از پسر حسن علیه السلام، پسر حسین علیه السلام است. بدانید او و یارانش سرور شهیدان در قیامتند». (۴)

۱- نک: علامه جزائری، متوفای ۱۱۱۲ هـ «انوار النعمانیة»، ج ۳، صص ۲۴۰، ۲۴۱.

و روینا مسنداً الی هرثمه بن ابی مسلم قال: غزونا مع علی بن ابی طالب علیه السلام صفتین فلما انصرفنا نزل بکربلاء فصلی بها الغداة ثم رفع إلیه من تربتها فشمها ثم قال: واهاً لک أيتها التربة لیحشرن منک أقوام یدخلون الجنة ... بغير حساب فرجع هرثمه إلی زوجته و كانت شیعة لعلی علیه السلام فقال: أ لا أحدثک عن ولئیک ابی الحسن نزل بکربلاء فصلی، ثم رفع إلیه من تربتها فقال: واهاً لک أيتها التربة لیحشرن منک أقوام یدخلون الجنة ... بغير حساب، قالت: أيتها الرجل فإن أمير المؤمنین علیه السلام لم یقل الا حقاً، فلما قدم الحسين علیه السلام قال هرثمه: كنت فی البعث الذین بعثهم عبیدالله بن زیاد لعنهم الله فلما رأیت المنزل و الشجر ذکرت الحدیث فجلست علی بعیری، ثم صرت إلی الحسين علیه السلام فسلمت علیه و أخبرته بما سمعت من أبیه فی ذلك المنزل الذی نزل به الحسين فقال معنا أنت أم علینا فقلت لا معک و لا علیک خلفت صبیة أخاف علیهم عبیدالله بن زیاد، قال: فامض حیث لا ترى لنا مقتلاً و لا تسمع لنا صوتاً فو الذی نفس حسین بیده لا یسمع الیوم و اعیتنا أحد فلا یعیننا إلا کبه الله لوجهه فی نار جهنم و قال علیه السلام: أنا قتیل العبرة و لا یدکرنی مؤمن إلا استعبر.

و روینا مسنداً إلی مولانا الصادق علیه السلام قال: إن ام سلمة أصبحت یوماً تبکی فقیل لها: مالک؟ فقالت: لقد قتل ابنی الحسين، و ما رأیت رسول الله علیه السلام منذ مات الا اللیلة، فقلت: بأبی أنت و أمی مالی أراک شاحباً؟ فقال: لم أزل منذ اللیلة أحفر قبر الحسين علیه السلام و قبور أصحابه. بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۲۵۵.

۲- نک: علامه حلی، کشف المراد، ص ۳۵۹، مبحث فی نبوة نبینا همراه با تعلیقات علامه حسن زاده آملی.

۳- نک: علامه حلی، کشف المراد، ص ۳۵۹، مبحث فی نبوة نبینا همراه با تعلیقات علامه حسن زاده آملی.

۴- نک: بحرانی، اثبات الهداة، ج ۴، ص ۴۵۳، معالی السبطين، ج ۱، ص ۱۱۷.

ص: ۳۴۷

همچنین در معالی السبطين آمده است: «وَخَيْرُ الْخَلْقِ وَسَيِّدُهُمْ بَعْدَ الْحَسَنِ أَخُوهُ ابْنِي الْحُسَيْنِ». حال آیا می‌توان پذیرفت که امام حسین علیه السلام به حرکت ناخواسته، نادانسته و نامعلوم، تن در داده است؟!

امام محمد باقر علیه السلام می‌فرماید: امام حسین علیه السلام از مکه نامه‌ای به برادرش - محمد حنفیه - نوشتند و خاطر نشان ساختند که: «فَإِنْ مِنْ لِحِقِ بِي اسْتَشْهَدُ وَ مِنْ لَمْ يَلْحَقْ بِي لَمْ يَدْرِكِ الْفَتْحَ»؛ (۱)

«البته کسی که مرا همراهی کند، شهید خواهد شد و کسی که به من ملحق نگردد فتح و پیروزی را نخواهد یافت.»

نیز در نامه‌ای دیگر، از کربلا به او نوشتند: «فَكَأَنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ وَكَأَنَّ الْآخِرَةَ لَمْ تَزَلْ»؛ (۲)

«دنیا در دیده‌ام هیچ و ناپایدار و آخرت در نظرم جاودانه است.»

امام علیه السلام در این نامه، اشتیاق خود به آخرت و چشم‌پوشی از مظاهر زندگی دنیوی را به برادرش خاطر نشان می‌سازند.

ام سلمه، همسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مدینه، تلاش کرد تا امام را از حرکت به سوی عراق باز دارد و منصرف کند، مورخ معروف، مسعودی، در کتاب پرارج خود، اثبات الوصیه، در باب زندگی امام حسین علیه السلام می‌نویسد: هنگامی که امام علیه السلام عازم خروج از مدینه شد، ام سلمه به دیدار او شتافت و وی را از رفتن به سوی عراق، برحذر داشت؛ و آنگاه که امام راز آن را از او جويا شد، پاسخ داد: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گفت:

«يُقْتَلُ الْحُسَيْنُ ابْنِي بِالْعِرَاقِ» و افزود: رسول خدا صلی الله علیه و آله تربتی از آنجا را به من دادند و دستور فرمودند تا آن را در میان

شیشه‌ای نگهدارم. (۳)

۱- بحرانی، عوالم، امام حسین علیه السلام، ج ۱۷، صص ۳۱۷، ۳۱۸.

۲- بحرانی، عوالم، امام حسین علیه السلام، ج ۱۷، صص ۳۱۷، ۳۱۸.

۳- سخنان ام سلمه گویای همان خاطره‌ای است که شیخ مفید در صفحه ۲۵۰ ارشاد در مورد وی نقل نموده است: «شبی رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه غایب شد، وقتی ظاهر گشت، غبار آلود بود و به من فرمود: الآن از سرزمینی به نام کربلا باز می‌گردم، این تربت آنجاست در شیشه‌ای نگهدار تا هنگامی که حسین به عراق رود، همواره آن خاک را نگاه می‌کردم تا صبح عاشورا عادی بود ولی عصر آن، خونین گشت»؛ علامه حلی در کتاب نهج الحق، در ضمن مبحث استحباب سجده شکر، صفحه ۴۳۲ این حدیث را آورده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله به زیارت فاطمه علیها السلام شتافت با همراهی همه اهل خانه فاطمه، غذا خورد، سپس به سجده رفت، سرور و شادی زاید الوصفی از صورتش نمایان بود ولی پس از اندکی، اندوهگین شد و در باب راز این مسأله گفت: این اجتماع مرا خوش حال کرد ولی جبرئیل نازل شد و خبری داد که ناراحت شدم جبرئیل به من گفت: «أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ تُظَلَمُ وَ تُغَصَّبُ حَقُّهَا وَ هِيَ أَوْلَى مِنْ يَلْحَقُكَ، وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُظَلَمُ وَ يُؤْخَذُ حَقُّهُ وَ يُضْطَهَدُ وَ يُقْتَلُ وَ لَدَكَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، يُقْتَلُ بَعْدَ أَنْ يُؤْخَذَ حَقُّهُ بِالسَّمِّ وَ لَدَكَ الْحُسَيْنُ يُظَلَمُ وَ يُقْتَلُ وَ لَا يَدْفَنُهُ إِلَّا الْغُرَبَاءُ، فَبِكَيْتِ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ مَنْ زَارَ وَ لَدَكَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كُتِبَ لَهُ بِكُلِّ خَطْوَةٍ مِائَةٌ حَسَنَةً وَ رَفَعَ عَنْهُ مِائَةٌ سَيِّئَةٌ...».

ص: ۳۴۸

امام علیه السلام پس از شنیدن سخنان او به وی فرمود:

«وَاللَّهِ يَا أُمَّهُ إِنِّي لَمَقْتُولٌ لَا مَحَالَةَ فَأَيْنَ الْمَفْرَ مِنْ قَدْرِ الْمَقْدُورِ. مَا مِنَ الْمَوْتِ بُدٌّ، وَإِنِّي لَأَعْرِفُ الْيَوْمَ وَالسَّاعَةَ وَالْمَكَانَ الَّذِي أُقْتَلُ فِيهِ، وَأَعْرِفُ مَكَانِي وَمَصْرَعِي وَالْبَقْعَةَ الَّتِي أُدْفَنُ فِيهِ وَأَعْرِفُهَا كَمَا اعْرِفُكَ».

پس از آن که امام علیه السلام مطالبی از شهادت خود و از مکان و زمان و موقعیت شهادت خود برای ام‌سلمه بیان کرد، افزود: دوست دارم تا آن مکان را به تو نشان دهم، و سپس آن قطعه را از زمین پیش وی حاضر ساخت و خاکی از آن را به ام‌سلمه داد و سپس فرمود:

«إِنِّي أُقْتَلُ فِي يَوْمِ عَاشُورَاءَ، وَهُوَ الْيَوْمُ الْعَاشِرُ مِنَ الْمَحْرَمِ، بَعْدَ صَلَاةِ الزَّوَالِ».^(۱)

«من روز عاشورا، روز دهم محرم الحرام، پس از ادای نماز ظهر کشته می‌شوم!»

در مکه عبدالله بن زبیر نیز تلاش کرد تا نظر امام علیه السلام را از حرکت به سوی عراق برگرداند، امام به‌طور صریح به او گفت:

«يَا بَنَ الزُّبَيْرِ لَإِنْ أُدْفِنُ بِسَاطِئِ الْفُرَاتِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُدْفَنَ بِفَنَاءِ الْكَعْبَةِ».^(۲)

«ای پسر زبیر، اگر در ساحل فرات به خاک سپرده شوم، بهتر است از آن که در کنار کعبه مدفون گردم.»

۱- نک: مسعودی، اثبات الوصیة، باب امام حسین، ص ۱۶۲.

۲- بحرانی، عوالم، صص ۳۱۷ و ۳۱۸.

ص: ۳۴۹

در این بیانِ امام علیه السلام، ددمنشی یزید و عدم پایبندی او به حفظ حرمت کعبه و عواقب خطرناک آن، به خوبی فهمیده می‌شود. امام علیه السلام همچنین در جواب ابن زبیر می‌فرماید: «به خدا قسم این‌ها دست از من بر نمی‌دارند تا دل پر خون مرا از سینه‌ام بیرون آورند». (۱) به گفته شاعر:

وعد گاه من و معشوق بود کرب و بلا خلق در خواب و منم عاشق ره، بیدارم
سُرخرو می‌شوم آن لحظه که از خنجر عشق ریش و گیسو شود از خون گلو گلنارم
یوسف مصر شهادت شدم از روز ازل می‌برم جلوه او بر سر آن بازارم

*** علامه مجلسی در کتاب پراج «جلاء العیون» می‌نویسد: «ابوهزه ازدی در میان راه مکه و کوفه، در منزل رهیمة، محضر امام رسید و گفت: یابن رسول الله، چرا از حرم امن خدا بیرون آمدی؟ امام علیه السلام پاسخ دادند: اباهزه! بنی امیه اموالم را گرفتند، صبر کردم؛ هتک حرمت کردند، دم فرو بستم؛ خواستند خونم را (در کنار کعبه) بریزند گریختم (۲) - و افزودند: - به خدا قسم این گروه طاغی مرا شهید خواهند کرد ولی خداوند قهار لباس ذلت را بر آنان خواهد پوشاند و شمشیر انتقام را بر آنان مسلط خواهد کرد».

و به روایتی امام علیه السلام فرمودند: «اهل کوفه نامه‌ها به من نوشتند و مرا طلبیدند ولی مرا به قتل خواهند رساند». (۳)

۱- ابن اثیر، الکامل، ج ۴، ص ۳۹؛ علامه مجلسی، جلاء العیون، ص ۵۴؛ مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۸۸؛ منتهی الآمال، ص ۲۳۹؛
لواعج الأشجان، ص ۸۸.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷.

۳- جلاء العیون، ص ۵۳۷؛ منتهی الآمال، مقتل الحسین، ص ۱۹۸؛ فرهاد میرزا، قمقام، ج ۱، ص ۳۴۷.

ص: ۳۵۰

محمد بن حسن بن فروخ صفار در کتاب «بصائر الدرجات»، محدث بزرگ مجلسی «در جلاء العیون»، (۱) کلینی در «کافی»، شیخ مفید در «ارشاد» (۲) و محدث قمی در «منتهی الآمال»، (۳) این حدیث را نقل کرده‌اند که: «امام علیه السلام در آستانه ورود به کربلا در منزل «ثعلبیه» به مردی از کوفه برخورد کردند. او از کوفه و اوضاع آن اطلاعاتی در اختیار امام گذاشت و مطالبی گفت و از امام علیه السلام خواست تا از رفتن به کوفه منصرف شوند.

امام علیه السلام به او فرمودند:

«أَمَّا وَاللَّهِ يَا أَخَا أَهْلِ الْكُوفَةِ لَوْ لَقَيْتُكَ بِالْمَدِينَةِ لَأَرَيْتُكَ أَثْرَ جَبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ دَارِنَا وَنُزُولِهِ بِالْوُحْيِ عَلَيَّ خَيْدِي يَا أَخَا أَهْلِ الْكُوفَةِ أَفَمُسْتَقَى النَّاسِ الْعِلْمَ مِنْ عِنْدِنَا فَعَلِمُوا وَجَهَلْنَا هَذَا مَا لَا يَكُونُ». (۴)

«اگر در مدینه تو را می‌دیدم، رد پای جبرئیل در سرای خودمان را به شما نشان می‌دادم که وحی را بر جد ما، نازل می‌نموده است، برادر کوفی! سرچشمه علم و آگاهی مردم در پیش ماست، آیا آن‌ها می‌دانند و ما نمی‌دانیم؟ نه، هرگز چنین نیست.» (۵) امام علیه السلام با این بیان به او فهماند که من با علم و آگاهی کامل از سرنوشت خود، بدین کار اقدام کرده‌ام.

اگر امام علیه السلام از سرانجام هر کاری آگاه نباشد، چه تفاوتی با دیگران دارد؟ همین نکته، در حدیثی منعکس است که:

«أَيُّ إِمَامٍ لَا يَعْلَمُ مَا يُصِيبُهُ وَإِلَى مَا يَصِيرُ فَلَيْسَ ذَلِكَ بِحُجَّةٍ». (۶)

۱- همان، ص ۵۳۶.

۲- ارشاد، ص ۷۵.

۳- منتهی الآمال، ص ۲۳۸.

۴- کافی، ج ۱، ص ۳۹۸.

۵- بررسی تاریخ عاشورا، بخش مقدمه، صص ۳۰، ۳۱.

۶- همان، ص ۳۱.

ص: ۳۵۱

«هرامام و پیشوایی که از پیشامدها بی‌خبر باشد و عاقبت کارهای خود را نداند، حجت الهی نخواهد بود.»

آری؛ امام علیه السلام به طور کلی از فرجام حرکت خود آگاه بودند و براین اساس در آغاز خروج خود از مدینه فرمودند: «کسی که به من ملحق گردد و مرا در این نهضت همراهی کند، شهید خواهد شد و آن کس که همراه من نباشد، هرگز پیروز نخواهد شد.»
(۱) بیان فوق حاوی چند نکته است؛ از جمله:

۱- بیان امام علیه السلام به همه اقشار و احزاب مخالف حکومت وقت، خطاری است که از پای در آوردن حکومت بنی‌امیه، فقط به رهبری من بستگی دارد.

۲- بجز این راه که من در پیش گرفته‌ام، حکومت باطل بنی‌امیه واژگون نخواهد شد با خون باید به جنگ بنی‌امیه رفت تا ارکان مستحکم حکومت آنان متلاشی گردد.

۳- هر کس مرا همراهی کند کشته خواهد شد.

دکتر آیتی در اثر پراج خود «بررسی تاریخ عاشورا» می‌نویسد: «او برای کشورگشایی نرفته بود تا سپاهی عظیم برای وی ضروری باشد.» (۲) بدیهی است امام علیه السلام با اطلاع کامل از سرانجام قیامشان اقدام به این کار کردند و هدف اصلی او ایجاد بیداری در جامعه، تزلزل در کاخ اهریمنی باطل و فراهم‌سازی زمینه سقوط حکومت سفیانی بود؛ گرچه در دستیابی به این هدف، خون فردی چون «سیدالشهدا» ریخته شود.

***- در هنگام عزیمت امام علیه السلام به سوی عراق، عبدالله بن عمر در برابر آن حضرت قرار گرفت و گفت: به کجا می‌روی؟ امام علیه السلام پاسخ دادند: به سوی عراق. او اصرار ورزید تا امام علیه السلام را از سفر منصرف سازد. امام علیه السلام به او فرمود: مگر نمی‌دانی که دنیا آنچنان بی‌ارزش است که سر یحیی بن زکریا را برای آدم نابکاری هدیه بردند. و مگر نمی‌دانی

۱- جواد شبر، عبرة المؤمنین، ص ۱۷.

۲- آیتی، بررسی تاریخ عاشورا، ص ۱۵۶.

ص: ۳۵۲

که بنی اسرائیل از طلوع صبح تا غروب آفتاب، هفتاد پیغمبر را شهید کردند؛ و پس از آن به کار و کسب خود مشغول شدند، گویی که هیچ مسأله‌ای صورت نگرفته است! و حق تعالی در عذاب آنان تعجیل نکرد و پس از مدتی آنان را عقوبت کرد. پس ای پسر عمر! از خدا بترس و ترک یاری‌ام مکن (۱) ولی او به اصطلاح به بی‌طرفی روی آورد و به یاری حق نشتافت».

- زراره بن صالح گوید:

«سه روز پیش از عزیمت امام علیه السلام به عراق، به حضورش رسیدم و گفتم: دل‌های مردم کوفه با شما و شمشیرهای آنان با بنی‌امیه است. امام علیه السلام با دست خود به سوی آسمان اشارتی کردند که دیدم درهای آسمان گشوده شد و افواج بی‌شمار ملائک به زیر آمدند، آنگاه حضرت فرمودند: اگر آرزوی سعادتِ شهادت و شرف دیدار حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و رضا به قضای احدیت نمی‌بود، البته با این لشکر، با دشمنان جهاد می‌کردم ولی به یقین می‌دانم که من و اهل بیت و اصحابم در آنجا شهید خواهیم شد و از فرزندان من، غیر از زین العابدین، کسی از قتل رهایی نخواهد یافت» (۲) - شبی که حضرت فردای آن عازم عراق بودند، محمد بن حنفیه به امام علیه السلام گفت:

«از مکر کوفیان نسبت به برادر و پدرت خبر داری؛ می‌ترسم که با تو نیز چنین کنند، اگر در مکه بمانی، ایمن خواهی بود. امام علیه السلام در پاسخ فرمودند: می‌ترسم که یزید مرا در مکه به شهادت رساند که حرمت کعبه ضایع گردد. محمد حنفیه گفت: پس به جانب یمن برو، یا متوجه ناحیه‌ای شو که بر تو دست نیابد. امام علیه السلام پاسخ گفتند: باید در این باره فکر کنم؛ سحرگاه آن شب که امام تصمیم سفر به عراق را عملی ساختند، محمد مهار ناچه امام علیه السلام را گرفت و گفت: برادرم! وعده داده بودی که فکر کنی چرا بدین زودی عازم سفر شدی؟ امام علیه السلام فرمودند: چون تو رفتی، جدم - پیامبر صلی الله علیه و آله به نزد من آمدند و فرمودند: یا حسین اَخْرِجْ فَإِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا؛ ای حسین بیرون برو که خدا

۱- علامه مجلسی رحمه الله، جلاء العیون، ص ۵۲۵ و اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۲۱۲.

۲- محدث قمی، منتهی الآمال، ص ۲۳۵؛ مرقم، مقتل، ص ۱۹۶.

ص: ۳۵۳

می‌خواهد تو را کشته ببیند. محمد حنفیه گفت: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** و افزود: چرا زنان را با خود می‌بری؟. حضرت فرمودند: **إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا؛ (۱)**

خدا می‌خواهد ایشان را اسیر ببیند». (۲) - در هنگام عزیمت به سوی عراق، ابن عباس نیز کوشید که امام علیه السلام را از حرکت منصرف کند. امام علیه السلام پاسخ دادند: حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرا امر کرد و هرگز از آن مخالف ننمایم. صدای ندبه ابن عباس به واحسینا! بلند شد».

- شیخ مفید رحمه الله می‌نویسد: «چون خبر عزیمت امام علیه السلام به عبدالله جعفر رسید عریضه‌ای نوشت و در آن اصرار داشت تعجیل به سفر نمایند و آن را به دست دو فرزندش - عون و محمد - داد تا آن را به امام علیه السلام رسانند. عبدالله جعفر در این نامه نوشت:

امروز پشت و پناه مؤمنان و مایه آبروی شیعیان و پیشوا و مقتدای هدایت‌یافتگان تویی؛ و چون تو از بین بروی اهل بیت تو مستأصل خواهند شد. پسران خود را خدمت فرستادم و خود از عقب می‌رسم. پس از آن به پیش عمر بن سعید - والی مدینه - رفت و از او خواست تا نامه‌ای به حضرت بنویسد و آن حضرت را امان دهد و دعوت به بازگشت به مدینه نماید. عمر بن سعد نامه‌ای به امام علیه السلام نوشت و همراه برادر خود - یحیی - با همراهی عبدالله جعفر به سوی امام فرستاد، ولی پذیرفته نشد. امام علیه السلام به عبدالله جعفر گفتند: که من پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و مرا امری فرمود و من از فرمان او تجاوز نمی‌کنم. گفتند: در خواب چه دیده‌ای؟ فرمودند: نمی‌گویم و اثر آن به زودی ظاهر خواهد شد». (۳) نکته قابل توجه آن که نه تنها شهادت امام علیه السلام در پرده ابهام قرار نداشت، بلکه شهادت بعضی از شیعیان آن حضرت نیز قبل از واقعه عاشورا، برای اهل نظر مورد توجه بوده است. در کوفه میثم تمار - یکی از اصحاب خاص امیرمؤمنان علیه السلام - که سرانجام در کوفه دستگیر و توسط ابن زیاد به دار آویخته شد، به حبیب بن مظاهر گفت: پیرمرد

۱- حیاة الحسین بن علی، باقر شریف القرشی، ص ۳۲.

۲- «قادتنا» حضرت آیت الله العظمی میلانی، ج ۶، ص ۴۶ و ۴۷.

۳- جلاء العیون، ص ۵۲۷.

ص: ۳۵۴

سرخ‌مویی را می‌بینم که در راه دفاع از پسر دختر پیامبر سرش بالای نیزه در کوفه به حرکت در می‌آید. حیب گفت: خرما فروشی را (اشاره به میثم) می‌بینم که او را به جرم ولایت علی علیه السلام به دار می‌آویزند و زبانش را قطع می‌کنند. (۱) گفتنی است، امام علیه السلام از راه‌های گوناگون به سرانجام حرکت خود آگاهی داشتند به‌ویژه از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله این بیان را شنیده بودند که آن حضرت فرمود: «أَنَّ الْحُسَيْنَ يُقْتَلُ بِشَطِّ الْفُرَاتِ». (۲)

از قول ام‌سلمه نقل شده که آن حضرت فرمود: «... مَا كُنَّا نَشْكُ وَأَهْلُ الْبَيْتِ مُتَوَافِرُونَ - إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ يُقْتَلُ بِالطَّفِّ». (۳)

ذکر این نکته ضروری است که مسأله شهادت سیدالشهدا علیه السلام قبل از میلاد آن حضرت نیز به گونه‌ای مختلف در میان مسلمین و نیز پیش از طلوع اسلام عظام مطرح بوده است. (۴)

۱- نفس المهموم، ص ۶۶.

۲- المعجم المفهرس لألفاظ الحديث النبوی، ج ۵، ص ۲۸۲؛ ایضاً کتاب قادتنا، ج ۷، اثر آیت‌الله میلانی و نیز به جلد ۲ پرورش روح بخش حماسه عاشورا از همین مؤلف.

۳- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۳۶۳.

۴- تزکیة النفس، ج ۳ بخش حماسه عاشورا، آیت‌الله العظمی میلانی قادتنا در صفحات ۴۶ و ۴۷

فوجدته یسیر بیده ویقول: هاهنا فقال له رجل: وما ذلك يا أمير المؤمنين؟ قال: ثقل لآل محمد ينزل هاهنا فويل لهم منكم، وويل لكم منهم، فقال له الرجل: ما معنى هذا الكلام يا أمير المؤمنين؟ قال: ويل لهم منكم: تقتلونهم، وويل لكم منهم: يدخلكم الله بقتلهم إلى النار».

الف: وقد روى هذا الكلام على وجه آخر: «أنه عليه السلام قال: فويل لكم منهم، وويل لكم عليهم، قال الرجل: أما ويل لنا منهم فقد عرف، وويل لنا عليهم ما هو؟ قال: ترونهم يقتلون ولا تستطيعون نصرهم».

ب: وروی باسناده عن الحسن بن كثير عن أبيه: «أن علياً أتى كربلاء فوقف بها، فقيل: يا أمير المؤمنين، هذه كربلاء قال: ذات كرب وبلاء ثم أوماً بيده إلى مكان فقال: هاهنا موضع رحلهم، ومناخ ركابهم، وأوماً بيده إلى موضع آخر فقال: هاهنا مهراق دمائمهم»

روی ابن عساکر باسناده عن أبي عبيد الضبي قال: «دخلنا على أبي هرثمة الضبي حين أقبل من صفين وهو مع علي وهو جالس على دكان له، وله امرأة يقال لها: جرداء، وهي أشد جباً لعلی وأشد لقله تصديقاً، فجاءت شأله فبعرت قال: لقد ذكرني بعرضه الشاة حديثاً لعلی! قالوا: وما علم بهذا؟ قال: أقبلنا مرجعنا من صفين فنزلنا كربلاء فصلی بنا على صلاة الفجر بين شجيرات ودوحات حرمل، ثم أخذ كفاً من بعراغزلان فشمه ثم قال: أوه أوه يقتل بهذا الغائط قوم يدخلون الجنة بغير حساب، قال أبو عبيد: قالت جرداء: وماتنكر من هذا؟ هو أعلم بما قال منك، نادت بذلك وهي جوف البيت»

ج: روی ابن عساکر باسناده عن هاني بن هاني: «عن علي عليه السلام قال: ليقتل الحسين بن علي قتلاً وإنني لأعرف تربة الأرض التي يقتل بها، يقتل بقرية قريبة من النهدين».

د: روی الخوارزمی باسناده عن عبدالله بن المبارك «أن يحيى الحضرمي كان صاحب مطهرة علي بن أبي طالب عليه السلام فلما سار إلى صفين وحاذى نينوى، وهو في منطلقه إلى صفين نادى: صبراً أبا عبدالله صبراً أبا عبدالله وهو بشط الفرات فقلت: ما لك يا أمير المؤمنين؟ قال: دخلت على رسول الله صلى الله عليه وآله وعيناه تفيضان، فقلت: بأبي أنت وأمي ما لعينيك تفيضان؟ قال: قام من عندي جبرئيل آنفاً فأخبرني أن الحسين يقتل بالفرات وقال: فهل لك أن أشمك من تربته؟ قلت: نعم، فقبض قبضه من تراب

وَأَعطَانِيهَا فِلم أملك عيني أن فاضتا».

ص: ۳۵۵

شیخ کلینی - محدث عالی‌قدر شیعه - در اصول کافی، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که:

«لَمَّا حَمَلَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْحُسَيْنِ جَاءَ جَبْرَائِيلُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَتَلِدُ غُلَامًا تَقْتُلُهُ أُمَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ» (۱)

محمد بن جریر طبری، در کتاب دلایل‌الامامه از حدیث نقل می‌کند که گفت:

«شنیدم که حسین بن علی می‌گفت: به خدا قسم مستکبران بنی‌امیه برای کشتن من جمع خواهند شد و در پیشاپیش آنان عمر سعد قرار دارد. این مسأله در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله بود لذا به او گفتم: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله این مطلب را به شما گوشزد کردند؟ او پاسخ داد: خیر» (۲) امام علیه السلام در این هنگام که خبر می‌دادند، به خزاین غیب الهی توجه داشتند. به گفته حضرت امام خمینی قدس سره: به حسب روایات و عقاید ما، سیدالشهدا از هنگامی که از مدینه حرکت کرد می‌دانست که چه می‌کند و می‌دانست که شهید می‌شود، حتی قبل از تولد او

۱- «هنگامی که فاطمه علیها السلام حسین علیه السلام را حامله بود جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: فاطمه پسری به دنیا خواهد آورد که امت تو او را خواهند کشت»، کافی، ج ۱، ص ۴۶۴.

۲- «سمعت الحسین بن علی علیهما السلام يقول: واللّه لیجمعنّ علی قتلی طغاء بنی‌امیه و یقودهم عمر بن سعد، وکان ذلک فی حیاة النبی - فقلت له: أنبأک بهذا رسول الله؟ فقال: لا»، دلایل‌الامامه طبری، ص ۷۵ و منشورات الرضی.

ص: ۳۵۶

این مسأله را به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از طریق جبرئیل اطلاع داده بودند. (۱) بر این اساس محدثان اسلامی نقل کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله به ام سلمه فرمود: فرزندم حسین، پس از سال شصتم هجرتم کشته می‌شود؛ «قالت ام سلمة: قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

يُقْتَلُ حَسِينُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَى رَأْسِ سِتِّينَ مِنْ مِهَاجِرِي». (۲)

آیا با توجه به هوشمندی امام حسین علیه السلام و با عنایت به ویژگی امامت (علم غیب)، و «پیشگویی‌های» پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام در رابطه با واقعه کربلا- که حتی مردم کوچه و بازار در انتظار تحقق آن بوده‌اند، می‌توان پذیرفت که امام علیه السلام از آن آگاه نبوده است؟!

در اینجا سؤالی به ذهن می‌رسد و آن اینکه: نامه مسلم، در ۲۴ ذی‌عده به امام علیه السلام رسید، چرا امام تا روز ترویبه، در مکه توقف کرد؟ در پاسخ این پرسش باید گفت: امام درنگ کرد تا آخرین نفرات مسافران حج آن سال را هم از جریان حرکت توفان‌زای خود آگاه سازد.

پرسش دیگر اینکه: چرا امام علیه السلام تا عرفات و منا نرفت تا از آن جمعیت باشکوه استفاده تبلیغی کند؟

در پاسخ می‌گوییم: امام علیه السلام می‌دانست که سپاه ظلمت قصد کشتن او را دارد و این مسأله اگر به اجرا در می‌آمد، نتیجه چندانی نصیب حق نمی‌شد و آثار حرکت تاریخی و قیام تاریخ‌ساز کربلا، در تاریخ بشریت دیده نمی‌شد.

پرسش ۱۱: قیام امام حسین علیه السلام با آیه: «و لا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى...» چگونه توجیه می‌شود؟

پاسخ: برخی با استناد به آیه شریفه: «و لا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» (۳)

امام علیه السلام را از درگیری مستقیم بارزیم سفیانی برحذر می‌داشتند. بدیهی است در ادوار بعد و همچنین

۱- صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۱۴۰.

۲- ترجمه الإمام الحسین علیه السلام من تاریخ دمشق: ص ۱۸۵، شماره ۲۳۵، «ابوهریره می‌گفت: أَللَّهُمَّ لا- تدرکنی سنه ستین- فتح الباری، ابن حجر، ج ۱۳، ص ۸۵.

۳- بقره: ۱۹۵.

ص: ۳۵۷

در این دوران نیز کسانی بوده و هستند که با تمسک به این آیه از پذیرش مسؤلیت، حتی در دفاع از حق، خود را معاف و معذور می‌دارند که بر این اساس باید گفت:

۱- آیا می‌توان باور کرد، شخصیت راستینی چون امام حسین علیه السلام که از پرچمداران طراز اول پیروی از حق و ترویج «وحی» و تعالیم حیات بخش قرآن می‌باشند، از این نکته غفلت کرده، از عمل به آن سر باز زده‌اند؟!

۲- «تَهْلُكَةُ» یکی از موضوع‌هایی است که بر حسب مصالح، گاهی حرام، گاهی واجب و گاه مباح است و در باب جهاد گرچه سلامت و امنیت و عافیت آدمی به خطر می‌افتد، لیکن شارع مقدس به خاطر مصالح برتر مجاز شناخته است؛ از این رو، با روی آوردن به «تهلکه» اسلام از خطر هلاکت رهایی می‌یابد و این خود از آرمان‌های بلند اسلام بشمار می‌آید.

نیز فرمودند: «لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا مَلْجَأٌ وَلَا مَأْوَى، لَمَا بَايَعْتُ يَزِيدَ بْنِ معاويةَ»؛ (۱)

اگر در دنیا، دارای هیچ گونه پناهگاهی نباشم، با یزید، پسر معاویه، بیعت نخواهم کرد.

۳- دقت در خود آیه، پاسخ اصلی را آشکار می‌سازد در سوره بقره، آیه ۱۹۲ می‌خوانیم: «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؛ «در راه خدا، انفاق کنید، خود را به هلاکت نیفکنید، احسان کنید که خدا احسان‌پیشگان را دوست می‌دارد.»

پس در ترویج و تحریص به انفاق بکوشید؛ زیرا انفاق از حیث مصداق خارجی؛ اعم از انفاق مالی و انفاق جانی است که البته طبق نص این آیه: سرپیچی از قانون انفاق، هلاکت را در پی دارد؛ زیرا نادیده گرفتن دستورات خدا در باب انفاق مالی، کیفر سختی را به همراه دارد؛ چنانکه در سوره مبارکه توبه، آیه شریفه ۳۵ می‌خوانیم: «يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كُنْتُمْ لَأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ»؛ چنانکه در باب خودداری از جهاد و انفاق جانی، نیز عقوبت و کیفر شدیدتری را پروردگار حکیم مقرر داشته است و کوتاهی در این باره، خود را به

۱- خوارزمی، مقتل، ج ۱، ص ۱۸۴.

ص: ۳۵۸

هلاکت افکندن و روی به تهلکه نهادن و سر باز زدن از ایثار است. خنده آور آن که ابن تیمیه در منهاج می نویسد: چرا حسین []، با یزید صلح نکرد؟ می پرسیم: اگر صلح می کرد، آیا در امنیت بود؟ برادرش امام حسن را که به ناچار و از روی مصلحت صلح کرد مسموم نکردند؟!

پرسش ۱۲: آیا امام علیه السلام وعده بیعت داده بودند؟

پاسخ: بیعت، نوعی به رسمیت شناختن رهبری فرد و متعهد شدن نسبت به اجرای فرامین او و حمایت از او است که دایره شمول آن، حسب مقاصد، توسعه یا تنگ می گردد. به هر صورت بیعت نوعی مشروعیت بخشیدن به طرف مورد بیعت و یا اعلام حمایت از اوست. آیا امام علیه السلام می تواند از عنصری چون یزید حمایت به عمل آورد و یا حکومت او را به رسمیت بشناسد؟ در سال ۶۰ ه فرماندار مدینه، از شام نامه ای دریافت کرد که در آن آمده بود: «اما بعد؛ از حسین، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر، بیعت مستحکم بگیر و کسی در این امر معاف نیست و کسی جز بیعت، راهی ندارد». (۱) ولید پیش از قرائت نامه، عمرو بن عثمان را به دنبال امام علیه السلام و ... فرستاد. هنگامی که او به عنوان احضار به محضر مبارک امام علیه السلام رسید، امام فرمود: «قد ظننت أرى طاعتهم قد هلك، فبعث الينا ليأخذنا بالبيعة ليزيد قبل أن يفشوا في الناس الخبر». (۲)

«گمان دارم که طاعت آنان به هلاکت رسید و جهت اخذ بیعت برای یزید به دنبال ما فرستاده تا قبل از افشا شدن مسأله از ما بیعت گیرد.»

هنگامی که امام علیه السلام با سی تن، بر ولید وارد شدند، پس از احوال پرسی سؤال کردند:

۱- «اما بعد، فخذ حسيناً و عبدالله بن عمر و عبدالله بن الزبير بالبيعة أخذاً شديداً ليست فيه رخصة حتى يبائعوا».

۲- الكامل، ج ۴، ص ۵ مقتل ابی مخنف، ص ۴.

ص: ۳۵۹

«خبر بیماری معاویه به ما رسیده بود؛ حالش چگونه است؟» ولید جواب داد: «او از دنیا رفت و یزید به من نوشته است تا از شما بیعت بگیرم.» امام علیه السلام فرمودند: «أَنَا لِلَّهِ وَأَنَا لِلَّهِ رَاجِعُونَ» و افزودند: «أَنْتَى لَا أَرَاكَ تَقْتَنِعُ بِيَعْتَى لِيَزِيدَ سِرًّا، حَتَّىٰ أَبَايَعُهُ جَهْرًا فَيَعْرِفَ ذَلِكَ النَّاسُ». (۱)

«من فکر نمی‌کنم که با بیعت من به صورت مخفی قناعت کنید، شما خواستار بیعت علنی با من هستید تا مردم نیز در جریان امر قرار گیرند.»

ولید گفت: «آری».

- در «ناسخ التواریخ» آمده است: ولید از امام علیه السلام خواست تا مخالفت نکند و بیعت نماید. امام پاسخ داد: «أَنَّ الْبَيْعَةَ لَا تَكُونُ سِرًّا وَ لَكِنْ إِذَا دَعَوْتَ النَّاسَ غَدًا فَادْعِنَا مَعَهُمْ»؛ «بیعت مخفیانه مفید نیست، فردا که مردم را به این امر فرا می‌خوانی مرا نیز فراخوان.»

در این هنگام مروان پیشنهاد کرد که: «أَحْبِسِ الرَّجُلَ وَلَا يَخْرُجْ مِنْ عِنْدِكَ حَتَّىٰ يَبَايِعَ أَوْ تَضْرِبَ عُنُقَهُ»؛ (۲)

«ای ولید این مرد (امام حسین علیه السلام) را حبس کن تا از پیش تو نرود مگر آن‌که بیعت کند و اگر بیعت نکرد گردن او را بزن.»

هنگامی که مروان در باره امام علیه السلام این چنین با ولید سخن گفت: امام علیه السلام به ولید نگریست و فرمود:

«أَيُّهَا الْأَمِيرُ! إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ وَمَعِيدِنُ الرَّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ بِنَا فَتِيحِ اللَّهِ، وَبِنَا حَتَمِ اللَّهِ، وَ يَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبُ الْخَمْرِ، قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ، مُغْلِبٌ بِالْفِسْقِ، وَمِثْلَى لَا يَبَايِعُ مِثْلَهُ، وَلَكِنْ نُضْبِحُ وَ تَضْبِحُونَ وَ نَنْظُرُ وَ تَنْظُرُونَ أَيُّنَا أَحَقُّ بِالْخِلَافَةِ وَ الْبَيْعَةِ؟». (۳)

«ای امیر، ما اهل بیت نبوتیم، جایگاه رسالت و پایگاه نزول و صعود فرشتگانیم،

۱- بحار، ج ۴، ص ۳۲۴، مقتل خوارزمی، صص ۱۸۲، ۱۸۳.

۲- ناسخ التواریخ، مبحث سید الشهداء، ص ۱۵۴.

۳- بحار، ج ۴۴، ص ۳۲۵؛ اللهوف، ص ۱۰؛ مقتل الحسین، ص ۲۳.

ص: ۳۶۰

آغاز و انجام آفرینش به خاطر ما صورت پذیرفته است، ولی یزید فاسق، شرابخوار، آدم‌کش است و آشکارا به فسق و فجور مشغول است؛ شخصیتی همچون من، با او بیعت نخواهد کرد. لیکن فردا که فرا رسید، ما و شما خواهیم دید که کدام‌یک از ما سزاوار خلافت و بیعتیم.»

فردای همان شب بود که مروان در بازار مدینه امام علیه السلام را دید، از در خیرخواهی درآمد و گفت: «با یزید بیعت کن». امام علیه السلام باز هم صریح پاسخ دادند:

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، وَعَلَى الْإِسْلَامِ إِذَا (إِذْ قَدْ) بُلِيَتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدٍ، وَلَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: الْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ أَبِي سَفْيَانَ». (۱)

«ما از خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم، فاتحه اسلام را باید خواند که جرثومه‌ای همچون یزید، در رأس حکومت اسلامی قرار گیرد و البته از جدم - رسول‌الله صلی الله علیه و آله - شنیدم که فرمودند: خلافت بر آل‌ابی‌سفیان حرام است.»

مروان جریان فوق را به ولید گزارش داد، ولید هم در نامه‌ای به یزید نوشت:

«حسین بن علی تو را شایسته خلافت نمی‌داند، نظر خود را در این مورد بنویس.»

یزید نیز در پاسخ این نامه نوشت:

«اما بعد، هنگامی که نامه‌ام به دستت رسید، هرچه زودتر پاسخ آن را بنویس و فهرستی از نام کسانی که با ما بیعت کرده‌اند و نیز

اسامی آنان که از بیعت طفره رفته‌اند را همراه با سر حسین بن علی برایم بفرست، والسلام.» (۲) - دقت در نامه‌هایی که میان والی

مدینه و زمامدار خودسر شام، رد و بدل شد و همچنین دقت در سخنان امام علیه السلام در برابر والی مدینه و مروان (والی سابق

مدینه) این حقیقت را آشکار می‌سازد که:

۱- اللهوف، ص ۱۰؛ مقتل الحسین، ص ۲۴.

۲- ناسخ‌التواریخ، احوال امام حسین علیه السلام عبارت عربی این نامه قبلاً در همین فصل ذکر شد.

ص: ۳۶۱

* الف: امام علیه السلام هیچ گاه وعده بیعت نداده بودند.

* ب: امام علیه السلام نظر خود را به گونه‌ای آشکار، درباره بیعت و شخص یزید بیان کرده بودند.

* ج: امام علیه السلام هیچ گاه در رابطه با حوادث واقعه، بی طرف نبودند.

پرسش ۱۳: چرا امام علیه السلام به سوی مکه عزیمت کردند؟

پاسخ: امام حسین علیه السلام پس از مخالفت رسمی در مسأله بیعت با یزید، از مدینه عازم مکه شدند و حدود چهار ماه در آن جا ماندند و از آنجا عزم سفر به عراق را گرفتند. این حرکت جهت آماده‌سازی زمینه‌های لازم حرکت توفان‌زای عاشورا بود.

امام علیه السلام مکه را بدان جهت برگزید که زمینه اطلاع‌رسانی در آنجا بیش از سایر بلاد بود.

بعد از آن که خبر سرپیچی امام از بیعت با یزید، پس از مرگ معاویه مطرح شد، در همه جا، محمد حنفیه به امام علیه السلام گفت: اگر در مدینه بمانی تو را به قتل خواهند رساند، به مکه برو که: **وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا**؛ و اگر امنیت نداشت به یمن، حبشه و هر جا که به دور از دسترس یزید باشد برو، امام علیه السلام سخن او را تصدیق کرد و راهی مکه شد وصیت‌نامه خود را به او داد و او را به‌عنوان نماینده خود در مدینه منصوب کرد، ولی دشمن که همواره حرکت امام را زیر نظر داشت، ۳۰ نفر را مسؤول ترور امام در مکه نمود، امام ناگزیر عازم عراق شد لیکن هنگامی که حرکت کرد، والی مکه جمعی را به فرماندهی برادر خود یحیی در دو فرسنگی مکه فرستاد که امام را بازدارند ولی موفقیتی به دست نیاورده، بازگشت. (۱)

پرسش ۱۴: راز جاودانگی سنت عزاداری حسینی چیست؟ و چرا برای سایر ائمه، همانند امام حسین علیه السلام عزاداری نمی‌شود؟

پاسخ: برای رسیدن به پاسخ پرسش فوق، به علل مختلفی می‌توان اشاره کرد، که

ص: ۳۶۲

مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

الف: پشتیبانی خداوند متعال از انقلاب امام حسین علیه السلام، که حتی پیش از شهادت آن حضرت، در کلام جبرئیل و پیامبر صلی الله علیه و آله منعکس گشته است.

ب: توجه و تأکید ائمه معصوم علیهم السلام بر زنده نگهداشتن عزاداری برای امام حسین علیه السلام و یارانش.

ج: گرچه حماسه‌ها و انقلاب‌ها در تاریخ فراوانند؛ لیکن هیچ‌یک از آن‌ها همسنگ انقلاب عاشورا نمی‌شود. این انقلاب معمار و حماسه‌آفرینی دارد که شخصیت استثنایی تاریخ است؛ کسی است که نامش در آسمانها و در لسان انبیا مطرح بوده است. کسی است که نامش بالای در ورودی بهشت ثبت گردیده است (۱) و کسی است که ائمه معصوم از او به‌عنوان اسوه خود یاد می‌کردند و همواره مردم را به توجه به او و انقلاب و حماسه جاودانش فرا می‌خواندند.

توجه به این نکته ضروری است که خود ائمه معصوم علیهم السلام برای عزاداری امام حسین علیه السلام اهمیت ویژه‌ای قائل بودند؛ چنانکه امیرمؤمنان و امام حسن مجتبی علیهما السلام فرموده‌اند: «لَا يَوْمَ كَيْومِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ». (۲)

امام سجاد علیه السلام می‌فرمود: «لَا يَوْمَ كَيْومِ الْحُسَيْنِ»؛ (۳) «هیچ روزی همسنگ با روز قتل حسین (عاشورا) نیست.» جمله فوق از زبان یکی از جانبازان کربلا- است و کسی که خود در صحنه کربلا- حضور داشت به این حقیقت گواهی داده است که مصائب حسین و یارانش را همواره باید زنده نگهداشت. براین اساس امام هشتم علیه السلام پیوسته از بزرگداشت مصائب عاشورا سخن می‌گفت و همگان را بدان فرامی‌خواند. آن حضرت از پدر گرامی‌شان چنین نقل می‌کنند که:

«كَانَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا دَخَلَ شَهْرَ الْمُحَرَّمِ لَا يُرَى ضَاحِكًا وَكَانَتْ الْكَاكِبَةُ تَغْلِبُ عَلَيْهِ

۱- نک: فصل دوم همین کتاب.

۲- نک: علامه حایری مازندرانی، معالی السبطين، ج ۲، ص ۴.

۳- نک: علامه حایری مازندرانی، معالی السبطين، ج ۲، ص ۴.

ص: ۳۶۳

حَتَّى تَمُضِيَ عَشْرَةَ أَيَّامٍ فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْعَاشِرِ كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمَ يَوْمَ مُصِيبَةِ بَيْتِهِ وَحُزْنِهِ وَبُكَائِهِ وَيَقُولُ هُوَ الْيَوْمَ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ
السلام». (۱)

«سیره پدرم این بود که وقتی ماه محرم فرا می‌رسید، کسی او را خندان نمی‌دید ...

و غم و اندوه بر چهره‌اش نمودار می‌شد و چون عاشورا فرا می‌رسید آن روز، روز مصیبت و اندوه و گریستن او بود و می‌فرمود:
امروز روزی است که حسین به شهادت رسیده است.»

نیز ائمه معصومین علیهم السلام همگی نسبت به مصائب اهل بیت این چنین عمل می‌کردند.

همچنین امام رضا علیه السلام برای ترویج عزاداری و بیان فلسفه حزن و اندوهشان در محرم می‌فرمود: ماه محرم در دوران جاهلیت،
مورد احترام بود و در آن از جنگ و جدال خودداری می‌شد، ولی بنی امیه حرمت این ماه را نگه نداشتند و آن را هتک نمودند؛
«فاستحلت فيه دماؤنا و هتک فيه حرمتنا و سبى فيه ذرارينا و نساؤنا و أضرمت النيران فى مضاربنا و انتهب ما فيها من ثقلنا و لم ترع
لرسول الله حرمة فى أمرنا». (۲)

«خون ما را ریختند. هتک حرمت ما نمودند. فرزندان و زنان ما را به اسارت بردند. خیمه‌های ما را به آتش کشیدند ...».

آن حضرت در روایت دیگری فرمودند:

«يَا بَنَ شَيْبِ إِنْ كُنْتَ بَاكِيًا لِشَيْءٍ فَأَبْكِ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَإِنَّهُ ذُبِحَ كَمَا يُذْبَحُ الْكَبِشُ وَ...». (۳)

«ای پسر شیب، اگر می‌خواهی برای فردی بگریی، بر حسین بن علی گریه کن که او را همچون گوسفند سر بریدند.»

آری، یکی از علل جاودانگی سنت عزاداری‌های ماه محرم و پاس داشتن حماسه عاشورا، تأکید بر زنده نگهداشتن آن، توسط ائمه
معصوم علیهم السلام می‌باشد.

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۰۴، باب ۶۶- باب استحباب البكاء لقتل الحسين.

۲- امالی صدوق، ص ۱۲۸، المجلس السابع والعشرون و نک: علامه جزایری، انوارالنعمانیه، ج ۳، ص ۲۳۹.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۰۲.

ص: ۳۶۴

پرسش ۱۵: آیا لعن بر یزید جایز است؟

پاسخ: باید توجه داشت که: لعن بر یزید به‌عنوان یکی از جلوه‌های تبری، اختصاص به شیعه امامیه ندارد؛ زیرا هر انسان بیدار دلی، ظالم را لعن و نفرین می‌کند و حامی مظلوم است و این منطبق قرآن کریم: **أَلَّا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ**. (۱) یکی از نشانه‌های تبری و اعلام نفرت از قاتلان امام حسین علیه السلام لعن بر یزید است که همه مسلمانان (اعم از شیعه و سنی) در آن اتفاق نظریه دارند. مسعودی، مورخ بزرگ اهل سنت، در «مروج‌الذهب» می‌نویسد: «... و ما ظهر من فسقه من قتله ابن بنت رسول الله صلى الله عليه و آله وأنصاره، و ما أظهر من شرب الخمر و سیره سیره فرعون، بل كان فرعون أعدل منه في رعيتته و أنصف منه لخاصته و عامته». (۲) «ظلم و جور یزید فراگیر شد و فسق و فجور او نمودار گشت. فرزند دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و یارانش را به شهادت رساند و می‌گساری را رواج داد.»

سیره و کردار او، همچون سیره فرعون بود؛ بلکه بارها بدتر از فرعون! وی می‌افزاید: یزید کعبه را به آتش کشید. یازده روز پس از هتک حرمت کعبه، راهی جهنم گردید. «وسفك الدماء، و الفسق و الفجور، و غیر ذلك مما قد ورد فيه الوعيد باليأس من غفرانه، كوروده فيمن جحد توحيدة و خالف رسله»؛ «فسق و فجور او به حدی بود که از غفران الهی نسبت به او باید مأیوس بود». (۳) ۲- مورخ و فقیه اهل سنت (ابن العماد حنبلی) در کتاب معروف خود «شذرات‌الذهب» (۴) می‌نویسد: ابن عساکر نقل می‌کند که این ابیات (لیت أشياخي ببدر

۱- هود: ۱۸.

۲- نک: مروج‌الذهب، ج ۳، ص ۳۲ نشر دارالهجره.

۳- ... و سیره سیره فرعون بل كان فرعون أعدل منه في رعيتته و انصف منه في خاصته و عامته ... و یزید و غیره اخبار عجیبه و مثالب کثیره من شرب الخمر و قتل ابن بنت رسول الله صلى الله عليه و آله و لعن الوصی و هدم البيت و إحراقه و سفك الدماء و الفسق و الفجور و غیر ذلك مما ورد فيه الوعيد باليأس من غفرانه كوروده فيمن جحد توحيدة و خالف رسله و قد آتينا على الغرر من ذلك فيما تقدم و سلف من كتب، مروج‌الذهب، ج ۳، دارالهجر، ایران، ص ۳۲. ۷۸-۸۱ و موسسه.

۴- نک: ابن عماد حنبلی، شذرات‌الذهب، ج ۱، صص ۶۸، ۶۹، چاپ دارالفکر، بیروت.

ص: ۳۶۵

شهدوا ... از یزید است.

اگر این حرف درست باشد، بدون تردید؛ او کافر است؛ «فإن صحت عنه فهو كافر بلا ريب ...» (۱).

وی همچنین یادآور می‌شود: در مردی در حضور عمر بن عبدالعزیز، ضمن سخنانی گفت: امیرمؤمنان یزید بن معاویه ... عمر بن عبد العزیز دستور داد او را بیست ضربه تازیانه زدند. (۲) ابی فلاح در پایان این بخش یادآور می‌شود: وقال الیافعی: «وأما حکم من قتل الحسین أو أمر بقتله ممن استحل ذلك فهو كافر، وإن لم يستحل ففاسق فاجر»؛ (۳) «کسی که دستور قتل حسین را صادر کرد، اگر ریختن خون او را مباح می‌دانست او کافر است و اگر مباح نمی‌دانست، فاجر و فاسق است.»

۳- ابن حجر شافعی در کتاب «الصواعق المحرقة» می‌نویسد: هنگامی که از احمد بن حنبل در مورد لعن بر یزید پرسیدند، پاسخ داد: چگونه لعن نسبت به او صورت نگیرد در حالی که قرآن وی را مورد لعن قرار داده است؛ آنجا که می‌فرماید: فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطُّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ (۴). (۵) ۴- علامه تفتازانی حنفی در کتاب «شرح العقائد» یادآور می‌شود: صاحب نظران، در باب لعن بر یزید اتفاق نظر دارند «اتفقوا على جواز لعن من قتل الحسين او رضی به».

او نیز می‌نویسد: حقیقت مسأله آن است که رضایت یزید بر قتل حسین علیه السلام و شادی کردن و اهانت به اهل بیت توسط او، از اخبار متواتر است؛ بنابراین، در جواز لعن او بلکه کفر او تردیدی به خود راه نمی‌دهیم. لعنت خدا بر او و یارانش باد! (۶)

۱- همان.

۲- نک: ابن عماد حنبلی، شذرات الذهب، ج ۱، ص ۶۹، چاپ دارالفکر، بیروت.

۳- نک: ابن عماد حنبلی، شذرات الذهب ج ۱، ص ۶۹، چاپ دار الفکر، بیروت.

۴- محمد: ۲۲.

۵- تفسیر روح المعانی، ذیل آیه شریفه فهل عسیتم ... محمد- ۲۲، عبدالرزاق موسوی المقرّم، مقتل الحسین، ص ۹.

۶- شرح العقائد النسفیة، ص ۱۱۷. ۲۴۳ نویسنده متن: ملا عمر نسفی شرح: سعد الدین تفتازانی ناشر: انتشارات دینی سیدیان.

ص: ۳۶۶

«والحق إنَّ رضا یزید بقتل الحسین واشتبشاره بذلك وإهانتة أهل بیت رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله مما تواتر معنا ... فنحن لا نتوقف فی شأنه بل فی کفره ... لعنه الله علیه وعلى أنصاره وأعوانه».

۵- ابن اثیر، اندیشمند شافعی می‌نویسد: امام حسین علیه السلام حتی بیعت با معاویه را نمی‌پسندید. امام معدن تمام صفات نیک بود. (۱) ۷-۶- ابن جوزی و در تذکره الخواص، فصلی را تحت عنوان: «فی یزیدبن معاویه» ترتیب داده، در آن نکاتی را یادآور شده است؛ از جمله: معاویه همواره می‌گفت:

«لولا هوای فی یزید لأبصرتُ رُشدی»؛ «اگر عشق من به یزید نبود واقعیت‌ها را درک می‌کردم».

وی سپس می‌نویسد: جدم ابوالفرج در کتاب خود «الرد علی المتعصب العنید المانع من ذمّ یزید» می‌نگارد: کسی از من پرسید: نظر شما در باره لعن یزیدبن معاویه چیست؟

پاسخ دادم: اعمال او کفایتش می‌کند. او گفت: آیا لعن بر یزید را جایز می‌دانی؟ پاسخ دادم: «قد أجازہ العلماء الورعون»؛ «دانشمندان پرهیزگار این مسأله را جایز می‌شمارند.» که یکی از آنان احمد بن حنبل پیشوای مذهب حنبلی است. او در حق یزید بالاتر از لعن را تجویز کرده است.

صالح به پدرش احمد بن حنبل گفت: گروهی ما را به دوستی یزید نسبت می‌دهند.

احمد پاسخ داد: مگر ممکن است کسی ایمان به خدا داشته باشد، در عین حال به یزید علاقه‌مند شود؟ گفتم: پس چرا او را لعن نمی‌کنی؟ پاسخ داد: «یا بُنَّیْ لِمَ لا- تلعن من لعنه الله فی کتابه؟»؛ «چرا لعنت در حق کسی که مورد لعن خداست صورت نگیرد.» گفتم در کجای قرآن یزید مورد لعن قرار گرفته است؟ گفت: فَهَوْلَ عَسَیْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطُّعُوا أَرْحَامَكُمْ* أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ.

۱- اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۱، ص ۴۸۹؛ ج ۲، ص ۲۰ مؤسسه.

ص: ۳۶۷

ابن جوزی در ادامه این فصل یاد آور می‌شود که چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لعن الله من أخاف مدینتی»؛ «خدا لعنت کند کسی را که اهل مدینه‌ام را ترساند»، چون او مدینه و اهل آن را ترساند، پس باید لعن و نفرینش کرد. وی همچنین نقل می‌کند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من أخاف أهل المدینة ظلماً أخافه الله و علیه لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعین، لا یقبل الله منه یوم القیامة صرفاً و لا عدلاً».

مهنا بن یحیی می‌گوید: از احمد بن حنبل در باره لعن یزید پرسیدم. او پاسخ داد: «هو الذی فعل ما فعل»؛ «او هر کاری را که خواست انجام داد». گفتم: مگر چه کرد؟ گفت: «غارة المدینة»؛ (۱)

«مردم مدینه را ترساند و آنجا را غارت کرد.»

وی همچنین می‌نویسد: «... و لا خلاف فی أن یزید أخاف أهل المدینة، و سبى أهلها، و نهبها، و أباحها، و تسمى وقعة الحرّة»؛ (۲)

«تردید نیست که یزید در واقعه حرّه مردم مدینه را ترساند، مدینه را غارت کرد، مردم را اسیر گرفت و جان و مال و ناموس اهل مدینه را برای سربازان خود مباح دانست، و آن رخداد را واقعه حرّه نامیدند.» زیرا در سال ۶۲ پس از شهادت امام حسین علیه السلام مردم مدینه او را از خلافت خلع کردند و استاندار او را از مدینه بیرون راندند و می‌گفتند: «ما به شام رفتیم و یزید را دیدار کردیم...»؛ «قدّمنا من عند رجل لا دین له یسکر و یدع الصلاة».

مردم مدینه، پس از خلع یزید با عبدالله بن حنظله بیعت کردند، عبدالله پس از بازگشت از مدینه و شهادت امام حسین علیه السلام بارها چنین نکاتی را متذکر می‌شد:

«ای مردم، ما بر ضد یزید دست به کار نشده بودیم تا آن که ترسیدیم با ادامه حکومت او، از آسمان بر سر ما سنگ بیارد...!»

خبر قیام مدینه به یزید رسید. او مسلم بن عقبه را با لشکری انبوه به مدینه گسیل داشت و تا سه روز جان، مال و ناموس مردم مدینه را برای آنان مباح اعلام کرد: «وأقام ثلاثاً ینهب الأموال، و یهتک الحریم»؛ (۳)

۱- نک: ابن جوزی، تذکره الخواص، صص ۲۸۸، ۲۸۶، ۲۸۵، فصل فی یزید بن معاویه.

۲- همان.

۳- نک: ابن جوزی، تذکره الخواص، صص ۲۸۹-۲۸۸.

ص: ۳۶۸

گفتنی است، لعن بر یزید، چنان که در لسان همه انبیای پیشین مطرح بوده، آمدن به کربلا و زیارت این خاک آسمانی نیز توسط همه آنان صورت پذیرفته است؛ از این رو، در بحارالانوار می‌خوانیم: «ما مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا فَقَدَ زَارَ كَرْبَلَاءَ». (۱)

همچنین در بحارالانوار جلد ۴۵، صفحه ۲۲۹ آمده است: در آسمان پنجم فرشتگان تمثالی از امیر مؤمنان علیه السلام با فرق شکافته را نگاه می‌کنند و به قاتل او لعنت نثار می‌نمایند و نیز هر روز به تمثال امام حسین علیه السلام با صورتی آغشته به خون نگاه می‌کنند و بر یزید بن معاویه لعن و نفرین نثار می‌کنند و این کار تا روز قیامت ادامه دارد.

پرسش ۱۶: آیا حماسه عاشورا در کتب اهل سنت نیز آمده است؟

۱- کتب حدیثی

پاسخ: در کتب اهل سنت نیز همچون کتب شیعه، مسأله حماسه عاشورا در جلوه‌های مختلفی مطرح است؛ از جمله:

۱- کتب حدیثی

در کتب حدیثی اهل سنت، احادیث فراوان و گوناگونی در باره عاشورا، شهادت امام حسین و یارانش، عاقبت قاتلان حسین و لعن بر آنان، قیام‌های مداوم بخش قیام عاشورا و عزاداری روز عاشورا سخن به میان آمده است.

۱- عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إن في النار منزلة لم يكن يستحقها أحد من الناس إلا بقتل الحسين بن عليّ و يحيى بن زكريّا عليهما السلام.

حدّثني من سمع كعباً يقول: أوّل من لعن قاتل الحسين بن عليّ عليهما السلام إبراهيم خليل الرحمن، وأمر ولده بذلك، وأخذ عليهم العهد والميثاق ثمّ لعنه موسى بن عمران وأمر أمته بذلك، ثمّ لعنه داود وأمر بني إسرائيل بذلك.

ثمّ لعنه عيسى وأكثر أن قال: يا بني إسرائيل العنوا قاتله، وإن أدر كنتم أيامه فلا تجلسوا عنه، فإنّ الشّهيد معه كالشّهيد مع الأنبياء، مقبل غير مُدبر، وكأني أنظر إلى بقعته، و ما من نبيّ إلّا وقد زار كربلا- و وقف عليها، و قال: إنك لبقعة كثيرة الخير، فيك يدفن القمر الأزهر»، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۰۱، به نقل از كامل الزيارات ص ۶۷.

ص: ۳۶۹

۲- کتب تاریخی**۲- کتب تاریخی**

در کتب تاریخی اهل سنت، واقعه عاشورا و نیز قیام‌های پس از آن را، مورد توجه جدی قرار داده‌اند؛ از جمله: مؤرخان وقایع سال «۶۱ هـ» به قتل امام حسین و یا قیام تاریخ‌ساز او، به اجمال یا به تفصیل پرداخته‌اند.

۳- کتب تفسیری**۳- کتب تفسیری**

در جای جای تفاسیر اهل سنت، به مناسبت، مطالبی از عاشورای امام حسین علیه السلام آورده شده، به‌ویژه در ذیل: **فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ**. (۱)

پرسش ۱۷: راز اشتهار شهدای کربلا به ۷۲ تن چیست؟

پاسخ: چرا شهدای کربلا به «هفتاد و دو تن» شهرت یافتند، در حالی که تعداد واقعی آنان را بیش از این شمرده‌اند؟ علامه سید محسن امین رحمه الله در کتاب اعیان‌الشیعه، تعداد شهدا را به حدود ۱۳۰ (یکصد و سی) تن رسانده است. (۲) فرهاد میرزا در قمقام می‌نویسد: (۳) امام حسین علیه السلام روز پنج‌شنبه، دوم محرم الحرام با هیجده (۱۸) تن از اهل بیت و شصت (۶۰) تن از انصار وارد سر زمین کربلا شد. بدیهی است، این مطلب مورد قبول مؤرخان است که شب عاشورا ۳۲ تن از لشکر عمر بن سعد به امام علیه السلام پیوستند. آنچه از تاریخ به دست می‌آید، فزونی شهدا در رکاب امام حسین علیه السلام می‌باشد، ولی تعداد معروف آن هفتاد و دو (۷۲) است. سید بن طاووس در «لهوف» می‌نویسد: یاران امام حسین علیه السلام در روز عاشورا چهل و پنج (۴۵) نفر سواره و یکصد (۱۰۰) نفر پیاده بودند. (۴)

۱- دخان: ۲۹.

۲- اعیان‌الشیعه، ج ۱.

۳- قمقام، ج ۲، ص ۵۲۶.

۴- نک: اللهوف، ص ۴۳، چاپ نجف.

ص: ۳۷۰

حجة الاسلام دکتر هادی امینی، فرزند علامه امینی رحمه الله صاحب الغدير، در کتابی با نام «یاران امام»، بیش از ۱۳۰ نفر را مورد شرح و تفصیل قرار داده است.

در پاسخ به پرسش بالا، باید بدین حقیقت توجه داشت که:

اولاً: این احتمال را، که تعداد شهدای کربلا واقعاً بیش از ۷۲ تن نباشند، نمی‌توان از نظر دور داشت؛ زیرا: بعضی از مورخان از جمله خواندمیر در کتاب «حبيب السیر»، می‌نویسد: (۱) روز عاشورا، سی و دو سواره و چهل پیاده، سربازان امام علیه السلام را تشکیل می‌دادند. و بعضی یاران امام را چهل تن نوشته‌اند و با حالت عرفانی یاران امام در شب عاشورا، ۳۲ تن از لشکر عمر سعد به امام پیوستند طبق این نظر: اسامی شهدای دیگر، کسانی می‌باشند که در صراط عاشورا، در فرصت‌های دیگر به شهادت رسیده‌اند، نه در روز عاشورا.

ثانیاً: ممکن است این تعداد، گویای تعداد شهدای سرشناس و معروف آن روز باشد، که از نظر گزارشگران و وقایع‌نویسان آن روز مورد توجه بوده‌اند.

ثالثاً: در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که آن حضرت ضمن رهنمودی در باره عالم رجعت و قیام موعود اسلام و حضور برخی از درگذشتگان، که در عالم برزخ زندگی می‌کنند و در رکاب آن حضرت بوده‌اند، به مفضل خاطر نشان ساخته بود که ۷۲ تن از شهدای کربلا نیز در رکاب موعود اسلام رجعت خواهند داشت و در قیام او حضور خواهند یافت. گرچه در این بیان، امام صادق علیه السلام تعداد شهدای کربلا را در ۷۲ تن محدود نساخته و تنها این نکته را ثابت می‌کند که از جمع شهدای کربلا، ۷۲ تن رجعت دارند، نه آن که تعداد شهدای کربلا بیش از هفتاد و دو تن نیستند.

شاید همین حدیث سبب شده است که بعضی گمان کنند شهدای کربلا بیش از ۷۲ تن نیستند. متن حدیث چنین است: «.. فَأَلِثْنَا وَ سَبْعُونَ رَجُلًا الَّذِينَ قُتِلُوا مَعَ الْحُسَيْنِ يَطْهَرُونَ مَعَهُ؟ قَالَ: نَعَمْ يَطْهَرُونَ مَعَهُ...» (۲)

۱- حبيب السیر، ج ۲، ص ۵۱.

۲- نک: علامه جزائری، انوار النعمانية، ج ۲، ص ۸۲.

ص: ۳۷۱

رابعاً: تعداد سرهایی که به کوفه و شام ارسال شده بود، حدود ۷۲ تن بودند و بعید نیست که این مسأله نیز در اشتهار شهدای کربلا به ۷۲ تن مؤثر باشد.

پرسش ۱۹: آیا عزاداری برای حسین علیه السلام در تاریخ پیش از اسلام مطرح بوده است؟

حضرت آدم علیه السلام در کربلا

پرسش ۱۹: آیا عزاداری برای حسین علیه السلام در تاریخ پیش از اسلام مطرح بوده است؟

پاسخ: عاشورا و کربلا در طول تاریخ، میان انسان‌های برتر مطرح بوده است؛ از جمله در ضمن حدیثی آمده است: (۱) «ما مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَقَدْ زَارَ كَرْبَلَاءَ»؛ «هیچ پیامبری سراغ نداریم، جز آن که به زیارت کربلا شتافته است.»

علامه سید نعمت‌الله جزایری در انوارالنعمانیه (۲) حدیث طویلی را نقل می‌کند که در آن آمده است: بسیاری از انبیای عظام در دوران زندگی خود در کربلا حضور یافتند و برای حسین علیه السلام گریستند و بر قاتل او لعن و نفرین نثار کردند.

حضرت آدم علیه السلام در کربلا

پس از آن که آدم به زمین گام نهاد، حوا را نیافت و به سراغ او به این سوی و آن سوی رفت تا به زمین کربلا رسید، پایش مجروح شد، احساس غربت وجود وی را فرا گرفت و خون از پای او جاری شد، سر به آسمان برداشت و به درگاه الهی عرضه داشت:

«إِلٰهِي هَلْ حَدَثَ مِنِّي ذَنْبٌ آخِرُ فَعَاقِبَتِي بِهِ؟»؛ «خدایا، از من گناهی سر زد که مورد عقوبت قرار گرفتم؟»، ندا رسید: «لَكِنْ يَقْتُلُ فِي هَذِهِ الْأَرْضِ وَلَدَكَ الْحُسَيْنَ ظَلَمًا»؛ «در اینجا فرزندت حسین کشته می‌شود و خونس در این سرزمین جاری می‌گردد».

آدم پرسید: «يَا رَبِّ أَيْ كَوْنُ الْحُسَيْنِ نَبِيًّا؟» (۳)

«حسین یکی از انبیا است؟» ندا رسید:

۱- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۰۱.

۲- ج ۳، صص ۲۶۲-۲۶۰.

۳- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۴۲.

ص: ۳۷۲

«خیر، او فرزند زاده پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله است».

آدم پرسید قاتل او کیست؟ ندا رسید: قاتل او مردی است به نام یزید، که او مطعون و مطرود اهل آسمانها و زمین است. آدم به جبرئیل گفت: اکنون وظیفه من چیست؟
جبرئیل گفت: یزید را نفرین کن. آدم چهار مرتبه بر یزید لعن فرستاد و چهار قدم از آن مکان دور شد که به قدرت الهی به عرفات رسید و همسر خود را یافت.

حضرت نوح علیه السلام در کربلا

آنگاه که نوح بر کشتی سوار شد و زمین را سیر کرد، به منطقه کربلا رسید. کشتی او به تزلزل در آمد و نوح احساس کرد که کشتی در معرض غرق شدن است. به درگاه خدا مناجات کرد و گفت: خدایا! گناهی از من سرزد؟ «إلهی هل حدث منی ذنب آخر فعاقبتنی به فإنی طفت جمیع الأرض و ما أصابنی سوء مثل ما أصابنی فی هذه الأرض». (۱)
جبرئیل نازل شد و به او فرمود: ای نوح! اینجا همان جایی است که حسین، سبط محمد، خاتم انبیا و پسر خاتم اوصیا کشته می شود، نوح پرسید، قاتل او کیست؟
جبرئیل پاسخ داد: قاتلش مردی لعین است در نظر اهل آسمانها و زمین؛ «قاتله لعین اهل سبع سماوات و سبع أرضین». پس او یزید را چهار بار لعنت نمود و در این هنگام کشتی اش در دامن کوه جودی به آرامی پهلو گرفت.

حضرت ابراهیم علیه السلام در کربلا

هنگامی که ابراهیم خلیل علیه السلام سواره وارد کربلا شد، اسبش به زمین خورد و او از اسب بر زمین افتاد و سر مبارکش شکست و خون از آن جاری شد و سپس استغفار نمود، و گفت: خدایا! چه خطایی از من سرزد؟ جبرئیل نازل گشت و گفت: از تو خطایی سر نزد، در اینجا سبط پیامبر خاتم و پسر خاتم اوصیا کشته می شود. حضرت خلیل پرسید: قاتل او کیست؟ جبرئیل پاسخ داد: قاتل او کسی است که در نظر همه اهل آسمانها و زمین ملعون است؛ «فرع ابراهیم یدیه و لعن یزید لعناً کثیراً...»؛ «ابراهیم دست به سوی آسمان گرفت و بر یزید لعن فراوان کرد».

۱- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۴۲، باب ۳۰- إخبار الله تعالی أنبیاءه و ...

ص: ۳۷۳

حضرت اسماعیل علیه السلام در کربلا

گوسفندان حضرت اسماعیل، پسر ابراهیم خلیل الرحمان، در کنار شط معروف فرات مشغول چریدن بودند که چوپان آن حضرت اعلام کرد رمه از خوردن آب خودداری می‌کند، اسماعیل راز آن را از خداوند متعال جویا شد. ندا رسید: ای اسماعیل، راز آن را از یکی از گوسفندان خود بخواه که به قدرت خدا پاسخ خواهد داد.

وقتی اسماعیل از گوسفندی جویا شد، آن حیوان با زبان فصیح پاسخ داد: به ما خبر داده‌اند که در اینجا فرزندی حسین تشنه‌کام کشته خواهد شد، از این رو از این نهر (احتمالاً نهر معروف علقمه باشد) آب نمی‌خوریم؛ «بلغنا أن ولدك الحسين عليه السلام سبط محمد يقتل هنا عطشاناً فنحن لا نشرب من هذه المشرعة حزناً عليه». (۱)

در این هنگام اسماعیل از نام قاتل او جویا شد، آن گوسفند به قدرت الهی پاسخ داد: «يقتله لعين أهل السماوات والأرضين و الخلائق أجمعين». اسماعیل عرضه داشت: «اللَّهُمَّ الْعَنْ قَاتِلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام!»؛ «خدایا! قاتل حسین علیه السلام را لعنت کن».

حضرت موسی کلیم در کربلا

حضرت موسی علیه السلام با (وصی خود)، یوشع بن نون از کربلا عبور می‌کرد، کفشش پاره شده و بندش گسست و خار در پاهایش خلید و خون جاری شد. موسی عرض کرد:

خدایا! چه گناهی از من سرزد؟ «إلهی أئی شیء حدث منی»؛ از آسمان ندا رسید:

«أن هنا يقتل الحسين و هنا یسفك دمه فسال دمک موافقة لدمه»؛ «این جا حسین کشته و از این رو خون تو هم بر زمین ریخت».

موسی علیه السلام پرسید قاتل او کیست؟ ندا رسید: «قاتل او یزید لعین است که در میان موجودات مختلف هستی، مورد لعن است».

حضرت سلیمان علیه السلام در کربلا

سلیمان با بساط خود از هوا حرکت می‌کرد، وقتی به منطقه کربلا رسید وضعیتی

۱- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۴۳، باب ۳۰- إخبار الله تعالى أنبياءه و ...

ص: ۳۷۴

خاص برای او پیش آمد که نزدیک بود سقوط کند. باد از حرکت ایستاد و بساط وی در سرزمین کربلا فرود آمد. سلیمان به باد گفت: چرا فرود آمدی؟ باد [به قدرت الهی] پاسخ داد: در این مکان، حسین کشته می‌شود: «إِنَّ هُنَا يُقْتَلُ الْحُسَيْنَ...»؛ سلیمان پرسید: قاتل او کیست؟ باد پاسخ داد: «یقتله لعین أهل السماوات والأرضین»؛ «کسی که در نظراهل آسمان‌ها و زمین لعین است وی را می‌کشد». پس سلیمان بر یزید لعنت نثار کرد و از آن جا گذشت ...

حضرت عیسی علیه السلام در کربلا

مسیح مقدس با حواریون از کربلا می‌گذشت که شیر درنده‌ای سررسید و سدّ راه وی شد. مسیح راز آن را جویا شد، شیر به قدرت الهی با زبان فصیح گفت: من راه را باز نمی‌کنم، جز آن که بر قاتل حسین لعنت کنید. عیسی علیه السلام پرسید: حسین کیست؟ شیر پاسخ داد: دخترزاده محمد و پسر علی ولیّ خدا. مسیح علیه السلام پرسید: قاتل او کیست؟ شیر پاسخ داد: قاتل او یزید است که در روز عاشورا دست به جنایت خواهد زد. در این هنگام عیسی علیه السلام دست به دعا برداشت و بر یزید لعن و نفرین فرستاد و حواریون آمین گفتند و رفتند.

پرسش ۲۰: راز اهمیت زیارت قبر امام حسین علیه السلام چیست؟

اشاره

پاسخ: زیارت وسیله‌ای است برای رساندن ارادت باطنی و جلوه‌ای است از حیات عشق و محبت پایدار زائر در برابر مزور و عاشق در مقابل معشوق، که پاداشی مضاعف دارد. هر امامی را برگردن شیعیانش حقی است و راه ادای آن، زیارت قبر اوست. و در خصوص زیارت قبر حسین علیه السلام رهنمودهای روشنی در اختیار است که گفته‌اند: اگر کسی همه‌ساله به حج برود، ولی امام حسین علیه السلام را زیارت نکند، حقی از حقوق رسول‌الله صلی الله علیه و آله را نادیده گرفته است؛ زیرا حق حسین علیه السلام فریضه‌ای از فرایض الهی است و بر همه مسلمانان واجب است که به زیارت آن حضرت بشتابند؛ «لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ حَجَّ دَهْرَهُ ثُمَّ لَمْ يَزُرِ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَكَانَ تَارِكًا حَقًّا مِنْ حُقُوقِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِأَنَّ حَقَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَاجِبَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ». (۱)

۱- تهذیب الأحكام، ج ۶، ص ۴۲، باب فضل زیارته علیه السلام ... و نک: طوسی، التهذیب، ج ۶، ص ۴۲.

ص: ۳۷۵

در شب قدر که گرامی‌ترین شب‌های سال است، زیارت امام حسین علیه السلام در متن وظایف آن شب قرار دارد. زیارت امام حسین در حرم امیرمؤمنان علیهما السلام برای آن است که به نقلی سر مطهر حضرت امام حسین در بالا سر حضرت امیر مؤمنان دفن شده است.

فوائد و اهمیت زیارت ائمه و امام حسین علیهم السلام

۱- میثاق الهی؛ تجدید میثاق»

وَسَاءَ مِی گوید از امام هشتم علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

«إِنَّ لِكُلِّ إِمَامٍ عَهْدًا فِي عُنُقِ أَوْلِيَائِهِ وَشِيعَتِهِ، وَإِنْ مِنْ تَمَامِ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ وَحُسْنِ الْأَدَاءِ زِيَارَةُ قُبُورِهِمْ...» (۱)

«هر امامی را برگردن پیروانش حقی است که یکی از جلوه‌های مهم وفای به این حق، پرداختن به زیارت قبر آن امام است.»

۲- زوار آسمانی

فقط انسان‌ها به زیارت قبر امام حسین مشرف نمی‌شوند، بلکه بیشترین زائران آن حضرت، مسافران آسمانی هستند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خلقی بیشتر از فرشتگان آفریده نشده است؛ به طوری که در هر شبانه‌روز هفتاد هزار فرشته به زیارت کعبه توفیق می‌یابند، پس از آن به زیارت قبر رسول الله صلی الله علیه و آله، سپس به دیدار امیرمؤمنان علیه السلام و پس از آن به زیارت قبر حسین علیه السلام توفیق می‌یابند و تا سحرگاهان در آنجا می‌مانند و سپس به سوی آسمان عروج می‌کنند:

«ثُمَّ يَأْتُونَ الْحُسَيْنَ فَيَقِيمُونَ عِنْدَهُ فَإِذَا كَانَ السَّحَرُ وَضِعَ لَهُمْ مِعْرَاجٌ إِلَى السَّمَاءِ...» (۲)

۳- خواسته همه موجودات آسمانی

تمام موجودات عالم، خواهان زیارت حسین علیه السلام هستند. اسحاق بن عمار می‌گوید:

۱- بحار، ج ۹۷، ص ۱۰۰ چاپ مؤسسه الوفاء بیروت، ص ۱۱۶.

۲- همان، ص ۱۱۷.

ص: ۳۷۶

از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

«لَيْسَ شَيْءٌ فِي السَّمَاوَاتِ إِلَّا وَهُمْ يَسْأَلُونَ اللَّهَ أَنْ يُؤْذَنَ لَهُمْ فِي زِيَارَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَفَوْجٌ يَنْزِلُ وَفَوْجٌ يَعْرُجُ». (۱)

«موجودی در آسمان‌ها نیست جز آن که از خدا اجازه می‌خواهند تا به زیارت حسین علیه السلام نایل آیند.»

۴- معادل زیارت رسول الله صلی الله علیه و آله

زید شحام می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: «ما لِمَنْ زَارَ وَاحِدًا مِنْكُمْ؟»؛ «برای کسی که یکی از شما را زیارت کند چه پاداشی منظور می‌گردد؟» گفت:

«كَمَنْ زَارَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ». (۲)

«پاداشی همانند پاداش زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله دارد.»

۵- برکات مادی و معنوی

ائمه علیهم السلام با یادآوری برکات مادی و معنوی زیارت امام حسین علیه السلام، مردم و به ویژه شیعیان را به آن ترغیب و تشویق می‌کردند. امام باقر علیه السلام به محمدبن مسلم فرمود:

«مُرُوا شِيعَتَنَا بِزِيَارَةِ قَبْرِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّ إِثْبَانَهُ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ وَيَمِدُّ فِي الْعُمُرِ وَيَدْفَعُ مَدَافِعَ السَّوْءِ وَإِثْبَانَهُ مُفْتَرَضٌ عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ يُقَرُّ لَهُ بِالْإِمَامِيَّةِ مِنَ اللَّهِ». (۳)

«شیعیان ما را به زیارت حسین علیه السلام وادار کنید؛ زیرا زیارت آن حضرت، موجب افزایش رزق و روزی و باعث طول عمر و دفع عوامل بدی‌ها و شرور است.»

آری، زیارت امام علیه السلام بر هر شخص با ایمان، که به امام منصوب از طرف خدا اعتقاد دارد واجب است.

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۱۴، باب تأکد استحباب زیارة الحسين ...

۲- بحار، ج ۹۷، ص ۱۰۰، چاپ مؤسسه الوفاء بیروت.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۱۳، باب تأکد استحباب زیارة الحسين.

ص: ۳۷۷

۶- رهایی از دایره حساب

امام صادق علیه السلام فرمود:

«إِنَّ أَيَّامَ زَائِرِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تُعَدُّ مِنْ آجَالِهِمْ» (۱)

«روزهایی که زائر در زیارت به سر می‌برد، از مدت عمر او به حساب نمی‌آید.»

۷- غبطه مردم در قیامت

امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَا مِنْ أَحَدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا وَهُوَ يَتَمَنَّى أَنَّهُ زَارَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا يَرَى لِمَا يُصْنَعُ بِزُورِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ مِنْ كَرَامَتِهِمْ عَلَى اللَّهِ» (۲)

«هیچ کس در قیامت حضور ندارد جز آن که آرزو می‌کند که در شمار زائران حسین علیه السلام باشد؛ زیرا، می‌بیند که در آنجا زائران حسین علیه السلام دارای موقعیت ویژه‌ای هستند.»

۸- دیدار امام حسین علیه السلام از زائرانش

طریحی در منتخب، (۳) نقل می‌کند که امام حسین علیه السلام فرمود:

«مَنْ زَارَنِي بَعْدَ مَوْتِي زُرْتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَوْ لَمْ يَكُنْ إِلَّا فِي النَّارِ لِأَخْرَجْتَهُ».

«کسی که مرا بعد از قتلم زیارت کند در قیامت به دیدار او خواهم شتافت، حتی اگر او در جهنم باشد وی را از آن بیرون می‌آورم.»

۹- زائر راستین کیست؟

زائر راستین ائمه معصومین علیهم السلام کسانی هستند که در فرهنگ اسلامی به آن‌ها صدیقون می‌گویند:

۱- تهذیب الأحکام، ج ۶، ج ۴۳.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۲۴، باب تأکد استحباب زیارة الحسين.

۳- منتخب الأخبار، ص ۶۹.

ص: ۳۷۸

«عن أبی جعفر علیه السلام قال: کان رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله إذا دخل الحُسنین علیه السلام جذبّه إلیه ثمّ یقول لأمیر المؤمنین علیه السلام: أَمْسِكْهُ ثُمَّ یقع علیه فَيَقْبَلُهُ و یبکی، یقول: یا أبه لم تبکی؟ فیقول یا بُنّی أَقْبَلُ مَوْضِعَ السیوف منک، قال: یا أبه و أُقْتَلُ، قال: إی واللّٰه و أبوک و أخوک و أنت قال: یا أبه فمصارعنا شتی، قال: نعم یا بنّی، قال:

فمن یزورنا من أُمَّتِکَ قال: لا یزورنی و یزور أباک و أخاک و أنت إلاّ الصدیقون من أُمَّتی». (۱)

نتیجه: زیارت ائمه معصوم علیهم السلام به ویژه زیارت امام حسین علیه السلام دارای اهمیت ویژه‌ای است و پی آمدها و آثاری مطلوب؛ اعم از دنیوی، اخروی، مادی و معنوی دارد و شوق پرداختن و یا نپرداختن و بیزاری از آن یکی از نشانه‌های مهر و یا غضب الهی نیز می‌باشد. امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَنْ أَرَادَ اللّٰهَ بِهِ الْخَيْرَ قَدَفَ فِي قَلْبِهِ حُبَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ حُبَّ زِيَارَتِهِ وَ مَنْ أَرَادَ اللّٰهَ بِهِ الشُّوْءَ قَدَفَ فِي قَلْبِهِ بُغْضَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ بُغْضَ زِيَارَتِهِ». (۲)

«کسی را که خدا خواست سعادت‌مند شود حُبّ و دوستی حسین و زیارتش را در دل او شکوفا می‌سازد و به عکس، کسی را که بخواهد کیفر دهد و تنبیه نماید، کینه و بغضی نسبت به حسین و یارانش در دل او ظاهر می‌گرداند.»

۱۰- تقدّم زوار کربلا بر زوّار کعبه

صدوق، در ثواب الاعمال نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَبْدَأُ بِالنَّظَرِ إِلَى زُورِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَشِيَّتَهُ عَرَفَهُ»، خدا در شب عرفه به زوّار امام حسین علیه السلام توجه می‌کند. راوی از آن حضرت پرسید: «قِيلَ لَهُ قَبِيلَ نَظَرِهِ إِلَى أَهْلِ الْمَوْقِفِ» آیا پیش از نظر کردن به حضّار در عرفات؟ امام پاسخ داد: آری. و در حدیثی دیگر از آن حضرت آمده است:

۱- کامل‌الزیارات، ص ۷۰.

۲- وسائل‌الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۹۶، باب استحباب زیارة الحسین علیه السلام.

ص: ۳۷۹

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَتَجَلَّى لِرُؤَّارِ قَبْرِ الْخَسِيِّنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ قَبْلَ أَهْلِ عَرَافَاتٍ (فَيَفْعَلُ ذَلِكَ بِهِمْ) وَيَقْضِي حَوَائِجَهُمْ وَيَغْفِرُ ذُنُوبَهُمْ وَيُسَفِّعُهُمْ فِي مَسَائِلِهِمْ ثُمَّ يَثْنِي بِأَهْلِ عَرَافَاتٍ يَفْعَلُ ذَلِكَ بِهِمْ». (۱)

پروردگار حکیم عنایت ویژه خود را متوجه رؤار قبر امام حسین علیه السلام می‌کند پیش از توجه به حجاج واقف در عرفات نماید، خدا حوائج رؤار حسین را برآورده می‌سازد، گناهانشان را می‌بخشد و از آنان شفاعت به عمل می‌آورد پس به رؤار کعبه‌ای که در عرفات (در شب عرفه) حضور دارند توجه کرده با آنان نیز این چنین عمل می‌کند.

پرسش ۲۱: آیا عزاداری و اشک ریختن برای شهیدان در سنت خود امام حسین علیه السلام سابقه دارد؟

ج: در سنت امام علیه السلام تعقل و عواطف با هم آمیخته‌اند.

در میان فرماندهان و رزم‌آوران غالباً سنگدلی به عنوان صلابت حاکم است و آنانکه اهل عواطف و سوز و گداز باشند اهل صلابت نیستند ولی هنر مردان خدا آن است که دو ویژگی فوق را به گونه بسیار حکیمانه به هم آمیخته‌اند و این دو (صلابت و عواطف انسانی) هر کدام در جای خود به قدر لازم و به طور حکیمانه مورد توجه می‌باشند و هیچکدام در پای دیگری ذبح نمی‌شود. امام علیه السلام در حماسه تاریخ خود اثبات کرد که اهل صلابت است و نیز اهل اشک و سوز (عواطف) و هیچکدام در زندگی او مانع از حضور دیگری نیست.

امام نه تنها در کربلا، حتی پیش از حضور در کربلا- برای یاران و عزیزان شهیدش، اشک ریخت و در این باره به دو گزارش زیر توجه فرمایید.

۱- سید بن طاووس در لهوف می‌نویسد: در منزلگاه معروف به زباله خبر شهادت مسلم به امام رسید. جمعی از همراهان آن حضرت وقتی که دانستند کاروان امام علیه السلام به سوی سرنوشتی سرخ پیش می‌رود از امام جدا شدند. و نیز با پخش این خبر اشک و ناله

۱- نک: ثواب الأعمال، صص ۱۱۶، ۱۱۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۶۵.

ص: ۳۸۰

در سراپرده امام علیه السلام بالا- گرفت. همچنین فرزُدق شاعر به پیش آمد و گفت: یابن رسول الله چرا به سوی کوفه به پیش می‌روی در حالی که آنان پسر عم و شیعیان ترا به قتل رساندند.

امام علیه السلام در حالی که برای مسلم اشک می‌ریخت فرمود: خدا مسلم را رحمت کند به سوی جنت الهی شتافت و ما به او ملحق و سپس این چنین سرود:

فَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفْسَةً فَإِنَّ ثَوَابَ اللَّهِ أَعْلَىٰ وَأَنْبَلُ
وَإِنْ تَكُنِ الْأَبْدَانُ لِلْمَوْتِ أَنْبَثَتْ فَقَتْلُ امْرِئٍ بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ
وَإِنْ تَكُنِ الْأَرْزَاقُ قِسْمًا مُقَدَّرًا فَقَلَّةُ حِرْصِ الْمَرْءِ فِي السَّعْيِ أَجْمَلُ
وَإِنْ تَكُنِ الْأَمْوَالُ لِلتَّرَكِّ جَمْعُهَا فَمَا بَالُ مَتْرُوكٍ بِهِ الْمَرْءُ يَبْخَلُ؟

«اگر زندگی دنیوی گرانسنگ است، ثواب شهادت الهی از آن نفیس‌تر و گرانسنگ‌تر است.

اگر قرار است که آدمی بمیرد، کشته شدن در راه خدا برترین نوع آن است.

اگر رزق و روزی، مقدر است پس به دور ماندن از حرص و روزی، شایسته‌تر است.

اگر اموال و ثروت را سرانجام باید رها کنیم پس چه بهتر که اهل بخل نباشیم و در راه خدا انفاق کنیم.»

در گزارش فوق سخن از:

۱- اشک و سوز امام علیه السلام برای مسلم است.

۲- امام علیه السلام یک رهبر سنگدل نیست و یک فرمانده به دور از عواطف نمی‌باشد بلکه در مکتب او تعقل با عواطف انسانی با

هم آمیخته است لذا برای یارانش اشک می‌ریزد در عین حال که مصمم و آهنین بر سر میعاد خود پای فشرده به پیش می‌رود. (۱)

۲- در باراندازگاه معروف به ذو حسم: امام دو نفر از کوفه بیرون آمده بودند را مورد توجه داد. امام از آنان از احوال مردم کوفه

جو یا شدند. آنان پاسخ دادند دل‌ها با شما ولی شمشیرهایشان علیه شماست.

امام علیه السلام به آنان فرمود از فرستاده من قیس بن مسهر چه خبر دارید پاسخ دادند ابن

ص: ۳۸۱

زیاد او را به قتل رساند. در این هنگام، امام برای قیس، اشک ریخت و فرمود: خدا پاداش او را جنت خود قرار دهد. خداوند! بهشت را جایگاه والای ما و شیعیانمان ساز، همانا تو بر هر چیزی توانایی؛ (فاسترجع واستعبر باکیاً). (۱)

و پس ازین امام علیه السلام در میان یاران ایستاد و این چنین خطبه خواند: می‌بینید که چه پیش آمد و می‌بینید که دنیا از ما روی گرداند و به ما پشت کرد و در ضمن همین خطبه خاطر نشان کرد:

آیا نمی‌بینید که حق، مورد بی‌اعتنایی است و از باطل نهی و نکوهش به عمل نمی‌آید و اگر آدمی به مرگ خود راضی باشد، حق دارد و من مرگ در راه حمایت از حق و نهی از باطل را جز سعادت به حساب نمی‌آورم و زندگی با اشرار را جز خسران تلقی نمی‌کنم. (۲) دو گزارش فوق به عنوان نمونه و مؤید این نظراند که عزاداری و اشک عشق برای شهیدان در سیره امام حسین علیه السلام سابقه‌ای دیرینه دارد و در کربلا در کنار جسد شهدا نیز این سنت به طور مکرر مشاهده شده است.

پرسش ۲۲: روزه روز عاشورا چه حکمی دارد؟

پاسخ: روز عاشورا روز عزاست، اگر آدمی بتواند کمتر به خوردن و آشامیدن روی آورد خالی از پاداش نیست لیکن روزه‌دار بودن در آن روز، مورد تأکید قرار نگرفته؛ بلکه کراهت دارد گرچه در دوران جاهلیت و نیز در اسلام پیش از اعلام وجوب روزه

۱- قال: فلکم علم برسولی قیس بن مسهر؟ قالوا: نعم قتله ابن زیاد فاسترجع واستعبر باکیاً، وقال: جعل الله له الجنة ثواباً، اللهم اجعل لنا ولشيعتنا منزلاً كريماً إنك على كل شيء قدير.

خطبه الحسين «بذی حسم»

قال عتبة بن أبي العبران: ثم قام الحسين عليه السلام خطيباً «بذی حسم» اسم موضع. وقال: إنه قد نزل بنا من الأمر ما ترون وإن الدنيا قد تحيزت وتنكرت، وأدبر معروفها واستمرت حذاء ولم يبق منها إلا صباؤه كصباؤه الإناء وخسيس عيش كالمرعى الوبيل، ألا ترون إلى الحق لا يعمل به، والى الباطل، لا يتناهى عنه، ليرغب المؤمن في لقاء الله محققاً، فأني لا أرى الموت إلا سعادة والحياة مع الظالمين إلا برماً.

۲- نك: ابن نما، مثير الاحزان، ص ۴۴.

ص: ۳۸۲

واجب، مسلمانان روزه مستحبی در آن روز می‌گرفتند.

زراره و محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام درباره روزه عاشورا سؤال کردند، آن حضرت فرمود:

«كَانَ صَوْمُهُ قَبْلَ شَهْرِ رَمَضَانَ، فَلَمَّا نَزَلَ شَهْرُ رَمَضَانَ تَرَكَ» (۱)

«پیش از وجوب روزه رمضان، روز عاشورا روزه می‌گرفتند، ولی پس از آن، روزه آن روز متروک شد.»

مرحوم سید بن طاووس در اقبال می‌نویسد: «اعْلَمُ أَنَّ الرِّوَايَاتِ وَرَدَتْ مُتَنَافِرَاتٌ فِي تَحْرِيمِ صَوْمِ يَوْمِ عَاشُورَاءِ عَلَيَّ وَجِهَ الشَّمَاتَاتِ ...»

سپس به روایتی از حضرت رضا علیه السلام استدلال می‌کند که آن حضرت فرمود:

«أَنَّ يَوْمَ صَامَ فِيهِ الْأَدْعِيَاءُ مِنْ آلِ زِيَادٍ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَوْمٌ يَتَشَاءُ بِهِ آلُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَيَتَشَاءُ بِهِ أَهْلُ الْإِسْلَامِ».

«عاشوراء روزی که خاندان نامشروع ابن زیاد به شکرانه کشته شدن امام حسین علیه السلام روزه گرفتند، ولی خاندان پیامبر صلی

الله علیه و آله و مسلمانان آن را شوم می‌دانند.»

امام صادق علیه السلام نیز فرمود:

«مَا هُوَ يَوْمٌ صَوْمٌ وَمَا هُوَ إِلَّا يَوْمٌ حُزْنٍ وَمُصِيبَةٍ دَخَلَتْ عَلَى أَهْلِ السَّمَاءِ وَأَهْلِ الْأَرْضِ وَجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ».

«عاشورا روز روزه داری نیست، بلکه روز اندوه و مصیبت برای آسمانیان و زمینیان و تمام مؤمنان است.» (۲) مرحوم شیخ عباس

قمی رضوان الله تعالی علیه در اعمال روز عاشورا می‌نویسد:

۱- وسائل، ج ۱۰، ص ۴۵۹، ح ۱، باب عدم جواز صوم التاسع والعاشر من محرّم ...

۲- اقبال الأعمال، ص ۳۳، بحار ج ۹۵، ص ۳۴۰، ح ۷.

ص: ۳۸۳

شایسته است که شیعیان در این روز از خوردن و آشامیدن امساک کنند، بی آنکه قصد روزه نمایند و در آخر روز- بعد از عصر- افطار کنند به غذایی که اهل مصیبت می‌خورند؛ مثل ماست یا شیر و امثال آن، نه غذاهای لذیذ.

علامه مجلسی در «زاد المعاد» آورده است: بنی امیه این دو روز- تاسوعا و عاشورا- را برای برکت و شماتت (شادی و خرسندی) بر قتل آن حضرت روزه داشتند و احادیث بسیار در فضیلت این روز و روزه آنها بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله بسته‌اند و از طریق اهل بیت علیهم السلام احادیث بسیار در مذمت روزه این دو روز به خصوص روز عاشورا وارد شده است. (۱)

پرسش ۲۳: هنگام شنیدن نام امام حسین چه باید گفت؟

پاسخ: حسن بن ابی فاخته می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: هنگام شنیدن نام امام حسین علیه السلام چه جمله‌ای به زبان آوریم؟ امام پاسخ داد:

«قُلْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! تَكَرَّرَهَا ثَلَاثًا». (۲)

«هرگاه نام امام حسین را شنیدی بگو درود خدا بر تو ای حسین و این کلام را سه مرتبه تکرار کن.»

پرسش ۲۴: چرا به عزاداری عاشورا بیشتر توجه می‌شود؟

پاسخ: برای رسیدن به پاسخ پرسش بالا، توجه به چند نکته ضروری است:

الف) ائمه معصوم علیهم السلام نسبت به عزاداری امام حسین اهتمامی ویژه داشتند. و این برخاسته از اهمیاتی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به عاشورا و عزاداران امام حسین علیه السلام در رهنمودهای خود داشتند.

ب) امام حسین علیه السلام آخرین فرد باقی مانده از خمسه طئیه است، براین اساس

۱- مفاتیح الجنان، اعمال روز عاشورا.

۲- کامل الزیارات: ص ۷۷ و ۷۸ و ص ۶۷- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۰۱.

ص: ۳۸۴

عزاداری برای او و بزرگداشت از عاشورا در واقع عزاداری برای همه افراد خمسه طئیه و بزرگداشت برای آنان است. (ج) وضعیت ظاهری شهادت امام حسین علیه السلام و توفان آفرینی نهضت او از ویژگی خاصی برخوردار است که در شهادت سایر معصومین علیهم السلام به چشم نمی‌خورد امیرالمؤمنین و نیز امام مجتبی علیهما السلام به امام حسین علیه السلام فرمودند: «لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ»؛ «روزی، همسنگ روز شهادت تو نیست». بنابراین، عزاداری امام حسین علیه السلام باید دارای ویژگی باشد تا در پرتو آن، فرهنگ همه پیشوایان معصوم تداوم یابد.

پرسش ۲۵: آیا سیره عزاداری عاشورا برخاسته از فرهنگ دوران صفویه است؟

اهمیتی که ائمه معصوم علیهم السلام به عزاداری حسین علیه السلام می‌دادند، نشان می‌دهد که مسأله عزاداری، مسأله‌ای سابقه‌دار است و ریشه در فرهنگ اهل بیت علیهم السلام دارد. البته در دوران آل بویه در تاریخ چند قرن پیش از صفویان نیز عزاداری سنتی در جامعه آنروز جایگاه ویژه‌ای داشته است و نکته قابل ذکر آن است که در زمان شاهان صفوی اهتمام خاصی نسبت به فرهنگ اهل بیت و عزاداری عاشورایی ابراز می‌شده است و چون شاهان پیش از این دوره، غالباً از اهل سنت بوده و توجه چندانی به چنین فرهنگ و مراسم عاشورایی مبذول نمی‌داشته‌اند، برخی از مخالفان اهل بیت و یا ناآگاهان در این باره مسأله عزاداری را برخاسته از صفویان پنداشته‌اند، در حالی که صفویان فقط در حفظ و تداوم این سنت کوشیده‌اند.

ص: ۳۸۵

منابع و مأخذ

- ۱- ابصارالعین: شیخ محمد بن طاهر السماوی (۱۳۷۰ هـ). مرکز الدراسات الاسلامیه لحرس الثوره.
- ۲- اثبات الهداء: حرّ عاملی، محمد بن الحسن (۱۱۰۴ هـ). دارالکتب الاسلامیه.
- ۳- اثبأه الوصیة: مسعودی، علی بن الحسین بن علی (۳۴۶ هـ). منشورات رضی، قم.
- ۴- احقاق الحق: قاضی نورالله تستری وعشی (۱۰۱۹ هـ). کتابخانه نجفی مرعشی.
- ۵- الاحتجاج: طبرسی، احمد بن علی بن ابی طالب (قرن ۶ هـ). نشر المرتضی، مشهد.
- ۶- الأخبار الطوال: احمد بن داود دینوری (۲۸۲ هـ). منشورات رضی، قم.
- ۷- الارشاد: شیخ مفید (۴۱۳ هـ). مؤسسه الاعلمی بیروت.
- ۸- اسدالغابه فی معرفه الصحابه: ابن الأثیر، علی بن محمد الشیبانی (۶۳۰ هـ). المكتبة الاسلامیه.
- ۹- اعلام الوری بأعلام الهدی: طبرسی، فضل بن الحسن (ق ۶ هـ).
- ۱۰- الاقبال: ابن طاووس، علی بن موسی بن جعفر (۶۶۴ هـ). دارالکتب الاسلامیه طهران.
- ۱۱- الإمامة والسیاسة: ابن قتیبہ دینوری (۲۷۶ هـ).
- ۱۲- الأنوار النعمانیة: نعمة الله موسوی جزائری (۱۱۱۲ هـ). تیریز، سوق المسجد الجامع.
- ۱۳- اللهوف: سید ابن طاووس (۶۶۴ هـ). المطبعة الحیدریه، النجف.
- ۱۴- المستدرک علی الصحیحین: حاکم نسابوری (۴۰۵ هـ). دارالمعرفة/ بیروت

ص: ۳۸۶

- ۱۵- المستطرف من کل فنّ مستطرف: ابشیهی (۸۵۰ هـ). منشورات الشریف الرضی / قم
- ۱۶- المعجم المفهرس لألفاظ الحديث النبوی: ا. ی. ونسنگ، مکتبه برلین.
- ۱۷- المنتخب: فخرالدین الطریحی
- ۱۸- المواعظ: محمد بن علی بن بابویه قمی (۳۸۱ هـ). انتشارات هجرت
- ۱۹- النزاع والتخاصم: مقریزی احمد بن علی بن عبدالقادر الشافعی (۸۴۵ هـ). مکتبه الاهرام / مصر
- ۲۰- النهایه: ابن الأثیر مجدالدین ابی السعادات المبارک بن محمد الجزری (۶۰۶)
- ۲۱- امالی الصدوق: شیخ صدوق، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قم (۳۸۱ هـ)
- ۲۲- امالی المرتضی: سید مرتضی علم الهدی، علی بن الحسین (۴۳۶ هـ). دارالکتاب العربی.
- ۲۳- امام حسین علیه السلام و ایران: کورت فریشلر، انتشارات جاویدان.
- ۲۴- انساب الاشراف: بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر (۲۷۹ هـ)
- ۲۵- انصارالحسین: شمس الدین، محمد مهدی.
- ۲۶- البحار الأنوار، مولی محمد باقر مجلسی (۱۱۱۱ هـ). دارالکتب الاسلامیه.
- ۲۷- البدایه و النهایه: عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر الدمشقی (۷۷۴ هـ). دارالفکر بیروت.
- ۲۸- البدء والتاریخ: أبو زید أحمد بن سهل بلخی (۵۰۷ هـ)، کتابخانه اسدی، طهران.
- ۲۹- بررسی تاریخ عاشورا: دکتر آیتی، کتابخانه صدوق / طهران
- ۳۰- پاسداران وحی: آیت الله العظمی فاضل لنکرانی
- ۳۱- پرورش روح: سید محمد شفیعی مازندرانی
- ۳۲- تاریخ آل محمد صلی الله علیه و آله: محمد قاضی بهلول بهجت
- ۳۳- تاریخ ابن کثیر: البدایه والنهایه. (ابن کثیر)
- ۳۴- تاریخ الاسلام: ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان (۷۴۸ هـ). دارالکتاب العربی بیروت
- ۳۵- تاریخ الخلفاء: جلال الدین سیوطی (۹۱۱ هـ). مصر.
- ۳۶- تاریخ الطبری: محمد بن جریر طبری (۳۱۰ هـ)

ص: ۳۸۷

- ۳۷- تاریخ یعقوبی: احمد بن ابی‌یعقوب بن جعفر بن وهب (۲۸۴ هـ). دارصادر/ بیروت
- ۳۸- تاریخ پیامبر اسلام: دکتر محمد ابراهیم آیتی، انتشارات دانشگاه تهران
- ۳۹- تاریخ گزیده: حمدالله بن ابی‌بکر مستوفی قزوینی (۷۳۰ هـ). انتشارات امیرکبیر.
- ۴۰- تتمه المنتهی: شیخ عباس قمی، انتشارات داوری/ قم
- ۴۱- تجارب الامم: أبوعلی مسکویه الرازی (۴۲۱ هـ)، دارسروش/ طهران
- ۴۲- تحفه الاحباب: ابن شعبه الحزّانی (قرن چهارم هجری) مؤسسه النشر الاسلامی/ قم.
- ۴۳- تذکره الخواص: سبط ابن الجوزی (۶۵۴ هـ). مکتبه نینوی- تهران
- ۴۴- ترکیه النفس: پرورش روح؛ سید محمد شفیعی
- ۴۵- تفسیر البرهان: سید هاشم بحرانی (۱۱۰۷ هـ)
- ۴۶- تفسیر الصافی: فیض کاشانی (۱۰۹۱ هـ). مؤسسه الاعلمی/ بیروت
- ۴۷- تفسیر الکبیر: فخر رازی، محمد بن عمر بن الحسن (۶۰۶ هـ)
- ۴۸- تمدن اسلام: جرجی زیدان
- ۴۹- تنزیه الانبیاء: سید مرتضی علم‌الهدی (۴۳۶ هـ). منشورات الشریف الرضی/ قم.
- ۵۰- تنقیح المقال: مامقانی (شیخ عبدالله)، چاپ حجری.
- ۵۱- تهذیب الأحکام: شیخ طوسی، محمد بن الحسن (۴۶۰ هـ). دارالکتب الاسلامیه، طهران
- ۵۲- تهذیب التهذیب: ابن حجر العسقلانی (۸۵۲ هـ). دار صادر/ بیروت.
- ۵۳- الجامع الصغیر: جلال الدین سیوطی (۹۱۱ هـ). دارالفکر/ بیروت
- ۵۴- جلاء العیون: مولی محمد باقر مجلسی (۱۱۱۱ هـ). انتشارات رشیدی.
- ۵۵- جواهر العقول فی شرح فرائد الاصول: محمد رضا الناصری، الدار الاسلامیه.
- ۵۶- حبیب السیر: میرخواند، غیاث‌الدین بن همام الدین الحسین، (۹۴۲ هـ)، کتابفروشی ختّام.
- ۵۷- حلیه الأبرار: سید هاشم بحرانی (۱۱۰۷ هـ). دارالکتب العلمیه/ قم.
- ۵۸- حماسه حسینی علیه السلام: شهید مطهری، انتشارات صدرا
- ۵۹- حیاة الحسین علیه السلام: باقر شریف القرشی، مکتبه الداوری/ قم.
- ۶۰- الخصائص الحسینیّه: شیخ جعفر تستری (۱۳۰۳ هـ). دارالسرور/ بیروت
- ۶۱- دائرة المعارف: الشیخ محمد حسین الأعلمی الحائری، انتشارات الأعلمی/ طهران

ص: ۳۸۸

- ۶۲- دائرةالمعارف: بطرس البستاني، دارالمعرفه/ بیروت
- ۶۳- دائرة معارف القرن العشرين: محمد فرید وجدی، دارالمعرفه/ بیروت
- ۶۴- دمع السجوم (ترجمه نفس المهموم): شیخ عباس قمی
- ۶۵- دیوان اقبال لاهوری.
- ۶۶- دیوان جامی: نورالدین عبدالرحمان جامی (۸۹۸ ه.ق) انتشارات توس
- ۶۷- ذخائرالعقبی: محبّ الدین الطبری (۶۹۴ ه.ق) انتشارات جهان- تهران
- ۶۸- رجال السید بحر العلوم: آیت الله العظمی السید محمد المهدی الطباطبایی (۱۲۱۲ ه.ق) مکتبه الصادق/ طهران.
- ۶۹- رجال الکشی: شیخ طوسی، مؤسسه آل‌البیت/ قم
- ۷۰- روح المعانی: شهاب‌الدین السید محمود آلوسی البغدادی (۱۲۷۰ ه.ق) دار احیاء التراث العربی/ بیروت
- ۷۱- روضه الواعظین: قتال نيسابوری (۵۰۸) منشورات الرضی/ قم
- ۷۲- زندگی امام حسین علیه السلام: عمادزاده
- ۷۳- زینب الكبرى علیها السلام: شیخ جعفر النقدي، منشورات الرضی/ قم.
- ۷۴- سفینه البحار: شیخ عباس قمی، انتشارات فراهانی
- ۷۵- سنن الترمذی (الجامع الصحیح): ابو عیسی محمد عیسی بن سوره (۲۹۷ ه.ق) دار احیاء التراث العربی/ بیروت.
- ۷۶- سیدالشهدا: شهید دستغیب، انتشارات فقیه/ تهران
- ۷۷- سیر أعلام النبلاء: شمس‌الدین محمد بن احمد بن عثمان الذهبی (۷۴۸ ه.ق) مؤسسه الرساله/ بیروت.
- ۷۸- السیره النبویه: ابن هشام، دار احیاء التراث العربی/ بیروت
- ۷۹- الصواعق المحرقة: ابن حجر الهیثمی المکی (۹۷۴ ه.ق)، مکتبه القاہره.
- ۸۰- شذرات الذهب: ابن عمار حنبلی (۱۰۸۹ ه.ق) دار احیاء التراث العربی/ بیروت
- ۸۱- شرح نهج البلاغه: ابن ابی‌الحدید (۶۵۵ ه.ق) انتشارات اسماعیلیان
- ۸۲- شعائر الاسلام: ملا محمد اشرفی مازندرانی - چاپ سنگی

ص: ۳۸۹

- ۸۳- شفاء الصدور: میرزا ابوالفضل تهرانی - چاپخانه سیدالشهدا/ قم
- ۸۴- الشیعه والحاکمون: محمد جواد مغنیه، دارالجواد للطباعة والنشر/ بیروت
- ۸۵- صحیفه نور: مجموعه رهنمودهای امام خمینی قدس سره مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی
- ۸۶- الصراط المستقیم: بیاض، زین الدین ابومحمد علی بن یونس النباطی (۸۷۷ ه.ق) المكتبة المرتضویه
- ۸۷- العباس بن علیّ علیهما السلام: السید عبدالرزاق الموسوی المقرّم.
- ۸۸- العدالة الاجتماعية: سید قطب
- ۸۹- العروة الوثقی: سید محمد کاظم طباطبایی یزدی
- ۹۰- عظمت مسلمین در اسپانیا: ماک کاپ.
- ۹۱- عمدة الطالب: ابن عنبه، السید جمال الدین احمد بن علی الحسین (۸۲۸ ه.ق) المطبعة الحیدریه، النجف.
- ۹۲- العقد الفرید: ابن عبد ربّه الاندلسی (۳۲۸ ه.ق) دارالکتب العلمیه/ بیروت
- ۹۳- عنصر شجاعت: کمره‌ای
- ۹۴- عوالم الامام الحسین علیه السلام: شیخ عبداللّه البحرانی الأصفهانی، مؤسسه الامام المهدي/ قم.
- ۹۵- الغدیر: غلامه شیخ عبدالحسین امینی نجفی، دارالکتب العربی/ بیروت
- ۹۶- فتح الباری: ابوالفضل شهاب الدین احمد بن علی بن محمد بن حجر العسقلانی (۸۵۲ ه.ق) دار احیاء التراث العربی/ بیروت.
- ۹۷- الفتوح: ابن أعثم کوفی (۳۱۴ ه.ق) دارالکتب العلمیه/ بیروت.
- ۹۸- فرهنگ فرق اسلامی: دکتر مشکور
- ۹۹- الفصول المهمه: ابن الصبّاغ المالکی (۸۵۵ ه.ق) منشورات الأعلمی/ طهران
- ۱۰۰- فیض القدر: عبدالرؤوف المناوی، دارالفکر/ بیروت
- ۱۰۱- فی ظلال نهج البلاغه: محمد جواد مغنیه، دارالعلم للملایین/ بیروت
- ۱۰۲- قادتنا: آیت الله سید محمد هادی میلانی، مؤسسه الوفاء/ بیروت
- ۱۰۳- قاموس الرجال: شیخ محمد تقی تستری، سازمان تبلیغات اسلامی/ قم
- ۱۰۴- القاموس المحيط: فیروزآبادی، مجدالدین محمد بن یعقوب (۸۱۷ ه.ق)

ص: ۳۹۰

- ۱۰۵- قمقام زخار: شاهزاده حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله، واحد انتشارات الاسلامیه.
- ۱۰۶- الکافی: محمد بن یعقوب کلینی (۳۲۹ هـ). دار صعب/ بیروت
- ۱۰۷- الکامل فی التاریخ: ابن الأثیر، علی بن ابی‌الکرم الشیبانی (۶۰۶ هـ)، دار صادر/ بیروت
- ۱۰۸- کامل الزیارات: ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه (۳۶۷ هـ). المكتبة المرتضوية/ النجف
- ۱۰۹- كشف الغمّة: ابوالحسن علی بن عیسی بن ابی‌الفتح الإربلی (۶۵۳ هـ)، تبریز/ سوق المسجد الجامع.
- ۱۱۰- كشف المراد: جمال‌الدین الحسن بن یوسف العلامة الحلّی (۷۲۶ هـ). مؤسسه‌الاعلمی / بیروت
- ۱۱۱- كنز العمال: متقی هندی (۹۷۵ هـ). مؤسسه الرساله/ بیروت.
- ۱۱۲- لسان‌العرب: ابن‌منظور افریقی (۷۱۱ هـ). نشر ادب الحوزه.
- ۱۱۳- لغتنامه: دهخدا علی‌اکبر / چاپخانه مجلس
- ۱۱۴- لواعج‌الاشجان: سید محسن امین عاملی، مكتبة بصیرتی / قم
- ۱۱۵- مثير الأحزان: ابن‌نما الحلّی (۶۴۵ هـ). مؤسسه الامام المهدي
- ۱۱۶- مجمع‌البحرین: فخرالدین طریحی (۱۰۸۵ هـ). المكتبة المرتضوية، طهران
- ۱۱۷- مختلف‌الشیعه: علامه حلّی (۷۲۶ هـ). مؤسسه النشر الاسلامی / قم
- ۱۱۸- مروج‌الذهب: مسعودی ابوالحسن علی بن‌الحسین (۳۴۶ هـ). مطبعة السعاده/ القاهره
- ۱۱۹- معالم‌المدرستین: سید مرتضی‌عسکری، بنیاد بعثت
- ۱۲۰- معالی‌السبتین: شیخ محمد مهدی الحائری، منشورات الرضی / قم
- ۱۲۱- مقاتل‌الطالیین: ابوالفرج اصفهانی (۳۵۶ هـ). منشورات الشریف الرضی / قم
- ۱۲۲- مقتل‌الحسین علیه‌السلام: ابومخنف لوط بن یحیی، چاپخانه علمیه / قم
- ۱۲۳- مقتل‌الحسین علیه‌السلام: خوارزمی ابوالمؤید الموفق بن احمد (۵۶۸ هـ). مكتبة المفید / قم
- ۱۲۴- مقتل‌الحسین علیه‌السلام: عبدالرزاق موسوی مقّرم، دارالکتاب الاسلامی
- ۱۲۵- منتخب‌التواریخ: محمد هاشم بن محمد علی خراسانی (۱۳۵۲ هـ). موسسه مطبوعاتی علمی.
- ۱۲۶- منتهی‌الآمال: شیخ عباس قمی، کتابفروشی اسلامیه / تهران

ص: ۳۹۱

- ۱۲۷- میزان الاعتدال: ذهبی، محمد بن احمد بن عثمان (۷۴۸ ه.ق) دارالمعرفه/ بیروت
- ۱۲۸- میزان الحکمه: محمدی ری شهری، دفتر تبلیغات اسلامی
- ۱۲۹- ناسخ التواریخ: محمد تقی سپهر، کتابفروشی اسلامی / تهران
- ۱۳۰- نفس المهموم (دمع السجوم): شیخ عباس قمی، کتابفروشی علمیه اسلامیة/ طهران
- ۱۳۱- نهضة الحسين عليه السلام: السيد هبة الدين الشهرستاني، منشورات الرضى / قم
- ۱۳۲- وسائل الشیعه: حرّ عاملی محمد بن الحسن (۱۱۰۴ ه.ق) مؤسسه آل البيت/ قم
- ۱۳۳- وصیتنامه الهی سیاسی (امام خمینی قدس سره)
- ۱۳۴- وقائع الأيام (خیابانی)

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

